



2269  
.3546  
.379

JUN 15 2012

JUN 15 2010

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

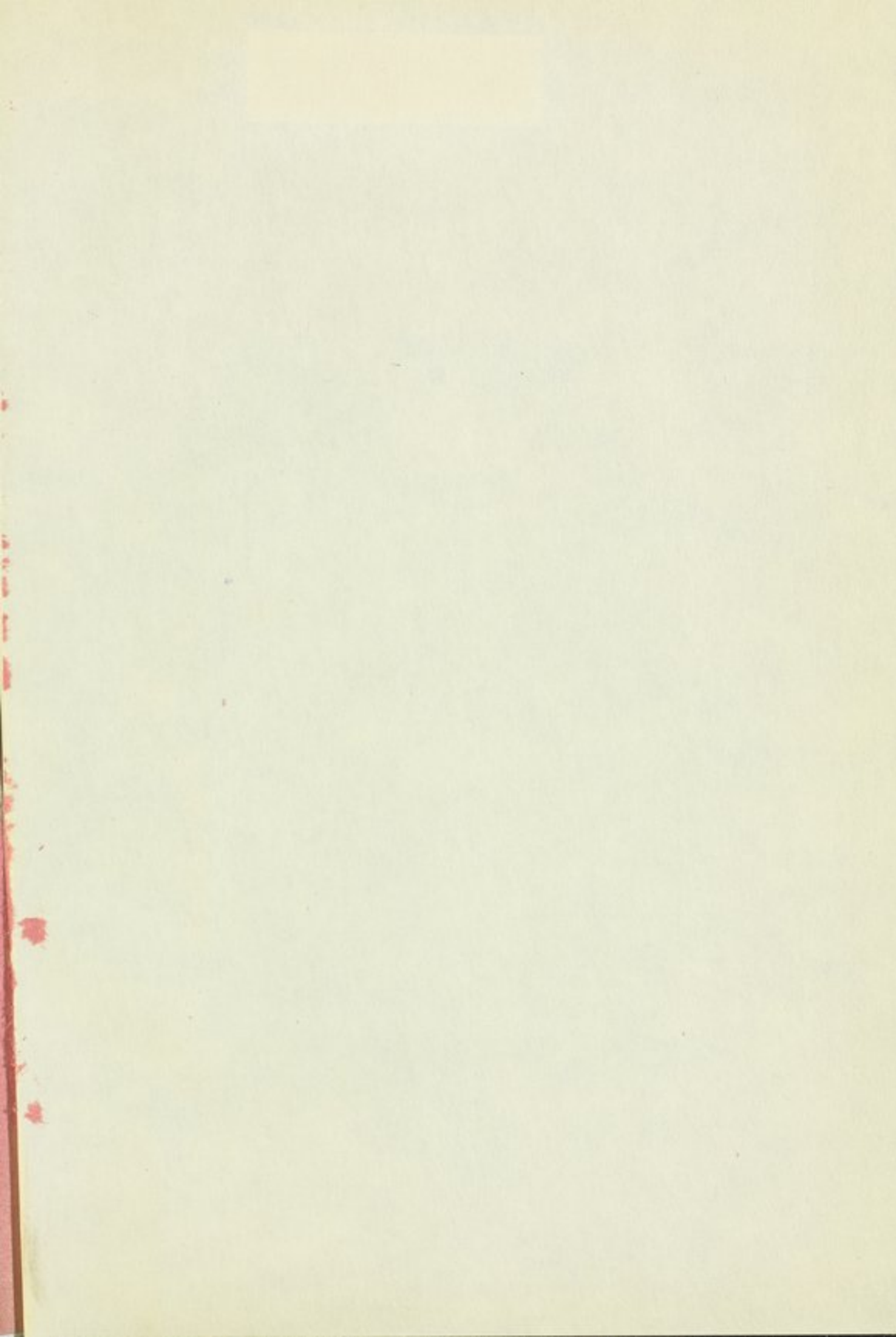
DUE JUN 15 1969

JUN 15 2010

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY



32101 013533656





# سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالمولى محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

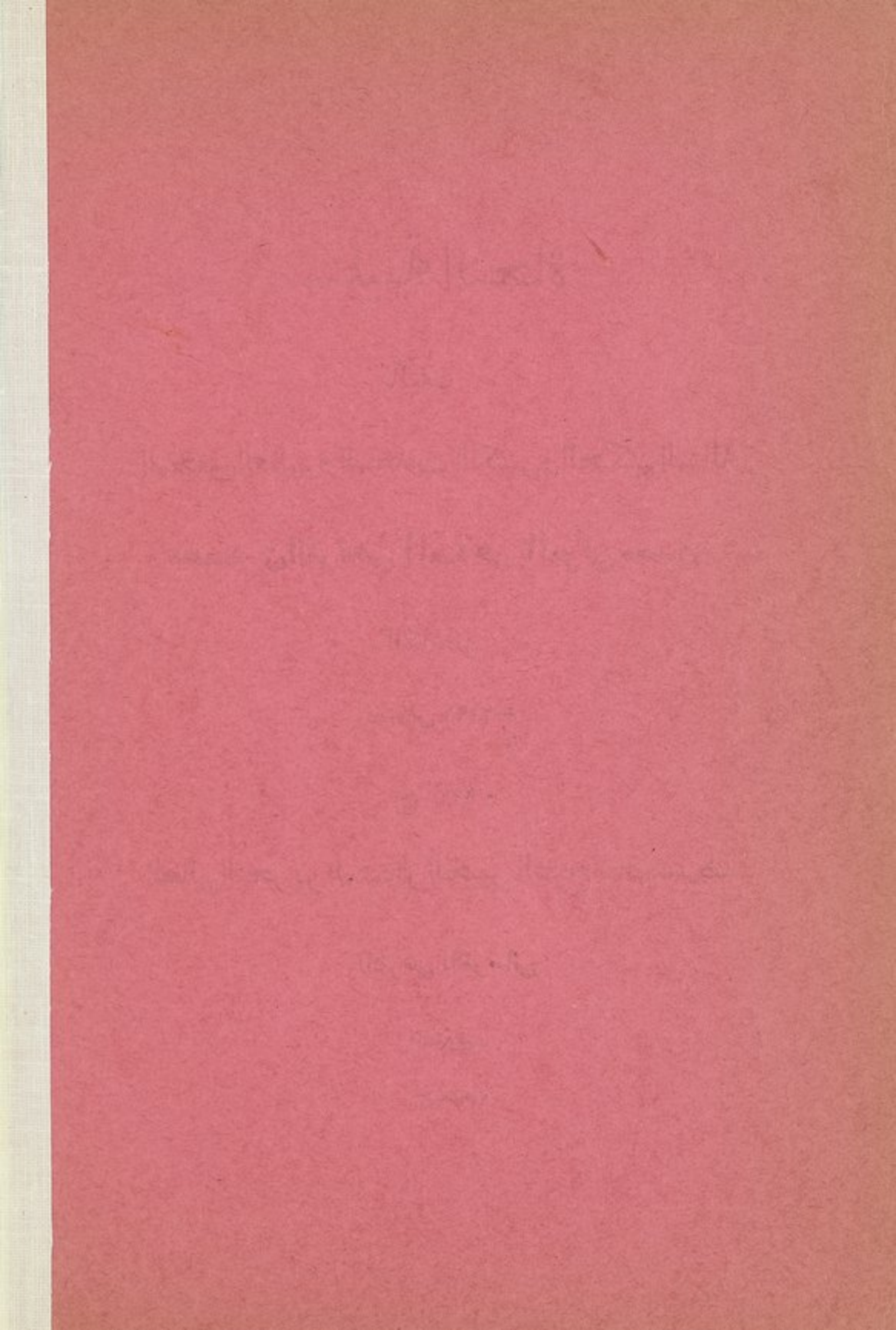
مع ترجمة

العالم النحرير المتهبحر الخبير الشيخ محمد رضا

النفرشي النقوساني

المتوفى

سنة ١٣٣٦



# سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالموالي محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

مع ترجمة

العالم النحرير المتبحر الخبير الشيخ محمد رضا

النفري النقماني

المتوفى سنة ١٣٤٦



شرح حال مصنف رضوان الله تعالى عليه  
 (نقل از مقدمه کتاب محبته البيضاء)

محمد بن مرتضی مدعو به محسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم  
 و یکی از نوابغ علم در قرن یازدهم بوده است نشو و نمای او در بلده طیبه قم بوده و  
 پس از آن بکاشان رفت و از کاشان بشیرازدر آنجا مدتی ازسید ماجد بن علی البحرانی  
 و از استاد فلسفه ملا صدرا اخذ علم نموده و دختر ملا صدرا را بحباله نکاح خود در آورده  
 است سپس او را بکاشان آورده و در کاشان عزم اقامه نموده و از مراجع بزرگ در  
 آنجا بشمار میرفت که مثل و مانند در زمان خود نداشت و در اثر کثرت فهم و زکاوت  
 ملا صدرا او را ملقب بفیض نموده و جمیع علماء اجماع نموده اند بر فضلش و او را یکی  
 از نوابغ بزرگ دهر می شمارند .

۱- محدث متبحر مرحوم شیخ حر عاملی صاحب کتاب و سائل الشیعه در باره او

چنین میگوید :

محمد بن المرتضی المدعو بمحسن الکاشانی فاضل عالم ماهر حکیم متکلم محدث  
 فقیه محقق شاعر ادیب تصنیفات نیکوئی دارد و از معاصرین است از برای او کتابهایی  
 است که کتابهای او را می شمرد .

۲- و گفته است صاحب رجال کبیر محمد بن علی اردبیلی محسن بن مرتضی  
 رحمه الله علامه محقق مدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله فاضل کامل ادیب  
 متبحر در جمیع علوم بودند .

۳- مرحوم سید نعمه الله جزا ئری میگوید در شأنش می باشد استاد ما محقق  
 مولا محمد محسن کاشانی صاحب کتاب، وافی و غیر کتاب وافی که تألیفات او نزدیک  
 بدویست کتاب می شود .

۴- و مرحوم شیخ یوسف بحرانی در شأنش گفته است که محدث کاشانی فاضل  
 و محدث اخباری سخت بوده است و مرحوم مجلسی ثانی اعلی الله مقامه از ایشان اجازه داشته  
 است و از مشایخ عظام او شیخ بهائی و دیگران بوده اند لکن در این وجیزه جای بسط

آنها نیست هر کس طالب است بکتاب محجة البيضاء مراجعه نماید و مؤلفات او قریب به دوست جلد کتاب میشود عمده آنها کتاب شریف وافی و تفسیر مبارک صافی و کتاب محجة البيضاء فی احیاء الاحیاء و کتاب کبیر معتمد الشیعه در فقه و کتاب مفاتیح در فقه و کتاب علم الیقین و همین کتاب سفینه النجاة که قریب بهشتاد و هشت کتاب در جلد اول کتاب محجة البيضاء شمرده شده است طالبین بآنجا مراجعه فرمایند البتة مخفی نیست بر جمیع علماء که مرحوم علامه فیض یکی از نوابغ روزگار بوده است هر کس بکلمات و مطالب ایشان مراجعه نماید در کتابهای اومی فهمد مقام فضل و دانش او را

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ گلی لؤلؤ و مرجان نشود  
صبر بسیار بپاید پدر پیر فلک را تا دیگر مادر گیتی چوتو فرزند بزاید

#### شرح حال مترجم رحمة الله تعالى عليه

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین و عمدة الفقهاء و المحدثین مرحوم آقاشیخ محمد رضا دورودیان تفرشی است که در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در قریه نقوسان تفرش پابعرضه و جود گذاشته و در سن دو سالگی در اثر عارضه آبله هر دو چشم خود را از دست داده بود ولی از لحاظ اینکه پدر ایشان مرحوم آخوند مالا علی اکبر در قریه مزبوره اشتغال بتدریس اطفال داشت محمد رضای نیز بواسطه استعداد عجیب و حافظه خارق العاده که خداوند باو عطا فرموده بود در ظرف سهالی چهار سال کلیه دروسی را که در آن مکتب خانه تدریس می شد و همچنین تمام قرآن مجید را با معانی آنها بوسیله قرآنهای ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق-العاده که بتعلم و یاد گرفتن عربیت و فقه و اصول داشت بهر کیفیت بود پدر خود را راضی نموده که او را بقصبه قم تفرش که سابقاً مرکز شهرستان تفرش بوده بفرستد تا از درس علماء و روحانیون آنجا استفاده نماید و قریب دو سال حداکثر استناده را نموده سپس بقریه نقوسان مراجعت نموده و لسی چون اینمقدار از تحصیل همت



بلند اورا اقناع نمی کرد با تعلیم مقدمات عربی بیکی از همسالان خود (که مرحوم حجة الاسلام آشیخ اسدالله نقوسانی می باشد) بمعیت ایشان برای ادامه تحصیل بقم رفته و بعد از اكمال مقدمات ادبی و سطح فقه و اصول و سایر علوم متداوله مهاجرة بأراك نموده و از حوزه درس علماء بزرگ آنجا حد اکثر استفادة را نموده و نائل باجازات در کلیه امور دینی از ناحیه علماء بزرگ آن شهرستان و شهرستانهای دیگر گشته و بعداً بتفرش مراجعت کرده و در آنجا اشتغال بترویج احکام الهیه و اقامه حدود و انجام عقود و ایقاعات امور قضائی حوزه تفرش و رودبار و فراهان داشته و بعد از چند سال تشرف عتبات عالیات حاصل نموده و در حدود دو سال در عتبات مقدسه مقیم و مستفیض بوده و مجدداً بتفرش مراجعت نموده و غیر از چند سفر موقت بقم و طهران بقیه عمر را در تفرش گذرانده و در لیله بیست و هفتم ماه صیام ۱۳۴۶ هجری قمری در قریه منبوره برحمت ایزدی پیوست و آرامگاه ایشان در بقعه مبارکه امام زاده عبدالله که در اواسط قریه منبوره می باشد قرار دارد فقید سعید علاوه بر مقام علمی دارای استعداد ادبی فوق العاده بوده که متجاوز از بیست هزار بیت فارسی و عربی که نود در صد آنها در مدائج و مصائب رسول و ائمه صلوات علیهم اجمعین می باشد و يك در صد آنها غزلیات و اشعاری است که بمقتضیات و مناسبات حال از قبیل بهاریه و زمستانیه و امثال آنها انشاء نموده است و از جمله این بیت است که راجع بحال خود می گوید در ذیل اشعار غدیریه

رضای نارضا از خود اگر شد از بصر ناقص ❦ ولی صدشکر کور چشم دل حق را بصیر آمد  
و تألیفات ایشان در فقه حاشیه بر نجات العباد و کتاب مستقلی در فرائض و احکام  
و کتاب مختصری مفید در نحو زبان فارسی و کذا نحو منظوم بفارسی می باشد و ترجمه  
و شرح بر کتاب موسوم بسفینة النجاة که تا صفحه ۲۰۰ از ترجمه و شرح ایشان است  
و بقیه آن را داماد ایشان جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آشیخ محمد حسین دورودیان  
ترجمه نموده و امیدواریم که سایر آثار ایشان ان شاء الله بزودی طبع گردد

نگارنده : محمد غریب



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به ثقتی

الحمد لله الذي نجينا بسفينة اهل بيته من امواج الفتن وهدانا بانوار القران و  
الحديث لمعرفة الفرائض و السنن قشع عن بصائرنا سحائب الارتياب و كشف عن  
قلوبنا اغشية الريب و الحجاب ازهق الباطل عن ضمائرنا و اثبت الحق في سرائرنا  
اذ كانت الشكوك و الظنون لواحق الفتن و مكدره الافضال و المنن فسبحانك اللهم  
ما ضيق الطريق على من لم تكن دليله و ما اوضح الحق عند من هديته سبيله صل على  
محمد و آل محمد واجعلنا لانعمك من الشاكرين و لا لآئلك من الذاكرين  
اما بعد فهذه رساله من محمد ابن المرتضى المدعو بمحسن الى اخوانه في الله

## بسم الله الرحمن الرحيم

ستايش و سپاس خداوند بى ماننديرا سزاىست كه نجات دادمارا بواسطه كشتى وجود  
اهل خانقاه دين و وحى خود يعنى اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين از موجهائى  
كوناگون فتن و هدايت فرمود مارا بوسيله انوار لامعه قرآن مبین و حديث ائمه معصومين  
سلام الله عليهم اجمعين بشناختن فرائض و سنن دردين و بگشود ازديده هاى عقل و فهم و  
ابرهائى شك و بدگمانيرا و برداشت از روى دلهاى ما پرده هاى گمان و پوشش نادانيرا و  
اعتقاد باطل را از نپهان ما بيرون كرد و اعتقاد حق را در دلهاى ما ثابت و برقرار گردانيد  
چونكه شك و گمان از آن چيزى است كه از بى فتنه ها ميايد و بخششها و بخشايشهاى خداونديرا  
تيره و تار مينمايد پس منزله و پاكيزه تو بلا خدا يا از همه بدبها و پستبها و كمبها و كاستبها  
و از جمله نقايس و معايب و علايق و از نسبت و تشبه بخلایق چه بسيار تنك است راه بر كسيكه تو  
راهنماى او نباشى و چه مقدار روشنت حق در نزد كسيكه راه حق را تو را او نموده باشى درود  
تازه تازه و رحمت بى اندازه فرست بر فخر ممكنات و بهتر و مهتر كائنات سرور و سردار كافه  
اصحاب صفا و اصطفا، محمد مصطفى و آل اطهار و اهل بيت اخيار آن بزرگوار و بگردان  
خدا يا مارا از براى بخششهاى گوناگون و نعمتهاى افزون خود از جمله سپاس گذارندگان  
و بيايد آورنده گان و شمارنده گان

اما بعد پس اين رساله ايست از محمد بن مرتضى كه خوانده ميشود به محسن

الذين هم من اهل الانصاف دون الاعتساف والذين يعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال الذين لا تأخذهم في تعرف الحق حمية تقليد الجمهور ولا يستحوز عليهم في تصديق الصدق عصبية متابعة المشهور و الذين لم تغش ابصار بصائرهم غشاوة ما سمعنا بهذا في آباءنا الاولين و لم تصد صفاء سرائرهم غرور انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون نمقناها في تحقيق ان مأخذ الاحكام الشرعية ليست الامحكات الكتاب والسنة واحاديث اهل العصمة وانه لا يجوز الاعتصام فيها الا بحبل المعصومين

بسوى برادران خود در دين خدا آنانکه ايشان ازاھل ميانه روى و انصافند نه از اھل زور گوئى و اعتساف و آنانکه مى شناسند مردانرا بواسطه حق نه کسانیکه ميشناسند حق را بواسطه مردم يعنى هر راهى را که بينند مردم را در آن راه آن راه حق مى بندارند و آنانکه نميگيرد ايشانرا در شناختن حق حمية تقليد جمهور و غالب نميشود برايشان در تصديق سخن راست عصبيت متابعة مشهور

**مترجم گوید** يعنى کسانیکه در شناختن حق و صدق نظر ايشان باعداد مردم و احوال و شئون ايشان نيست بس اعتبارى بکثرت و قلة نکنند و اعتمادى بشيوع و شهرت ننمايند سنک حميت را از دامن پاک خود انداخته و وزنک عصبيت را از آئينه ضمير منير خویش پرداخته اند خویش و بيگانه نمى دانند طایفه و قبيله نميگويند بزرک و کوچک و رئيس و مرؤس نميشناسند و ازبى اکثر و اشهر نميروند و اسهل و اقصر را نميجویند بلکه نظر ايشان در سلوک سبيل بنور و برهان و دليل است کم من فئمة قليلة غلبت فئمة كثيرة باذن الله و من الله التوفيق و رقة الا بالله فرمود آنانکه نپوشانیده است ديده های بصيرت ايشانرا برده ما سمعنا بهذا فى آباءنا الاولين و عارض نشده است صفای سر بره ايشانرا غرور انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون

**مترجم گوید** يعنى کسانیکه نيستند چنانکه چون حق را بايشان عرض کنى گویند نشنیده ايم ما اين را در ميان پدران گذشته خود و چون از باطل منع کنى ايشانرا گویند که ما يافتيم پدران خود را براين راه و ما هم بر اثر ايشان پيروى ميکنيم حاصل مراد آنکه بناى اين جماعت که اخوان فى الله مى باشند بر تقليد پدران از روى عصبيت باطله نيست فرمود نوشتيم اين رساله را در تحقيق اينکه مأخذ احکام شرعيه نمى باشد مگر محکيمات کتاب و سنة و احاديث اهل عصمت يعنى رسول و ائمه صلى الله عليه و عليهم اجمعين و اينکه جايز نيست چنک در زدن در احکام شرعيه مگر بر يسمان محکم ائمه معصومين عليهم صلوات الله فى العالمين



وان الاجتهاد فيها والاخذ باتفاق الاراء ابتداع في الدين و اختراع من المخالفين  
وان لانجاة لاحد من غمرات تلك الملحج الابر كوب سفينة الحجج وسميها سفينة النجاة  
اذ بها ينجو من اشرف على الغرق في امواج الاختلافات و بها يتخلص من كاد تدرره  
عواصف الاراء و الاهواء السى مهاوى الافات و لها فصول اثنا عشر منها اشارات  
ومنها تنبيهات هي لها بمنزلة طبقات و من لم يصل الى درجة العلم بها فليؤمن ويرفع  
الله الذين آمنوا والذين اتوا العلم درجات

## الفصل الاول

اشارة الى انحصار الاداة الشرعية عند الامامية في القران والحدیث و بطلان  
الاستناد الى اتفاق الاراء

لما افتتن الناس بعد وفاة رسول الله ﷺ و تفرقوا في لجاج الفتن

و تحقيق اينکه اجتهاد در احکام شرعيه يعنى استعمال اصول و امارات ظنيه در استنباط  
آنها و همچنين اخذ باتفاق آراء بدعت نهادن است در دين و از اختراعات مخالفين است و  
اينکه رستگارى نيست از براى كسى از سختيها و موجهاى آن در باهاى بى بايان مگر  
بداخل شدن در كشتى ولايت حجج و پيشوايان و ناميديم اين رساله را بسفينة النجاة زيرا  
که بواسطه آن نجات مى يابد كسى که مشرف باشد بفرق شدن بر موجهاى اختلافات و  
بوسيله آن رستگار ميشود كسيکه نزديك باشد که بر بايد و بيرد اورا تند بادهاى رأبهاو  
هواهاى مردم بسوى گودالهاى هلاکت آفات و اين رساله مشتمل است بر دو اوزده فصل  
که بعضى از آنها اشارات است و بعضى تنبيهات و آن فصلها اين رساله را بمنزله طبقات کشتى  
است و كسيکه نرسد بدرجه علم و معرفه بکنه و حقيقت اين رساله پس بايد ايمان بياورد و  
بلند مى کند خدا ب تعالى کسانيرا که ايمان آورده اند و کسانيرا که بهره از علم داده شده  
اند درجه هاى بسيار

هترجم گوید اينکلام اشاره است باينکه واجب است بر مکلف ايمان مطلقا هر  
چند که از زوى دليل و برهان ادراک حقايق مطالب نکرده باشد مانند اکثر عوام که بهره  
از علم ندارند که واجب است بر ايشان ايمان بوجه اذعان و ايقان از قول عالم عادل تقيه از  
شيعه ناجيه محقه که ناقل باشد ولو بواسطه ثقات ائمه معصومين صلوات الله و سلامه  
و تحياته و رحمته و بر کاته عليهم ابدالآبدين

فرمود فصل اول اشاره است بهنصر بودن ادله شرعيه در نزد شيعه اماميه در  
قرآن و حديث و باطل بودن استناد باتفاق آراء که تعبير از آن باجماع مى کنند

و هلكوا في طوفان المحن الا شرمه ممن عمده الله و بسفينة اهل البيت عليهم السلام نجاه  
 و بالتمسك بالثقلين ابقاه استكتم الناجون دينهم و صانوا و تينهم فاستبقى الله عزوجل  
 بهم رمق الدين في هذه الامه و ابقى بابقاء نوعهم سنة خاتم النبيين عليه السلام الى يوم  
 القيمة فبعث اماما بعد امام و خلف شيعة لهم بعد سلف فكان لا تزال طائفة من الشيعة  
 رضى الله عنهم يحملون الاحاديث في الاصول و الفروع عن ائمتهم عليهم السلام  
 بامرهم و ترغيبهم و يروونها لآخرين و يروى الآخرون لآخرين وهكذا الى ان وصلت  
 الينا و الحمد لله رب العالمين و كانوا يثبتونها في الصدور و يسطرونها في الدفاتر و يعونها  
 كما يسمعونها و يحفظونها كما يتحملونها و يبالغون في نقدها و تصحيحها و رد زيغها  
 و قبول صحيحها و تخريج صوابها و تسليمها من خطائها و سقيمها - حتى يرى احدهم  
 لا يستحل نقل ما لا وثوق به و لا اثبات ذلك في كتبه الامقرونا بالتضعيف و مشفوعا

**بدانکه** چون بفتنه افتادند مردم بعد از وفاة رسول خدا (ص) و متفرق شدند در دریاهاى  
 فتن و هلاک شدند در طوفان محن مگر طایفه کمى از آن کسانیکه خدا ایشانرا نگهداشت  
 از ضلالت و لغزش و بواسطه سفینه ولایت اهل بیت عليهم السلام ایشانرا از بلا و فتنه نجات  
 داد و بوسيله چنگ در زدن بدامن ثقلين يعنى کتاب الله و عترت رسول الله عليه و عليهم صلوات الله  
 ایشانرا در راه حق و حقیقه باقى گذاشت و برقرار داشت پنهان داشتند آنانکه نجات یافتند  
 دين خود را و نگاه داشتند رك و تين يعنى عقاید و سرائر خود را پس باقى گذاشت خداوند  
 عزوجل بسبب ایشان رمق دين را در اين امت و جاويد داشت بجاويد داشتن نوع ایشان سنة  
 حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه و آله الطاهر بن راتار و زقيامت پس براى نكيخت هر امامى را بعد از  
 امامى و هر خلفى را از شيعة ایشان بعد از سلف بودند طایفه از شيعة رضى الله عنهم همواره  
 اوقات فرا مىگرفتند احاديث را در اصول و فروع دين از امامان خود عليهم السلام بامر و  
 ترغيب خود ایشان عليهم السلام و روايت مىکردند آن احاديث را از براى ديگران از  
 شيعة و روايت مىکردند آن ديگران نيز از براى ديگران از ایشان و  
 همچنين روايت کردند هر سلفى از براى خلف تا اينکه رسيد آن احاديث بما و الحمد لله  
 رب العالمين و بودند حفظه و روايت اثبات مىکردند و نيكو ضبط مىنمودند آن احاديث را در  
 سينه ها و مىنوشتند آنها را در دفترها و حفظ مىکردند آنها را چنانکه مىشنيدند و نگاه  
 مىداشتند آنها را چنانکه فرامىگرفتند و مبالغه مىنمودند در نقادى و خوب رسي آنها و  
 تصحيح معيب آنها و رد کردن نادرست آنها و قبول کردن درست آنها و بيرون آوردن خوب  
 و سليم آنها از غلط و سقيم آنها حتى ديده ميشود كسى از ایشان كه حلال نمىشمارد و جايز



بالتزيف طاعنا فيمن يروى كلما يروى ويسطر كلما يحكى ويظهر هذا لمن تتبع كتب الرجال و يتعرف منها الاحوال و كانوا لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصر فى مطعون او مجهول ولا قرينة معه تدل على صحة المدلول و يسمونه خبر الواحد الذى لا يوجب علما ولا عملا و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الاصول الدينية ولا يعملون فى شىء من الاحكام الشرعية الا بالنصوص المسموعة عن ائمتهم عليهم افضل الصلوات ولو بواسطة ثقة او وسائط ثقات و كانوا مأمورين بذلك من قبل اولئك السادات ولا يستندون فى شىء منها الى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات و تحصيل الظن باستعانة الاصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد ولا الى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالاجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالايات الصريحة والاخبار الصحيحة و كان المنع من ذلك كله معروفاً من

نميداند نقل خبريرا كه وثوقى بأن نباشد و نه اثبات آنرا در كتب خود مگر در حالتيكه با ذكر آن خبر ضعف و نادرستى آنرا نيز ذكر کرده باشد و طمن ميزند در كسيكه روايت ميكند هر چه روايت شود و مينويسد هر چه حكايه شود و ظاهر ميشود اينكه گفتيم از براى كسيكه تتبع كند در كتب علم رجال و خواهد شناخت از كتب رجاله احوال رجال حديث را و همچنين بودند روايت حديث اعتماد نميگردند بر خبريكه ناقل آن منحصر در مطعون يا مجهول الحال يا مجهول الشخص و حال اينكه نبود با آن خبر قرينه داخله يا خارجه كه دلالت كند بر صحت مدلول آن خبر و مى نايستند چنين خبر را بخبر واحديكه نه موجب علم است و نه عمل و بودند چنانكه اعتقاد نميکردند در چيزى از تفاصيل اصول دينيه و عمل نميکردند در چيزى از احكام شرعيه فرعيه مگر بنصوصي كه شنيده باشند از امامان خود عليهم افضل الصلوة هر چند كه بواسطه تقيه يا بواسطه تقاوتى بوده باشد و ايشان باين امر مامور بودند از جانب آن بزرگواران عليهم السلام و استناد نميکردند در چيزى از اصول و فروع دين بتخريج راي بتاويل متشابهات از آيات و روايات و تحصيل ظن باستعانة اصول مخترعه كه ناميده ميشود در اصطلاح مجتهدين باجتهاد و نيز استناد نميکردند باتفاق رأيهائى مردم كه ناميده ميشود در اصطلاح ايشان باجماع چنانكه ميكنند همه اينها را جمهور از عامه و بودند روايت شيعه ممنوع از همه اينها از جانب امامان خود عليهم السلام و از طرف صاحب شرع يعنى خدا و رسول صلى الله عليه و آله با آيات صريحه و اخبار صريحه و ميباشد منع از اجتهاد و عمل

مذهبهم مشهوراً منهم حتى بين مخالفينهم كما صرح به لماثفة من الفريقين قال ابن ابی الحديد في شرحه لنهج البلاغة عندرده على من زعم ان عمر كان احسن سياسة واصح تدبيراً من امير المؤمنين عليه السلام ما محصله ان عمر كان مجتهداً يعمل بالقياس والاستحسان والمصالح المرسله ويرى تخصيص عمومات النصوص بالاراء والاستنباط من اصول تقتضى خلاف ما يقتضيه عموم النصوص و يكيد خصمه و يأمر امرائه بالكيد والحيلة ويؤدب بالدره و السوط من يغلب على ظنه انه يستوجب ذلك و يصفح عن آخرين قد اجترموا ما يستوجبون به التاديب كل ذلك بقوة اجتهاده و ما يؤديه اليه نظره و لم يكن امير المؤمنين عليه السلام يرى ذلك و كان يقف مع النصوص والظواهر ولا يتعداه الى الاجتهاد و الاقيسه و كان مقيداً بقيود الشريعه ملتزماً لاتباعها و يطبق امور الدنيا على امور الدين و يسوق الكلمه مساقاً واحداً ولا يضع ولا يرفع الا بالكتاب والنص و اختلف طريقتهما في الخلافه و السياسة الى آخر ما قاله اخذنا منه موضع الحاجة

باجماع معروف از مذهب شيعه و مشهور از ايشان حتى در ميان مخالفين ايشان يعنى عامه عمياً چنانكه طايفه از فريقين تصريح بآن کرده اند

عبد الحميد بن ابی الحديد در شرح خود بر نهج البلاغه درجائيكه رد کرده است بر كسيكه گمان کرده است كه عمر در سياست و تدبير نيكوتر و درست تر بود از امير المؤمنين (ع) گفته است كلامى را كه محصل آن اين است كه عمر مجتهد بود و عمل ميكرد بقياس و استحسان و مصالح مرسله و جايز ميدانست تخصيص عمومات نصوص را بر ايهائى مردم و استنباط از اصوليكه اقتضا ميكند خلاف آنچه را كه اقتضا ميكند عموم نص و مكر ميكرد با خصم خود و امر ميكرد اميرانى را كه از جسانب خود قرار داده بود بمكر و حيله و تاديب ميكرد بتاياته هر كه را كه گمان ميكرد كه مستوجب تاديب است و عفو ميكرد از ديگرانيكه کرده بودند گناهي را كه بسبب آن مستوجب تاديب بودند و همه اينهارا بقوه اجتهاد خود ميكرد و نظر او چنان اقتضا مينمود و امير المؤمنين على (ع) راى او بر اين نبود بلكه چنان بود كه مى ايستاد بر نصوص و ظواهر و از آن نميگذشت و اجتهاد نمى نمود و قياس بكار نمى برد و آنحضرت مقيد بقيود شريعه و ملتزم به پيروي آن و مطابق مينمود امور دنيا را با امور دين و همه را بيك سياق ميراند و نميگذشت چيزيرا و بر نميداشت چيزيرا مگر بحكم كتاب خدا و نص رسول مصطفى (ص) و مختلف بود طريقه عمر و على در خلافت و سياست تا آخر كلام ابن ابى الحديد بر گرفتن ما از كلام او آنچه را كه محل حاجت بود.



## الفصل الثانی

اشاره الى سبب حدوث الاجتهاد و الاجماع عند الامامية و شبهاتهم فيه

ثم لما انقضت مدة الائمة المعصومين صلوات الله عليهم و انقطعت السفراء

مترجم گوید مراد ابن ابی الحدید از ابن کلام آنست که زاعم خطا کرده است در تفضیل عمر در تدبیر و سیاست بر علی (ع) بلکه او را محل و مجال تفضیل و ترجیح نیست زیرا که هر يك از ایشانرا طریقه ایست غیر طریقه دیگری عمر در جمیع امور دنیوی و دنیویه برای و نظر خود عمل میکرد چه موافق با شرع میافتاد یا نه و علی (ع) در جمیع آنها عمل میکرد بحکم شرع از روی نصی که از خدا و رسول (ص) باو رسیده بود و از نصوص تجاوز نمی نمود و در مدالیل و مفاهیم آنها تصرف و تحریف نمی فرمود و چنان میدانست که هیچ واقعه نیست از وقایع دین و دنیا مگر آنکه در آن حکمی از شرع هست که باید بآن حکم ملتزم و متبع گردید و حکم شرعرا باید از نص لسان شارع اخذ نموده از دلالت عقل و نه از رأی و قیاس و استحسان و نه از اتفاق آراء ناس و امثال اینها

و مراد مصنف از نقل کلام ابن ابی الحدید آن است که از خود فرقه محقه شیعه گذشته مخالفین ایشان از طوائف عامه عمیا میدانند و میگویند که جماعت شیعه با جتهاد و رأی و قیاس و امثال آنها عمل نمیکنند و از نصوص و ظواهر تعدی نمی نمایند زیرا که قول و عمل امام ایشان که امیر المؤمنین علی (ع) است بر این بوده و البته مؤسم بهر امامی تا میتواند اطباتق میکند اعمال و احوال خود را بر اعمال و احوال آن امام چنانکه عامه نیز عمل میکنند با جتهاد و قیاس و رأی و استحسان و مصالح مرسله و اجماع و امثال اینها بمتابعة و موافقة رأس و رئیس ائمه خود عمر بن الخطاب پس بالاجب از جماعتی که خود را از فرقه محقه شیعه میدانند و نسبت بایشان می دهند و انتحال و ادعای مذهب شیعه و ولایت و محبت ائمه هادیه علیهم افضل الصلوة و التحیه مینمایند و الکن در اعمال و احوال موافق ایشان نیستند و افعال و اقوال ایشان با بنطایفه نمی ماند بلکه همه رفتار و گفتار و کردار ایشان در اصول و فروع و در قول و عمل موافق و مناسب است با عامه عمیاء خدا لهم الله چنانکه در فصول آتیه بشرح و تفضیل مذکور و معلوم خواهد شد ان شاء الله ثبتنا الله و جمیع الاخوان فی سبیل الرشاد و الهدی و الايمان و صرفنا و منعنا عن سبیل الغی والضلالة و الطغیان فانه ربنا الرحمن المستعان

فصل دوم اشاره است بسبب حدوث اجتهاد و عمل باجماع در میان طایفه امامیه

بینهم و بین شیعتهم و طالت الغيبة واشتدت الفرقة و امتدت دولة الباطل و خالطت الشيعة مخالفيهم و الفت في صغر سنهم بكتبهم اذ كانت هي المتعارف تعليمها في المدارس و المساجد و غيرها لان الملوك و ارباب الدول كانوا منهم و الناس انما يكونون مع الملوك و ارباب الدول فعاشرتهم في مدارس العلوم الدينية و طالعوا كتبهم التي صنفوها في اصول الفقه التي دونوها لتسهيل اجتهاداتهم التي عليها مدار احكامهم فاستحسنوا بعضا و استهجنوا بعضا اداهم ذلك الى ان صنفوا في ذلك العلم كتباً ابراماً و نقضا و تكلموا فيما تكلم العامة فيه من الاشياء التي لم يأت بها الرسول صلى الله عليه و آله و الائمة المعصومون صلوات الله عليهم و كثروا بها المسائل و لبسوا على الناس طرق الدلائل و كان العامة قد احدثوا في القضايا و الاحكام اشياء كثيرة

و شبهه های ایشان در آن پس بدانکه چون مدت حضور و ظهور و مشاهده نور ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك العجبار بر آمد و سفارت سفراء از ما بین ایشان و شیعیان ایشان منقطع گردید و غیبت پر مصیبت امام جن و بشر و مولای ثانی عشر علیه صلوات الله العلی الاکبر بطول انجامید و دراز گردید و فرقه بر حرقه آن حضرت بر فرقه محقه شیعه بسیار شدید و مدید شد و دولت باطل و سلطنته جور امتداد یافت و مخالطه کردند شیعه امامیه با مخالفین خود از عامه یعنی با ایشان رفت و آمد و نشست و برخاست و گفتگو مینمودند و اطفال ایشان از کوچکی انس و الفت گرفتند بکتاب مخالفان چونکه متعارف بود تعلیم و تعلم کتب ایشان در مدارس و مساجد و غیر آنها زیرا که پادشاهان و صاحبان دولت در آن زمان از مخالفین بودند و مردمان هم این است و جز این نیست که بحسب طبع با پادشاهان و صاحبان دولت بوده و می باشند پس معاشرت کردند شیعه با مخالفان یعنی هم ساز و هم باز و انباز گردیدند با ایشان در خواندن درس علوم دینی و مطالعه مینمودند کتب ایشان را که تصنیف کرده بودند در اصول فقه یعنی قاعده هائیکه ساخته بودند و نوشته بودند از برای آسان کردن اجتهادشان که بر آن بود مدار احکام شرعیه ایشان پس طایفه شیعه بعضی از اصول فقه ایشانرا پسندیدند و نیکو شدند و بعضی را نه پسندیدند و وزشت دانستند این امر کشانید و داداشت علماء و طلاب شیعه را باینکه تصنیف کردند در علم اصول کتابها مشتمل بر ابرام و نقض که تکلم کردند در آنها در آنچه تکلم کرده بودند در آن عامه عمیاً خد لهم الله تعالی از چیز هائیکه بیغیر (ص) و ائمه علیهم السلام نیاورده بودند و فرموده بودند و بواسطه علم اصول مسائل بسیار کردند و راههای دلالت دلیلها را مشتبه گردانیدند و عامه احداث کرده بودند در قضایا و



بآرائهم وعقولهم في جنب الله واشتهبت احكامهم باحكام الله ولم يقنعوا بابهام ما بهم  
والسكوت عما سكت الله بل جعلوا الله شر كاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم  
**بل لله الحكم جميعا واليه يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون**  
ثم لما كثرت تصانيف اصحابنا في ذلك و تكلموا في اصول الفقه و فروع  
باصطلاحات العامة اشتبهت اصول الطائفتين واصطلاحاتهم بعضها ببعض وانجر ذلك  
الى ان التبس الامر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالراي و  
وضع القواعد والضوابط لذلك وتأويل المتشابهات بالنظني والتروى والاخذ باتفاق  
الاراء وتأيد ذلك عندهم بامور :

احدها مارأوه من الاختلاف في ظواهر الايات والاخبار التي لا تتطابق الا بتأويل  
بعضها بما يرجع الى بعض وذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه الى وضع الاصول  
والضوابط

**والثاني** مارأوه من كثرة الوقائع التي لانص فيها على الخصوص مع ميسر

احكام چیزهای بسیار برابر آیهها و عقلهای خود در مقابل شرع و دین خدا و مشتبه شد احكام  
ایشان با احكام خدا و قناعت نکردند بابهام آنچه که خدا مبهم گذاشت و بسکوت از آنچه که  
خدا سکوت از آن داشت بلکه گردانیدند از برای خدا شریکهای چندی که حکم کردند  
مانند حکم خدا پس مشتبه شد برایشان حکم خدا با حکم شرکاء **بل لله الحكم جميعا واليه**  
**يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون**

پس چون بسیار شد تصانيف اصحاب ما یعنی علماء شيعه در علم اصول و تکلم کردند  
در اصول و فروع فقه با اصطلاحات عامه مشتبه شد اصول هر دو طایفه و اصطلاحات ایشان  
بیکدیگر و منجر شد اینکار بسوی اینکه مشتبه شد امر بر طایفه از شيعه امامیه تا اینکه گمان  
کردند و اعتقاد نمودند جایز بودن اجتهاد و حکم بر آي و وضع قاعدهها و ضابطهها از برای  
آن و تأویل متشابهات از روی گمان و رأی و اخذ باتفاق آراء مردم و قوه گرفت این امر یعنی  
اعتقاد بجواز امور مذکور در نزد آن طایفه از امامیه بواسطه چند امر :

یکی از آنها بود آنچه که دیدند و ملاحظه کردند از اختلاف در ظواهر آیات و  
اخباریکه با یکدیگر تطابق و توافق نمیکنند مگر بر گردانیدن بعضی از آنها را بمعنائیکه  
راجع شود و باز گردد بسوی بعض دیگر و این نوعیست از اجتهاد که احتیاج میافند در  
آن بوضع اصول و قاعدهها

دویم آنچه که دیدند از کثرت و قبايعکه نصی در خصوص آنها نیست با کشیدن حاجت

الحاجة الى معرفة احكامها

**والثالث** مارأوه من اشتباه بعض الاحكام ومافيه من الابهام الذي لاينكشف ولاينعين الا بتحصيل الظن فيه بالترجيح و هو عين الاجتهاد فاولوا الايات و الاخبار الواردة في المنع من الاجتهاد والعمل بالرأى بتخصيصها بالقياس و الاستحسان و نحوهما من الاصول التي تختص بها العامة والواردة في النهي عن تأويل المتشابهات ومتابعة الظن بتخصيصها باصول الدين والواردة في ذم الاخذ باتفاق الاراء بتخصيصها بالاراء الخالية عن قول المعصوم لما ثبت عندهم ان الزمان لا يخلو من امام معصوم فصار ذلك كله سببا لكثرة الاختلاف بينهم في المسائل وتزايد ليللا ونهارا و توسع دائرته مددا و اعصارا حتى انتهى الى ان تريهم يختلفون في مسألة واحدة على عشرين قولاً او ثلثين او ازيد بل لو شئت ان اقول لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها او في بعض متعلقاتها لقلت و ذلك لان الاراء لاتكاد تتوافق والظنون قلما تتطابق و الافهام تتشاكس و وجوه الاجتهاد تتعاكس والاجتهاد يقبل النشكيك و ينطرف اليه بشناختن احكام آ نها .

سوم آنچه که دیدند و ملاحظه نمودند از مشبه بودن بعض احكام ببعضی و آنچه که در بعض احكام می باشد از ابهامی که منکشف و متعین نمی گردد مگر بتحصيل ظن در آن بواسطه ترجیح احد متعارضین و آن عین اجتهاد است پس تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در منع از اجتهاد و عمل بر رأی بتخصیص آن اخبار بقیاس و استحسان و امثال آنها از اصولیکه مختص است بعامة و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در نهی از تأویل متشابهات و متابعة ظن بتخصیص آن اخبار باصول دین و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در ذم اخذ باتفاق آراء که آنرا اجماع مینامند بتخصیص آن اخبار بآئیکه خالیند از قول معصوم علیهم السلام از جهة آنکه ثابت بود در نزد ایشان که هیچ زمانی خالی نیست از امام معصومی پس گردید همه اینها که ذکر کردیم سبب اختلاف در مسائل در میان ایشان و بهمین سبب افزوده شد و میشود بر اختلافات در میان ایشان شب و روز و وسیع گردید و میگردد دایره آن مدت ها و روز گارها تا رسید کار بجائی که می بینی تو ایشان را که اختلاف میکنند در يك مسئله بر بست قول یاسی قول یابیشتر بلکه هر گاه خواسته باشم که گویم که باقی نمانده است مسئله از مسائل فرعی که اختلاف نکرده باشند در آن با در بعض متعلقات آن هر آینه گفته ام و این از جهة آن است که رأیها نزدیک بموافقه يك دیگر نیستند و ظننها کم



الر كيك ويتشبه بالقوم من ليس منهم ويدخل نفسه في جملتهم من هو بمعزل عنهم  
فطلت المقلدة في غمار آرائهم يعمهون واصبحوا في لجج اقوايلهم يعرقون

است که بایکدیگر مطابقه کنند و فهم ما باهم اختلاف دارند و جوه اجتهاد بر عکس هم دیگر  
میافتند و نیز اجتهاد قابل تشکیک است و ضعف و غلط در آن راه میابد و بسا باشد که  
شبهه کنند خود را بقوم کسیکه از جمله ایشان نیست و داخل میکند خود را در جمله ایشان کسی که  
از ایشان بکنار است پس مقلده همیشه در مستیهای آراء خود حیران و درمانده اند و در دریا  
های بی پایان گفتارهای بی پایه و مایه خود غرق گردیده اند

مترجم گوید مطالب مذکور در این فصل بسیار متین و از ضروریات مذهب مجتهدین است  
و محل ایراد و اعتراض و مجال انکار و اعراض نیست و تفصیل آنها بر اهل علم معلوم و روشن است  
و بیان آنها تفصیلاً و تکمیلماً از برای عوام که از علم حظی نبرده و فیضی حاصل نکرده اند کمال تعسر  
بلکه تعذر دارد و اگر ممکن باشد مستلزم ارتکاب اطناب و اطاله و خروج از حد توسط و عدالت  
می باشد که مورت سئام و ملالت و صداع و کسالت خواهد بود و لکن در مقام اشاره  
بچند فقره از آن مطالب که محل اهتمام شدیدی و از رای عوام ناسافع و مفید است اجمالاً  
بر می آیم .

**فقره اولی** علم اصول الفقه عبارت است از قاعده های چندی که تمهید و تنظیم کرده  
اند آنها را از روی دلایل لغوی و عرفیه بافهام ضعیفه و دلایل عقلیه بقول ناقصه سخیفه  
خود و از روی قواعد فلسفیه و کلامیه و ظواهر آیات قرآنی و از روی بعض اخبار ضعیفه و  
مجموله و ظواهر بعض اخبار دیگر و از روی اجتهادات خاطئه فاسده و اتفاق آراء کاسده  
که همه اینها الاقلیاً منها از جانب شرع و دین و فرموده ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين  
ممنوع و منهي عنها است چنانکه بر اهل علم و فضل و ارباب سلم و عدل مشتبه و پوشیده  
نیست .

**فقره ثانیه** ابتداء این ابتداع در میان طایفه امامیه واقع شد از محمد بن احمد بن  
جنید الاسکافی و حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی که در اوایل غیبت کبری بودند و کتابها در اصول  
الفقه تصنیف کردند و مجتهدین آنها را قدیمین خوانند و این لفظ کاشف است از آنکه  
پیش از آنها کسی از طایفه امامیه تصدیق این فن و مرتدی و مؤثر بر او از این علم مؤدی ظن  
نبوده است و بعد از آنها تلمیذ آنها محمد بن محمد بن نعمان ملقب بمفید و تلامذه او  
سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر آنها تقویت و ترویج این علم نمودند و بعد از این جماعه  
بمدت مدیده و سنین کثیره جعفر بن حسن بن سعید حلی معروف بمحقق و تلمیذ او حسن بن یوسف  
بن مطهر موصوف بعلامه سید احمد بن طاوس حسنی و غیر آنها بر تسدید و تأیید و تشهیر  
و تکثیر آن افزودند و اکثر اخبار صحیحه و معتبره شیعه را طرح و تضعیف کردند و پس

## الفصل الثالث

### اشارة الى اجوبة شبهات القائلين بالاجتهاد والاجماع من الامامية

وليت شعري كيف ذهب عنهم ما ينحل به عقد هذه المشكلات عن ضمائرهم ام كيف خفى عنهم ما ينقلع به اصول هذه الشبهات من سرائرهم أم لم يسمعوا حديث التلث المشهور المستفيض المتفق عليه بين العامة والخاصة المتضمن لاثبات الابهام في بعض الاحكام وان الامور ثلاثة امر بيّن رشده وامر بيّن غيبه وامر مشكل يرد حكمه الى الله ورسوله ﷺ وهلا سوغوا ان في ابهام بعض الاحكام حكما ومصالح مع ان من تلك الحكم ما يمكن ان يتعرف ولعل ما لا يعرف منها يكون اكثر على ان الاجتهاد لا يغني عن ذلك لبقاء الشبهات بعده ان لم تزده كالا بل زادت وزادت احسبوا انهم خلصوا منها باجتهادهم كلا بل امعنوا فيها بازديادهم أزعموا أنهم هدوا بالتظني الى التثني كلا بل التلث باق و ما لهم منه من واق اولم يدبروا قول الله عز وجل

از ايشان بقرنی طويل وزماني متمادي محدود و معدود بيانصدسال تقريباً که عمل باحاديث اهل بيت عليهم السلام در ميان اماميه شهرت و قوه گرفته و عدد طائفه اخباريه کثرت يافته بود در مائة ثانيه عشره هجريه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهاني و تلامذه او بتجديد و مرمة اين بناپرداخته و اين لوا را بعد از سقوط و سکون در ميان اينطايفه افراخته و سازاين نوا را بعد از صمت و سکوت بر گوشهاي اينفرقه نواخته و از نو بيشتر از بيشتر ابرام و احکام اين علم و تشديد و تسديد اين فن نمودند الى زماننا هذا که علم اصول الفقه در ميان اينطايفه بسزله اصول دين و عمل بان از فرائض شريعه خاتم النبيين صلى الله عليه و آله الطاهر بن گردیده و بلکه مردم چنان می بندارند که قواعد اين فن از ائمه معصومين عليهم السلام رسیده حتی شنیده ميشود از السنه بعض مردم بلکه از طلاب و فضلاء ايشان که علم اصول از فرموده حضرت امام جعفر صادق (ع) است يا غفلتا از آنکه مخترع اين فن و مبتدع عمل بظن ابو حنيفه و مالک و اصحاب ايشان می باشند چنانکه مجتهدين اين طائفه خود اقرار و اعتراف بان دارند و در کتب قديمه و جديده ايشان محرر و مقرر است و در اين زمان فرقه محققه اخباريه در نهايه قلت و ذلة می باشند بلکه در کافه بلاد عراقين و شام و حجاز و حواشي آنها بسيار قليل الوجودند و اگر هم نادراً احدی از ايشان در بلدی يافت شود در کمال اختفا و اتقاء خواهد بود و لکن مسموع و معلوم شد که در بحرين و توابع و حوالی آن اين فرقه محققه قوتی و کثرتی دارند بلکه بنای کلیه آن بلاد بر عمل باحاديث مرويه از اهل بيت عليهم



فاها الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم  
 اما نحن اذ انهم ان المراد بالراسخين في العلم الائمة عليهم السلام لاهم اغفلوا عن الاحاديث المعصومية المتضمنة لكيفية طريق الترجيح بين الروايات عند تعارضها واثبات التخيير في العمل فان كلها حق أو ما بلغهم وبلغك بأيا اخذت من باب التسليم وسعك او خفي عليهم ان قول المعصوم انما يعرف بالحديث المسموع منه عند حضوره و المحفوظ في صدور الثقات او المثبت في دفاترهم عند غيبته ولا مدخل لضم الآراء معه اتفقوا او اختلفوا نعم قديكون الحديث مما اتفقت الطائفة المحقة على العمل بمضمونه بحيث لا يشذ عنهم شاذ ويسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه و هذا معنى الاجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قدماء الشيعة لا غير فلو انهم تركوا المتشابه على حاله من غير تصرف

السلام ونفى اجتهاد است هر چند که تفصیل احوال و اعمال ایشان از حدیث تصفیة و تخلیط و از جهة ترقی و تنزل در مراتب علم و سلم بر ما معلوم و منکشف نیست و فقنا الله للقائهم و صحبتهم و استفاضة الفيض من شرتهم و خدمتهم و عجل الله فرجنا و كشف الله ضيقنا و حررنا بظهور امامنا و مولينا سلطان الحق و الولي المطلق صلوات الله الطيبات الطاهرات الزاكيات الباقيات المتواليات مادامت الارض و السموات العاليات عليه و على آباءه الطيبين الطاهرين و اسلافه المعصومين المكرمين حتى يحق الحق بكلماته و يقطع دابر الكافرين و يحق الله الحق و يبطل الباطل ولو كره المجرمون .

**فقره ثالثه** چنانکه مصنف عليه الرحمه ذکر کرد نیست مسئله از مسائل فرعيه مگر آنکه مجتهدین اماميه را در آن مسئله ياد بعض متعلقات آن اختلاف بسيار است بحسب اجتهادات و تاويلات و ترجیحات ظنیه ایشان و همچنین بسياری از فتاوی ایشانرا دليلی از کتاب و سنة نیست بلکه دليل برخلاف بعضی از آن هست بلکه آن فتاوی از روی رأى و قياس و اخذ باتفاق آراء و اخذ بشهرت بين امثالهم میباشد بلکه فتاوی بعضی از ایشان از روی تقليد بعض دیگر باشد و ما از مسائليکه مبتنی بر این اصول و مقید باین فصولست از فتاوی ایشان در این ترجمه بر وجه ایجاز و اختصار مذکور میداریم تا رفع شبهه قاصرین از اخوان و اتمام حجة و الزام جرم و خیانت بر معاندین و خوان شود و الله الموفق المعین از آنچمله چند مسئله از مسائل متعلقه بتقليد است

فیه وسکتوا عما سکت الله عنه وابهمو ما ابهم الله وجعلوا الاحکام ثلاثة واحتاطوا فی المتشابه وردوا علمه الی الله والی رسوله وخبروا فی المتعارض ووسعوا فی المتناقض كماورد بذلك کله النصوص عن اهل الخصوص لاجتمعت اقوالهم واتفقت کلماتهم ومقالمهم وکانوا فقهاء متوافقین ولاحدیث ائمتهم ناقلین لاصحاء متشاکسین و عن النصوص ناکلین ولکان کلما جاء منهم خلف دعوا لسلقهم لا کلما دخلت منهم امة لعنت فی اختها بصلقهم ولکان کل امرء بالقرآن والحديث منطيقا وعن الاراء سکینا ولوانهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم واشد تثبیتا ولیت شعری ما حملهم علی ان ترکوا السبیل الذی هدیهم الیه ائمة الهدی واخذوا سبلا شتی واتبعوا الاراء والاهواء کل يدعو الی طریقہ ویزود عن الاخری

ثم ما الذی حمل مقلدیهم علی تقلیدهم فی الاراء دون تقلید الائمة علی الطريقة المثلی ان هی الائمة ضیزی ضرب الله مثل رجلا متشاکسون و رجلا سلماً لرجل هل یستویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون

**اول آنکه تجویز کرده اند بلکه در بعض فروض واجب دانسته اند تقلید مجتهد را که اجتهاد و فتوی او از روی رأی و ظن و اخذ باتفاق آراء و امثال آنها باشد بلکه اذهر طریق که قطع یاضن بحکم شرعی بهم رساند و هر چند که از روی جفر یا رمل یا خواب دیدن و نحو آنها باشد چنانکه صریح کلام بعضی از اعلام ایشانست و دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم نیست بلکه ادله تقلید که در کتاب و سنت وارد شده است دلالت قاطعه بر خلاف این دارند مانند فرمایش حضرت حجة علیه افضل الصلوة و التحية و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حججی علیکم و انا حجة الله که حصر فرموده است در آن مفتی جایز الفتوی را بروات حدیث که باید فتوی از روی احادیث ایشان علیهم السلام باشد نه از غیر آن و کسی را نمی رسد که گوید که احادیث اهل البیت علیهم السلام و افسی و کفافی نیست در جمیع و قیامع و اتساقات حادته چون بسیاری از وقایع و امور را میبینم که نصی از آیات و روایات در خصوص آنها نیست زیرا که می گوئیم بلی راست است در بسیاری از وقایع و امور نص خاصی وارد نشده و لکن عمومات بسیار از نصوص داریم که در آن وقایع تمسک بآنها میتوان کرد مانند حدیث کمل شیعیء مطلق حتی یرد فیه امر و نهی و حدیث الناس فی سعة مما لا یعلمون و حدیث رفع عن امتی تسعة و حدیث تلیث و حدیث اخوئک دینک فاحتط لدینک و سایر**



## الفصل الرابع

اشاره الى كنه استبعاد مخالفة المشهور و دفع توهم الدور في العمل بالاهل اثور  
 ولعلك تقول انك ادعيت امرأ امرأ و جئت شيئاً نكراً و خالفت طائفة من مشاهير  
 الفقهاء ثم انك رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد و اثبت الخبر بالخبر و  
 ما نفقه كثيراً مما تقول فهل لك الى ما ادعيت من دليل غير ما ذكرت ام هل لنا من  
 العلم بذلك من سبيل سوى ما سطررت فأتنا بسطان مبین ان كنت من الصادقين فنقول  
 وبالله التوقيق

اما قولك اني ادعيت امرأ امرأ و جئت شيئاً نكراً فالوجه فيه ان طبعك قد اعتاد  
 المشهورات و اتقاه المسلمات و استصعب عليه الامعان في البرهان و تحصيل الايمان

اخبار احتياط و امثال اينها پس معلوم شد كه نيست و اقعہ از وقایع عالم مگر اينكه نصی از برای  
 آن خصوصاً یا عموماً از احاديث اهل البيت عليهم السلام می باشد و ديگر مانند فرمایش  
 حضرت صادق (ع) و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه  
 مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه يعنى هر كه از فقهاء كه نگاهدارد خود را از شرور  
 و معاصی و نگاهدارد دين خود را از مفساد نفسانيه و شيطانيه و از شبهات زلات و ضلالت و مخالفت  
 كنده و اها را خواهشهای نفس خود را و فرمان بردار باشد مولای خود را پس از برای عوام جايز  
 است كه تقليد او كند پس ميگوئيم كسيكه عمل ميكند برأى خود يا بتاويلات و ترجيحات عقل ناقص  
 خود يا بتوافق آراء مردم و امثال اينها چگونه اطاعة امر مولای خود کرده و از كجا يقين  
 ميكند كه نفس و دين خود را نگاهداشته و مخالفة هواى نفس نموده تا اينكه تقليد او  
 جايز باشد و مانند فرمایش آن حضرت (ع) انظر و اعلمكم عن تاخذونه فان لنافى كل  
 خلف عدولا ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين و تحريف الغالين و تاويل الجاهلين  
 پس اين جماعت چگونه روا ميدارند كه مردم از ايشان اخذ علم دين خود كنند با اين همه  
 تاويلات ظنيه كه در مشابهات آيات و اخبار از روى جهل مينمايند و امثال اينها از ادله  
 داله بر عدم جواز تقليد كسيكه از غير نصوص و ظواهر كتاب و سنة حكم ميكند و فتوى ميدهد  
 بسيار است و شايد بعضی از آنها در فصول آتیه بيايد

دوم - واجب دانسته اند كثيری از ايشان تقليد اعلم را پس ميگوئيم اولاً معرفت شخص  
 اعلم از برای عامی ممكن نيست زيرا كه تا كسى در امری استاد نباشد استاد آن امر

بالایقان و سیما اذا ادى ذلك الى مخالفة ما رسخ فيه على طول الزمان ولو انك اخرجت رقبك عن ربة الاعتیاد و فككت جیدك من قلادة التقلید و الانقیاد لصار ما رأیته نكراً عرفاً و ما حسبته صعباً ذلولا فمن يك ذاقم من مریض یجد مرابه الماء الزلالا و بعد فانی انباتك اولاً ان هذه الرسالة لیست الى ما سمعنا یین و لالی انا و وجدنا یین و قد اذرت من انذر

و اما قولك انی خالفت طائفة من مشاهیر الفقهاء فیه ان اول من فعل ذلك اولئك فانهم خالفوا طریقة القدماء الاخباریین و غیروا سنة اجلة الفقهاء المعتبرین و عدلوا من الاخبار الى الاصول و ارتكبوا الفضول و نحن نرید احیاء تلك الطریقة و تجدید تلك السنة القديمة لانها الحق الذى لا یرب فیه و المتیقن الذى لا شبهة تعتریه و الحق احق ان یتبع و احرى ان یتبع على ان القدماء اجل شأنا و ارفع مكانا و الى الائمة اقرب زماناً من المتأخرین و الاعتماد علیهم اكثر و برهانهم ابهر و ستسمع

دا نمی شناسد پس باید این کس خود فقیه باشد تا فقیه را بشناسد و بعد از آن اعلم فقهارا تشخیص کند و اگر گفته شود که تشخیص اعلم بشهادت عدلین ممکن است گوئیم که اگر آن عدلین خود فقیهند نمی توانند که دیگر را از خود آفقه دانند زیرا که آفقه دانستن ایشان دیگر را موجب شك در فقاهاة خود ایشان میشود و اگر ایشان غیر فقیه باشند شهادت ایشان با علمیت فقیهی از فقهاء در مکان قبول نیست چنانکه ذکر شد و ثانیا بر فرض اینکه اعلم معلوم باشد دلیلی از کتاب و سنة بر وجوب تقلید اعلم نیست بلکه ادله عموم و اطلاق دارند نسبت با علم و غیر اعلم مانند احادیث که در مسئله سابقه ذکر شد و عمده دلیل ایشان بر این حکم آن است که قول اعلم اقرب با صاب و واقعت و مکلف در حقیقة مکلف بواقع است پس تقلید اعلم مادامیکه ممکن باشد براو واجب است و این عین اجتهاد است زیرا که در کتاب و سنت امر<sup>۱</sup> بمتابعة قول ائمه علیهم السلام وارد شده نه بموافقه واقع و تحصیل آن بلی چیزیکه در این مقام هست حدیث ابن<sup>۲</sup> حنظله از حضرت صادق (ع) که در آن امر باختیار اعلم و آفقه را و بین عدلین فرموده اند و لکن سؤال در آن حدیث چنان است که دو نفر از شیعیان شما در سردینی یا میراثی نزاع دارند پس رجوع می کنند بدو نفر از راویان حدیث شما که هر دو تقه می باشند پس هر یک از ایشان بخلاف یکدیگر فتوی میدهد پس ایندو نفر متنازعین چکنند آن حضرت وجوه چندی از برای ترجیح احدی بیان فرمود که از آن جمله علمیت و آفقهیت است و شاید وجه این ترجیحات



ففيهم من الائمة المعصومين ما تعرف به قدرهم و رجحانهم على من خالفهم انشاء الله تعالى .

واما قولك اني رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد و اثبت الخبر بالخبر فحاشاي حاشاي من ان اخالفكم السى ما انهيكم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت و ما توفيقي الا بالله عليه توكلت و اليه انيب . بل انما رددت الظن باليقين و ابطلت الاجتهاد بالنص المبين و استمسك بالعرفه الوثقى و الحبل المتين و جئتكم من سبأ بنبايقين و اعرضت عن ممنوع منه الى مرغوب فيه و عما يريب الى ما لا يريب يعتريه .

ثم انك ان كنت لم تؤمن باماعة الائمة المعصومين او حديث الثقلين المنقول عن سيد المرسلين و امثاله

آن باشد که چون مقام مقام تنازع و تخصص است در سر مال و تخيير ممکن نيست زيرا که هيچ يك از متخصصين نميخواهد دست از مال بردارد فلا بد من ترجيح احد الحكامين و شكى نيست که اعلميت و افضليت مرجح است والله اعلم بحقائق الامور و الاحكام

**مسئله سوم** جمهور ايشان منع کرده اند از تقليدميت بلکه غير واحد از ايشان نقل اجماع بر آن نموده و تمسک کرده اند در آن باجماع منقول و شهرت در میان خودشان و بيض آراء فاسده و اوهام و ظنون کاسده مثل آنکه گفته اند که چون انسان مرد ديگر صاحب رأى نيست و رأى او نيز مرده است و گفته اند که مجتهد در اکثر احكام فرعيه ظان است و چون ببرد علم بواقع بهم رساند در احكاميکه در حال حيوة ظن در آنها داشت پس علم او بعد از ممات بحکم هر واقعه يا موافق است باظنى که در حال حيوة داشت و يا مخالف است بآن پس على اى حال چون از درجه ظن ترقى بدرجه علم نموده و حقايق امور و احكام بر او منکشف شده فلذا بايد از ممات مجتهد نباشد زيرا که مجتهد بايد ظان باشد و چون مجتهد نباشد تقليد او نشايد و از امثال اين مزخرفات از کلمات واهيه مضحکه نکلى بسيار گفته اند که قابل ذکر و ايراد نيست و چقدر غافل و لاهينداز قبح و شناعة اين سخنها و مبغوضيت آنها در نزد خدا و رسول (ص) و ائمه عليهم السلام پس ميگوئيم بايشان ايها الغفلة الجهلة اگر ميگوئيد که انسان بعد از موت موضوع او مستحيل و متبدل ميشود و ديگر انسان نيست و آن شخصيکه در حال حيات بود بعد از ممات

فليس لنا معك كلام فاذهب انت من هيهنا ونحن من هيهنا وان كنت آمنت بذلك و لكنك ظنت ان العلم باخبارهم عليهم السلام لا بد ان يكون كالعلم بوجودهم في الوضوح والانارة والقوة اوتواترها كتواتره والا فبهى اخبار آحاد لا تفيد الاظنا فما اريك الا لم تعرف بعدان اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف وان في الاحكام الشرعية يكتمفى باقل مراتبه مع ان اكثر الاخبار الاحكامية ليست في القوة باقل من اخبار الامامة متناً وسنداً

ثم انى لم اكلفكم بالعمل بكل ما يروى بل بما اطمئنت اليه انفسكم منها و الا فذروه في سنبله و اهمله كما اهمله الله في سبيله فعلمه مو كول الى الله و العمل موسع علينا من الله و بعد فان العمل بالاخبار متفق عليه بين الامامية قاطبة وما اظنك تستطيع رده و رد كتب الحديث رأساً و خصوصاً الاصول الاربعة التى عليها المدار

آن شخص نيست پس برشمالا زم است كه امامت ائمه ماضين عليهم السلام بلكه نبوت جميع انبياء عليهم السلام حتى نبي خاتم صلى الله عليه وآله وسلم را باطل و عاطل دانيد و ايشان را و اقوال ايشان را حجة ندانيد و اعتبار و اعتنا باخبار و آثار ايشان ننمائيد زيرا كه ايشان مرده اند پس ايشان آن اشخاصى كه در حال حيات بوده اند نيستند و اگر ميگوئيد كه نبى و امام از خدا حكايه مى كنند و قول ايشان قول خداست و ايشان ناقل صرفند مانند عدل تقي كه حكم مسئله را از قول فقيه نقل كند از براى ما پس آن عدل تقي بميرد حكم آتقيه باطل نميشود از براى ما بمردن عدل تقي پس همچنين انبياء و ائمه عليهم السلام ناقل بودند از خدا و قول ايشان فى الحقيقه قول خداست پس چون ايشان مردند و خدا حى لا يموت است پس قول او سبحانه مانند ذات مقدس او زنده و باقى است بخلاف فقيه كه قول و رأى او از خود او مى باشد و ناقل نيست پس بموت او عاطل و باطل مى شود .

جواب ميگوئيم كه اگر فقيه از روى رأى و نظر خود حكم ميكند چنانكه گفتيد پس خارج ميشود از عنوان روايت حديث و از ساير عناوين ادله تقليد و رجوع بعلماء و فقهاء مانند « من كان من الفقهاء » « و ان لنا عدولا ينفون » كه در مسئله او اى ذكر شد و داخل ميشود در عنوان حديث « من ائمتى برأيه لعنته ملائكة السماء و ملائكة الارض » و امثال آن از آيات و اخباري كه منع و نهى ميكند از عمل برأى و ظن پس تقليد چنين فقيهى در حال حيوه چگونه جايز باشد و چه دليل و حجة بر آن داريد فأتوا بها ان كنتم صادقين و اگر



في سائر الاعصار وانما الخلاف بيننا وبينك في العمل بالاصول الفقهية خاصة فالاصوليون متفقون مع الاخباريين في العمل بالاخبار لا يخالفهم الا شاذ منهم كالسيد المرتضى واتباعه بل ولاهم لانهم لا يردون الاخبار الغير المتواترة رأساً وانما يردون نوعاً منها يسمون خبراً واحداً لا يوجب علماً ولا عملاً وليس اصطلاحهم في ذلك موافقاً لاصطلاح من تأخر عنهم فان المتأخرين يسمون كلما ليس بمتواتر آحاداً فالخبر الواحد في اصطلاحهم اعم منه في اصطلاح من تقدم عليهم وبهذا يدفع التدافع بين كلامي السيد المرتضى والعلامة في خبر الواحد رداً وقبولاً ودعواهما الاتفاق على طرفي النقيض ولذا ذكر كلامهما وكلام من تأخر عنهما حتى يتبين لك الحق في ذلك انشاء الله تعالى

فقيه از کتاب و سنة نقل میکنند و راوی و حاکی از قول نبی و امام علیه و علیهم السلام است پس بمردن او حکم کتاب و سنت و قول معصوم علیهم السلام باطل نمیشود چنانکه بمردن عدل ناقل فتوی فقیه باطل نمیشود

و دیگر میگوئیم که اگر قول میت باطل و عاطلست پس چگونه است که شما در مقام تحصیل اجماع و تحصیل مشهور و قول جمهور از برای جبر خبر ضعیف یا از برای استدلال و غیر آنها اعتبار و اعتماد باقوال موتی مینمایید و چگونه است که خود شما میگوئید بعد از شیخ طوسی تلامذه او و من بعد هم تا مدت هشتاد سال یا بیشتر تقاید شیخ طوسی را میگردند بجهة حسن ظنیکه بشیخ داشتند پس اگر میگوئید که آنها از روی اجتهاد خود اعتقاد بجواز تقلید میت خصوصاً در صورتیکه اعلم باشد از ایشان مانند شیخ حاصل کرده اند پس آن رد و نقض قول شماً و مخرب اجماع منقول و موهن ادله و اصول شما خواهد بود و اگر میگوئید که ایشان خود مجتهد نبودند و احدی از احیاء راهم در زمان خود مجتهد نمی دانستند فلذا مضطر بودند بتقلید میت و تقلید میت در حال ضرورت که تقلید حی ممکن نباشد جایز است

جواب میگوئیم که لازم افتاد این سخن شما را که جایز باشد خدا بتمالی را که بکلی و بالمره منع لطف و فیض از مردم نماید زیرا که در زمان مذکور امام (ع) که غایب و محجوب بود و علماء و فقهاء که جایز است تقلید بآنها و واجب است رجوع بآنها منقرض گردیده بودند و اگر هم نادری از ایشان باقی بود مردم او را نمی شناختند و الا چرا تقلید شیخ

## الفصل الخامس

## نقل کلام الافلام لتحقق الامرام

قال السيد المرتضى ره ان العلم الضروري حاصل لكل مخالف للامامية او موافق لهم انهم لا يعملون في الشريعة بخبر لا يوجب العلم وان ذلك قد صار شعاراً لهم يعرفون به كما ان نفي القياس في الشريعة من شعارهم الذي يعلمه منهم كل مخالط لهم

وقال العلامة في النهاية اما الامامية فالاخباريون منهم لم يعولوا في اصول الدين وفروعه الا على الاخبار الاحاد المروية عن الائمة عليهم السلام والاصوليون منهم كابى جعفر الطوسي وغيره وافقوهم على قبول خبر الواحد و لم ينكره سوى المرتضى واتباعه لشبهة حصلت لهم

را ميکردند و موتى از ايشان هم که بگفته خود شما قابل تقليد و رجوع نبودند تا اینکه حشاشه فيض و لطف بسبب ايشان باقى باشد زیرا که خود شما ميگوئيد که انسان بسبب موت مستحيل و موضوع شخصى او متبدل ميگردد و از حد اجتهاد خارج ميشود پس قول او باطل خواهد بود البته و قابل تقليد نخواهد بود تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً پس چگونه شد که ثانياً بر گشتيد و قائل شديد بجواز تقليدميت و وجوب رجوع باو در حال اضطرار و چه دليل بر آن آورديد مگر اجتهاد ظنى و رأى و قياس عقلى و دائره اجتهاد را چنان وسعت داده ايد که گماندارم که حکم ميکنيد و فتوى ميدهيد که اگر دست بفقيه شيعى نرسد تقليد مخالف واجبست بلکه اگر اخذ از فقيه مسلم ممکن نباشد اخذ و رجوع بقول فقيه ذمى جايز بلکه واجب و لازم است و اگر گوئيد که از کجا اين گمان را در حق ما بردى گوئيم از همانجا که تقليدميت را بعد از منع تجويز کرديد در حال ضرورت من غير حجة و دليل والله يحکم بالحق و هو يهدى السبيل

**و ديگو** ميگوئيم که اجماع و شهرتى که از مجتهدين بر منع تقليدميت ادعا ميکنيد در چه زمان واقع و منعقد گرديده و اصحاب آن اجماع و شهرت کيانند پس اگر ميگوئيد که اين اجماع و شهرت از اصحاب ائمه عليهم السلام و تلامذه ايشان و در زمان حضور ايشان عليهم السلام واقع شده حاشا و کلا اين کذب و فربه است بغير مره و الا روايتى يا



اقول وقد عرفت ان السيد و اتباعه ايضاً لم ينكروه رأساً و لا غيرهم قبله  
عموماً وهذا هو الحق الذي لا ريب فيه

قال المحقق في المعتبر افراط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا  
لكل خبر وما فطنوا ما تحته من المناقض و ان في جملة الاخبار قول النبي صلى الله عليه و آله  
سيكثر بعدى القالة علي و قول الصادق عليه السلام لكل رجل من اجل يكذب عليه و اقتصر  
بعض من هذا الافراط فقال كل سليم السند يعمل به و غيره لا يعمل به و ما علم ان  
الكاذب قد يصدق و الفاسق قد يصدق و لم يتنبه ان ذلك طعن في علماء الشيعة و قدح في  
المذهب اذ لا مصنف الا هو قد يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر المعدل و افراط  
آخرون في طرف رد الخبر حتى احوالوا استعماله عقلا و نقلا و اقتصر آخرون فلم يروا  
العقل مانعاً لكن الشرع لم يأذن في العمل به و كل هذه الاقوال منحرفة عن

فتاوى از یکی از اصحاب ائمه عليهم السلام با تلامذه ایشان موافق حکم مذکور بیاورید  
و اگر میگویند که این اجماع و شهرت در زمان غیبت صغری بوده یا اوایل غیبت کبری که  
فتح باب اجتهاد در میان امامیه نشده بود باز همان کلام سابق را بعینه اعاده میکنیم و  
میگوئیم که بیاورید فتوای فقهایی یکی از آن زمان را بر منع تقلید میت و مطالعه کنید اوایل  
کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و مقنع و هدایه و رساله علی ابن بابویه الی ولده  
و امثال آنها را تا بدانید که اعتقاد اهل آن زمان در تقلید میت از فقهایی شیعه و روای  
احادیث ائمه عليهم السلام و عمل بقول و اخذ بفتوای او چه بوده است و اگر میگویند که این  
اجماع و شهرت از مجتهدین بامعاصرین ایشان از اخباریه و محدثین است میگوئیم قول و  
فتوای یکی از اخباریه و محدثین را از متقدمین و متاخرین بیاورید و بر ما حجة گردانید و  
اگر میگویند این اجماع و شهرت از مجتهدین واقع و متحقق شده است فقط میگوئیم  
که اگر در اول زمان طلوع کوکب اجتهاد واقع شده است مانند زمان قدیمین پس در آن  
زمان عدد مجتهدین امامیه نرسیده بود بعدیکه قابل اجماع و شهرت باشد و اگر در زمان  
کثرت عدد ایشان این اجماع و شهرت واقع شده است پس پیش از آن اجماع بچه چیز تمسک  
میکردند در این مسئله مگر متابعة ظنون و آراء خود و دیگران پس چون عدد قائلین این  
قول در زمان مدید و سنین کثیره بسرحد کثرت رسید و مردم عدد همگی را با هم دیگر  
ملاحظه نمودند گمان کردند که اجماعی یا شهرتی بر این مسئله واقع شده است و با وجود



السنن والنوسطاصوب فمأقبله الاصحاب اودلت القرائن على صحته عمل به وما اعرض عنه الاصحاب اوشد يجب اطراحه

وقال فى بيان منع العمل بمطلق خبر الواحد لايقال الامامية عاملة بالاخبار وعملها حجة لانامنع ذلك فان اكثرهم يردون الخبر باه واحد و باه شاذفلولا استنادهم مع الاخبار على وجه يقضى العمل بها لكان عملهم اقتراحا وهذا لا يظن بالفرقة الناجية

وقال فى اصوله ذهب شيخنا ابو جعفر رضى الله عنه الى العمل بالخبر العدل من رواة اصحابنا لكن لفظه وان كان مطلقا بعد التحقيق يتبين انه لا يعمل بالخبر مطلقا بل بهذه الاخبار التى رويت عن الائمة عليهم السلام ودونها الاصحاب لان كل خبر يرويه امامى يجب العمل به هذا الذى يتبين لى من كلامه ويدعى اجماع الاصحاب

همه اينها حجيت اجماع وشهرت ودليليت آنهاچه دليل دارد وبعون الله تعالى وتوفيقه سخن درابطال حجية آنها وامثال آنها رانده خواهد شد .

و ديگر بدانکه در منع تقليدميت تمسك کرده اند نيز باصل اشتغال باينمعنى که گفته اند که متيقن و متفق عليه از فقهاء که امر بتقليد آنها و رجوع بآنها شده است احياء ايشانند و تقليد اموات و رجوع بقول ايشان محل شك و نزاع است پس احتياط در دين و اخذ بعلم و يقين اقتضا مى كند اقتضار بر متيقن را و بعبارة اخرى ميگويند که ما يقين داريم باشتغال ذمه خود باى تكاليف الهييه و اشتغال يقينى اقتضا ميكند بر ائمة يقينيه را و ما يقين ببراءة ذمه خود از تكاليف الهييه حاصل نميكنيم مگر بتقليد مجتهدى اينحاصل و خالص كلام ايشان است .

ميگوئيم که اولاً عمومات و اطلاقات ادله تقليد نسبت باحياء و اموات تساوى دارند مانند **ارجعوا الى رواة حديثنا** و نحو آن بلکه در بعضى از آنها تصريح بجواز عمل بقول ميت وارد شده است مانند حديث حماد بن عيسى در آداب و كيفيت صلوة که در آنجا گفته است که **گفتم** بعضرت صادق (ع) که کتاب حرير در نزد من است و بان عمل ميکنم فرمود «لا بأس» و از شواهد خارجه معلوم شده است که اينواقعه بعد از وفات حرير بوده است و در هيچ روايتى از صحاح و ضعاف وارد نشده است منع و نهى از تقليد موتى پس چه چيز موجب شك ايشان شده است در جواز آن بجز سخنهاى واهى که از ايشان ذکر شد

على العمل بهذه الاخبار حتى لورواها غير الامامى و كان الخبر سليما عن المعارض  
 واشتهر نقله فى هذه الكتب الدائرة بين الاصحاب عمل به  
 وقال الشهيد فى الذكري فى خبر الواحد وانكره جل الاصحاب كانهم يرون  
 ان ما بايدىهم متواتر او مجمع على مضمونه وان كان فى خبر الاحاد واستدل فى المعالم  
 على حجية الخبر الواحد باطباق قدماء الاصحاب الذين عاصروا الائمة عليهم السلام  
 واخذوا عنهم وقاربوا عصرهم على رواية اخبار الاحاد وتدوينها والاعتناء بحال الرواة و  
 التفحص عن المقبول والمردود والبحث عن الثقة والضعيف واشتهر ذلك بينهم فى كل عصر  
 من تلك الاعصار وفى زمن امام بعد امام ولم يتقل عن احد منهم انكار ذلك او مصير الى خلافه  
 ولا روى عن الائمة عليهم السلام حديث يضاذه مع كثرة الروايات عنهم فى فنون  
 الاحكام ثم ذكر ما نقلناه من العلامة فى النهاية ثم قال وقد حكى المحقق عن الشيخ

وامثال آن كه از روى اجتهاد ظنى و آراء و هميه خود ساخته و بهم بافته اند  
**وثانيا** چرا اين اصل اشتغال را در باب تقليد مجتهدين كه عمل بظنون و آراء ضعيفه  
 و عقول وافهام سخيغه مى کنند استعمال نمى نمايند و ايشانرا داخل ميکنند در عموم **ارجعوا**  
**الى رواة حديثنا** و امثال آن با اينكه قطعاً داخل نيستند  
 و همچنين در بسيارى از احكام فرعيه اصل اشتغال را معمول نميدارند بلكه اجراء  
 اصل برائة ميکنند و بسيارى از عمو ماترا برأى و سليقه خود تخصيص داده اند مانند  
 عمو مات «ان الظن لا يفتنى من الحق شيئا ومن افتى براه والقضاة اربعة» و امثال آنها  
 بمجتهدين و قضاة مخالفين و بعض عمو مات ديگر را تخصيص بنحو ديگر داده اند و بعض  
 موضوعات خاصه را بقياس تعميم داده اند و نام آنرا تنقيح مناط نهاده اند. يعنى الله كانه عنان  
 اختيار تعميم و تخصيص الفاظ بدست ايشان است كه هر جا كه خواهند كشدن و هر چه كه خواهند  
 كنند يا اينكه اختيار احكام الله با ايشان است كه در بعض مواضع باصل اشتغال مي بندند و در  
 بعضى باصل برائة ميکشاند **الا يظن اولئك انهم مبعوثون ايوام عظيم** .

پس بدانكه اينجماعت خود نيز اتفاق بر منع تقليد اموات ندارند بلكه اختلاف  
 شديد در آن دارند پس بعضى از ايشان مانند صاحب قوانين و غيره ابتداء آنرا  
 تجويس کرده اند و بعض ديگر بقاء بر تقليد ميترا واجب کرده اند پس نميدانم كه  
 آنها چگونه راضى شدند كه دست از اصل اشتغال و آن مزخرفات ديگر از مقال كه مذکور شد



سلوك هذه الطريق في الاحتجاج للعمل باخبارنا عن الائمة عليهم السلام مقتضرا عليه فادعى الاجماع على ذلك و ذكر ان قديم الاصحاب و حديثهم اذا طولبوا الحجّة ما افتى به المفتى منهم عولوا على المنقول في اصولهم المعتمدة و كتبهم المدونة فلم له خصمه منهم الدعوى في ذلك و هذه سجيبتهم من زمن النبي ﷺ الى زمن الائمة عليهم السلام فلولا ان العمل بهذه الاخبار جائز لانكروه و تبرءوا من العمل به و موافقونا من اهل الخلاف احتجوا بمثل هذه الطريقة ايضا فقالوا ان الصحابة و التابعين اجمعوا على ذلك بدليل ما نقل عنهم من الاستدلال بخبر الواحد و عملهم به في الوقائع المختلفة التي لا تكاد تحصى و قد تكرر ذكر ذلك مرة بعد اخرى و شاع و ذاع بينهم و لم ينكر عليهم احد و الا لتقل و ذلك يوجب العلم العادي باتفاقهم كالقول الصريح انتهى كلام صاحب المعالم

و قال بعض من تأخر عنه ان السنة المتواترة دلت على قبول خبر الواحد فان رسول الله ﷺ و امير المؤمنين صلوات الله عليه كانا يبعثان الرسل الى القبائل و البلاد و القرى لتعليم الاحكام مع ان كل واحد منهم لم يبلغ حد التواتر مع العلم بان المبعوث اليهم كانوا مكلفين بالعمل بمقتضاه و الذي تتبعنا من آثار السلف ان

بردارند و ايشان تمسك باستصحاب نموده اند و بعض ديگر از ايشانرا تجويز کرده اند بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی را تخییر آحتی گفته اند که مکلف میتواند که در بعض احکام باقی بر تقليد ميت باشد و در بعضی رجوع بحی کند و آنکروه بملاحظه تعارض اصلین و فقد مرجح اینحکم کرده اند غافل از آنکه تخییر در مقام تعارض دلیلین و فقد مرجح شأن فقیه است نه شأن مقلد و نیز غافل شده اند از مفسده ديگر و آن این است که اگر مکلف مخیر باشد در میان بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی پس در موضعی که حکم آند و فقیه بر خلاف یکدیگر باشد مکلف خواهد بود باحد متخالفین یا متناقضین لا بعینه زیرا که مادامیکه اختیار نکرده است احد طرفین را ذمه بری و فارق از مأموریه نیست و مأموریه او هم که معین نیست پس او مکلف است با مرغیر معین و این خلاف مذهب عدل است کلام در این مقام و گفتار در این مرام بسیار است و ما اقتصار باین اختصار نمودیم ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین او توا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بينهم فمن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب .



تعلیمهم الاحکام ما كان الا بالاخبار بما سمعوا عن النبي ﷺ والائمة عليهم السلام وما كان القول بالرأى والاجتهاد الامجدثا و كان دأب قدامائنا تخطيء المخالفين به بل لو كان يحصل من الطائفة المحقة شذوذ القول بالرأى والاجتهاد لخطأ وودشذروا النكير عليه و الاخبار عن الائمة الهدي منظاره بالنخطة و الانكار وقال بعض الفضلاء ما ملخصه انا نقطع قطعا عاديا ان جمعا كثيرا من ثقات اصحاب ائمتنا ومنهم الجماعة الذين اجتمعت العصا بة على انهم لم ينقلوا الا الصحيح باصلاح القدماء يعنى ما علم صدور مضمونه عن المعصوم و لو بالقرائن صرف و اعمارهم فى مدة تزيد على ثلاثمائة سنة فى اخذ الاحكام عنهم عليهم السلام و تأليف ما يسمونه منهم عليهم السلام و عرض المؤلفات عليهم ثم التابعون لهم تبعوهم فى طريقتهم واستمر هذا المعنى الى زمن ائمة الحديث الثالث و كانوا يعتمدون عليها

## فصل سوم

اشاره است بجوابهاى شبهه هاى قائلين باجتهاد و اجماع از

### طايفه اماميه

و كاش ميدانستم چگونه رفت از دست ايشان آنچه كه گشوده ميشود بآن عقدهاى اين مشكلات از دلهاى ايشان با چگونه پنهان شد از نظر ايشان بسبب آن ريشه هاى اين شبهات از نهانهاى ايشان آيا نشنیده اند حديث تثلث را كه مشهور و مستفيض و متفق عليه مابين عامه و خاصه است و متضمن است اثبات ابهام را در بعض احكام

مترجم گوويد يعنى آن حديث دلالت ميكند كه خدا و رسول (ص) از روى صواب و حكمت و ملاحظه مصلحت خواسته اند كه بعض امور بر مردم مبهم و حكم آنها پوشيده و مشتبه باشد و بر غالب ناس معلوم و روشن نباشد و شايد كه وجه صلاح و حكمت در اين آن باشد كه چون آن احكام بر مردم مختفى و مشتبه باشد عمل كنند در آنها با احتياط كه طريق نجات است تا بسبب آن مستحق اجر عظيم و قرب خداوند كريم گردند پس از چه جهت و بچه سبب جماعت مجتهدين تسليم اين امر نكرده و با احتياط در مقام جهل و اشتباه احكام قناعت نمودند و گويان كه جهل با احكام الله را ننگ و عار دانستند پس در مقام تفتيش و تفحص علم تفصيلى برآمده و چون دست قابليت خود را از ذيل علم تفصيلى كوتاهديدند نظن و رأى را

فی عقایدہم و اعمالہم و نعلم علماً عادیا بانہم کانوا متمکنین من اخذ الاحکام عنہم  
 مشافہة ومع ذلك يعتمدون على الاخبار المضبوطة من زمن امير المؤمنين عليه السلام  
 كما ورد في الروايات الكثيرة و كان ائمتنا عليهم السلام يأمرونہم تبألفیہا ونشرہا  
 وضبطہا ليعمل بها شيعتہم في زمن الغيبة واخبروا بوقوعها وايضا الشفقة الربانية  
 والمعصومية تقتضي ان لا يضيع من كان في اصلا ب الرجال منهم فيجب ان يمهّد  
 لهم اصول معتمدة يعملون بها وايضاً فان اكثر احاديثنا موجود في اصول الجماعة  
 التي اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنہم لانا نقطع بالقرائن ان طرقها انما  
 هي طرق الى الاصول المأخوذة هي منها كما يشعر به التهذيب و الفقيه و ايضا فان  
 كثير أما يعتمد الشيخ الطوسي على طرق ضعيفة مع تمكنه من طرق اخرى صحيحة  
 و كثيراً ما يطرح الاخبار الصحيحة باصطلاح المتأخرين يعنى ما كانت رواته كلهم

قائم مقام علم گرداننده بلکه نام آن را نیز علم نهادند باینکه علم در لاف و عرف بمعنی ظن استعمال  
 نشده و گفته اند در تعریف فقه انه هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية  
 باینکه خود ایشان میگویند اکثر فقه ظنیات است و در کثیری از احکام که بسبب فقد اماره  
 ظن نیز در آنها حاصل نمیشود و در ورطه شك و شبهه باقی میمانند اصولی و قواعدی از  
 برای آنها جعل کردند که از روی آن اصول و قواعد تعیین حکم آن امور مینمایند مانند  
 اصل برائت استصحاب و نحو ذلك و اگر گوئی که اصل برائت و استصحاب نصوص از کتاب  
 و سنة بر آنهاست جواب گوئیم که بلی و لکن کثیری از ایشان این دو اصل را از احکام عقلیه  
 می دانند و دلالت آیات و اخبار را بر آنها تضعیف و رد می کنند و موضع استصحاب را اعم  
 از موضوعات مطلقاً و از احکام می گردانند و حال اینکه مورد اخبار لا تنقض اليقين  
 بالشك موضوعات خارجیه است و تعمیم آن از موضوعات شرعیه و از احکام دلیل میخواهد  
 و دلیلی بر آن نداریم و قیاس باطل است حتی در مذهب ایشان نیز و بالجمله این اصول  
 را نیز علم نامیده و داخل در عنوان علم با احکام نموده اند خلاصه کلام و حاصل مرام آنکه  
 اعراض مجتهدین از ابهام خدا و رسول (ص) بعض امور و اخفاء ایشان بعض احکام را و  
 تعدی آنها از حد تسلیم و عدم قناعت ایشان با احتیاط و تأسیس اجتهاد و تعیین و تشخیص  
 احکام در قبال شرع مجاهده و محاجه و معارضه و مکابره با خدا و رسول (ص) میباشد زیرا  
 که اگر صلاح در بیان آن احکام بود هر آینه رضای خدا و رسول در آن بودی و اگر



ثقات اماميين ويعمل بالضعيفة بهذا الاصطلاح وهذا ايضا يقتضى ما ذكرناه اى النقل من الاصل وايضاً انه صرح فى كتاب العدة وفى اول الاستبصار بان كل حديث عمل به فى كتبه مأخوذ من الاصول المجمع على صحته نقلها ولم يعمل بغيره وانما طرح بعضها لان معارضه اقوى منه لاعتقاده باخبار اخر و باجماع الطائفة على العمل بمضمونه او غير ذلك والصدوق ذكر مثل ذلك بل اقوى منه فى اول الفقيه وكذا ثقة الاسلام فى اول الكافي مع انهم كثيراً ما يذكرون فى اول الاسانيد من ليس بثقة وايضاً فان بعض الروايات يتعاضد ببعض وبعض اجزاء الحديث يناسب بعضها وقرينة الجواب او السؤال تدل على صدق المضمون الى غير ذلك وايضاً فانا نقطع قطعاً عادياً فى حق اكثر رواة احاديثنا بقرينة ما بلغنا من احوالهم انهم لم يرضوا بالافتراء فى رواية الحديث والذى ام يقطع فى حقه بذلك كثيراً ما كان لنا نقل عنه طريق الى اصل الثقة الذى اخذ الحديث منه

رضای ایشان در آن بودی هر آینه بیان میفرمودند پس چون بیان نفرمودند رضای ایشان در آن نبوده است پس محل صلاح بندگان نبوده است و در رد احتیاط بعض کلمات واهی گفته شده است که ان شاء الله باجوبه و اوفیه کافیه شافیه مذکور خواهد شد و الله المؤید المبین فرمود و در آن حدیث یعنی حدیث تثلیث است که امور بر سه قسم است **قسم اول** امری است که روشن و آشکار است درستی و راستی آن **و قسم دوم** امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن **و قسم سوم** امریست که مشکل است رد کرده میشود حکم آن بسوی خدا و رسول (ص)

**مترجم گوید** حدیث تثلیث حدیثی است که روایت شده است بطرق بسیار از خاصه و عامه از رسول و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوة و التحية و از آن جمله در ضمن حدیث عمر بن حنظله که مشایخ محدثین بطرق متعدده روایت کرده اند در باب اختلاف حکمین حضرت صادق (ع) فرموده است که این است و جز این نیست که امور بر سه قسمند: یکی امریست که روشن و آشکار است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و دیگر امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود از آن و دیگر امریست که مشکل است و حکم آن روشن نیست پس رد کرده میشود آن و



فان قلت انهم اذ رووا عن الاصل فلم يذكروا الواسطة قلنا يحتمل ان يكون ذكر الواسط للتبرك باتصال سلسله السند ودفع طعن العامة بان احاديثكم ليست معننة ، بل مأخوذة من كتب قدمائكم اقول وايضاً فان ما ذكره علماء الرجال في شأن بعضهم انه يعرف حديثه تارة وينكر اخرى وفي شأن اخر انه لا يجوز نقل حديثه او لا يجوز العمل بروايته او لا يعتمد عليه او غير ذلك يدل على ان الثقة اذ روى عن احد فلا يروى عنه الا اذا ظهر له دليل على صحته اورآه في اصله المروى عنه وسمعها عن ثقة يروى ذلك الاصل وكذا حرصهم على ضبط الخصوصيات والجزئيات من الالفاظ وغيرها دليل على عدم اعتمادهم على غير المقطوع بصحته وهذه الوجوه وان كان كل واحد منها يمكن الخدش فيه الا انه لا اجتماعها يحصل الضن القوي بل القطع بصحة هذه الاخبار التي رواها الثقات وان ضعف السند في الوسط سيما ما روى بطرق متعددة و خصوصاً ما في الكتب الاربعه وهي متواترة بالنسبة الى مؤلفيها ومقطوع بها عندهم

**قال الصدوق في اول الفقيه لم اقص فيه قصد المصنفين في ايراد جميع مارووه بل قصدت ايراد ما فتى به واحكم بصحته واعتقد انه حجة بيني وبين ربي**

واگذاشته ميشود حکم آن بخدا ورسول (ص)

و فرمود رسول خدا (ص) که اشياء بر سه قسم است حلال بين و حرام بين و شبهات ما بين آنها يعنى اموري که مشبهه است بر مردم حلال بودن و حرام بودن آنها پس هر که ترك کند شبهات را يعنى پرهيزد از آنها و احتياط نمايد در آنها نجات مي يابد از حرامهاي بسيار و کسي که بگيرد شبهات را يعنى نپرهيزد از آنها و احتياط نکند در آنها مرتکب خواهد شد حرامهاي بسيار را و هلاک خواهد شد از جهتي که خود نميداند و غافلست از آن يعنى بسبب ارتکاب آن مجرمات نقص بسيار در کمالات نفسانيه و مراتب ايمانيه او بهم ميرسد و حال آنکه خود او غافلست و آگاه نست و در آخر حديث حضرت صادق (ع) فرموده است بدرستي که باز ايستادن در نزد شبهات بهتر است از افتادن در مهلکات و مقصود مصنف از اشاره باین حديث است که اگر شبهه مجتهدين در تجويز اجتهاد برای وطن از اين جهت است که ميگويند که چون حکم بعضی از امور مبهم و مشبهه است و معلوم نيست دست ما بدامن معصوم (ع) نرسد که تحصيل آن نمايم پس چاره از اجتهاد ظني نداريم جواب ميگوئيم که اين حديث که مستفيض و در نزد شما معتبر است صريح الدلاله است بر اينکه بعض امور

تقدس ذكره وجميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول واليه المرجع  
**وقال** ثقة الاسلام في اول الكافي في جواب من التمس منه التصنيف وقلت  
 انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى  
 به المتعلم ويرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين والعمل بالاثار  
 الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدي  
 فرض الله عزوجل وسنة نبيه الى ان قال وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت وارجو  
 ان يكون بحيث توخيت انتهى كلامه ولهذا ذهب جماعة الى الاكتفاء في تصحيح  
 الاخبار والقدح فيها بما ذكره اصحابنا ورواها في كتبهم و سيما المتقدمين قال  
 بعض المحققين فلم يبق لاحد ممن تأخر عنهم في البحث والتفتيش الا الاطلاع على  
 ما قرروه والفكر فيما التّفوه

**قال** الشهيد رحمه الله في الذكرى الاجتهاد في هذا الوقت اسهل منه فيما  
 قبله من الاوقات لان السلف قد كفونا مؤنته بكدهم وكدهم وجههم السنة و  
 الاخبار وجرحهم وتعديلمهم وغير ذلك من الآلات

را خدا ورسول (ص) خواستند که مبهم بمانند وحکم آنها بر غالب ناس معلوم و روشن نگردد  
 و سکوت و رزیدند از بیان حکم و امر نمودند در آنها بتوقف و احتیاط پس شما از چه جبهه  
 و بچه سبب اطاعت و متابعت امر خدا و رسول (ص) نمیکنید و در آن امور توقف و احتیاط  
 نمیکنید و راضی بسکوت خدا و رسول (ص) از بیان حکم آنها نمی شوید و چرا میگوئید که  
 چاره از اجتهاد ظنی نداریم و حال اینکه هیچ چاره بهتر و نیکوتر از عمل با احتیاط نیست  
 که طریق نجات و موجب علم قطعی و ادای تکلیف و رضای مکلف است و علاوه بر اینها  
 در آیات و اخبار امر بسیار و توکید بی شمار از پروردگار جبار و رسول مختار و ائمه  
 اطهار علیه و علیهم صلوات الله العزیز الغفار بآن وارد است بلکه در رجحان و حسن آن  
 شرعاً و عقلاً خود شمانیز شبهه ندارید و اشکالی نمیکنید الا آنکه در وجوب و لزوم آن  
 ایراد بعض شبهات مانند استلزام تکرار و قوت قصد وجه و لزوم حرج و امثال اینها  
 مینمائید و جوابهای کافی وافی از همه اینها در مجال آنها از کتب مبسوطه داده شده  
 است و شاید در ترجمه این رساله هم اشاره از بعض آن جوابها بشود انشاء الله و الله  
**المستعان علی ماتصفون .**



## الفصل السادس

### ازالة شبهة في هذا المقام ربما يخطر بالاهام

ولعلك تقول هب ان الاخبار المعتبرة جازا التعويل عليها والعمل بها ليست مضامينها لم تخرج من حيز المظنونات ولم تبلغ مبلغ افادة العلم القطعي والظنون المستخرجة بالاجتهاد ليست باقل مما يحصل منها بل قد تكون اقوى فليجز العمل بالاجتهاد كما جاز العمل بالاخبار

فنجيبك اما اولاً فان القياس ضروري البطلان عند الامامية واما ثانياً فبالفرق بين الظنين فانهما نوعان مختلفان احدهما فيه تسليم و انقياد و اطاعة و الاخر فيه اعمال روية و تصرف طبيعية ليسا من قبيل واحد واما ثالثاً فبان الاخبار وان سلمنا كون طريقها ظنيا الا ان دليل جواز العمل عليها قطعي ثم دلالتها على المطلوب قطعية لمادريت انا لانعمد الا على المحكمات منها دون المتشابهات واما الاجتهاد

فرمود و چرا تجویز نکردند و روا نداشتند که در ابهام بعضی از احکام حکمتها و مصطلحاتها باشد با اینکه بعضی از آن حکمتها ممکن است که دانسته و شناخته شود و شاید آنچه که دانسته و شناخته نمیشود از آن حکمتها بیشتر باشد از آنچه که دانسته و شناخته میشود علاوه بر اینکه اجتهاد کفایت نمیکند از ابهام آن بعض احکام یعنی رفع ابهام آنها را نمیکند بجهة آنکه باقی میماند شبهه بعد از اجتهاد نیز چنانکه پیش از آن بود اگر افزوده نشوند شبهات بسبب اجتهاد نه چنان است بلکه افزوده میشود و می افزاید مجتهد را بر جهل و حیرت آیا گمان کردند که ایشان خلاص شدند از آن شبهات بسبب اجتهادشان نه چنان است بلکه دور تر افتادند در آن شبهات بسبب افزودنشان بر جهل و حیرت و آیا گمان کردند که ایشان راه یافتند و هدایت کرده شدند بواسطه عمل بظن بسوی دو قسم گردیدن امور بین رشد و بین الفی یا حلال بین یا حرام بین نه چنان است بلکه امور بر سه قسم خود که در حدیث تملیث ذکر شده نوز باقی است و هیچ چیزی ایشانرا از آن نگاه نمی دارد و خلاص نمیکرداند و آیا تدبیر نکردند قول خداوند عز و جل را **فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلها و ما یعلم تأویلها الا الله و الراسخون فی العلم**



فطريقته ظنی و دلیل جواز العمل علیه ظنی و الاصول التي يبنى عليها الاحكام ظنية ولا قطع في شيء منه اصلا و اما رابعاً فبان العمل بالاخبار مأذون فيه بل مأمور به والعمل بالا جتهاد غير مأذون فيه بل منهي عنه و كسل من الامر و النهي قد ثبت بالكتاب و السنة المتواترة والاجماع المعبر كما سنبينه ان شاء الله تعالى و اما خامساً فبان اكثر الاحكام مماوردت فيه روايات متعددة مسنقضة تربو على افادة الظن و قلما يتفق حكم لم يرد فيه الا خبر او خبران مع انا ذكرنا ما يعضد هامن الامارات على انا لا نقول بوجوب العمل بكل خبر او كلما يفيد الظن من الاخبار بل بما يربو على افادة الظن فان لم يظفر به فنحن مخيرون فسي العمل :

وقد اورد السيد المرتضى على نفسه سؤالاً هذا لفظه فان قيل اذا سدتم طريق العمل بالاخبار فعلى اى شيء تقولون في الفقه كله و اجاب بما حاصله ان

که ترجمه ظاهر آن این است که پس اما آن کسانی که در دلای ایشان است میل کردن و برگشتن از حق پس پیروی می کنند آنچه را که متشابهست از کتاب خدا بجهة طلب کردن فتنه در دین مردم و دیگر بجهة جستن تأویل باطنی آن آیات متشابهه و حال اینکه نمیدانند احدی تأویل آنها را مگر خدایتعالی و کسانی که ثابتند و فرو رفته اند در علم آیا آواز نداده در گوش ایشان که مراد براسخین در علم ائمه علیهم السلامندنه ایشان

هترجم گوید ملخص مراد و ملخص مرام مصنف علیه الرحمه و الرضوان از این کلمات شافیات و عبارات پر اشارات آنستکه اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات و همیه آن است که اشتباه و ابهام را از امور مشتبهه و احکام مبهمه بردارند و منحصر کنند امور را در دو قسم یکی جایز و حلال اعم از واجب و غیر واجب و دیگر حرام و غیر جایز پس بمقصود خود نخواهند رسید و از مقصود خدا و رسول (ص) باز خواهند ماند و بدور خواهند افتاد

اما آنکه از مقصود خدا و رسول (ص) باز مانند و بدور افتند پس بجهة آن است که در ابهام بعض احکام و سکوت خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام در بیان آنها حکمتها و مصلحتها است پس آنها چون راضی بابهام و سکوت ایشان نباشند و تسلیم ننمایند از آن حکمتها و مصلحتها بی بهره گردند و امبا اینکه بمقصود خود نمیرسند پس بسبب آنستکه بواسطه اجتهادات ظنیه و

معظم الفقه يعلم بالضرورة و مذاهب ائمتنا عليهم السلام فيه بالاخبار المتواترة و ما لم يتحقق ذلك فيه ولعله الاقل يعول فيه على اجماع الامامية و ذكر بياننا طويلا في بيان حكم ما يقع فيه الاختلاف بينهم و حاصله انه اذا امكن تحصيل القطع باحد الاقوال من طرق ذكرناها تعين العمل عليه و الاكنا مخيرين بين الاقوال المختلفة لفقده دليل التعيين و ينبغي ان يراد بالاجماع الاجماع المعتبر اعنى الحديث المتفق عليه فان قلت فهل للخبر المعتمد عليه ضابطة يرجع اليها ليميز عن غير المعتمد ام هل للظن الحاصل من الخبر حد لا يكتفى اقل منه قلت لا ليس لذا ضابطة ولا لهذا حد و انما وضع الضوابط والحدود اوقع الاختلاف بين الاصوليين ولو انهم نظر و افي كل مسألة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه و الضابطة التي حكيناها عن المحقق في ذلك ليست بكلية و السرفيه اختلاف الحكم في مثلها بسبب اختلاف خصوصيات

Mustadda  
what work?

تاويلات وهميه ايشان رفع اشتباه و ابهام از آن احكام نخواهد شد و چون بعد از اجتهاد حكم الهی را در آن امور از ايشان پيروي خواهند گفت که ما حكم واقعی الهی را در آنها نمیدانیم بلکه حكم ميکنیم و فتوی میدهیم در آنها بآنچه که رای و ظن ما از روی ادله اربعه بآن رسیده است بلکه بسبب اين اجتهادات شكوك و شبهات ايشان در آن احكام بيش تراز بيشتر ميشود و بلکه در بعض احكام واضحه معلومه نیز از برای ايشان شكوك و شبهات بهم ميرسد زیرا که چون تدقيق نظر در روايات ميکنند البته تشكيكات و تشبيها در اسانيد و بامتون بادلالات آنها از برای ايشان پيدا خواهد شد پس باقی نماند از برای ايشان علم باحكام از روی دليل الافي اقل من قليل و الله على ما نقول و کيل وهو يهدي السبيل فرمود آيا غافل شده اند از احاديث معصوميه عليهم السلام که متضمن است كيفيت طريق ترجيح بين روايات را در نزد تعارض آنها و نیز متضمن است اثبات تخيير را در عمل پس بدرستي که همه آن احاديث حق است و آيا نرسیده است بايشان و نرسیده است بتو که فرموده اند که بهر يك از دو روايت متعارضين که اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسليم جايز است تو را .

مترجم گوید مراد از عبارت آنست که اگر مقصود مجتهدين از اجتهادات ظنيه و تاويلات وهميه آنست که از تعارض روايات و اختلاف آنها تفصی جویند و رفع تعارض و اختلاف از آنها نمایند اولاً بواسطه اجتهاد و تاويلات ايشان رفع تعارض و اختلاف از احاديث نميشود



محاله ولذا تریهم یمهدون اصولاً کلیة ثم لا یفون باعمالها فی جمیع جزئیاتہا بل  
 انما یستعملونها فی بعض دون بعض و کذا الکلام فیما یتنی علیها من الاحکام الفرعیة  
 فانہا امور جزئیة مختلفة لا یجمعها امر واحد عقلی و الامور الجزئیة المختلفة  
 لا یحکم علیها بالاحکام الکلیة المضبوطة بل لا سبیل الی العلم بها الا بالنظر الی فرد  
 فرد و هو موقوف هنا علی السماع اذ لا سبیل للعقل الی الشرایع وقد وقع التنبیہ علی ما  
 ذکرناه فی کثیر من الاخبار و لعلک تستمع بعضها ان شاء اللہ تعالیٰ و لنعطف الآن عنان  
 القلم الی ذکر جملة من الایات و الاخبار الواردة فی الحث علی الرجوع الی الاحادیث  
 و بیان انحصار الطریق فیہ ثم اثبات التشابه و بیان حکمها ثم ذکر ما ورد فی ذم  
 الاجتهاد و متابعة الاراء ثم ذکر مفاہدہما و من اللہ التأيید

چنانکہ در شرح عبارات سابقہ بیان شد و ثانیاً در رفع تعارض و اختلاف حاجت باجتهاد  
 و اسباب دیگر نیست بلکه طریق ترجیح در متعارضات و جمع مابین مختلفات ازائمہ علیہم  
 السلام در احادیث بسیار وارد شدہ است و در جائیکہ ترجیح و جمع ممکن نباشد در  
 احادیث ایشان علیہم السلام وارد شدہ است کہ بہر یک کہ اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم  
 جایز و صحیح است ہر چند کہ موافق حکم و اقمی اولی خداوند عزوجل نباشد و اگر گوئی  
 کہ احادیث ترجیح خود نیز تعارض و اختلاف دارند پس عمل بآنها نیز نشاید گوئیم  
 سلمنا لکن احادیث تخییر عند فقد الترجیح در دست ہست عمل بآنها میکنیم بلکه بعضی  
 از محدثین مانند ثقة الاسلام کلینی و غیر او رضوان اللہ علیہم بر آنند کہ امر بہ ترجیح از  
 باب استحباب است نہ وجوب و لزوم و در جمیع متعارضات تخییر جایز است پس بنا بر  
 قول ایشان تعارض و اختلاف در نفس اخبار ترجیح مضر و مغل نخواهد بود و اختیار قول  
 ایشان خالی از وجہ نیست خصوصاً در وقتیکہ جہات ترجیح از دست رفته باشد و علم بآنها  
 حاصل نشود مانند زمان ما کہ در اکثر متعارضات اطلاع در فتاوی عامہ کہ مخالفہ آنها  
 مرجح است حاصل نمیشود و ہچنین در اکثر آنها مجمع علیہ بین الاصحاب معلوم نیست  
 و ہکذا سایر جہات ترجیح پس تخییر معین خواهد بود فکیف ما کان میگوئیم کہ اگر  
 تخییر در متعارضین و اخذ بہر یک از باب تسلیم جایز نباشد با اینکہ دلیل از احادیث بر آن قائم  
 است پس اجتهاد ظنی و وہمی شما کہ ہیچ دلیلی از کتاب و سنہ بر آن نیست بلکه ادلہ  
 بسیار بر منع آن ناهض است چگونہ آن را جایز بلکه واجب میدانید **فما لکم کیف  
 تحکمون وان عندکم من سلطان بہذا و ام علی اللہ تفترون**



## الفصل السابع

ذكر بعض الآيات والأخبار الدالة على انحصار الأدلة الشرعية

في السماع من المعصوم عليه السلام

قال الله تعالى فاسئلو اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون وقد ثبت بالأخبار المستفيضة ان الذكر هو القرآن واهله الأئمة المعصومون صلوات الله عليهم و قال عز وجل ولوروده الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وقد ثبت ان اولى الامر هم الأئمة عليهم السلام وقال سبحانه وما يعلم تأويله الا الله والراسخون فى العلم وقد ثبت انهم الأئمة عليهم السلام

فرمود آيا پنهان شده است بر ایشان كه قول معصوم عليهم السلام اينست و جزاين نيست كه شناخته ميشود بحدیثی كه شنیده شده باشد از خود معصوم عليهم السلام در زمان حضور ایشان و بحدیثی كه حفظ کرده باشند آنرا تفات در سینه‌های خود یا نوشته باشند در دفترهای خود نسبت بزمان غیبت امام عليهم السلام و ضم آراء مردم را دخلى در قول معصوم نيست خواه آراء متفق باشند و خواه مختلف باشند بیک ديگر بلى گاهى ميشود كه حدیثى را اتفاق کرده باشند طائفه محقه بر عمل بمضمون آن بطوریکه احدى از ایشان مخالفه نکرده باشد و چنین حدیثى را امام عليه السلام نامیده است بمجمع عليه بين اصحابك پس فرموده است بدرستیكه آنچه كه اجماع بر آن واقع شده باشد محل شك و ريب نيست و اين است معنى اجماع صحيح كه مشتمل است بر قول معصوم در نزد قدهاء شيعه نه غير اين

هترجم گوید كه مراد مصنف از عبارت آنست كه اجماع بآن معنى كه ذكر كرديم جواز اخذ و عمل بآن محل كلام و اشكال نيست بلكه از ائمه عليهم السلام امر باخذ و عمل بآن وارد شده است چنانكه در حديث عمر بن حنظله بلكه در آن حديث حضرت صادق عليه السلام فرموده است كه اگر يكي از دو روايت متعارضتين در ميان اصحاب مشهور باشد يعنى جمع كثيرى بآن عمل کرده باشند و ديگرى شاذ باشد مثل آنكه يك نفر بآن عمل کرده باشد مثلاً پس بگير و عمل كن بآن روايتى كه اجماع بر آن واقع شده است در ميان اصحاب تو و واگذار آن روايت را كه شاذ و نادر است پس بدرستیكه آنچه اجماع بر آن وارد شده است محل شك و ريب نيست تا اينجا ترجمه آن چيزيست كه محل حاجت است از حديث مذکور پس اما اتفاق آراء ناس من غير نص من الكتاب والسنة كه نام آنرا اجماع نهاده اند و آنرا حجت

و فی الخبر النبوی المستفیض المتفق علیه « انی تارك فیکم الثقلین ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی »  
 و فی الخبر المشهور المستفیض « مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق »

و فی احتجاج الطبرسی عنه صلی الله علیه و آله « انه قال يوم الغدير الا ان الحلال والحرام اکثر من ان احصیها و اعرفهما و أمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة علیکم و الصفقة منکم لقبول ماجئت به عن الله فی علی امیر المؤمنین و الائمة من بعده یا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا فی محکماته و لاتنظروا فی متشابهاته فوالله لن یتبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی انا آخذ بیده »

گردانیده اند بادعای اینکه قول معصوم داخل است در آن آراء یا موافق است با آنها و یا اتفاق آراء بر حکمی کاشف است از رضای معصوم بآن حکم دلیلی از کتاب و سنة بر آن نیست اگر برخلاف آن نباشد و همه این سخنها محض ادعا و ادعای محض است و در مقام استدلال بر مطلب خود سخنها واهی بسیار گفته اند و جواب از همه آنها بوجه بسیار داده شده است که این ترجمه محل گنجایش آنها نیست و حاصل محصل همه سخنها ایشان آنست که میگویند که چون اتفاق کنند علماء شیعه امامیه در یک عصر بر حکمی که نصی در آن از کتاب و سنت نباشد اتفاق ایشان حجة است بدان جهة که داخل است در ایشان امام علیه السلام بلکه رأس و رئیس ایشان است پس داخل است در قول ایشان قول امام علیه السلام و مادر جواب ایشان میگوئیم که هم صغرای شما خراب است و هم کبری و اما صغری پس بدان جهة که هرگز متحقق نمیشود از برای احدی چنین صورتی که مطلع شود در امری بر فتوای جمیع علماء شیعه که در اطراف و اکناف عالم می باشند حتی امام علیه السلام و حال اینکه نصی از کتاب و سنة در آن نباشد پس اگر میگوئید که چنین امری متحقق است پس آنرا بیان کنید که چه چیز است تا ما هم بدانیم و اگر میگوئید که فرض میکنیم که امری باشد خالی از نص که فتوی جمیع علماء امامیه حتی خود امام علیه السلام در آن متفق و متحد باشد و فرض محال محال نیست میگوئیم که بلی فرض ممکن است و لکن محض فرض بلکه محض امکان در صغری قیاس کافی نیست بلکه ثبوت و تحقق لازم است و اما کلامی که در کبری است آنست که میگوئیم که بر فرض اینکه چنین قضیه متحقق



وفيه عنه عليه السلام قال ايها الناس علي بن ابي طالب فيكم بمنزلة من فقلده دينكم واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ما علمني الله عز وجل من علمه وحكمه فاسئلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه بعده

وعنه عليه السلام لاخير في العيش الا في رجلين عالم مطاع و مستمع واع رواه في الكافي

وعن امير المؤمنين عليه السلام «الا ان العلم الذي هبط به آدم من السماء الى الارض وجميع ما فضل به النبيون الى خاتم النبيين عندي وعند عترتي فاين تياه بكم بل اين تذهبون رواه علي بن ابراهيم في تفسيره

شد مثلا ملكي از ملائکه بشما گفتم که فتوای جمیع علماء امامیه در فلان قضیه خالی از نص چنین یا چنان است پس در اینصورت اعتبار بقول خود امام علیه السلام است نه سایرین و این مانند آن است که کسی بگوید که جمیع کواکب حتی شمس با هم روز را روشن کرده اند چقدر کلام او قبیح و فاضیح است پس اینصورت اگر متحقق باشد داخل در سنه خواهد بود اجماع چه معنی دارد و اینکه بعضی از مجتهدین بجهة تصحیح اینسخن و فرار از قبح آن میگویند که فرق است میان علم تفصیلی بقول معصوم و میزان علم اجمالی بقول او در ضمن عموم علم بقول علماء امامیه سخنی است خالی از وجه و محصلی ندارد مگر تصحیح کلام سقیم خود و بر عاقل عادل معلوم و واضح است که این سخنها وضع نکرده اند مگر از برای آنکه رتبه از شرکت با امام (ع) در حکم از برای خود ثابت کرده باشند و چون بعضی از ایشان ملتفت این معایب از کلام خود شدند اجماع را بر وجه دیگر تقریر کرده اند پس گفته اند که چون علماء عصری اتفاق کنند بر حکمی در امری که خالی باشد از کتاب و سنه این اتفاق ایشان کاشف است از رضای معصوم علیهم السلام بحکم ایشان در آن امر زیرا که از روی قاعده لطف جایز نیست امام (ع) را که او گذارد جمیع علماء عصر را در حکمی بر خطا و خلاف پس واجب است بر آن حضرت که همیشه ایشانرا یا بعض ایشانرا از آن حکم خطئی ردع و منع نماید پس چون به بینیم که در حکمی ایشانرا ردع و منع نکرده و لقاء خلاف در میان ایشان ننموده میدانیم که بحکم ایشان راضی و قول ایشان ممضی بوده است لا محاله و جواب ایشان در صغرای قیاس چنان است که در صغرای تقریر سابق گفتیم .

و اما در کبری پس میگوئیم اولاً لطف تا اینجند و اینمقدار بر خدا و حجة خدا

وروی الصدوق عنه عليه السلام «انه قال من اخذ علمه من كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله زالت الجبال قبل ان يزول ومن اخذ دينه من افواه الرجال ردت عليه الرجال ورواه في الكافي ايضاً

وعن الباقر عليه السلام انه تلا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان خفتهم تنازعا في الامر فأرجعوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم قال كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم انما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم اطيعوا الله واطيعوا الرسول

وعن الصادق عليه السلام قال كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل و اشار بيده الى بيته وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فانارويناها واولينا شرح الحكمة و فصل الخطاب ان الله اصطفينا و آتانا ما لم يؤت احداً من العالمين

بچه دليل و بكدام برهان واجب است پس چرا فرق بسيار بر اکه از شيعه اماميه طريق ضلالة و راه باطل گرفته اند مانند فلاسفه و متصوفه و بايه و ذهبه و امثال اينها ردع و منع نفرمودند و حال آنکه ردع و منع ايشان اهم و الزم است از ردع و منع فقهاء عصری در حکمی از احکام فرعيه که ضروری باصول دين و مذهب نيزند و ثانياً چگونه است که ردع و منع نسبت بهمه فقهاء يك عصر واجب است و نسبت ببعض ايشان در مسائل خلافیه واجب نيست و حال اينکه جماعات کثيرة تظاهر امام (ع) تقليد و متابعه ميکنند آن بعضی را که در مسئله خلافیه خطا کرده اند و چون جميع مسائل خلافیه را در اين باب ملاحظه ميکنيم که نصف طائفه شيعه از علماء و عوام اگر اکثر ايشان نباشند برخلاف حق عمل کرده اند و رفتار و گفتار نموده اند و اگر ميگوئيد که مجتهد مخطی و مقلدين او معذور و مأجورند ميگوئيم که معذريت و مأجوريت چه اختصاص دارد بصورت بعض پس در صورت اتفاق کل نيز بايد معذور و مأجور باشند پس کشف اتفاق ايشان از رضای معصوم چه معنی دارد و ملخص کلام آنکه چون هر يك از مجتهدين جاز الخطا و معذور و مأجور باشد در حکم و فتوی و لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع او پس چون همه فقهاء عصر اتفاق کرده باشند در حکمی و همگی بر خطا رفته باشند هر يك از ايشان معذور و مأجور خواهند بود پس لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع ايشان و ثالثاً چگونه است که قاعده لطف را در اتفاق آراء مجتهدين عصری در يك حکم فرعی جاری ميسازيد و ردع و منع ايشان را از خطاء در آن حکم بر امام (ع) واجب و لازم ميگردايد و لکن در عصمت و صيانت احاديث و اخبار اهل البيت عليهم



وفی الکافی عن حمزة الطیار انه عرض علی ابی عبدالله بعض خطابیه حتی اذا بلغ موضعاً منها قال له کف و اسکت ثم قال ابو عبدالله علیه السلام لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لاتعلمون الا الکف عنه والتثبت و الرد الی ائمة الهدی حتی یحکمو کم فیہ علی القصد ویجلو عنکم فیہ العمی و یعرفو کم فیہ الحق قال الله عزوجل

فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون

وفیه فی باب الضلال باسناده عنه علیه السلام قال اما انه شرعلیکم ان تقولوا بشیء ما لم تسمعه منا

وباسناده عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبدالله علیه السلام من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله الیه الی العنا و من ادعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک و ذلك الباب المکنون علی سر الله المکنون

السلام که پایه و مایه شریعه است و زاد و ذخیره شیعه و مخلفه امام (ع) از برای امت لطف را واجب نمیدانید و این همه تضعیفات و تزییفات و تعلیلات و تسقیما ترادد آنها معمول میدارید بعضی را از جهة سند و بعضی را از جهة متن و بعضی را از جهت هر دو تا بحدی که بسیار کم است حدیثی که آنرا از روی قطع حکم کنید که از معصومین علیهم السلام است بلکه کثیر را حکم میکنید که معمول و موضوع است و کثیر را که موافق با عقول ناقصه و اصول و آهیه خود نمی بیند اطراح و اعراض مینمائید با اینکه معلوم و مسلم است که احادیث و اخباری که در دست شیعه موجود است ثقات ایشان از ثقات اخذ کرده اند صدوراً عن صدور او مسطوراً عن مسطور هکذا تا امام (ع) بلکه هر یک از ایشان آنچه را که اخذ کرده است از طرق متعدده اخذ کرده نه از طریق واحد اخذ کرده تا آن طریق در نزد او قطعی نبوده و صحت آنرا در نزد اعیان ثقات و محققین محدثین احراز ننموده البته از آن طریق اخذ و ضبط نکرده و همچنین اگر در بین طریق عامی یا غیر امامی و امثال آنها بوده یا چنان است که او را در مذهب خود امین و ثقة می دانستند و بارخصتی از ائمه علیهم السلام برآخذ بروایات و از برای ایشان حاصل شده است و یا همان حدیث را لفظاً یا معنی از طریق دیگر نیز که صحیح و سلیم بوده است بدست آورده اند الی غیر ذلك من صحه الحدیث و همه اینها در کتب رجالیه مقرر و معلوم است پس میگوئیم که اگر همه اینها درست نباشد و امام (ع) هم از باب لطف و صیانت روایات و روایات را از دست و غش و خلط و ضبط و خطا و خیانت نفرموده باشد پس احتمال ضعف و اختلال و اعتلال در همه آنها یا اکثر آنها بتوانیم

وباسناده عنه عليه السلام لا يسع الناس حتى يسئلوا و يتفقها و يعرفوا  
 امامهم ويسعهم ان يأخذوا بما تقول وان كانت تقية  
 وباسناده عن زرارة ومحمد بن مسلم و بريد العجلي قالوا قال ابو عبد الله  
 عليه السلام لحمران بن اعين في شيء سئله انما يهلك الناس لانهم لا يسئلون  
 وروى الكشي باسناده عن حريز قال دخلت على ابي حنيفة وعنده كتب كانت  
 يحول بيننا وبينه فقال لي هذه الكتب كلها في الطلاق قال قلت نحن نجمع هذا  
 كله في حرف قال ماهو قلت قوله تعالى **يا ايها النبي اذا طلقتم النساء**  
**فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة** فقال لي وانت لاتعلم شيئاً الا برواية قلت اجل  
 قال ما تقول في مكاتب كانت مكاتبته الف درهم فادى تسعمائة وتسعة وتسعين

دادچنانكه شمامي گوئيد پس ديگر از جمل متين دين مبين وعروه و تقي شريعت خاتم النبيين (ص)  
 چه چيز در دست ما باقي مانده است كه تمسك و توصل بآن نماييم و كدام عقل سليم است كه حكم  
 ميكنند باينكه واجب نيست بر امام (ع) حفظ و صيانة احاديث آل عصمت عليهم افضل السلو  
 و التحية از دس و غمش و خطا و خيانت و تغيير و تبديل و واجبست بر آن حضرت منع و ردع مجتهد بن  
 يك عصر از اتفاق آراء ايشان بريك حكم فرعى از روى خطا و اگر ميگويند كه عصمت  
 اخبار بر امام (ع) واجب نيست بجهة آنكه عمل بظن از براي ما كافيست و ظن قائم مقام  
 علم است پس چون ظن باحكام از روى اخباري كه در دست داريم هر چه هست بهر حال كه هست و  
 ظواهر كتاب و فتاوى سلف و احكام عقليه حاصل ميشود و از براي ما كفايت ميكنند پس  
 محتاج بعلم نيستيم پس عصمت اخبار بر امام (ع) واجب و لازم نيست

جواب ميگوئيم كه اولاً همين كلام در كشف اتفاق آراء از رضاي معصوم نيز جاري  
 و ساريست و ثانياً كدام دليل و برهان عقلي يا نقلي قائمست بر قيام ظن در مقام علم از براي  
 مكلف و جواز عمل بآن مگر آيه كريمه **ان الظن لا يغني من الحق شيئاً** و اين مسئله  
 مهمه در محل خود از اين ترجمه تشریح و توضیح و بادلۀ بسيار از آيات و اخبار تزيين و  
 توشيح خواهد يافت بحول الله تعالى و قوته و توفيقه و مشيته

و رابعاً ميگوئيم كه شما بسيار است كه نقض قاعده خود ميكنيد باينكه خروج يك  
 نفر ياد و نفر بلكه بيشتر را كه جماعتي معدوده و معروفه بالا سامي و الاشخاص باشند از دايره  
 اجماع اهل يك عصر مضر و قاذح باجماع نمي دانيد و اكثر مسائل اجماعيه شما از اين قبيل  
 است و حال اينكه در قاعده لطف كافي ميدانيد از امام (ع) القاء خلاف را در ميان فقهاء



دره مائمه حدث یعنی الزنا فکیف تحده فقلت یعنیها حدیث حدثنی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله جعفر عليه السلام ان علیا عليه السلام کان یضرب بالسوط و بثلته و نصفه و ببعضه بقدر ادائه فقال لی لاسألك عن مسئلة لا یكون فیها شیء فما تقول فی جمل اخرج من البحر فقلت ان شاء فلیکن بقرة ان كانت علیه فلوس اكلناه والا فلا والاخبار من هذا القبیل تخرج من الحصر والعد

**و روى الصدوق رحمه الله في اكمال الدين عن محمد بن محمد بن عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن العثمان العمري رضي الله عنه ورواه الطبرسي أيضاً في الاحتجاج والكشي في الرجال و الشيخ الطوسي في اختياره عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن**

عصر که قول حق در میان ایشان فی الجمله بوده باشد و منقرض نشده باشد پس چگونه است که وجود مخالفة بکنفر را بلکه بیشتر را کالعدم می پندارید و شاید که بنا بر قاعده خودتان قول حق بر آن بکنفر باشد و القاء اینخلاف را در میان آن يك نفر و سایرین امام (ع) کرده باشد پس معلوم شد که مقصود شما از حجیة اجماع نیست مگر حجیة شهرت و وجه حجیة آن در نظر تدقیق نمی باشد مگر غلبه و کثرت و حال اینکه اکثر شما معترفید باینکه نه شهرت حجیة است و نه غلبه و کثرت دلیل فنعوذ بالله من ضلال السبیل .

و بدانکه فزیح و شنیع تر از قول بحجیة اجماع قول بحجیة شهرت است که قلبی از ایشان قائل بآنند پس اینقول از کثرت و قاحت و شدت قباحت محتاج بتقریر و رد نیست و از اینجهت است که اکثر از خود ایشان نیز از آن اعراض کرده اند و باقی ماند مارا با قائلین باجماع کلامیکه خالی از فائده و عائد نیست و آن اینست که میگوئیم یا قوم این اجماع را که شما حجیة میدانید و تمسک بآن مینمائید و عبارت میگردانید از اتفاق علماء امامیه در عصر واحد بر حکم فرعی و احد پس اگر مراد شما از علماء مجتهدین و ارباب آرائند خاصه دون علماء الحدیث الذین سببتموه الاخباریه پس بچهجهت و بکدام دلیل و حجیة اختصاص یافت این امر بمجتهدین و ارباب آراء و بنا بر این باید پیش از نصب رایت اجتهاد و غرس شجره تظنی و ترمی در میان طایفه امامیه اجماعی بر حکمی از ایشان متحقق نشده باشد زیرا که فرض این است که اجماع عبارت باشد از اتفاق مجتهدین خاصه و حال اینکه مامی بینیم اوایل مجتهدین مانند مفید و مرتضی و امثال ایشان که در مسائل کثیره ادعای اجماع می کنند پس این اجماعی که ایشان ادعا میکنند کی متحقق شد پیش از ایشان که مجتهد در میان

عثمان العمری رضی الله عنه ان یوصل لی کتابا قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ  
فورد فی التوفیع مولانا صاحب الزمان علیہ الصلوٰة والسلام اما ما سألت عنه ارشدک  
الله ووفّقک الی ان قال و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیہا الی رواة حدیثنا فانہم  
حجتی علیکم وانا حجّة الله علیہم

وفی رجال الکشی و الاختیار بالاسناد عن احمد بن حاتم ما هو یہ قال کتبت  
الیہ یعنی ابا الحسن الثالث علیہ السلام اسأله عن أخذ معالم دینی و کتب اخوه ایضاً  
فکتب الیہما فہمت ما ذکرتما فاعتمدا فی دینکما علی مسن فی حینا و کل کثیر القدم  
فی امرنا فانہم کافو کما انشاء الله وروی ثقة الاسلام عن محمد بن عبد الله و محمد بن  
یحیی جمیعاً عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال اجتمعت انا و الشیخ بن عمر و عند

امامیہ نبود و در آن زمان کہ بسیار قلیل بودند و معدک غالب میل ایشان بعمل باخبار بود  
و اجتهاد بظن و رای کمتر میکردند و معدک کلہ می بینیم کہ اهل همان زمان از مجتہدین در همان  
مسئله کہ ادعای اجماع در آن شدہ است اختلاف دارند پس اجماع از ایشان چگونہ متحقق میشود  
و اگر مراد شما از علماء اعم است از مجتہدین و اخباریین و قول علماء حدیث را نیز در اجماع  
اخذ و اعتبار میکنید پس معلوم و قطعی بلکہ بدیہی است کہ علماء حدیث مبتنی است  
قول و عمل ایشان بر احادیث سمعیہ معصومیہ علیہم السلام پس چنین حکمی داخل در  
سنۃ است بلکہ از افراد جلیہ علیہ آن میباشد و تسمیہ آن باجماع و مقابلہ آن با کتاب و سنۃ  
هیچ معنایی و مؤدائی ندارد مگر تجدید اساس و امتیاز از عموم ناس و عمل بمضمون مخالف  
تعرف هذا سوّٰ لنا فعلیکم الجواب و الله عنده حسن الثواب

پس بدان ایدک الله تعالی کہ لفظ اجماع گاهی در کلمات ائمہ طاهرین علیہم السلام  
و اصحاب راشدین ایشان رضی الله عنہم اجمعیین یافت میشود پس چنان نباشد کہ اذکر آن  
لفظ فریب خوری یا کسی تورا بایراد آن لفظ در احادیث فریب دهد و گول زند بلکہ  
باید دانست کہ مراد ایشان از اجماع یکی از دو معنی است یکی اتفاق علماء حدیث یا  
اکثر ایشان بر قول و عمل بیکدیگر از روایتین متعارضتین و طرح دیگری چنانکہ در حدیث  
عمر بن حنظلہ کہ در اول این تذیل مذکور شد اشاره بآن فرمودہ اند دوم اجماع بآن  
معنی است کہ مخالفان بآن قائل و عاملند پس اجماع باین معنی را استعمال نمیکنند و نمی  
کنند مگر در مقام مجاہدہ یا مخالفین یا جواب مجاہدہ ایشان چون قول ایشان بر خود ایشان  
حجۃ ملزمہ است مثل اینکہ بایشان میگوئیم کہ اجماع امت قائم است بر اینکہ علی علیہ



احمد بن اسحق الى ان قال اخبرني ابو علي احمد بن اسحق عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته وقلت ومن اعامل او عنم آخذ او قول من اقبل فقال له: العمرى ثقني فما ادى اليك عنى فعنى يؤدى وما قال لك عنى فعنى يقول فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون .

واخبرني ابو علي انه سأل ابا محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمرى وابنه ثقتان فما ادى اليك عنى فعنى يؤديان و ما قال لك عنى فعنى يقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان الحديث

**وفي الاحتجاج** بسنده عن ابي محمد العسكري و في تفسيره ايضا قال قال الحسين ابن علي عليهما السلام من كفل لنا يتيماً قطعته عنام حننتنا باستتارنا فواساه عن

السلام اعلم واقضى واقوى واتقى واسخى واشجع وارفع ودرنسب وامنع ودرحسب واسبق ودراسلام واقرب بحضور خير الانام صلى الله عليه وآله الكرام بوداز همه صحابه بلكه از همه امت پس تقديم شما خلفاء ثلاثه را بر آن حضرت در خلافت نيست مگر تفضيل مفضول بر فاضل و ترجيح مرجوح بر راجح و آن قبيح است عقلا بلكه قبيح آن از ضروريات عقل و عقلا است و مثل اينكه ميگوئيم كه اجماع امت قائم است بر نزول آيه ولايت در شأن علي عليه السلام يا اجماع قائمست بر صحت حديث غدير خم و قول رسول صلى الله عليه وآله در آن موطن من كنت مولا فهذا علي مولاة الى آخر كلامه صلى الله عليه وآله و قول عمر در آن روز بآن حضرت بخيخلك يا علي اصبعت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة و امثال اينها از موارد اجماع فريقين يا اجماع عامه بخصوصهم از مطالب حقه كه بر خود ايشان حجة ميتوان كرد اين ملخص كلام بود در معنى اجماع و حجيت آن در نزد قائمين بآن ورد بر ايشان و جواب از سخنهاى ايشان بر وجه ايجاز و اجمال فبحول الله تعالى و قوته فاحفظ فحافظ فافتهم فاعتنم فاعتبر فاصطبر و كن من الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل

**فرمود** پس اگر كه ايشان و امي گذاشتند متشابهات آيات و روايات را بر حال خود و هيچ تصرفى در آنها نمى كردند و ساكت ميبودند از آن چه كه خداوند عزوجل از آن سكوت و رزیده و بيان نفرموده و آنچه را كه خدا بتهالى مبهم داشته ايشان نيز با بهام خود و امي گذاشتند و ميگردانند احكام را بر سه گونه حلال بين و حرام بين و مشتبه در ميانه و در مشتبهات عمل با احتياط مينمودند و رجوع ميكرند علم آنرا بخدا و رسول صلى

علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده و هداه قال الله عزوجل يا ايها العبد الكريم  
المواسي انا اولى بالكرم منك اجعلوا له ياملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه  
الفالف قصروموا اليها ما يليق بها من ساير النعم

وفي الكافي عن عمر بن حنظلة عن ابي عبدالله عليه السلام قال سئلته عن رجلين  
من اصحابنا يكون بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى  
القضاة أيحل ذلك قال من تحاكم الى الطاغوت فحكم له فانما ياخذ سحتاوان كان  
حقه ثابتا لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله عزوجل ان يكفر به قلت كيف  
يصنعان قال فانظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرمانا  
وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا

الله عليه وآله ودر متعارض قائل بتخيير ميشدند ودر متناقض حكم بتوسعه مينمودند چنانکه  
وارد شده است در همه اينها نصوص بسيار از خاصان مجلس قرب پروردگار يعنى رسول مختار  
وائمه اطهار عليهم صلوات الله العزيز الغفار پس اگر بان نصوص عمل ميکردند و امور  
مذکوره را اتقاد مينمودند هر آينه مجتمع مي شداقوال ايشان و متفق ميگرديد کلمه ايشان  
و گفتار ايشان و مي بودند فقهائي که متفق باشند با يکديگر در فتوى و حکم و نقل کننده  
باشند احاديث ائمه خود را عليهم السلام نه آنکه فقهائي باشند که همگي همه گاه با يکديگر  
خصومت و نزاع داشته باشند و از نصوص اهل بيت عليهم السلام نا کل و رو گردان باشند و  
ديگر هر آينه چنان بود که هر گاه مي آمد از ايشان جماعتي بعد از جماعتي دعای خير مي  
کردند از برای گذشتگان خود و چنان نبود که هر گاه بيايد گروهی از ايشان لعن و نفرين کنند  
در حق برادران گذشته خود بسبب خود پس نديها و ادعاهای بيجاى ايشان و تکلمات ايشان بسخنهای  
ناخوش و ديگر هر آينه مي بود هر کسی بقرآن و حديث بسيار دانا و سخنگو و از رأبهای مردم  
بي نياز و خاموش و اگر چنانچه ايشان عمل ميکردند و بجای می آوردند آنچه را که بنده داده  
ميشوند بآن هر آينه بهتر بود از برای ايشان و محکم تر بود ايشان را در ثابت قدم داشتن در  
راه حق و کاش ميدانستم من که چه چیز و اداشت ايشان را اينکه و اگذارند راهی را که نموده  
بودند بايشان آنرا ائمه هدی عليهم السلام و باز گیرند راههای مختلف چنديرا و پيروي  
کنند رأبها و خواهشهای مردم را هر يك از ايشان ميخواند مردم را بطريقه خود و باز ميدارد  
از طريقه ديگر پس کاش ميدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدين ايشان را که تقليد ايشان  
کنند در رأبهای ايشان و تقليد نکنند از امامان خود عليهم السلام م بر طريقه که راست ترين



فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله ويأتي تمام الحديث

وباسناده عن محمد بن حكيم قال قلت لابي الحسن موسى عليه السلام جعلت فداك فقتهنا في الدين واغنانا الله بكم عن الناس حتى ان الجماعة منا ليكون في المجالس ما يسئل رجل صاحبه الا وتحضره المسئلة و يحضر جوابها فيما من الله علينا بكم الحديث .

وباسناده عن سماعة عن ابي الحسن موسى قال قلت اصلحك الله انا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فما يرد علينا شيء الا وعندنا فيه شيء مستطرو ذلك مما انعم الله به علينا بكم

و درست ترین طریقه است پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه و مناسب است در شأن ایشان ذکر این آیه شریفه ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون که ترجمه ظاهر یہ اش این است کہ خدا بتعالی مثل زده است مردی را کہ بنده جماعتی باشد کہ در او شریک باشند و در سر او بایکدیگر نزاع کنند یکی گوید کہ باید از پی انفاذ فلان امر برود و یکی گوید کہ بقلان سفر برود و دیگری گوید نباید بسفر برود و هر یک خواهند کہ آن بنده فرمان او را برد و مراد او را معمول دارد نہ دیگران را و مرد دیگر را کہ بنده خاص خالص از آن مردی است یعنی مولای او بکنفر است و بس آیا صفة این دو مرد بنده و حال ایشان مانند یکدیگر است ستایش و سپاس مر خدا بر است و بس نہ آنست کہ حق از باطل روشن و واضح نیست و بیکدیگر مشتبهند بلکه اکثر مردم نمیدانند

مترجم گوید بیان سه مطلب را از کلام مصنف بجهة مزید توضیح و توشیح متعرض میشود اول آنکہ ملخص مراد مصنف از اینکلمات آنست کہ اگر مجتهدین این امور مذکورہ را مرعی و معمول میداشتند و احکام مشتبه را بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و امیدگذاشتند و در آنها باحتیاط عمل میکردند و در متعارضات حکم بتخییر و توسعه مینمودند هر آینه محتاج و مبتلی باجتهادات و تاویلات و تکلفات و متابعة مخالفین و تشبه با ایشان در طریقه اجتهاد و در اقوال و الفاظ و اصطلاحات در تظنی و ترمی و توحش از احادیث اهل البیت علیهم السلام نمیگردیدند فیما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به و لاتزال تطالع علی خائنة منهم

وباسناده عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول اکتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا  
 وفيه باسناده عن عبید بن زرارۃ قال قال ابو عبدالله عليه السلام احتفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتاجون اليها  
 وفيه عن الاحمسی عن ابی عبدالله عليه السلام قال القلب يتکل علی الکتابۃ  
 وفيه عن المفضل بن عمر قال قال لی ابو عبدالله عليه السلام اکتب و بث علمک فی  
 اخوانک فان مت فاورث کتبتک بنیک فانه یأتی علی الناس زمان هرج لایأنسون فيه  
 الا بکتبهم

### مطلب دوم

بدانکه تقلید در لغه بمعنی قلاده بگردن انداختن است و در عرف عام عبارت است از  
 منابه انسان غیر خود را در قول یا فعل مطلقا خواه مقلد حجتی و دلیلی از برای مقلد در آن  
 قول یا فعل او بدانند یا نه و باین معنی تقلید از رعیت نسبت باممه علیهم السلام صحیح است و در  
 اخبار کثیر الاستعمال است مانند حدیث مروی از حضرت رضا علیه السلام که فرمود **این تقلید**  
**الذی کانوا یقلدون جعفرًا و ابا جعفر**

و در اصطلاح مجتهدین از عامه و خاصه عبارتست از اخذ بقول غیر من غیر حججه یعنی  
 گرفتن قول غیر و عمل کردن در حالتیکه حججه آن قائلرا بر آن قول ندانی که چیست یا  
 اینکه توحجتی بر اخذ بقول او نداشته باشی و هر دو معنی را احتمال داده اند پس تقلید  
 اصطلاحی ایشان بهر یک از این دو معنی که باشد نسبت آن از رعیت بامام علیهم السلام  
 صحیح و جایز نیست زیرا که رعیت هم حججه قاطعه بر اخذ بقول امام علیهم السلام دارند  
 و هم حججه امام علیهم السلام را بر قول خود میدانند که چیست پس از اینجهت است که مجتهدین  
 گفته اند که شرط است در تقلید که مقلد بفتح مجتهد باشد و فتوی بدهد از روی رای و  
 ظن یا علمی که او را از اجتهاد حاصل شود پس تقلید بمعصوم و عمل بحدیث و اجماع تقلید نیست  
 اینملخص کلام ایشان است و گفته ایشان درست و متین است زیرا که تقلید بآن معنی که  
 ایشان اراده کرده اند نسبت بمعصوم علیهم السلام نشاید چنانکه ذکر شد و نیز مشاحه  
 در اصطلاح نیست و لکن کلامیکه در اینمقام هست این است که بایشان میگوئیم که شما  
 از چه جهته و بچه سبب در استعمال لفظ تقلید عدول کردید از عرف عام و از عرف احادیث  
 اهل البیت علیهم السلام و تبعالاهل الخلف استعمال گردید آنرا در معنائیکه اصطلاح



وباسناده عنه عليه السلام قال تزاوروا فان في زيار تكم احياء لقلوبكم وذكراً لاحاديثنا واحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتهم وان تركتموها ضللتهم وهلكتم فخذوا بها وانا بنجاتكم زعيم

وعن محمد ابن الحسن بن ابى خالد شينولة قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام جعلت فداك ان مشايخنا رووا عن ابى جعفر وابى عبدالله عليهما السلام و كانت التقية شديدة فكتبوا كتبهم فلم يرووا عنهم فلما ماتوا صارت الكتب الينا فقال حدثوا بها فانها حق وفيه دلالة واضحة على صحة الاعتماد على الكتب والعمل بما فيها من الاحكام اذا كانت صحيحة

وقال ابو جعفر عليه السلام لأبان بن تغلب اجلس في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وافت الناس فاني احب ان ارى في شيعتي مثلك

کردند بر آن اصحاب اصول از اهل خلاف وفضول پس چون دانستی و مطلع شدی بر آنچه که در اینمطلب ذکر شد پس خواهی دانست مقصود مصنف را از کلام او که ترجمه آن این بود پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریق که راست ترین و درست ترین طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه

### مطلب سوم

بدانکه تنزیل آیه کریمه مذکورہ ضرب الله مثلا رجلا درشان مشرکین و مسلمین است پس مثل مشرک مانند مردیست که بنده جمعی باشد که ایشان در سر آن بنده بایکدیگر نزاع داشته باشند و هر یک از ایشان خواهد که برای و میل خود فرمانی باو دهد و خدمتی او را رجوع نماید برخلاف میل و رأی دیگران پس همچنین مشرک که چند مبعود دارد جایدارد که اگر ممکن باشد هر یک از آن مبعودین خدمتی و عبادتی بر آن عساید فرض و واجب کند برخلاف مراد و مطلوب و مبعود آندیگر پس آن عابد چگونه تواند که عبادت و خدمت همه مبعودین خود کرده و همگی را از خود خوشنود گردانیده باشد و مثل مسلم مانند مردی است که بنده خالص یک مرد باشد پس هرچرا که آن مولا خواهد و امر نماید آن عبادت و انفاذ کند همچنین مسلم عبادت میکند خدای یکتای بیهمتار ا یگانگی و تزامنی در بندگی او نخواهد بود و تاویل آیه مبارکه در شان امیر المؤمنین (ع) و ابی بکر زندق

**وقال الصادق** عليه السلام لفيض بن مختار اذا اردت تحديثنا فعليك بهذا الجالس واومى بيده الى رجل من اصحابه فسألت اصحابنا عنه فقالوا زرارة ابن اعين

**وقال** عليه السلام رحم الله زرارة بن اعين لولا زرارة ونظراءه لاندرست احاديث ابى عليه السلام وقال عليه السلام ما احدا حيبى ذكرنا واحاديث ابى الازراراة وابو بصير ليث المرادى ومحمد بن مسلم ويريدين معاوية العجلي هؤلاء حفاظ دين الله وامناء ابى على حلال الله وحرامه

**وقال** عليه السلام اقوام كان ابى ياتمنهم على حلال الله وحرامه وكانوا عيبة علمه وكذلك اليوم هم عندى هم مستودع سرى اصحاب ابى حقا اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم سوء هم نجوم شيعة احياء وامواتا يحيون ذكر ابى بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين وتاويل الغالين ثم بكى قال الراوى قلت من هم فقال منهم صلوات الله عليهم ورحمته احياء وامواتا يريد العجلي

عليه اللعنة است چنانکه در احاديث بسيار از اهل بيت عليهم السلام وارد شده است پس مراد از مرديكه بنده چند نفر است که در او شربکنند و در کار او بايکديگر نزاع میکنند ابوبکر است که مردم او را خليفه کرده اند و او دست نشان مردم است پس هريك از آن مردميكه او را خليفه کرده اند خواهش دارد که آن خليفه بميل ورأى وهوأى اورفتار کند و حوايج او را بر آورد بر خلاف ديگران چنانکه از احاديث و تواريخ نيز مستفاد ميشود که چون در زمان ابابکر ياساير خلفا امرى از براى مسلمين حادث مى شد آن خليفه رؤسای مسلمين را جمع ميکرد و بر ايشان عرض مينمود و با ايشان مشاوره مي فرمود پس هريك از ايشان برأى و ميل خود در آن امر اشاره ميکرد تا اينکه امر بقبل وقال و نزاع وجدال منتهى ميگرديد پس آن خليفه با هريك از ايشان که موافقه و مراقبه ميکرد او را خوش ميآمد و از خليفه خوشنود ميگرديد و با هريك که که مخالفه مينمود او از خليفه اعراض کرده زبان طعن و لعن و منت و دست اذيت بر او مى گشود چنانکه در آخر کار با عمر مکار و عثمان غدار کردند پس ابوبکر بيچاره يا خليفه ديگر چکنند و چگونه رفتار کند با مردميكه تاسيس اساس خلافة او کرده اند تا همگى از او راضى و خشنود باشند و در ربه ادرات و اطاعة او باقى مانند و همچنين اصحاب ابى بکر و هريك از خلفاى ديگر در امور دينيه و مطالب علميه نيز بر حسب آراء و اهواء خود تنازعات و اختلافات بسيار داشته اند که بعضى موافق بود با رأى خليفه و سايرين مخالف بودند و مراد بمرديکه بنده خالص بکمرد است امير المؤمنين عليه السلام است که در ظاهر و باطن در جميع امور دينيه و دنويه و مطالب علميه و سلاميه و در جميع اخلاق



وزارة و ابو بصير ليث بن البختری و محمد بن مسلم

**وقال** عليه السلام بشر المخبتين بالجنة بريد العجلي و ابو بصير ليث بن البختری المرادى و محمد بن مسلم الثقفى و زارة بن اعين اربعة نجباء اماناء الله على حاله و حرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة و اندرست

**وقال** عليه السلام لعبد الله بن ابى يعفور حيث قال له انه ليس كل ساعة القاك و لا يمكن القدوم و يجيىء الرجل من اصحابنا فسألنى و ليس عندى كلما يسألنى قال فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفى فانه قد سمع من ابى و كان عنده و جيباً **وقال** لشعيب العقرقوفى حيث قال له مهما احتجنا ان نسئل الشىء فمن نسئل قال عليك بالاسدى يعنى ابابصير

**وعن الصادق** عليه السلام اوتاد الارض و اعلام الدين اربعة محمد بن مسلم و بريد بن

و افعال و اقوال و خصال مطيع و متبع و مقتدى رسول خدا (ص) و در هيچ امرى آنى و نفسى و طرفة العينى از حكم و فرمان آن حضرت تعدى و تخطى نمود و همچنين هريك از ائمه احد عشر از فرزندان آن برگزيده بشر عليهم صلوات الله الى يوم المحشر

پس بدانكه مراد مصنف عليه الرحمه از ذكر اين آيه كريمه آنست كه مثل مقلدين مجتهدين برأى وطن نيز مانند آنمردى است كه بنده جمعى است كه در او شريكند و در سر كار او تنازع و تناقض مينمايند زيرا كه از براى مقلد نيز بسا ميشود كه چند مجتهد مقلد باشد كه همه در رأى و فتوى و حكم مخالف يكديگر باشند پس اين مقلد بچهاره چگونه در دين خود و دنياى خود بفتوى و حكم همگى عمل كند و قول كند يك از ايشان را قول خدا و رسول و ائمه عليهم و عليهم الصلوة بدانند مثل آنكه امروز مثلاً زيد را از مجتهدين اعلم ميدانند و تقليد او ميكند و فردا معلوم ميشود براو كه عمر و اعلم است پس مقلد او ميگرود و چند روز ديگر ثابت ميشود براو كه بكر اعلم است پس تقليد او مينمايد و رأى هريك مخالف و مناقض رأى ديگران است پس چون اين بچهاره سر گردان رجوع بتقليد لاحق نمود تكليف او در احكام گذشته كه تقليد سابق را نموده چه خواهد بود مثلاً كسيكه پنجاه سال تقليد مجتهدى كرده است كه قائل بطهاره غساله بوده است فعليهذا از غساله متنجس اجتناب نكرده است پس بعد از آن رجوع ميكند بمجتهديكه غساله را نجس ميدانند پس لازم ميآيد براى او كه تمام عبادات اين پنجاه سال را مثلاً كه مشروطند بطهارت مانند نماز و روزه و غسل و وضوء همدا اعاده نمايد و مانند مسئله اعلميت است در عدول مسئله موت مجتهد

معوية وليث البختری المرادی وزرارة بن اعین

وفي الكافي باسناده عنه عليه السلام قال تعلموا العلم من حملة العلم وعلموا اخوانكم  
كما علمكموه العلماء

وعنه عليه السلام انظروا علمكم هذا عن تأخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف  
عدو لا يتفون عنهم تحريف الغالين وابطال المبطلين وتأويل الجاهلين

وفي الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام قال ابي الله ان يجري الاشياء الا بالاسباب  
فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكل سبب شرحاً وجعل لكل شرح علماً وجعل لكل  
علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه وجهله من جهله ذلك رسول الله ونحن

وفي نهج البلاغة نحن الشعار والخزنة والابواب ولا تتوتوا البيوت الا من  
ابوابها فمن اتاها من غير بابها سمى سارقاً الى غير ذلك من الروايات وهي اكثر من  
ان تحصى واشهر من ان تخفى و اظهر من ان تروى وسنزيدك منها في باب ذم  
الاجتهاد انشاء الله تعالى

بس بسا ميشود که مقلد در عمر خود بسبب موت مجتهدین تقلید چند مجتهد کند که مختلف  
باشند در رأی و فتوی و حکم و دیگر بسا ميشود که يك مجتهد کراراً تجدد رأی بهم رساند  
بس مقلد بیچاره او چکند و بسا ميشود که اختلاف و تردد در اعلامیت فيما بين مجتهدین بهم رسد  
بعضی زید را اعلام دانند و برخی عمر و راباره ای بکر را و گروهی خالد را و هر يك از ایشانهم  
خود را اعلام خواند پس عوام بیچاره آواره که وظیفه ایشان تقلید است چه کنند و چه  
خاکي بر سر نمایند كالذی استهویته الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه  
الی الهدی ائمتنا مثل مقلدین ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین و آخذین باحادیث  
ایشان و عاملین بروایات ثقات شیعه از قول اهل عصمت عليهم السلام مانند مردیست که  
بندۀ خالص مردی باشد و بس چنانکه معلوم و روشن است و محتاج به بیان نیست لکن از  
برای صاحب قلب سلیم و مهتدی بطریق مستقیم و ذلك فضل الله يؤتیة من یشاء و الله  
ذوالفضل العظیم

### فصل چهارم

اشاره است بحقیقة استبعاد مخالفة مشهور و بدفع توهم دور در عمل  
بمأثور یعنی اخبار مرویه از ائمه هادیه مهتدی عليهم افضل الصلوة والتحية



## الفصل الثامن

ذکر جمله من الايات والاخبار الدالة على اثبات المشابهه وبيان حکمه

المتشابهه ما لا يظهر معناه المقصود منه و حکمه ان یردالی المحکم ان وجد وهو مثل تأويله من اهله والآ ترک علی حاله من المتشابهه فان المحکم فيه حیثئذ یرد علمه الی الله ویحتاط فی العمل ولا یجوز تأویلہ لغير اهله لورود النهی عنه وقد یطلق المتشابهه علی المحکم الذی تعارضت ادلته کما اذا اختلفت الاخبار و حکمه بعد

وشاید که تو گوئی بدرستی که تو ای مصنف ادعا کردی امر عجیبی را و آوردی چیز منکر غریبی را و مخالفت کردی طایفه از مشاهیر فقهاء را پس بدرستی که تو ای مصنف رد کردی ظن را بظن و باطل کردی اجتهاد را باجتهاد و ثابت کردی عمل بتجبر را بتجبر و ایندور صریح است و ما نمیفهمیم بسیاری از آنچه را که تو میگوئی پس آیا تو را بر آنچه که ادعا کردی دلیلی هست بجز آنچه را که ذکر کردی و آیا ما را بسوی علم آن راهی خواهد بود بجز آنچه که مسطور داشتی پس بیاور از برای ما حجة روشنی اگر راست میگوئی پس در جواب تو ای قائل سائل میگوئیم ما بتوفیق الهی اما قول تو که گفتی که من امر عجیبی را ادعا کردم و شبیه منکر غریبی آوردم پس وجه و علت در آن این است که طبع تو بمشهورات انس و عادت گرفته است و از بی مسلمات رفته است پس سخت شده است بر او تدقیق نظر در برهان و تحصیل ایمان از روی ایقان و خصوصاً چون مؤدی شود تحصیل برهان و یقین بمخالفت آنچه که ثبوت و رسوخ در آن حاصل شده است بطول زمان و اگر چنانچه تو بیرون آوری گردن خود را از بند متابعت عادت و فلاده تقلید و فرمانبرداری مرد مرا از گردن خود بگشائی هر آینه آنچه که منکر یافتی از گفتارها در نزد تو معروف خواهد گردید و آنچه را که سخت شمردی از امر ما سهل و آسان خواهی دید و فی المثل شاعر گفته است :

فمن يك ذا فم مر مريض ۞ يجد مرا به الماء الزلالا

یعنی کسی که دهان او بسبب مرضی تلخ باشد البته تلخ می یابد در دهان خود آب زلال شیرین را و بعد از این سخنهای پس بدرستی که من خبر دادم تو را که این رساله نیست ما سمعنا و با انا وجدنا در مکانی و بدرستی که عذر مقطوع است کسی را که بیم داده شده باشد .

استيفاء ساير مراتب الترجيح المنقولة الخيار واما الاشتباه في كيفية العمل بعد معرفة الحكم الشرعي فيجوز الاجتهاد فيه لورود الرخصة بذلك وللزوم الحرج البين لولاه وهذا كما اذا تعارضت امارات جهة الكعبة وامارات اضرار الصوم بالمرض و عدم اضراره ونحو ذلك وعليه يحمل الخبر الذي روته العامة من اجتهاد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فأخطأ فله اجر واحد ان صح الخبر والاول فالذي رواه اولي به و اول من اثبت المتشابه في الحكم الشرعي هو الله سبحانه قال الله عز وجل هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات الى قوله والراسخون في العلم وقال عز اسمه وما اختلفتم في شىء فحكمه الى الله

مترجم گوید مراد از «ما سمعنا» قول خدايتعالی است که از گفتار کفار حکایت فرموده است که چون انبياء عليهم السلام ايشانرا موعظه وارشاد ميکردند و امر بتوحيد الهی و ترک شرک و معاصی و مناهی مينمودند ايشان در جواب ميگفتند **ما سمعنا بهذا في آياتنا الاولين** يعنی نشنیده ايم اين را که شما ميگويد که درميان پدران ما که گذشته اند معروف و معمول باشد پس ما چگونه مخالفت پدران خود کنيم و البته نخواهيم کرد و همچنين **انا وجدنا** که حقتعالی حکايت مي فرمايد از کفار مکه که در جواب رسالات و مقالات حضرت مصطفوی صلی الله عليه وآله می گفتند **انا وجدنا آياتنا على امة و انا على آثارهم مقتدون** يعنی بدرستيکه ما بافتيم پدران خود را بر پيروي پيشوايانی و بدرستی که ما هم بر اثر پدران خود پيروان خواهيم بود و دست از متابعت و موافقت پدران خود نخواهيم برداشت و عبارت مصنف اشاره است بکلام او در خطبه خود در اول رساله که ملخص ترجمه آن اين است که اين رساله بسوی کسانيست که اهل انصاف باشند نه اصحاب اعتساف و رجال را بواسطه حق بشناسند نه حق را باعتبار رجال و در مقام شناختن حق و تصديق صدق ذنک حميت را که موجب تقليد جمهور است از دل بزدايند و سنك عصبيت را که باعث متابعت مشهور است از دامن بيندازند و سخن «ما سمعنا بهذا في آياتنا» نسر ايند و زبان اعتذار «وجدنا آياتنا» نگشانيد پس مراد مصنف از اين اشاره در اين عبارت آنست که ای کسیکه ميگوئی بمن که تو امر عجبی را ادعا کردی و شىء منکرير آوردى سخن تو شبیه است بسخن کفار که در جواب انبياء خصوصاً حضرت مصطفی صلی الله عليه وآله ما سمعنا بهذا في آياتنا می گفتند **وانا وجدنا آياتنا** می سرودند. و مراد از کلمه «وقد اعذر من انذر» که در مثل استعمال می کنند و ترجمه شد باينکه پذيرفته ميشود عذر کسیکه بيم داده شده باشد آن است که بعد از



وقال الله تعالى ولو رددوه الى الرسول والى اولى الامر منكم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و قال فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله والرسول وفى الحديث النبوى المتواتر بين العامة والخاصة انما الامور ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيبه فيجتنب وشبهات بين ذلك والوقوف عند شبهات خير من الاقتحام فى الهلكات و من ترك شبهات نجى من المحرمات و من اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم

وفى الفقيه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ان الله تبارك و تعالى حد حدودا فلا تعدوها و فرض فرائض فلا تنقضوها و سكت عن اشياء لم يسكت عنها

آنکه خداوند عزوجل توبیخ و ملامت و تعبیر و مذمت فرموده است کسانیرا که در جواب امر و ارشاد بحق «ما سمعنا وانا وجدنا» گفته اند دیگر چگونگی میتوان که از روی حمیت و عصیت تقلید جمهور و متابعت مشهور نمود و مخالفت جمهور و مشهور را عجیب و غریب و منکرش مرد و اینکلام در مثل از قبیل المأمور معذور است پس باید که متابعت حق و صدق را کرد هر چند که مخالف جمهور و مشهور باشد و خصوصاً که لم یزل ولا یزال که حق بافته قلیله بوده و میباید نه باجماعت کثیره کم من فئمة قليلة غلبت فئمة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرين و لا تجد اکثرهم شاکرین و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین و اکثر الناس لا یعلمون و اکثرهم لا یعقلون و بعزتك لا غوینهم اجمعین الاعبادك منهم المخلصین

فرهود و اما قول تو که من که مصنفم مخالفت کرده ام طایفه از مشاهیر فقها را پس در آن کلامی هست و آن اینست که اول کسیکه اینکار را کرده است یعنی مخالفت مشهور نموده است خود آن طایفه میباشد پس بدرستی که ایشان مخالفت کردند طریقه قدما را که همگی اخباری بودند و تغییر دانند سنة بزرگان فقها را که معتبر بودند در اقوال و اعمال و عدول کردند از اخبار باصول و اقوال فضول و سخنهای بیفایده و بیپوده را مرتکب گردیدند و ما میخواهیم که احیا کنیم آن طریقه را و تجدید نماییم آن سنة قدیمه را زیرا که آن سنت و طریقه حق است و محل شك و ریب نیست و متیقن است که شبهه عارض نمی تواند شد و حق سزاوار تر است باینکه پیروی کرده شود و طلب کرده شود علاوه بر اینها آنکه قدماء و پیشینیان بزرگترند در شأن و بلند ترند در مکان و نزدیک ترند با ائمه علیهم السلام در زمان از پسینیان و اعتماد ایشان بیشتر و برهان ایشان روشن تر

نسیاناً لها فلا تکلفوها رحمة من الله لکم فاقبلوها ثم قال علی عليه السلام حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلك فمن ترك ما اشتبه عليه من الاثم فهو لما استبان له اترك و المعاصی حمی الله فمن يرتع حولها يوشك ان يدخلها وقوله عليه السلام وسکت عن اشياء الى قوله فاقبلوها معناه ان كل ما لم يصل اليکم عن التكاليف ولم یثبت فی الشرع فليس علیکم شیء فلا تکلفوه علی انفسکم فانه رحمة من الله لکم و فی هذا قيل اسکنوا عما سکت الله عنه و من کلامه عليه السلام فی وصيته لابنه الحسن عليه السلام دع القول فيما لاتعرف والخطاب فيما لاتکلف

**وفی الکافی** باسناده عن زرارة بن اعین قال سألت ابا جعفر عليه السلام ما حق الله

است وزود است که در اینر ساله خواهی شنید در حق ایشان از احادیث معصومین علیهم السلام آنچه را که بشناسی بواسطه ایشان قدر ایشان را و رجعتان ایشان را بر کسیکه مخالف ایشانست ان شاء الله تعالی

واما قول تو که من که مصنفم رد کرده ام ظن را بظن و باطل کردم اجتهاد را باجتهاد و اثبات کرده ام خبر را بخبر من تبری و تنزه میجویم از آنکه مخالفه کنم با شما بسوی آنچه که نهی میکنم شما را از آن یعنی از آنکه نهی کنم شما را از چیزی و خودم مرتکب آن چیز شوم نمیخواهم مگر اصلاح راه قدر که بتوانم و نیست توفیق من مگر بیاری خدا بتهالی بر او تو کل دارم و بسوی او انابه و بازگشت میکنم بلکه این است و جز این نیست که رد کردم من ظن را بیقین و باطل کردم اجتهاد را بنص مبین و حال اینکه چنک در زده ام بعروة و تقی و جبل متین و آورده ام تو را از شهر سبا خبری از روی یقین و اعراض کرده ام و رو گردانیده ام از آنچه منع کرده شده است از آن بسوی آنچه که رغبت کرده میشود در آن و از آنچه که باعث شك و ریب است بسوی آنچه که هیچ شک و ریبی عارض آن نمیگردد پس میگوئیم بدرستی که تو اگر چنانچه ایمان نیاورده باشی با من معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یا بحدیث تقلین که منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین و امثال آن حدیث پس ما را با تو سخنی نیست پس تو از این راه برو، و ما از این راه و اگر چنانچه ایمان بهمه اینها آورده و لکن گمان کرده که علم باخبار رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوة و التحیه نیست چاره از اینکه بوده باشد مانند علم بوجود ایشان صلوات الله علیهم در وضوح و روشنی و قوه یا تواتر آن اخبار مانند تواتر وجود ایشان علیهم السلام و الاچنانچه بسر حد و وضوح و روشنی و قوه باین مقدار نرسد



على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون و يقفوا عندما لا يعلمون وباسناده عن ابى عبد الله عليه السلام مثله و فى آخره فان فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه  
وباسناده عنه عليه السلام قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام فى الهلكة وتر كك حديثا لم تروه خير من روايتك حديثا لم تحصه

و فى عيون اخبار الرضا عنه عليه السلام قال من ردّ متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال عليه السلام فى اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فضلوا  
وفى محاسن البرقى باسناده عن محمد بن الطيار قال قال لى ابو جعفر عليه السلام

يا بعد تواتر محدود نگرود پس آن اخبار آحادى خواهد بود که فايده نبخشند مگر ظن را اگر گمان تو اين است که ذکر شد پس نمى بينم من تورا مگر اينکه تشناخته هنوز که يقين مانند ظن از برای او مراتب بسيار است قوه در او وضع و اينکه در احکام شرعيه اکتفا ميشود باقل مراتب يقين با وجود اينکه اکثر اخبار احکاميه در قوت کمترين است از اخبار امامت از جهة متن و چه از جهت سند پس ميگويم بدرستي که من تکليف نکردم شمار با عمل کردن بهر خبريکه روايت کرده ميشود بلکه عمل کنيد با آنچه که اطمينان و سکون بآن نفسهای شما از آن روايات دارد و روايتي که نفس شما اطمينان و سکون حاصل نميکنند پس واگذاريد آن را و بگذاريد او را در سنبل خود چنانکه وا گذاشته است و سر داده است آنهارا خداي تعالی در سنبل خود يعنى ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين پس علم آن وا گذاشته ميشود بخدا و در عمل توسعه داده شده است بر ما و بعد از همه اين سخنها پس ميگويم بدرستيکه عمل باخبار متفق عليه است در ميان همه اماميه و تورا گمان ندارم که تواني که در نمائي عمل باخبار راورد نمائي عمل همه کتب حديثرا تماماً از اول تا آخر و خصوصاً آن چهار اصل را که بر آنهاست مدار در همه اعصار يعنى کتاب کافي و کتاب من لا يحضره الفقيه و تهذيب و استبصار و اين است و جز اين نيست که خلاف ميان ما و تو در عمل با اصول فقهيه است خاصه نه غير آن پس جماعه اصوليين متفقند باخباريين در عمل باخبار مخالف نيست با ايشان در آن مگر شاذي از اصوليين مانند سيد مرتضى و اتباع او بلکه و ايشانهم مخالف نيستند در عمل باخبار زيرا که ايشان رد نميکنند اخبار غير متواتره را با التمام و اين است و جز اين نيست که رد ميکنند نوعي از آنها را که مينامند آنرا خبر واحديکه نه موجب علم است و نه عمل و اصطلاح ايشان در خبر واحد موافق نيست با اصطلاح کسانیکه

تخاصم الناس قلت نعم قال ولا يسئلونك عن شئىء الا قلت فيه شيئاً قلت نعم قال فاين باب الرد اذن

ويستفاد من هذه الروايات ان مالالمريق لنا الى علمه فهو عنا موضوع ولا يلزم علينا بل لا يجوز لنا ان نتكلف تعرفه بالاستنباطات المظنونة

وروى الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ورفع عن امتى الخطاء والنسيان وما استكروها عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر فى الوسوسة فى الخلق ما لم ينطقوا بشفة وفيه باسناده عنه عليه السلام قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وفيه عنه عليه السلام قال من عمل بما علم كفى ما لم يعلم

متاخرند ازايشان يعنى مراد سيد واتباعش بخبر واحد غير مراد متاخرين است پس بدرستى كه متاخرين هر خبريرا كه متواتر نباشد آحاد مينامند پس خبر واحد در اصطلاح ايشان اعم است از خبر واحد در اصطلاح متقدمين برايشان وبآنچه كه ذكر كرديم مندرج ميشود تدافع درميان كلام سيد مرتضى و كلام علامه در باب خبر واحد از جهة رد سيد آن را و از جهة قبول علامه آنرا و مندرج ميشود نيز دعوى ايشان اتفاق قوما بر هر دو طرف نقيض يعنى دعوى سيد اتفاقا بر رد خبر واحد و دعوى علامه اتفاقا بر قبول آن و ما بايد ذكر نمايم كلام سيد و علامه را و همچنين كلام كسانيرا كه متاخرند از ايشان تا اينكه معلوم و روشن شود از براى توحق در باب عمل بخبر واحد و معنى آن ان شاء الله تعالى

هترجم گويد بيان مطالب مهمه اينفصل در چند بينه ميشود بنيه اولى بدانكه حاصل اينفصل و محصول اين اصل دو سخن است كه اصوليه براخباريه ايراد كرده اند و جراب آنها است بروجه وافى شافى

سخن اول آنكه ميگويند كه شما مخالفت كرده ايد طايفه عظيمه كثيره مشاهير از فقهاء شيعه را و بر خلاف قول مشهور در ما بين فقهاء اماميه و علماء اثنا عشرية على اننى عشرهم افضل الصلوة و التحية مقول و معمول ميداريد و اين در دين و آئين امر است عجيب و شينى است منكر و غريب

و جواب ايشان اجمالا آن است كه اولاً بكدام دليل و حجة از كتاب و سنة بلکه از اجماع و عقل كه شما حجة كرده ايد متابعة و موافقة مشهور و مشاهير واجب و لازم است قل هانوا برهانكم ان كنتم صادقين بلکه ميتوانيم گنت كه نصوص ادله از



**وفی الکافی** باسناده عن عمر بن حنظلة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة أيحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما ياخذ سحتنا وان كان حقا ثابتاً له لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظر ان من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو

کتاب وسنة بلکه از اجماع وعقل نیز بر منع متابعت و موافقت مشهور و مشاهیر از جهة بودن آن قول مشهور یا قول مشاهیر بسیار است و ثانیاً مادر این امر مخالفت با فقهاء نکرده ایم بلکه موافقت کرده ایم با ایشان بلکه تقلید ایشان نموده ایم از آنجهت که اول مخالفت مشهور و مخالفت مشهور اول آن بود که ایشان کردند زیرا که مشهور بلکه متفق علیه در میان مسلمین از بد و امر اسلام و بعثت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام عمل باخیار و روایات ثقات بود و تعدی و تخطی از نصوص صرا جابر نمیدانستند و روا نمیداشتند تا اینکه ابلیس لعین ظن خود را بر اکثر مردم راست کرد و ایشانرا از ابواب مدینه علم و خزینه حلم و سلم برگردانید و از در خانه وحی و تنزیل و علم و تفسیر و تاویل و منظر رب جلیل و منزل جبرئیل برانید و پرتائید و ایشان از سرچشمه علم تشنه کام برگشته و حیران و سرگشته بوادی ضلالت و بوادی حیرت و عمی و جهالت افتادند و دست ایشان از عروقه و ثقی و حبل متین کوتاه و برگردن بسته و پای قابلیتشان از سیر و سلوک صراط مستقیم و طریق مستبین لنگ و شکسته گردید پس خود را از علم کتاب عاطل و زایل و در سنه عامی و جاهل دیدند و بطالت و جهالت را بالطبع و بالتبع لئناس بر خود نپسندیدند پس طلباً للریاسة و السياسة و ابتغاء أعلو الشان و سمو امکان و الاشتهار بین الناس و اختلاف العوام من الاناس و حباً لمدح المادحین و حمد الحامدین و تقرب الامراء و السلاطین لابد و لاعلاج از باب «الغریق ینشیت بکل حشیش» فتح باب اجتهاد و تظنی و ترمی کردند و تمهید قواعد اصولیه نمودند تا اینکه بالمره از روایات و نصوص اهل عصمت و خصوص اعراض و اغماض کردند و کسانی هم در قرون بعد از ایشان آمدند باب حمیت را گشودند و راه عصیت را پیمودند و تقلید و متابعت سلف را نمودند .

على حد الشك بالله قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا ناظرين في حقهما واختلفا فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلها وافقهما واصدقهما في الحديث واورعهما ولا يلتفت الى ما يحكم به الاخر قال قلت فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر الى ما كان من روايتهم عنافى ذلك الذى حكما عليه المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا ويترك الشاذ الذى ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه وانما الامور ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيبه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله ورسوله قال رسول الله ﷺ حلال بين

ولكن فرقه محقه اماميه چون سالك طريقه مثلثى ومستمسك بعروة وثقى و متقلد بقلاده ولايت ومهدى بنجوم هدايت ومقتدى بائمه دين ومقتفى بعترت طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين بودند همگی ایشان بالتمام از خواص وعوام در هر زمان و هر مکان که بودند از اعصار و امصار و برادى و بحدار بر همان شيمه قديمه و عادت سابقه مستقيمه اعنى عمل باخبار و روايات عدول و ثقات از ائمه هداة عليهم افضل الصلوة باقى و ثابت و برقرار بودند و هرگز نامى از اصول الفقه و كلامى از اجتهاد و عمل بنظر درمیان ایشان معروف و مذکور نبود بلکه اگر کسی را اتفاقاً می شنیدند که در مسئله واحده مایل باين طريق و مماثل آن طريق گردیده است از او تبرى و تجنب میکردند بيش از تبرى و تجنب ایشان از مخالفين و ایشانرا مستمراً حال بدین منوال بود تا او ایل غيبت کبرى غره غراى و قره باصره زهرا و امام وری و سرور دوسر افعلیه الف الف التحية و الثناء پس از آن زمان شد آنچه که رسید چنانکه مفصلاً در فصل اول و فصل دویم رساله ذکر یافته است و مانيز مکملأ بترجمه آن پرداختيم و چیزی از اين مطالب قابل انکار و محل شك و ريب و اشکال نیست پس معلوم شد از آنچه که مذکور گردید که اين طایفه از فقهای اماميه مخالفة مشهور بلکه مجمع علیه فرقه محقه اماميه بلکه کافه اسلاميه را کرده اند و کاش میدانستم و آگاه می شدم که اگر همچنانکه فرقه محقه شيعه از بد و تاسيس اساس شریعة صلی الله على شارعها و آله تا او ایل زمان غيبت کبرى آن مخدوم اهل ارض و سما و ماتحت الثرى که همگی قولاً و اعدا بنای قول و عمل ایشان بر اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم صلوات الله العزيز الجبار مأخوذه از ثقات و اخبار بود اگر بعد از آن زمان هم ابدال دهر و الاوان اين امر مستمر و اين بناء مستقر میبود و فقهاء اين طایفه متابعه و موافقه می کردند با مشايخ و اساتيد و کبراء خود و بکلمات



و حرام بیّن و شبهات بین ذلك فمن ترك الشبهات نجی من المحرمات و من اخذ الشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبر ان عنكم مشهورین قدرواهما الثقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حکم الكتاب و السنة و خالف العامة فیؤخذ به و یتترك ما خالف حكمه حکم الكتاب و السنو و وافق العامة قلت جعلت فداك أرايت ان كان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب و السنة و وجدنا احد الخبرین موافقا للعامة و الاخر مخالفا لهم بأى الخبرین یؤخذ قال ما خالف العامة فقیه الرشاد فقلت جعلت فداك فان وافقهما الخبران جمیعا قال ينظر الى ما هم اليه اهیل حکامهم و قضاتهم فیتترك و یؤخذ بالآخر قلت فان وافق حکامهم

و اهی و اقوال باطله متکلمین و متکلفین از معاندین و مخالفین گول نمیخوردند و مغرور و مغدور نمیگردیدند و در اقوال و اعمال و اخلاق و افعال متابعت و مشابهت با آن طایفه ضاله مضله نمی نمودند چه می شد و کدام عیب و نقص ایشانرا لازم میآمد یا کدام سخن بر ایشان وارد میگردید چنانکه طایفه اخباریه استمرار او اتصالا خلفا عن سلف قولاً و عملاً بر همان طریق ثابت و باقی و همین عقیده را حافظ و اقای میباشند هر چند که در بعضی از منته در عدد و مدد ایشان ضعفی و فتوری و قصوری حاصل شد بحدی که بتفرق و توارى و اختفاء و اتقاء مؤدی گردید و علت و سبب آن در فصل دوم رساله مذکور و بترجمه منصور شد الا آنکه بعضی از سعادت و صاحبان نور در اثانی از منته و دهور بتوفیق و لطف پروردگار غفور شکور از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار گردیدند و مضمون هدایت مشحون **و الذین جاهدوا فیما را رعایت و متابعت کردند پس بشمره لنهیدینهم سبلنا** بر خوردار و سودمند شدند پس بهدایت نور و ولایت بشاهراه حق و حقیقه مهتدی گشتند و بعد از استکمال و استعمال علوم باطله و فتون بلاطائله از اصول الفقه و کلام و فلسفه و نحو ذلك و از همه آنها اعراض و احتراز نموده و همگی را باهالی آنها و گذار کرده سیر و سلوک طریقته مثلی اخباریه را پیشنهاد و توشه معاد خود ساختند مانند مصنف رساله و امین الاسلام استرا بادی و سید سعید میرزا محمد شهید و امثال ایشان روح الله ارواحهم بروح و ریحان فی غرف الجنان و درجات الرضوان پس در مقام تجدید مذهب قدیم و تسدید قول سدید سلیم و احیاء طریق مستقیم برآمدند پس کی و کجا خلاف مشهور و مخالفه مشاهیر کرده اند تا محل طعن و ملامت و عیب و مذمت واقع شوند .

و اگر تو بما گویی که غایة الامر آن است که دو قول مشهور از دو قوم مشاهیر در

الخبرين جميعاً قال فإذا كان ذلك فأرجه امامك فان الوقوف في الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات وفي معنى هذا الحديث اخبار كثيرة

**وفي احتجاج الطبرسي** بعد نقل هذا الحديث قال جاء الخبر على سبيل التقدير لانه قلما يتفق في الآثار ان يرد خبر ان مختلفان في حكم من الاحكام موافقين للكتاب والسنة و ذلك مثل الحكم في غسل الوجه و اليدين في الوضوء فان الاخبار جاءت بغسلها مرة مرة و بغسلها مرتين فظاهر القران لا يقتضى خلاف ذلك بل يحتمل كلتي الروايتين و مثل ذلك يوجد في احكام الشرع و اما قوله **عليه السلام** للسائل فأرجه وقف حتى تلقى امامك امره بذلك عند تمكنه من الوصول الى

نزد شما ثابت و متحقق شدیدی قول بجواز عمل باصول و اجتهاد ظنی و اخذ باتفاق آراء که اجماع میمانند و دیگری قول بعدم جواز اینها و انحصار ادله در کتاب و سنة و اصحاب قول اول اکثرند در عدد و اجماعند در علوم و فنون و افضل و اطولند در تحقیق و تدقیق در نظریات و مشکلات و اقربند بشما در زمان بلکه شما در عین زمان ایشان واقع شده اید پس چه افتاد شما را و چه چیز داعی و باعث شد که اصحاب قول اول را که دارای اینصفت مرصحة می باشند و گذاشتید و متابعت و مشایعت نمودید اصحاب قول ثانی را که متصف با این صفات نیستند پس ترجیح مرجوح بر راجح و تفضیل مفضول بر فاضل نموده اید

**جواب هیگوئیتم** که اولاً مسلم نمیداریم که متقدمین دارای صفات مذکور بوده باشند بلکه میگوئیم که ایشان بمراتب اکمل بودند از متاخرین در این صفات و سایر صفات کمالیه مگر اتصال زمان متاخرین بزمان ما از حیث اشخاص که مختص بآن طایفه است و آنهم البته مرجح و مفضل نیست و اما نوع ما پس متصلیم در زمان و سلسله بمتقدمین و ثانیاً سلمنا و لکن قدماء از علماء و فقهای مادارای صفات و خصالی بودند که اولی است بترجیح و تفضیل بلا اشکال مانند اقرب بودن ایشان بزمان ائمه صلوات الله علیهم و کبار اصحاب ایشان علیهم السلام و مشایخ کبار مانند نواب اربعه و سایر نواب آن حضرت و نواب و بواب سایر ائمه علیهم السلام و ممدوحین و موثقین ایشان علیهم السلام بلکه زمان همگی زمان واحد و عنوان همگی عنوان واحد و قول همگی قول واحد است

**و از آن جمله** اعلمیت متقدمین است در علم قرآن و در علم حدیث از حیث اسانید و متون و دلالات و قرائن معتبره در دلالات و ایندو علم پایه و مایه شریعتند و اعلمیت ایشان است بر فنیات و اصطلاحات اهل زمان معصومین علیهم السلام و از آن جمله بودن ایشان است اعلمیت



الامام فاما اذا كان غايباً ولا يتمكن من الوصول اليه والاصحاب كلهم مجمعون على الخبرين ولم يكن هناك رحجان لرواية احدهما على رواية الاخر بالكثرة والعدالة كان الحكم بهما من باب التخيير يدل على ما قلناه ما روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال قلت له يجيئنا الاحاديث عنكم مختلفة قال ما جاءك عنا فاعرضه على كتاب الله عزوجل واحاديثنا فان يشبههما فهو عنا وان لم يشبههما فليس منا قلت يجيئنا الرجالن و كلاهما ثقة بحديثين مختلفين فلانعلم ايهما الحق فقال اذالم تعلم فموسع عليك بايها اخذت ومارواه الحارث بن المغيرة عن ابي عبدالله عليه السلام قال اذا سمعت من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فموسع عليك حتى ترى القائم عليه السلام وترد اليه

وازهدي واتقى واحفظ درطاعات وحسنات وترك محرمات ومكروهات واحوط درشبهات و مبهمات چنانکه همه اينها در نزد فريقيين واهل طريقيين مسلم و معلوم است و مشتبه و مخفي نيست پس کسیکه دارای اين صفات جميله و خصال حميده باشد اقرب و احق است بتوفيق و نصرت پروردگار و نظر لطف و عنايت رسول مختار و ائمه اطهار عليه و عليهم صلوات الله العزيز الغفار در تحصيل علوم دينيه و تکميل اخلاق حميده ظاهره و باطنيه و تزكيه نفس از صفات و خصال رذيله دنيه پس بدليل قاطع و برهان ساطع و حجة قامع و نور لامع ثابت و واضح شد که متابعت و مشايعة قدماء از فقهاء و علماء اولي و اقدم بلکه معين و مقهّم و ملتزم است و در مخالفة ايشان مخافة شمول اين آيه كريمه است و من يشاقق الرسول صلى الله عليه و آله و يتبع غير سبيل المؤمنين نوله ماتولى و نصله جهنم و ساءت مصيرا ولكن شبهه نرود بر تو که ما متابعت قدماء علماء ميکنيم از جهة آنکه ايشان علماء با قدماء مي باشند حاشا و کلا بلکه متابعت و مشايعة ايشان از جهة امر و ارجاع ائمه هدى عليهم السلام است ببعضى از ايشان خصوصاً و بديگران عموماً و از جهة آن است که ايشان ورثه و خزان و امناء احاديث و اخبار اهل بيت اخيار عليهم السلام و اعلم و اخبر بانها ميباشند چه از جهة اسانيد چه متون و چه دلالات آنها و قرائن صحت و سقم اخبار برايشان واضح تر و روشن تر از ديگران بود و همچنين ايشان دانا تر بودند بعرفيات و اصطلاحات از من معصومين عليهم السلام چنانکه همگي ايشان در نقل حديث ثقه و صدوق بودند و همه اينها مسلم است و قابل انکار و اشکال نيست پس متابعت ايشان را از اين جهت واجب و لازم ميدانيم که واسطه و وسيله اتباع و اطاعة رسول و ائمه عليه و عليهم الصلوة و السلام و اخذ و عمل با احاديث ايشان است

وروی سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله عليه السلام قال قلت يرد علينا حديثان واحد يأمرنا بالآخذ به والاخر ينهيها عنه قال لا يعمل بواحد منهما حتى يأتي صاحبك فتسأله عنه قال قلت لا بدان يعمل باحدهما قال خذ بما فيه خلاف العامة

وفي الكافي عنه عليه السلام انه سأل عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم من لا نثق قال اذا ورد عليك حديث فو جدتم له شاهداً من كتاب الله او من قول رسول الله صلى الله عليه وآله والا فالذي جاء بكم اولى به وفيه عنه عليه السلام كل شيء مردود الى الكتاب والسنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو مزخرف

وفي عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام في حديث له طويل قال في آخره

امر على الديار ديار ليلي      اقبل ذا الجدار لذي الجدار  
ملخص كلام آنکه شر ذمه اخباريه باحدى از آحاد بجز معصومين عليهم السلام  
معنى و معتمد نيستند و قول هيچ قائمى را بجز قول ايشان عليهم السلام سامع و تابع  
نخواهند بود.

مپندارى توصيد دام خود را      که گردد صيد صد شاهين صد باز  
سران بامن سر تسليم دارند      که سردارم بپايت اى سر افراز

و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الاخرة من  
الخناسرين .

### بينه دوم

سخن دوم که اصوليه بر اخباريه ايراد مينمايند که ميگويند بدرستی که شمارد ميکنيد ظن را بظن و باطل مى کنيد اجتهاد را باجتهاد و انبات مى کنيد حجبة اخبار را باخبار و ايندور صريح است و باطل است جدا بلا انکار پس اما اينکه رد ميکنيد ظن را بظن پس از جهة آن است که عمل ميکنيد در ابطال عمل بظن بايات و رواياتيکه ظنية الداله اند باظنية السند يا از هردو جهة ظنيت دارند و اما اينکه باطل ميکنيد اجتهاد را باجتهاد و اثبات ميکنيد حجبة اخبار را باخبار پس آن واضح و روشن است و محتاج بيان نيست اينمجموع کلام مورد است

وما جواب ميگوئيم بحول الله تعالى و قوته که بلى اگر سخن شما راست باشد يا جزئى از آن راست باشد و چنين باشد که گفته ايد چنان است که ميگوئيد دور صريح



بعد ذکر العرض علی کتاب ثم السنة ثم التخییر والرّد الی رسول الله ﷺ و ما لم تجدوه فی شیء من هذه الوجوه فر دوا الینا علمه فنحن اولی بذلك ولا تقولوا فیہ بأرائکم وعلیکم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتی یأتیکم البیان من عندنا .

وقال ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله فی اوایل الکافی یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمييز شیء مما اختلف الروایة فیہ عن العلماء علیهم السلام برأیه الاعلی ما اطلقه العالم علیه السلام بقوله اعرضوا علی کتاب الله عزوجل فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله علیه السلام دعوا ما

است وباطل است ولكن حاشا فحاشا وكلا ثم كلا که چنين وچنان باشد بلکه ما رد میکنیم . وباطل میگردانیم عدل بظن را با علم یقین و نور مبین از ادله و براهین از قرآن کریم و سنة رسول امین و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اگر تو آیات قرآنی و احادیث معصومیه علیهم السلام را ظنیات میدانی از جهة دلالت یاسند پس بر تو باسی نیست و ما را باهم بر تو بحثی نباشد زیرا که تو احولی و چشم احوال يك را دو می بیند و **علی ابصارهم غشاوة** و الا هر يك از آیات و اخبار وارده در این باب از برای انسان فهیم و صاحب قاب سلیم و نظر مستقیم افاده قطع و یقین میکنند اما آیات پس در قطعیت سند آن کلامی و اشکالی نیست و در دلالت آنها بالصراحت و الوضوح بر منع و نهی از عمل بظن نیز جای شبهه و انکار نیست و از آن جمله مثلا از آیه کریمه **التم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق** که ترجمه آن اینست که آیا گرفته نشد بر مردم بیهان در کتاب خدا که نگویند بر خدا مگر آنچه را که حق است با آیه مبارکه **ان الظن لا یغنی من الحق شیئا** که در دو موضع از قرآن مجید مذکور است و ترجمه آن این است که بدرستی که ظن کفایت نمی کند از حق چیز را چگونه از برای صاحب عقل و عدل قطع و یقین بیطلان عمل بظن حاصل نمیشود و بر این نهج است سایر آیات نازل در این باب

**واما** اخبار وارده در این باب پس آن بر چند صنف است که هر صنفی بعد تو اتریان معنی که اصولیه میگویند میرسد و اگر تنزل کنیم و گوئیم که هر صنفی از آن بما هو بعد تو اتر بمعنای مذکور نمی رسد میگوئیم که بعد استفاضه و تظافر میرسد پس بنظائر یکدیگر و بانضمام قرائن و باعضاد شواهد و دلائل دیگر مفید قطع و یقین خواهند بود پس چه رسد

وافق القوم فان الرشد في خلافهم وقوله عليه السلام خذوا بالمجمع عليه فان المجمع عليه لا ريب فيه ونحن لا نعرف من جميع ذلك الا اقله ولا نجد شيئاً احوط ولا اوسع من رد علم ذلك كله الى العالم عليه السلام وقبول ما وسع من الامر فيه بقوله عليه السلام بايهما اخذتم من باب التسليم وسعكم انتهى كلامه وقوله طاب ثراه نحن لا نعرف من جميع ذلك الا اقله يعنى به انا لا نعرف من الضوابط الثالث الا حكم اقل ما اختلف فيه الرواية دون الاكثر لان الاكثر لا يعرف من موافقة الكتاب ولا من مخالفة العامة ولا من الاجماع فالاحوط في القول رد علمه الى العالم اى الامام عليه السلام و الاوسع في العمل التخيير من باب التسليم دون الهوى يعنى لا يجوز لنا الافتاء والحكم باحد الطرفين بثبوت وان جازلنا العمل به من باب التسليم بالاذن عنهم عليهم السلام

باينكه تمام اصناف اين اخبار را با اجتماع باهم ملاحظه كنيم كه بلا شبهه عدد آنها از حد تواتر ميگذرد و خصوصاً كه اين اخبار را با آيات مذكوره ضم نمايم و علاوه بر اينها دليل عقلي نيز بر بطلان عمل بظن از چند جهت قائم است يكى آنكه اداى تكليف حاصل نميشود مگر با علم بمكلف به پس باظن بمكلف به امثال و اداى تكليف نخواهد شد پس عمل بظن مسقط تكليف نيست و هر چه كه مسقط تكليف نيست در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است پس عمل بظن لغو و بيهوده است و هر لغوى باطلاست پس عمل بظن باطلاست و ديگر آنكه اشتغال يقيني مقتضى برائت يقينه است و عمل بظن محصل برائت يقينه نيست و هر چه كه محصل برائت يقينه نيست رافع اشتغال يقيني نيست پس عمل بظن رافع اشتغال يقيني نيست و هر چه كه رافع اشتغال يقيني نباشد مسقط تكليف نخواهد بود پس عمل بظن مسقط تكليف نخواهد بود و هر چه كه مسقط تكليف نباشد در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده خواهد بود پس عمل بظن در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است و هر لغوى باطل است پس عمل بظن باطلاست و غير اينها از دلائل عقليه كه مجال و سعة ذكر آنها در اين مجاله نيست و اينها كه ذكر كرديم و آنها كه ذكر نكرديم همگي راجع بيكديگر و در معنى متحد و نتيجه همه واحد است پس بعد از ملاحظه همه اين مطالب ديگر چگونه ميتوان گفت با احتمال داد كه قطع يقين ببطالن عمل بظن حاصل نميشود و تو از چه رو و از چه راه گفتى كه شما رد ميكنيد ظن را بظن

**واما** ابطال اجتهاد باجتهاد كه نسبت بماداديد پس قبح و فساد آن واضح تر از نضيه سابقه است زيرا كه بالبديه معلوم است كه اجتهاد باصطلاح شما كه بمعنى تقضى



قال بعض الفضلاء وانما لم يذكر الترجيح باعتبار الافقهية و الاعدلية و باعتبار كثرة العدد لانه رحمه الله اخذ احاديث كتابه من الاصول المقطوع بها المجموع عليها انتهى كلامه

و لعلك تقول ان الحكم في كل مسألة واحد في نفس الامر كما هو مذهب اهل الحق و الاحكام الشرعية انما تراد معرفتها للعمل و حاجة المكلفين اليها جميعاً سواء فما الوجه في اخفاء بعض المسائل و ابهامه فنقول ان الحكمة في اكثر الامور الشرعية غير معلومة لنا الا انه يمكننا ان نشير ههنا الى ما يكسر سورة استبعادك بان نقول يحتمل ان يكون من الحكم في المتشابهة المحتاط فيه ان يتميز

و ترمي است ماهر گز نکرده ایم و نمیکنیم و اگر کرده ایم بیان کنید که کی و در کجا و کدام و اما اجتهاد بمعنی لغوی که کوشش کردن است و در کتاب و سنت که اعلی و اجلی افراد مراد به و **الذین جاهدوا فینا** است پس آنرا البته معمول داشته و میداریم و از خدای تعالی توفیق بآن میطلبیم بلکه بهمان اجتهاد باطل کردیم اجتهاد شمارا و لکن از آن دور لازم نیاید زیرا که اجتهاد هر چند لفظاً متحد است و لکن معنی اعم و اخص مطلقند پس اجتهاد ما و اجتهاد شما نوعین متباینین اند

**و اما اثبات حجیة اخبار را باخبار پس آن همچنان است بدرستی که ماثبات کرده ایم حجیة اخبار را باخبار و لکن نه بر آن وجهی که مستلزم دور و محل ایراد و اعتراض شما است بلکه باین معنی که اثبات کرده ایم حجیة اخبار غیر متواتره را باخبار متواتره و نیز میگوئیم که منحصر نیست دلیل مابرجحیة اخبار باخبار بلکه ادلة قرآنیہ و آیات فرقانیہ نیز بر آن برهان و حجیتند بلکه اجماع امامیه بلکه ضرورت مذهب ایشانرا بر آن ادعا میتوان کرد بر این نهج که میگوئیم شکی و شبهة نیست در اینکه در زمان حضور و ظهور ائمه هدی علیهم السلام و همچنین در غیبت صغری حجة خدا علیه افضل الصلوة و التحیة و الثناء و ادواحناله الفداء و برهنة از غیبت کبری آتحضرت بنای فرقه محقه شیعه در قول و عمل بر اخبار و روایات معصومیہ بود که از تفکات شیعه اخذ میکردند چون یکی از ایشان اعتماد و وثوق بکسی داشت چون آنشخص موثق حکم یافتوائی یا امری از امور را از معصوم علیهم السلام نقل میکرد آن کسیکه بآن و ثوق داشت از او اخذ مینمود و بدون تأمل و تامل درجهتی از جهات بنای قول و عمل بر آن خبر مینهاد و ائمه علیهم السلام ردع و منع از آن نمیفرمودند و اگر فرموده باشند باید بما رسیده باشد و حال اینکه روایت**

المتقی المتدین باحتیاط فی الدین و عدم رتاعه حول الحمی خوفاً من الوقوع فیہ مما لاتقوی له ویجتري فی الرتاع حوله و لا یبالی بالوقوع فیہ فیتفاضل بذلك درجات الناس و مراتبهم فی الدین فکما ان تارک الشبهات فی الحلال و الحرام و کذا فاعلمها فی المررد بین الفرض و النقل لیس کالهالك من حیث لا یعلم فکذا الهالك من حیث لا یعلم لیس کالهالك من حیث یعلم فالناس ثلثة فرق مترتبين و یحتمل ان یکون من الحکم فی المتشابه المخیر فیہ ان یتوسع التکلیف لجمهور الناس باثبات التخییر فی کثیر من الاحکام و هذه رحمة من الله عزوجل و به یختلف مراتب التکلیف باختلاف مراتب الناس فی العقل و المعرفة و لعل امیر المؤمنین عليه السلام

ضعیفه شاذهم بر ردع و منع ایشان علیهم السلام وارد نشده است و علاوه بر این لفظاً و کتباً نیز امر بسیار و وصایای بی شمار از ائمه اطهار علیهم السلام ایشانرا باخذ اخبار و روایات ثقات وارد شده بود و نیز معلوم و مسلم است که علماء و صلحاء شیعه عمل میکردند بکتب و اصول ثقات و عدول اینطایفه بعد از آنکه صاحب آن اصل یا کتاب حکم بصحت آن یا اجازه بروایت آن یا عمل بآن نموده بود و دیگر تأملی و تعللی در اسانید آن اصل یا کتاب یا متون آن نمیکردند و خصوصاً کتب اربعه که مدار علم و عمل بر آنها بود و تا کنون نیز مدار بر آنها است و لکن تا قریب بسنه سبعمائة که شیخ حسن بن یوسف ابن مطهر معروف بعلمه و استاد او سید احمد بن موسی بن طاووس متصدی تقسیم و تفریق اخبار نشده بودند بنای علماء و فقهاء شیعه در کلیه اخبار کتب اربعه بلکه سایر کتب کلینی و صدوق و شیخ طوسی و برقی و امثال آنها بر صحت و اعتبار بود و همه اخبار متداوله در ابدی شیعه را صحیح میدانستند الا آنکه در مقام تعارض چون روایتی را ترجیح میدادند پس آن روایت مرجوحه را تضعیف و تزئیف مینمودند و الا همه را قول معصوم علیهم السلام میدانستند و بصحة و اعتبار و وثوق و اعتماد محکم میداشتند و هیچ یک از مطالب مذکوره قابل انکار و اشکال نیست و نیز میگوئیم که برهان عقلی نیز بر حجیة اخبار معصومیه متداوله در ابدی شیعه قائم و قاطع است چنانکه در محل خود مذکور شود ان شاء الله پس معلوم و متبیین گردید از آنچه که تقریر و تحریر نمودیم بطلان و فساد آنچه که تروم گردمد و ایراد نمودید بر ما از دور والله تعالی هو الفاصل بین العدل و الجور **بینة سوم** بدانکه طایفه اخباریه عمل نمیکند به خبری و روایتی هر چند که نقل آن از معصوم (ع) شده باشد زیرا که حجتی بر جواز عمل بمطلق خبر منقول از معصوم (ع)



الى هذا اشار بقوله ولا تكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها وما لانعلم من الحكم  
اكثر مما نعلم

ثم نقول ومما يعده اهل الاجتهاد من المشابهات ويجتهدون في تعيين الحكم  
فيه الامر المردد بين الوجوب والندب والنهي المردد بين الحرمة والكراهة و  
عند امعان النظر يظهر انه لا تشابه فيهما از المطلوب فعله او تركه مما لا يقبل  
التشكيك في الطلب فيمكن ان يكون مراتب الثواب والعقاب للعباد بقدر مراتب  
الارادة والكراهة من الشارع وتكليف العباد بالامر والنهي لا يستلزم بيان مراتبهما

ندارند وامرى ورخصتى در آن ازامه عليهم السلام بايشان نرسيده است بلكه ايشان عمل  
ميكندن بهر خبري كه نقل کرده باشد آن را نفع از معصوم عليهم السلام ولو بوسايط كثيره و  
خواه آن وسايط همه ايشان يا بعض ايشان صحيح باشند يا ضعيف بشرط آنكه خود آن  
نفع ناقل تصحيح آن روايت و اجازه عمل بآن کرده باشد لفظاً يا كتباً چنانكه كليني و صدوق  
رضي الله عنهم ادر خطبه كتاب كافي و كتاب من لا يحضره الفقيه معمول داشته اند يا حالا  
باين معنی كه از حال آن نفع ناقل معلوم و متيقن شده باشد بر او صحة و اعتبار آن خبر و بودن او از قول  
مگر بعد از آنكه معلوم و متحقق شده باشد بر او صحة و اعتبار آن خبر و بودن او از قول  
معصوم عليهم السلام پس چنين كسى چون روايت كند خبر را حال او شهادت ميدهد بتصحيح  
او آن خبر را و اجازه او عمل بآن راپس اگر نفع عادلي نقل كند خبر را از امام عليهم السلام  
بوسايط بسيارى كه همه ايشان از نواصب باشند كه شر كفارند و خود آن نفع عادل حكم  
كند بصحة خبر و جواز عمل بآن، اخباريه عمل ميكند بآن خبر و همچنين اگر نفع عادلي  
روايت كند خبر را از امام عليهم السلام بوساطه ثقات و عدول و خود آن نفع عادل ناقل  
تصحيح و اجازه آن نكرده باشند اخباريه عمل نميكند بآن خبر و حجة ايشان در آنچه كه  
ذكر شد اخبار معتبره بسيار است كه بعضى از آنها بعد از اين در محل خود مذكور خواهد  
شد بلكه برخى از آنها در تضاعيف فصول سابقه و تذييلات ترجمه آنها سمت ذكر پافته است  
و همچنين عمل مى كند بظايف اخباريه بر روايت هر كسى كه ثابت شده باشد امري يا رخصتى از  
ايمه عليهم السلام در عمل بر روايت او هر چند كه خود او فاسد العقيدة و ضال الطريقه باشد  
مانند عمار سابطى و بنى فضال و امثال ايشان و بغير دو صنف مذكور از روايات و اخبار عمل  
نميكند و اعتمادى نمابند و مراد مصنف از آنكه گفت كه عمل كنيد بآنچه كه اطمينان و سكون  
دارد بآن نفسهاى شما از روايات اين دو صنف مذكور است و عمل بغير اين دو صنف از اخبار

لهم از لاه دخل لعلم المكلف بذلك وانما الواجب عليه تمييز العبادة من غير العبادة اما العلم بمراتب المأمور بها والنهي عنها وتميز بعضها عن بعض فلا لعدم دليل عليه من عقل ولا نقل و هذا كما انا اذا كلفنا عبدا بفعل او ترك فانه لا يتوقف امثاله لنا على علمه باننا هل نؤاخذة بالمخالفة ام لا فالوجه لتكلف التعرف و ارتكاب التعسف في امثال ذلك والاثبات في تعيينها بدلائل هي او هن من بيت العنكبوت و كلمات يرجح عليها السكوت وهذا احد طرقهم في تكثير المسائل من غير ضرورة والى الله المفرع

راحجتى ودليلى نيست واز قبيل صنف اول است اخبار كتاب كافي و كتاب من لا يحضره الفقيه و ديگر معنى خبر متواتر و خبر واحد باختلافى كه در معنى آنها كرده اند و حكم هر يك از آنها در دو طريقه بتفصيل عن قريب بيان ميشود ان شاء الله تعالى

### فصل پنجم

نقل كلام اعلام است بجهة تحقيق مرام يعنى توضيح و بيان خبر متواتر  
و واحد و حكم آنها

سيد مرتضى گفته است بدرستى كه علم ضرورى حاصلست از براى هر كسيكه مخالف باشد باطايفه اماميه با موافق باشد با ايشان با اينكه ايشان عمل نميكنند در شريعه بخبري كه موجب علم نگر دو بدرستى كه اين امر شعاري گردیده است از براى ايشان كه معروف ميباشند بآن چنانكه نفى قياس در شريعه از شعار ايشان است كه ميداند آنرا از ايشان هر كسيكه مخالف و آشناست با ايشان و علامه در نهايه گفته است امامطايفه اماميه پس اخباريان از ايشان اعتماد نكرده اند در اصول و فروع دين مگر بر اخبار آحاد مرويه از ائمه عليهم السلام و اصوليان از ايشان مانند شيخ ابو جعفر طوسي وغير او موافقه كرده اند با اخباريه در قبول خبر واحد و انكار نكرده است حجيه آنرا سوای سيد مرتضى و اتباع او بجهة شبهه كه از براى ايشان حاصل شده است

ميگويم من كه مصنف بتحقيق شناختى كه سيد و اتباع او نيز انكار نكرده اند خبر واحد را رأى چنان نيست كه هر خبر واحد را انكار كرده باشند و چيزى از آنرا قبول ننموده باشند و همچنين غير ايشان از علماء قبول نكرده اند خبر واحد را عموماً يعنى چنان نيست كه هر خبر واحد را قبول كرده باشند و چيزى از آنرا رد و انكار ننموده



## الفصل التاسع

ذکر جمله من الآيات والأخبار الواردة في ذم الاجتهاد

ومتابعة الآراء والمنع منهما

ولعلك تقول من اين قلت ان الشارع منع من الاجتهاد والعمل بالرأى وان المنع من ذلك كان معروفاً من مذهب الامامية حتى بين مخالفينهم فنقول اول من منع باقتفاء الرأى واتباع الظن وارتكاب الاجتهاد هو الله سبحانه قال عز من قائل ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغنى عن الحق شيئاً وقال سبحانه ان يتبعون

باشند و اینطریق که طریق وسط است حق است و محل شك و ریب نیست محقق در معتبر گفته است که افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة حشویه در عمل بخبر واحد تا اینکه متابعه کرده اند و قبول نموده اند هر خبری را و در نیافتند آنچه را که در تحت آنست از تناقض و دیگر اینکه از جمله اخبار قول نبی (ص) است که فرمود زود است که بسیار میشود بعد از من دروغ گویان بر من و قول حضرت صادق (ع) است که فرمود از برای هر مردی از ما مردی هست که دروغ می بندد بر او و اقتصار کرده اند بعضی از حشویه از این افراط یعنی افراط را کمتر کرده است پس گفته است هر خبری که سلیم السند باشد عمل کرده میشود بآن و غیر سلیم السند بآن عمل نمیشود و این بعض ندانسته است که کاذب و فاسق گاهی راست میگویند و تصدیق کرده میشوند و متمنبه نشده است که این قول طعنی است در علماء شیعه و قدح است در مذهب زیرا که هیچ مصنفی نیست مگر اینکه او گاهی عمل میکند بخبر راوی مجروح همچنانکه عمل میکند بخبر راوی معدل و نیز افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة دیگری در طرف رد خبر تا اینکه محال دانسته اند عمل کردن بخبر را عیلاق و نقلا و جمع دیگری اقتصار کرده اند از این افراط پس گفته اند که عقل مانع نیست از عمل کردن بخبر و لکن شرع اذن نداده است در عمل بآن و همه این اقوال چهار گانه منحرفند از طریق اهل حق و تحقیق و توسط و میانه روی درست تر و نیکوتر از همه است پس هر خبری را که اصحاب قبول کرده اند یا دلالت میکند قرائن بر صحت آن عمل بآن میشود و آن خبری که اصحاب اعراض کرده اند از آن یا خبری که شاذ است واجب است اطراح آن خبر و عمل بآن نشاید و گفته است در همان کتاب در بیان منع عمل بمطلق خبر واحد گفته نشود که طایفه امامیه عمل میکنند باخبار و عمل ایشان حجت است زیرا که ما منع میکنیم آنرا یعنی میگوئیم

الا الظن وانهم الايخرون اي يقولون بالتخمين وقال وان هم الايظنون و قال  
واتبعوا اهوائهم بغير علم وقال عز وجل ولا تقف ما ليس لك به علم وقال ولا  
تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله  
الكذب وقال قل أرأيتم ما انزل الله انكم من رزق فجعلتم منه حراما و حالا  
قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون و قال و لو تقول علينا بعض الاقاويل  
لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين وقال حرم عليكم ربي الفواحش  
الى قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب  
ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع

که ایشان عمل نمیکنند بمطلق اخبار پس بدستیکه کثراشان رد میکنند خبر را باینکه  
او خبر واحد است یا خبر شاذ است پس اگر نمی بود تدقیق و غور نظر ایشان باخبار بر وجهی  
که اقتضا کند عمل بآن را هر آینه می بود عمل ایشان از پیش خود بدون دلیلی و حجتی  
و این البته گمان برده نمیشود بفرقه ناجیه شیعه

و گفته است محقق در کتاب اصول خود که رفته است شیخ ما ابو جعفر رضی الله  
عنه بسوی عمل بتخبر عدل از رواة اصحاب مالکن لفظ او هر چند که مطلق است پس بعد  
از تعقیق روشن میشود که او یعنی شیخ طوسی عمل نمیکنند بتخبر مطلقا یعنی عمل نمیکنند  
بهر خبری بلکه عمل میکنند باین اخباریکه روایت شده است از ائمه علیهم السلام و تدوین  
کرده اند آن را اصحاب یعنی در کتابهای خود نوشته اند نه اینکه هر خبریکه روایت  
کند آنرا امامی مذهب واجب است عمل بآن این آن چیزی است معلوم و روشن شده است  
مرا از کلام شیخ و ادعا میکند شیخ ابو جعفر اجماع اصحاب را بر عمل باین اخبار حتی اگر  
چنانچه روایت کرده باشد آن را غیر امامی مذهب و بوده باشد آن خبر سلیم از معارض  
یعنی معارض نداشته باشد و مشهور باشد نقل آن در این کتیبیکه در میان اصحاب دایر است عدل  
کرده میشود بآن و شهید دزدگری گفته است در باب خبر واحد آنچه را که ترجمه آن این است  
و انکار کرده اند آنرا یعنی خبر واحد را بزرگان اصحاب گویا که ایشان آنچه را که در  
دست ایشان است از اخبار متواتره میدانند و مضمون آنرا مجمع علیه می شمارند و هر چند  
که در حد خبر آحاد باشد و در معالم استدلال کرده است بر حجیة خبر واحد باتفاق قدماء  
اصحاب که معاصر بوده اند با ائمه علیهم السلام و اخذ مینمودند از ایشان علیهم السلام  
و آنها که نزدیک بودند بعصر ائمه علیهم السلام و اتفاق ایشان بر روایت اخبار آحاد و تدوین



اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك وقال وما اختلفتم في شيء فحكمه الى الله وله الحكم واليه ترجعون وقال ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

وفي الحديث القدسي ما آمن بي من فسر كلامي برأيه و ما على ديني من استعمال القياس في ديني رواه الصدوق في اماليه

وعن النبي ﷺ من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ وهو مشهور

وفي نهج البلاغه من كلام امير المؤمنين عليه السلام في ذم اختلاف العلماء في

آن یعنی نوشتن آن در کتاب و اعتناء بحال راویان آنها و تفحص از خبر مقبول و خبر مردود و بحث از تفرقه و ضعیف و اشتباه همه اینها در میان ایشان در هر عصری از آن اعصار و در زمان هر امامی بعد از امامی و نقل نشده است از احدی از ایشان انکار آنچه که ذکر شد یا رفتن بسوی خلاف آن و نیز روایت نشده است از ائمه علیهم السلام حدیثی که مضاده کند با آنچه که ذکر شد با بسیاری روایات از ایشان در همه فنون احکام پس بعد از این عبارت ذکر کرده است صاحب معالم آنچه را که نقل کردیم ما از علامه در نهایت پس گفته است و بتحقیق حکایت کرده است محقق از شیخ طوسی سلوک اینطریقه را در مقام احتجاج از برای عمل باخبار ما که روایت شده است از ائمه علیهم السلام در حالتی که اقتضای کننده است محقق در حکایت از شیخ بر آنچه که ذکر شد پس ادعا کرده است محقق اجماع را بر عمل بخبر واحد و ذکر کرده است که پیشینیان اصحاب و پسینیان ایشان چون مطالبه حجت میشد از ایشان در آنچه که فتوی داده بود بآن فتوی دهنده از ایشان اعتماد مینمودند بر آنچه که در اصول کتب مدونه معتمده ایشان نقل شده بود پس تسلیم می کرد از ایشان خصم ایشان آن دعوی را در آن فتوی و این بود عادت ایشان از زمان رسول صلی الله علیه و آله تا زمان ائمه علیهم السلام پس اگر نه این بود که عمل باین اخبار جایز بود هر آینه انکار می کردند دلیل خصم را و تبری مینمودند از عمل بآن و کسانی که موافقند با ما در جواز عمل باخبار آحاد از مخالفان نیز احتجاج کرده اند بمثل اینطریقه که بیان شد پس گفته اند بدرستی که صحابه و تابعین اجماع کرده اند بر آن یعنی بر عمل بخبر واحد بدلیل آنچه که نقل شده است از ایشان از استدلال بخبر واحد و عمل ایشان بخبر واحد در وقایع مختلفه بسیار بلکه پیشمار و بتحقیق مکرر شده است ذکر آن بارها در میان ایشان یعنی ذکر عمل بخبر واحد

القیاس تـرد علی احدہم القضاة فی حکم من الاحکام فی حکم فیہا برآیہ ثم ترد تلك القضية بعینہا علی غیرہ فی حکم فیہا بخلاف قوله ثم یجتمع القضاة بذلك عند الامام الذی استقضاهم فیصوب آرائہم جمیعاً والہم واحدون بیہم واحد و کتابہم واحد فأمرہم اللہ بالاختلاف فاطاعوہ ام نہاہم فعصوہ ام انزل اللہ تعالی دیناً ناقصاً فاستعان بہم علی اتمامہم کانوا شرکاء لہ فلہم ان یقولوا وعلیہ ان یرضی ام انزل اللہ دیناً تاماً فقصر رسول اللہ ﷺ عن تبلیغہ وادائہ واللہ سبحانہ یقول ما فرطنا فی الكتاب من شئیء وفیہ تبیان کل شئی و ذکر ان الكتاب یرصدق بعضہ بعضاً وانہ لا اختلاف فیہ فقال سبحانہ و لو کان من عند غیر اللہ لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً وان

واستدلال بآن در میان صحابہ و تابعین کراراً و مراراً واقع شدہ است و انکار نکردہ است آن را از ایشان احدی و الاچنانچہ انکار میکرد آرا کسی برایشان ہر آیینہ نقل می شد و این عدم انکار موجب علم عادیست باتفاق ایشان مانند قول صریح تمام شد کلام صاحب معالم .

و بعضی از متاخرین از صاحب معالم گفته است بدرستی کہ سنت متواترہ دلالت میکند بر قبول خبر واحد پس بدرستی کہ رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) میفرستادند فرستادہ ہا بسوی قبیلہ ہا و شہرہا و قریبہا بجهت تعلیم احکام باینکہ ہر یکی از آن فرستادہ ہا بحد تواتر نمیرسیدند و با علم باینکہ کسانی کہ فرستادہ شدہ بود بسوی ایشان مکلف بودند بعمل کردن بمقتضای قول آن فرستادہ و آنچه تتبع کردہ ایم از آثار گذشتگان آنستکہ نمی آموختند احکام را مگر بخبر دادن بآنچہ کہ شنیدہ بودند از پیغمبر (ص) و ائمہ علیہم السلام و نمی باشد قول برآی و اجتهاد مگر محدث یعنی تازہ ساختہ شدہ و عادت پیشینیان ما تخطئہم مخالفین بود بواسطہ قول ایشان برآی و اجتهاد بلکہ اگر چنانچہ از طایفہ امامیہ نیز قول شاذی برآی و اجتهاد حاصل میشد ہر آیینہ اورا تخطئہ میکردند و انکار شدید بر او مینمودند و اخبار از ائمہ اطہار علیہم السلام بر تخطئہ و انکار قائلین برآی و اجتهاد متظافر است .

و بعضی از فضلاء گفته اند آنچه را کہ ملخص آن این است کہ ماقطع عادی داریم کہ جمع کثیری از ثقات اصحاب ائمہ ما علیہم السلام کہ از جمله ایشان آن جماعتند کہ اتفاق کردہ اند طایفہ شیعہ باینکہ آن جماعت نقل نکرده اند مگر آنچه را کہ صحیح باصطلاح قدم است یعنی آنچه کہ معلوم شدہ باشد صدور آن از معصوم علیہم السلام ہر چند کہ بواسطہ



القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لاتفنى عجائبه و لا تنقضى غرائبه ولا ينكشف الظلمات الاّ به

قال ابن ابى الحديد عند شرحه لهذا الكلام يقول لاينبغى ان يحتمل جميع ما فى الكتاب العزيز على ظاهره فكم من ظاهر فيه غير مراد بل المراد به امر آخر باطن والمراد الرد على اهل الاجتهاد فى الاحكام الشرعية وافساد قول من قال كل مجتهد مصيب وتلخيص الاجتهاد من خمسة اوجه:

**احدها** انه لما كان الاله سبحانه واحدا والرسول ﷺ واحداً والكتاب واحداً وجب ان لا يكون الحكم فى الواقعة الا واحداً كالملك الذى يرسل الى رعيته رسولا

قرائن معلوم شده باشد آن جمع كثير صرف کرده اند عمرهاى خود را در مدت بيش تر از سيصد سال در اخذ احكام از ائمه عليهم السلام و جمع کردن و نوشتن آنچه که از ايشان (ع) مى شنيدند و عرض مؤلفات ديگران بر ايشان (ع) پس تابعان ايشان پيروى کردند بايشان در طريقه ايشان و اين معنى مستمر بوده هميشه تا زمان سه نفر ائمه حديث يعنى ثقه الاسلام كليني و شيخ صدوق و شيخ طوسى رضوان الله عليهم و على اشباههم و اشياخهم و اشياعهم و بر آن اخبار بود اعتماد ايشان در عقايد و اعمالشان و علم عادى داريم باينکه ممکن بود از براى ايشان ياد گرفتن احكام از خود ائمه عليهم السلام بمشافهه يعنى بدون واسطه راوى و معذک با وجود آن اعتماد مى کردند بر اخباريکه ضبط شده بود از زمان امير المؤمنين (ع) چنانکه وارد شده است در روايات بسيار و ائمه ما عليهم السلام امر مى فرمودند ايشان را يعنى اصحاب خود را بجمع کردن و نوشتن و نشر و ضبط آن اخبار از براى آنکه عمل کنند شيعيان ايشان در زمان غيبت و حال اينکه خود ايشان عليهم السلام خبر داده بودند بوقوع اين غيبت بى ريبت بر مصيبت و نيز مى گوئيم که شفقت پروردگار و معصومين اطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار اقتضا مى کند که ضايع و هلاک نشوند کسانیکه در اصلاب مردان بودند از شيعيان ايشان پس واجب باشد که تمهيد کرده باشند از براى ايشان اصوليرا که اعتماد بآن توان کردند عمل کنند بآن .

و نيز مى گوئيم بدرستیکه اکثر احاديث ما موجود است در اصلهاى آن جماعتى که اتفاق کرده اند طائفه اماميه بر تصحيح آنچه که صحيح باشد از ايشان يعنى بنقل صحيح از ايشان منقول باشد زيرا که ما از روى قرائن قطع حاصل کرده ايم باينکه طرق اين احاديث طرفى است بسوى اصولى که اخذ شده است اصول آن جماعت مذکوره از آن

بکتاب یا مرهم فيه باوامر یقتضیها ملکته وامرته فانه لا يجوز ان يتناقض او امره و لو تناقضت لنسب الى السفه والجهل

و ثانیها لا یخلو الاختلاف الذی ذهب الیه المجتهدون اما ان یكون مأموراً به او منیاً عنه والاول باطل لانه لیس فی الكتاب والسنة ما یمکن الخصمان یتعلق به فی کون الاختلاف مأموراً به والثانی حق ویلزم منه تحريم الاختلاف و ثالثها اما ان یكون دین الاسلام ناقصا او تاما فان كان الاول كان الله سبحانه قد استعان بالمکلفین علی اتمام شریعة ناقصة ارسل بها رسوله اما استعانة علی سبیل النيابة عنه او علی سبیل المشاکلة له و کلاهما کفر وان كان الثاني فاما

اصول چنانکه اشعار دارد بآن تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه و نیز میگوئیم بدرستی که بسیار است که شیخ طوسی علیه الرحمه اعتماد میکند بر طرق ضعیفه باینکه ممکن است از برای او طرق دیگر که صحیح باشند و بسیار است که اطراح مینماید اخبار را که صحیح است باصطلاح متأخرین یعنی اخباریکه همه روات آنها ثقات و امامی مذهباند و عمل میکند باخبار ضعیفه بهمین اصطلاح و این نیز اقتضا میکند آنچه را که ذکر کردیم یعنی نقل از اصلی از اصول مذکوره و نیز میگوئیم بدرستی که شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده و در اول استبصار تصریح کرده است باینکه هر حدیثی که خود عمل کرده است بآن در کتابهای خود مأخوذ است از اصولیکه اجماع بر صحت نقل آنها واقع شده است و او بغير این نحو از حدیث عمل نکرده است و اینست و جز این نیست که طرح کرده است بعضی از همین نحو از حدیث را بجهت آنکه حدیثی که معارض آنست اقوی است از خود آن بعلت اعتضاد آن حدیث معارض باخبار دیگر و باجماع طائفه بر عمل بضمون آن و بغير اینها و صدوق علیه الرحمه نیز ذکر کرده است مانند کلام شیخ طوسی را بلکه اقوی از آنرا ذکر کرده است در اول کتاب من لا یحضره الفقیه و همچنین ثقة الاسلام در اول کتاب کافی باینکه ایشان یعنی شیخ طوسی و صدوق و ثقة الاسلام بسیار است که ذکر می کنند در اول اسانید کسی را که ثقه نیست و نیز میگوئیم بدرستی که بعضی روایات قوه میگیرد ببعض دیگر و بعضی اجزاء حدیث مناسبت دارد با بعضی دیگر و قرینه جواب باسؤال دلالت میکند بر صدق مضمون حدیث الی غیر ذلك و نیز میگوئیم بدرستی که ماقطع عادی داریم در حق اکثر روات احادیثی که در میان ماست بقرینه آنچه که رسیده است بما از احوال ایشان باینکه ایشان راضی نمیشدند بدروغ گفتن و دروغ بستن



ان يكون الله سبحانه انزل الشرع تاماً فقصر الرسول عن تبليغه او يكون الرسول قد بلغه على تمامه وكماله فان كان الاول فهو كفر ايضاً وان كان الثاني فقد بطل الاجتهاد لان الاجتهاد انما يكون فيما لم يتبين فاما ماتبين فلا مجال للاجتهاد فيه

**ورابعها الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء و قوله فيه تبين كل شيء و قوله سبحانه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين فهذه الايات دالة على اشتمال الكتاب العزيز على جميع الاحكام فكل ما ليس في الكتاب وجب ان لا يكون من الشرع**

**وخامسها قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً**

در روایت حدیث و کسیکه قطع حاصل نشده باشد در حق او آنچه که گفتیم بسیار است که بوده باشد از برای ناقل از دو طرفی بسوی اصل ثقه که اخذ کرده است حدیث را از آن پس اگر بگوئی تو که ایشان چون روایت کنند از اصل پس چرا ذکر میکنند واسطه را میگوئیم محتمل است که بوده باشد ذکر واسطه بجهة تبرک باتصال سلسله سند و بجهة دفع طعن عامه باینکه میگفتند که احادیث شما معنعن نیست بلکه مأخوذه است از کتب پیشینیان تا میگویم من که مصنفم و نیز بدرستی که آنچه که ذکر کردند آنرا علماء رجال در شأن بعضی از رجال که فلان راوی قبول کرده میشود حدیث او گاهی و گاهی رد کرده میشود و در شأن دیگری ذکر کرده اند که جایز نیست نقل حدیث او یا که جایز نیست عمل بروایت او یا که اعتماد بر او نتوان کرد یا غیر اینها از مذکورات در شئون رجال حدیث و دلالت میکند بر اینکه ثقه چون روایت کند از کسی پس البته روایت نمیکند از او مگر وقتی که ظاهر و معلوم شود در نزد او دلیلی بر صحت آن کس یا صحت حدیث او یا دیده باشد آن حدیث را در آن اصلی که آن کس روایت میکند از آن یا شنیده باشد آن حدیث را از ثقه که روایت میکند آن اصل را و همچنین حرص رواة و علماء حدیث بر ضبط خصوصیات و جزئیات از الفاظ و غیر الفاظ دلیل است بر اعتماد نکردن ایشان مگر بر آنچه که قطع بصحة آن حاصل نموده باشند و اینوجوهی که ذکر شد هر چند که هر يك از آنها بتنهایی ممکن است خدش در آن الا آنکه از مجموع آنها باهم ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه روایت کرده اند آن راقمات و هر چند که ضعفی در وسط سند بوده باشد خصوصاً آن احادیثی که بطرق متعدده روایت شده است و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است که آنها نسبت بمؤلفینشان متواترند و در نزد ایشان مقطوع بها بوده اند

فجعل الاختلاف دليلاً على انه ليس من عند الله لكنه من عند الله سبحانه بالادلة القاطعة الدالة على صحة النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف

قال واعلم ان هذه الوجوه هي التي يتعلق بها الامامية و نفاة القياس والاجتهاد في الشرعيات وقد تكلم عليه اصحابنا في كتبهم انتهى

اقول و في كلامه هذا دلالة على ان نفي الاجتهاد كان معروفاً من مذهب

الامامية حتى عند مخالفينهم كما ان نفي القياس كان معروفاً من مذهبهم و في نهج البلاغة ايضاً من كلام امير المؤمنين عليه السلام في صفة من يتصدى للمحكّم من الامة و ليس لذلك باهل ان ابغض الخلائق الى الله رجلاً رجلاً

چنانکه صدوق ره در اول کتاب من لا يحضره الفقيه گفته است که قصد نکردم در تصنیف این کتاب قصد مصنفین را در ایراد همه آنچه را که روایت کرده اند بلکه قصد کردم ایراد آنچه را که فتوی می‌دهم بآن و حکم می‌کنم بصدقه آن و اعتقاد دارم که آن حجة است در میان من و پروردگارم تقدس ذکره و جمیع آنچه که در این کتاب است مستخرج است از کتب مشهوره که بر آنهاست اعتماد و بآنهاست رجوع و بازگشت

و ثقة الاسلام در اول کافی در جواب آن کسیکه خواهش کرده بود از او تصنیف کتابی را فرموده است و گفته بودی که تو خود دوست میداری که بوده باشد در نزد تو کتابی کفایت کننده که جامع باشد در جمیع فنون علم دین آن قدری را که متعلم اکتفاء بآن تواند کرد و مستتر شد بآن رجوع تواند نمود و کسیکه طالب علم دین و عمل بآثار صادقین علیهم السلام و سنن قائمه که بر آنهاست عمل و بآنها ادا میشود فرض خداوند عز و جل و سنة پیغمبر (ص) بوده باشد اخذ نماید از آن تا آنجا که فرموده است و بتحقیق میسر گردانید خداوند و له الحمد جمع کردن و نوشتن آنچه را که خواهش کرده بودی و امیدوارم که بوده باشد آن کتاب بطوریکه خواسته بودی و قصد نموده بودی تمام شد کلام ثقة الاسلام یعنی موضع حاجت از آن و از همین جهة است که رفته اند جماعتی از علماء با کتفا نمودن در باب تصحیح اخبار و قدح آنها در آنچه که ذکر کردند آنرا اصحاب ما و نوشته اند آنرا در کتب خود از تصحیح بعض اخبار و قدح بعضی و خصوصاً آنچه که ذکر کرده اند و نوشته اند پیشینیان از ایشان بعضی از محققین گفته است پس باقی نمانده است از برای احدی از متاخرین از ایشان چیزی در بحث و تفتیش مگر اطلاع یافتن بر آنچه که تقریر کرده اند آنرا پیشینیان و فکر در آنچه جمع کرده اند و نوشته اند آنرا ایشان



وكله الله الى نفسه فهو جائز عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن اقتدى به في حيوته و بعد وفاته حمّال خطايا غيره رهن بخطيئته و رجل قمش جهلا موضع في جهال الامتغار في اغباش الفتنة عم بما في عقد الهدنة قد سماه اشباه الناس عالماً و ليس به بكثر فاكثر من جمع ما قل منه خير مما كثر حتى اذا ارتوى من ماء آجن و اكتنز من غير طائل جلس بين الناس قاضياً ضامناً لتخليص ما التبس على غيره فان نزلت به احدي المبهمات هيئاً لها حشوا من رأيه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت لا يدري اصاب أم اخطأ ان اصاب خاف ان يكون قد اخطأ و ان اخطأ

شهيد رحمه الله در ذكری گفته است که اجتهاد در این زمان آسانتر است از اجتهاد در زمانهای پیش از این بعلت آنکه پیشینیان بتحقیق کفایت کرده اند ما را در زحمت اجتهاد بواسطه شدت طلب و کوشش ایشان در اینکار و جمع کردن ایشان سنة و اخبار را و جرح ایشان و تعدیل ایشان رواتر او غیر اینها از آلات اجتهاد

**مترجم گوید در تشریح و توضیح اینکلمات و عبار کلام طویل و اطالة خارقه عادت و خارجه از حد عدالت است و اطالة موجب کسالة و کسالة مورث بطالة خواهد بود بلکه اگر خواهیم که در مقام شرح و بسط مفردات و جعل آنها و ایراد ورد و اشکالات و نقوض و ابرامات و منازعات و مناقشات واقعه و ممکنه در آنها برائیم پس تحقیقات و تدقیقات نظریه عقلیه و تبیینات و تصدیقات سمعیه نقلیه را اضافه بآنها نمایم البته شرح این عبار خاصه قطع نظر از باقی رساله کتابی گردد مستقل و آن بر خلاف مراد و مرام است فلهدانبا نهادیم بر اقتضای بیان حاصل این عبار بر وجه اختصار بلکه اعلمی مراتب ممکنه اختصار و آن منظومست در چند برهان و الله المستعان**

## برهان اول

بدانکه حدیث مروی از نبی و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوة و التحیه یا متواتر است و یا غیر متواتر پس متواتر در اصطلاح مشهور هر خبریست که عدد مخبرین آن در کثرت باندازه باشد که همان از جهة عدد مفید علم باشد از برای کسیکه مدرکه او در حد اعتدال باشد و در هر طبقه از طبقات اینچنین عدد متحقق باشد تا منتهی شود بمعصوم علیهم السلام پس اگر همه مخبرین در لفظ متفق باشند آنرا متواتر لفظی گویند و اگر

خاف ان يكون قد اصاب جاهل خبّاط جهلات عاش ركاب عشوات لم يعضّ على العلم بضرر قاطع يذري الروايات اذراء الريح الهشيم لاملية، والله باصدار ماورد عليه ولا هو اهل لما فوض اليه لا يحسب العلم في شىء مما انكره ولا يرى ان من وراء ما بلغ منه مذهبا لغيره وان اظلم عليه امر اكنتم به لما يعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدماء ويعج منه الموارث الى الله اشكوهن عشر يعيشون جهالا ويموتون ضالالا ليس فيهم سلعة ابور من الكتاب اذا تلى حق تلاوته ولا سلعة انفق بيعاً ولا اعلى ثمناً من الكتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عندهم انكر من المعروف ولا اعرف من المنكر قال ابن ابي الحديد في شرح هذا الكلام ان قيل بين الفرق بين الرجلين

در لفظ مختلف باشند ولكن معنى الفاظ ايشان متحد باشد آنرا متواتر بالمعنى نامند و تواتر را اقسام ديگر نيز هست وعمده همه ايندو قسم است که ذکر شد و از مصاديق حديث متواتر حديث معراج و حديث غدیر خم و حديث ثقلين است و بعضی از محدثين را مانند صدوق در تواتر اصطلاح ديگر است که ذکر آن در اینجا محل حاجت نيست و مراد بتواتر در اين رساله و همچنين در اين ترجمه هر جا که مذکور شود همان معنی است که ذکر نموديم .

و حديث غير متواتر نيز برد و قسم است يا موجب علم است بسبب احتفاف آن بقرائن مفيدة علم و قطع و يا موجب علم نيست پس حديثی که موجب علم بسبب مذکور نباشد ناميده شده است در نزد قوم بتخير واحد و مجموع آن باخبار آحاد و محل كلام و نزاع قوم در حجيت و عدم حجيت اخبار آحاد است .

## برهان دوم

اخبار آحاد مرويه از معصومين امجاد عليهم السلام بروايات ثقات و عدول از فرقه محققه قول حق محقق بر حجيت آنها است و ادله و براهين بر حجيت آنها از آیات و اخبار و كلمات اعلام و اخبار و دلائل عقليه بسيار بلکه پيشمار است و بعضی از آنها سابقاً در اين رساله و در اين ترجمه سمت ذکر و استظهار يافت و از جمله آنها چند دليل قاطع است که از عبارات و كلمات اعلام فریقين منقوله در اين فصل مستفاد ميشود .

**دليل اول** شهرت عظيمه قريبه باجماع است بر حجيت خبر واحد که از عبارات منقوله از اعلام قويم مستفاد شد بلکه اين شهرت در نزد احادیي محل كلام نيست و لکن



الذين احدهما رجل و كمله الله الى نفسه و الاخر رجل قمش جهلا فانهما في الظاهر واحد قيل اما الرجل الاول فهو الضال في اصول العقائد كالشبهه و المجرور و نحوهما الاتراه كيف قال مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة و هذا يشعر بما قلناه من ان مراده به المتكلم في اصول الدين و هو ضال عن الحق و لهذا قال انه فتنة لمن افتتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن يجيبه بعده و اما الرجل الثاني فهو المتفقه في فروع الشرعيات و ليس باهل لذلك كفقهاء السوء الاتراه كيف يقول جلس بين الناس قاضيا .

و قال ايضا يصرخ من جور قضائه الدماء و يعج منه المواريث و من كلام له عليه السلام

دليلت آن مختص است از حيث من يحتج عليه بكسيكه قائلست بحجبة شهرت مسانند شهيد و امثال او .

**دليل دوم** اجماعات منقوله است بر حجبة خبر واحد مانند اجماع منقول شيخ طوسي و محقق و علامه و غير ايشان و لكن واين دليلت اجماع مختص است از حيث من يحتج عليه بجماعة اصوليه كافة كه قائلند بحجبت اجماع و اگر کسی گوید اين دليل درست نيست زيرا كه اين اجماع منقولست و جماعة اصوليه متفق نيستند بر حجبة اجماع منقول جواب ميگوئيم كه اولاً بعضي از ايشان بلكه كثيري از ايشان قائلند بحجبت اجماع منقول پس احتجاج بس اجماع منقول بر آن بعض صحيح است و ثانياً اجماع منقول چون محفوف باشد بقرائن علميه حجبت آن محل اتفاق قوم است و از جمله قرائن استفاضه نقل و كثرة ناقلين است و ديگر وثاقة و متانت و جلالة ناقل است و اين هر دو قرينه در اين مقام متحقق و موجود است چنانكه پوشيده نيست .

**دليل سوم** شهادت ثقات و اعلام است بسجيه و عادت اصحاب رسول صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام و اهل زمان ايشان از ارباب ديانت بر اخذ و عمل بغير واحد و تدوين و ضبط ايشان اخبار آحاد را در كتب و اصول خود و نقل و روايات ايشان آن اخبار را از براي ديگران خصوصاً آن جماعتي كه واقع شده است عصابه بر اينكه ايشان نقل نميكنند مگر قول معصوم را كه آن جماعة نيز در ضبط و نقل اخبار آحاد بيشتر و بالاتر از ديگران بودند چنانكه بر خبير متتبع پوشيده نيست پس ميگوئيم كه اگر قول و عمل آن مردم بر خطاء و خلاف بود هر آينه واجب و لازم باشد كه رسول صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام ايشان را نهى شديد و منع اكد فرموده باشند چنانكه در فلسفه و كلام و تصوف و اجتهادات باطاله و امثال آنها فرمودند و اگر

وآخر قد يسمى عالما وليس به فاقنيس جهایل من جهال واضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكاً من جهال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن من العظام ويهون كبير الجرائم يقول اقف عند الشبهات وفيها وقع ويقول اعتزل البدع وبينها اضطجع والصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه و لا باب العمى فيصد عنه فذلك ميت الاحياء فاين يذهبون واني يؤفكون والاعلام قائمة والايات واضحة و المنائر منسوبة فاين يتاه بكم بل كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم ازمة الحق واعلام الدين والسنة الصدق فانزلوهم باحسن منازل القرآن وردوهم وورد الهمم العطاش ايها الناس خذوه عن خاتم النبيين صلوات الله عليهم

نهى ومنع فرموده باشند هر آينه لازم است عاده كه اخبار بسيار در نهى ومنع از قول و عمل باخبار آحاد از ايشان عليهم السلام وارد شده باشد و اگر وارد شده باشد بايد بما رسیده باشد و حال اينكه ما اطلاع نيافته ايم بر خبر ضعيفي در منع و نهى از قول و عمل باخبار آحاد چه رسد بخبر قوى پس چه رسد باخبار بسيار پس معلوم شد عدم نهى و منع ايشان عليهم السلام از آن و اين مستلزم تقرير ايشان است بر آن و تقرير ايشان عليهم السلام حجة است باتفاق بلكه ضرورة فريقيين و اين دليل بسيار متين و ممكن بلكه برهان مبين است بر هر كسيكه مدعى منع قول و عمل بحجة اخبار آحاد است و خصم را در آن بهيچ وجهي مجال انكار و اشكال نيست دليل چهارم سنة متواتره و ارده از رسول صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام است بر جواز بلكه وجوب قول و عمل باخبار آحاد مرويه از ايشان عليهم السلام بروايت و نقل ثقات و عدول از شيعيان ايشان بلكه از غير شيعيان ايشان نيز از كساني كه خود ايشان عليهم السلام امر فرمودند يا اذن و رخصت داده اند در عمل باخبار ايشان مانند بعض فتحيه و واقفيه و امثال ايشان چنانكه بر مجتهد متبع مخفى نيست و سنة مذكوره از ايشان عليهم السلام باقول است مانند احاديث كثيره بلكه متواتره كه بعضى از آنها در سابق ذكر شد و جمله از آن بعد از اين مذكور خواهد گرديد ان شاء الله و يا بتقرير است چنانكه در دليل سابق تقرير نموديم و يا بفعل است چنانكه معلوم و مسلم است و محل انكار احدى نيست كه رسول خدا صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام بلكه ساير ائمه عليهم السلام نواب و قوام بجهة بيان عقايد و احكام ببلاد و قراء بعيده و قريبه مي فرستادند و مردم آن امكانه بنقل و روايات ايشان از معصومين عليهم السلام اعتماد مينمودند در قول و عمل و



انه يموت من مات منا و ليس بميت و يبلى من بلى منا و ليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما تنكرون و اعذروا من لاجحة لكم عليه و انا هو ألم اعمل فيكم بالثقل الاكبر و اترك فيكم الثقل الاصغر و ركزت فيكم راية الايمان و وقفتكم على حدود الحلال و الحرام و البسكم العافية من عدلى و فرشت لكم المعروف من قولى و فعلى و اريتكم كرايم الاخلاق من نفسى فلا تستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصر و لا يتفاضل اليه الفكر

و من الكلام له **عقلاء** فى خطبة له ما كل ذى قلب بلابيب و لا كل ذى سمع بسميع و لا كل ذى ناظر ببصير فيا عجباً و مالى لا اتعجب من خطأ هذه الفرق على

احكام شرعيه خودرا از ايشان اخذ ميکردند بلکه اين فعل از ايشان عليهم السلام ممتضمين هر سه امر است از فعل و قول و تقرير

**دليل پنجم** سيره مستمره جميع عقلاء از ارباب ديانات و غير ايشان از پيشينيان و پسينيان بر اخذ و عمل بخبر واحد هر چند که خالى از قرائن صدق باشد و همانقدر که وثوقى و اطمينانى بقول مخبر داشته باشند بلکه همانقدر که او را متهم بکذب ندانند اکتفا مى نمايند چنانکه مى بينيم که مخبرى بايـنـوصـف از سفرى ميايد و ميگويد که فلان شخص مرد پس اهل آن شخص با کمال علاقه و محبت که با آن شخص دارند و هر گز نميخواهند که چنين خبرى نسبت باو راست باشد خبر اين مخبر را تصديق ميکنند و ترتيب آثار موت آن شخص را بر آن ميدهند از صياح و نياح و صراخ و اقامه ماتم و قسمت مال و غير ذلك و هر گز ديده و شنيده نشده است که موقوف دارند بر تواتر خبر و همچنين چون مخبرى بوصف مذکور خبر ميدهد باهل تجارت که فلان متاع در فلان محل بفلان مقدار از ترقى يا تنزل دارد ايشان بلا تامل بار بسته با محل ميروند متاعيرا که خبر ترقى آنرا شنيدند بار کرده مى برند و متاعيرا که تنزل آنرا شنيدند خریده مياورند و موقوف بر تواتر نميدارند و همچنين بسيار است که مخبرى بوصف مزبور بمرضى خبر ميدهد يا از بلد بعيدى مينويسد که من از فلان طبيب شنيدم که از براى مرضى توفلان دوا يا فلان غذا يا فلان عمل يا تترك فلان عمل نافع است يا مضر است پس آن مريض يا ولى او تصديق آن مخبر و متابعت خبر ميکنند با آنکه پاى جان در ميانست و مخافة تلف نفس است و موقوف بر تواتر يا بر اعتضاد بقرائن نميدارند و امثال اين امثله بسيار بلکه بيشمار است و فرق نيست در اين امثله و

اختلاف حججها فی دینها لایقتفون اثر نبی ولا یقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغیب ولا یعفون عن عیب یعملون فی الشبهات و یسیرون فی الشهوات المعروف فیهم ماعرفوا و المنکر عندهم ما انکروا مفرعهم فی المعضلات علی انفسهم و تعویلهم فی المبهمات علی آرائهم کان کل امرء منهم امام نفسه قد اخدمها فیما یرى بعری و ثبقات و اسباب محکمات

و من کلامه علیه السلام اعلموا عباد الله ان المؤمن یستحل العام ما استحل عاماً و الا و یحرم العام ما حرم عاماً و الا و ان ما احدث الناس لایحل لکم شیئاً ما حرم علیکم و لكن الحلال ما احل الله و الحرام ما حرم الله .

و فی التمهذیب بسنده عن ابی جعفر علیه السلام قال قال علی علیه السلام لو قضیت بین رجلین بقضیه ثم عادا لم ازدهما علی القول الاخر لان الحق لم یتغیر و فی هذین الخبرین دلالة واضحة علی بطلان ما اشتهر بین المجتهدین و علیه بناء الاجتهاد و علی الاجتهاد بناءه ان

امثال آن میان اینکه مخبر بلا واسطه خبر از واقع بدهد یا بواسطه ثقة یا بوسایط ثقاتی اخبار از آن نماید چنانکه بر اهل بصیرة و خبرت پوشیده نیست و اذ این باب است آنچه که متداولست از قبول خبر مخبر ثقة که متهم بکذب نباشد و وجود بلاد بعیده غیر مسموعه و خلقتهای عجیبه و حکایات غریبه و می بینیم که مردمانی که بسیار متقی و متورع و با احتیاطند از کذب و سایر معاصی چون چنین خبری از چنین مخبری میشنوند اعتقاد میکنند و در مجالس و محافل آنرا نقل مینمایند و بسیار است که بدون اسناد بقول دیگری نقلرا مذکور میدارند و اذ این بابست آنچه که معتقد و معتمد اغلب ناس است از روی کتب تواریخ از احوال سلاطین و اقالیم و امم حالیه و قرون ماضیه و غیر ذلك و حال اینکه اگر خوب ملاحظه کنی در باب هر مطلبی از آن مطالب غالباً یک کتاب یاد و کتاب از تواریخ معتمده بپوش در دست مردم نیست یا اگر بیشتر هم باشد از روی آنها نوشته شده است و بالجمله هیچ تاریخی بعد تواتر نرسیده است لا اقل من قبیل مثلاً اعتقاد ما هم بوجود فریدون و منوچهر و جمشید و کعباد و امثال آنها و بوجود عروج بن عناق و بوجود بقراط و سقراط و جالینوس و بطلمیوس و امثال ایشان و غیر اینها از روی کدام تواتر یا از کدام کتاب و سنت یا اجماع یا عقل می باشد بلکه همه اینها و امثال اینها و اشباه اینها حاصل می شوند از اخبار آحادیکه مخبرین آنها اگر معروف باشند چندان بصدق و وثوق موصوف نیستند بلکه همان قدر است که بکذب نیز متهم نیستند و اینهم در طبقه اخیره است که بما اتصال دارند .



للمجتهد ان يرجع عن قوله اذا بدالهدليله في دليله .

ومثلهما في الدلالة مارواه في الكافي باسناده عن زرارة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيء غيره وما في نهج البلاغة ايضاً من كلامه عليه السلام في ذكر القرآن اتم به نوره واكمل به دينه وقبض نبيه وقد فرغ الى الخلق من احكام الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم يخف عنكم شيئاً من دينه ولم يترك شيئاً رضيه او كرهه الا وجعل له علماً بادياً وآية محكمة تزرع عنه او تدعو اليه فراضاه فيما بقي واحد وسخطه فيما بقي واحد واعلموا انه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم ولن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم وانما تسيرون في اثر بين وتتكلمون برجع قول قد قاله الرجال من قبلكم قال ابن ابي الحديد

واما طبقاتي که پیش از این طبقه بوده اند نه بوجهی در نزد غالب معروفند و نه بصدق و وثوق موصوف پس هر طبقه که پیش تراست جمالت و خفاء آن بیشتر است الا آنکه اعتماد مردم همان بر طبقه اخیره است که ایشان اهل تتبع و ثبت و ادباف تفحص و تصفح میباشد پس بمجرد همین اکتفا نمودند با اینکه اگر در این ابواب تفحص تام و تأمل کامل نشود البته ضرری و خرابی بدین و مذهب و موجب عذاب و عقاب اخروی نمیگردد و همچنین در امثله سابقه نیز چنین است فسبحان الله چگونه جایز است شك و توقف در خبر واحدیکه روایت کرده باشد آنرا یکی از ثقات شیعه بلا واسطه یا بواسطه ثقه یا بواسطه ثقات از معصوم علیهم السلام باشدت نورعات و تحفظات و کثرت تبعات و تصفحات که از علماء احادیث امامیه معلوم و متحقق شده است و با اینکه این امر را در دین و مذهب دخل تمام و اثر تام بلا کلام است و بالجمله معلوم شد اخذ و عمل جمیع عقلا قدیماً و جدیداً بخبر واحد ثقه که متهم بکذب نباشد و شک نیست که اتفاق عقلا بر امری کاشف است از حکم عقل بآن پس ایندلیل یکی از ادله عقلیه بر حجیت خبر واحد خواهد بود و اعجب عجایب آنکه می بینیم که بسیار است که مردم اعتماد میکنند بر خبر مخبری پس عنقریب خلاف آن خبر ظاهر و معلوم میگردد بلکه از برای کسانیکه اعتماد بآن کرده بودند ضرر و ندامت حاصل میشود و با وجود اینها نمی بینیم و نمی شنویم احدی را که ترك کند اخذ و عمل بخبر واحد را و موقوف دارد اعمال و امور خود را بر متواتر یا مخفوف بقرائن علمیه

و از جمله آنچه که ذکر شد قصه ولید بن عتبّه است که رسول (ص) او را بینی المصطلق

فی شرح هذا الکلام قوله فرضاه فيما بقى واحده عناه ان مالم يبق عليه صريحاً بل هو فی محل النظر ليس يجوز للعلماء ان يجتهدوا فيه فيحمله بعضهم ويحرمه بعضهم بل رضا الله سبحانه امر واحد و كذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يفتى فيه قوم بالحل و قوم بالحرمة وهذا قول منه بتحريم الاجتهاد و قد سبق منه عليه السلام مثل هذا الکلام مراراً **قوله** عليه السلام واعلموا انه ليس يرضى عنكم الکلام الى منتهاه معناه انه ليس يرضى عنكم بالاختلاف في الفتاوى و الاحکام كما اختلف الامم من قبلکم فسخطه اختلافهم قال سبحانه «الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا لست منهم في شيء» و كذلك ليس يسخط عليكم بالاتفاق الذي يرضيه ممن كان قبلکم من القرون انتهى کلامه

**وفی تفسیر** ابی محمد العسكري عليه السلام عن امیر المؤمنین عليه السلام انه قال یسا معشر شیعتنا و المنتحلین و لایتنا ایاکم و اصحاب الرأی فانهم اعداء السنن تقلت

فرستاد که زکوة ایشان را بگیرد و نزد آن حضرت بیاورد و در میان او و ایشان کینه دیرینه بود چون او بر ایشان وارد شد ایشان او را بصلاح و کرامت استقبال کردند او را از ایشان برگردانیده بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ایشان زکوة ندادند و بامن قتال کردند چون آن فاسق کذاب از وقتیکه اظهار اسلام کرده بود هنوز کذب و فسق او بکمال ظهور نرسیده بود آن حضرت بحسب خلق عظیم و دیدن رسالت قول او را قبول نموده و قصد قتال آنطایفه فرمود پس این آیه مبارکه نازل شد **یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبیاً فتمیینوا الی آخر الایة** و در این مقام کسی نگوید که این آیه کریمه ناسخ جواز عمل بخبر فاسق است و چنان مینماید که پیش از نزول آیه عمل بخبر فاسق جایز بوده است حتی آنکه رسول (ص) عمل بآن مینموده است زیرا که میگوئیم حاشا و کلا در هیچ زمانی هیچ عاقلی ولو از کفار و زنادقه اخذ و عمل بقول کسیکه مامون از کذب نبود نمیگرد چه رسد بنبی خاتم (ص) که اکمل و اکرم اهل عالمست پس آن حضرت چگونه میتواند گفت که اخذ و عمل میکرد بقول کسی که مامون از کذب و خیانت نبود پس حل مسئله آنست که چون کسانیکه اسلام ایشان از روی کراهت و ناخوشی بود خوفاً و طمعاً اظهار اسلام کرده بودند و از جمله ایشان همین ولید بود بجهة آنکه آنحضرت از اسلام ایشان مطمئن و خاطر جمع شود و احکام مسلمین را بر ایشان جاری فرماید و از احتمال نفاق و خدیعه ایشان منصرف گردد کمال تقدس و تزهد و تعبد را در خدمت آنحضرت اظهار میداشتند و از هر چه که می دانستند که آن حضرت را بدمی آید که اعظم آنها کذب است پروا و پرهیز مینمودند و آن



منهم الاحاديث ان يحفظوها واعيتهم السنة ان يعوها فاتخذوا عباد الله حولا ومالهم دولا فذلت لهم الرقاب واطاعهم الخلق اشباه الكلاب ونازعوا الحق واهله وتمثلوا بالائمة الصادقين وهم من الجهال الكفار الملاعين فسلوا عمالا يعملون فانفوا ان يعترفوا بانهم لا يعلمون فعارضوا الدين بأرائهم وضلوا فاضلوا المالو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما

**وفى الكافى** عن ابي جعفر عليه السلام قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ايها الناس انما بدأ وقوع الفتن اهواء تتبع و احكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله يتولى فيها رجال رجالا فلوان الباطل خلص لم يخف على ذى حجبى و لو ان الحق خلص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيميز جان ويجيئان معاً فهناك استحوذ الشيطان على او ليائه و ينجى الذين سبقت لهم منا الحسنى .

حضرت نيز مأمور بود از پروردگار جل ذكره كه با ايشان معامله مسلمين نمايد و ظاهر حال ايشانرا اعتبار فرمايد پس لازم ميافتاد كه بخبر ايشان نيز اخذ و عمل كند در امور عاديه و اگر وليد در آن زمان ظاهر الفسق و متهم بكنذب بود در نزد آن حضرت پس چرا آن حضرت او را باخذ زكوة بنى المصطلق مامور مي فرمود پس آيه شريفه منبأ اذ فسق وليد است نه ناهيه از عمل بخبر فاسق فتبصر فاقتهم و اغتنبم بعون الله تعالى و قوته

**دليل ششم** نفي عسر و حرج در دين و سهليت و سهولت شريعه سيد المرسلين صلى الله عليه و آله الطاهرين است باين تقرير كه ميگوئيم اگر خبر واحد ثقه حجة نباشد و موقوف باشد صحت و جواز هر امرى از امور عاديه يا عباديه بر تو اتري يا اقتران بقرائن علميه نسبت بهر مكلفى در هر حالى و هر زمانى و هر مكاني هر آينه عسر و حرج شديد لازم آيد تالى منتفى است پس مقدم نيز چنين باشد باين معنى كه عسر و حرج در ايندين مابين و شرع متين برداشته شده است زيرا كه خداوند اكرم در محكم كتاب خود مي فرمسايد **يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر و ما جعل عليكم فى الدين من حرج** و رسول خاتم صلى الله عليه و آله وسلم در حديث معروف مسلم فرموده است **بعثت على شريعة سهلة** و امثال اينها نيز از آيات و روايات بسيار است پس چون عسر و حرج در دين نباشد اخذ و عمل بخبر واحد ثقه جازى باشد و اين دليل و دليل سابق هر چند كه ذكر آنها در عبارات مذكوره و منقوله رساله نيست و لكن چون كمال متانت در آنها بود در ترجمه ذكر كرديم .

و باسناده عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل و من عمى نسي الذکر و اتبع الظن و بارز خالقه قيل المراد بالذکر القرآن یعنی قوله تعالى **وان الظن لا يغني عن الحق شيئا**

و باسناده عن مسعدة بن صدقة قال حدثني جعفر بن محمد عن ابيه ان عليا عليه السلام قال من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس و من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس قال و قال ابو جعفر من افتمى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم و من دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احل و حرم فيما لا يعلم

و في بصائر الدرجات باسناده عن ابي جعفر عليه السلام لو حدثنا برأينا ضلنا كما ضل من كان قبلنا ولكننا حدثنا ببينة من ربنا بيننا النبي صلى الله عليه وآله فيبينها لنا .  
و في الكافي ما يقرب منه فاذا كان الاعتماد على الرأى من اهل العصمة يؤدي

و بدانکه ادله حجيت خبر واحد منحصر در اين شش نيست بلکه بسيار است و بعضی از آنها در فصول سابقه ذکر شد و بعضی ديگر در فصول لاحقہ ذکر خواهد يافت و بلکه بعضی از آن عنقریب در همین تذييل مذکور خواهد گرديد و شايد بعضی از ادله حجيت خبر واحد هيچ در اين رساله و اين ترجمه مذکور نگردد پس در محال قابله از کتب مطوله بايد جست و لا قوة الا بالله .

## برهان سوم

احاديث معصوميه متداوله در ايدى شيعه مدونه در کتب معروفه در ما بين ايشان اعم است از اخبار آحاد زيرا که قليلى از آنها متواتر است بتواتر لفظى و کثيرى متواتر است بتواتر معنوى و اکثر ما بقى محفوظ و مقرون است بقرائن علميه که ظهور قرائن در بعضی از آنها هنوز باقى است و در بعضی مختفى گرديده است و قليلى از آن اخبار آحاد است که نه متواترند و نه محفوظند بقرينه مفيده علميکه ظاهر باشد بر ما و هر چند که ممکن است که در نزد قداماء قرائنى بر آنها موجود و ظاهر بوده باشد و بعد از آن مختفى شده باشد بلکه از کلام سيد مرتضى که مذکور شد لا يبح میشود که در عصر او تمام اخبار متداوله در ايدى شيعه محفوظ بقرائن علميه و معلوم الصدور از معصومين عليهم السلام بوده است و اين منافاة ندارد با آنچه که گفتيم از بودن قليلى از اخبار ما اخبار آحاد زيرا



الى الضلال فكيف من غيرهم عليهم السلام

**وفى الكافى** باسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان قوماً من اصحابنا تفقهوا واصابوا علماً ورووا احاديث فيرد عليهم الشىء فيقولون فيه برأيهم فقال لا وهل هلك من مضى الا بهذا واشباهه

**وباسناده** عنه عليه السلام قال انباك عن خصلتين ففیهما هلك الرجال انباك ان تدين الله بالباطل و تفتى الناس بما لا تعلم

**وفيه** عن يونس بن عبد الرحمن قال قلت لابي الحسن الاول عليه السلام بما و احد الله فقال يا يونس لا تكونن مبتدعاً من نظر برأيه هلك ومن ترك اهل بيت نبيه ضل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر

که آن اخبار از مرویات کسانست که بعد از سید آمده اند مانند بعض کتب شیخ طوسی قدس سره و معاصرین او و من بعد ایشان و شاید که آن اخبار نیز در نزد خود آن راویان محفوظ بقرائن علمیه و معلوم الصدور عن اهل العصمة عليهم السلام بوده است چنانکه ذکر شد و بالجمله در علمیت و قطعیت اخبار کتب اربعه شکى و ریبى و شبهه و عیبى نیست و همچنین سایر کتب ثقة الاسلام و صدوقین و حمیری و برقی و امثال آنها از ثقات و اعیان علماء حدیث و امناء اخبار اهل بیت عليهم السلام از متقدمین بر جماعه مذکوره و معاصرین ایشان و بعض متاخرین از ایشان چنانکه جمع و ضبط اسامی ایشان در محل خود خواهد شد رضی الله عنهم و ارضاهم الا آن بقیه قلیله که اخبار آحاد است پس هر چه را که از آن ها ثقات و عدول شیعه روایت کرده باشند پس تصحیح ندوده باشند یا فتوی بمضمون آن داده باشند آن صحیح است و قول و عمل بآن واجب خواهد بود و هر چه از آن که متصف باینصفا نیست و راوی آن ضعیف یا مجهولست و مراد آن راویست که حدیث را ما از او یا از کتاب او اخذ مینمائیم پس قول و عمل بآن نشاید مگر آنکه موافق احتیاط باشد یا یکی از ثقات علماء بمضمون آن فتوی داده باشد که آن نیز فی الحقیقه یکی از قرائن علمیه است پس منحصر شد ممنوع العمل از اخبار شیعه در قلیلی از قلیل از بعض کتب احادیث متاخرین ایشان

## برهان چهارم

اقوی شبهه که در مقام بنظر میرسد و موجب اغترار و لغزش بعضی از مردم گردیده است که کثیری از اخبار معتبره و احادیث کتب معتمده را علماء و امنساء حدیث حتی خود

**وفی بصائر الدرجات** باسناده عن ابی الحسن علیه السلام قال انما هلك من كان قبلکم بالقیاس وان الله تبارک و تعالی لم یقبض نبیه حتی اکمل له جمیع دینه فی حلاله و حرام فجائکم بما تحتاجون الیه فی حیوته و تستغنون به و باهل بینه بعد موته و انه مخفی عند اهل بینه حتی ان فیه لارش الکف و انه لیس شیء فی الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الاوجآء فیه کتاب اوسنة

**وفی المحاسن** عن محمد بن حکیم قال قال ابو الحسن علیه السلام اذا جاءکم ما تعلمون فقولوا و اذا جاءکم ما لا تعلمون فها و وضع یدہ علی فیه فقلت و لم ذلك فقال لان رسول الله اتی الناس بما اکتفوا به علی عهدہ و ما یحتاجون به الی یوم القيمة **وفی الکافی** عنه علیه السلام مثله

**وفی المحاسن** باسنادهما عن یحیی الحلبی و ابن مسکان و حبیب قالوا قال

مؤلفین آن کتب تضعیف و تسقیم کرده اند مانند تضعیفات شیخ طوسی در تہذیب و استبصار و غیر ذلک و این در ظاهر منافاة و مناقضہ دارد باعلییت و قطعیت اخبار کہ ما علی طایفہ اخباریہ است و جواب از این شبهہ آن است کہ مراد ایشان از این تضعیف و تسقیم نہ آنست کہ این اخبار از اهل عصمت علیہم السلام غیر معلوم الصدورند یا معلوم است عدم صدور آنها از ایشان علیہم السلام بلکه مراد ایشان ترجیح معارضات آنهاست باین معنی کہ چون دو حدیث مثل تعارض کردند و یکی از آنها از جهة واحده یا متعدده رجحان بردیگری داشته باشد بمضمون راجح فتوی میدهند و مرجوح را میگویند ضعیف است بسبب فلان راوی کہ عامی یاغالی یاواقفی و امثال آن است پس هر دو حدیث را صادر از معصوم می دانند و لکن بحسب عوارض یکی راجح و یکی مرجوح است پس راجح را قوی و مرجوح را ضعیف می نامند هر چند کہ بحسب سندھر دو قوی می باشند و بعبارة اخری صحیح در این مقام عبارت است از جایز العمل و ضعیف عبارت است از غیر جایز العمل هر چند کہ هر دورا خود ما بلا واسطه از معصوم علیہم السلام شنیده باشیم لا محاله واجب است عمل بیکي از آنها و عمل بہر دو نشاید پس مراعاة مرجحات مهمما ممکن لازم یا راجح باشد چنانکہ خود ایشان علیہم السلام امر بآن فرموده اند پس لا محاله مرجوح بالنسبه براجح ضعیف و تسقیم خواهد بود و شاهد بر آنچه کہ ذکر کردیم آن است کہ شیخ طوسی در اول دو کتاب مذکور حکم بصحة همه اخبار آنها کرده و علاوه بر این خصوص اخباریکہ در مقام تعارض تضعیف کرده در مواضع دیگر از این دو کتاب و در کتب دیگر خود تصحیح نموده و بمضامین آنها فتوی داده پس مطلب متضح و شبهہ مندفع گردید و الله العالم المبین و المؤید المعین



لنا ابو عبدالله ما احب احد الی منکم ان الناس سلکوا سبلا شتی منهم من اخذ بهواہ  
ومنہم من اخذ برأیہ وانکم اخذتم بامر له اصل

**وفی حدیث آخر** لحبیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الناس اخذوا هکذا  
و هکذا و طائفة اخذوا باهوائهم و طائفة قالوا بأرا ئهم و طائفة بالروایة و ان الله  
هداکم بحبه و حب من ینفکم حبه عنده

**وفی التهذیب** باسناده عن الصادق علیه السلام قال انا اذا وقفنا بین یدی الله تعالی قلنا  
یارب اخذنا بکتابک و قال الناس رأینا رأینا و یفعل بنا و یهم ما اراد

**و فی روایة اخرى** عملنا کتابک و سنة رسولک

**وفی الکافی** باسناده عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تردعلینا اشیاء  
لیس نعرفها فی کتاب الله و لاسنة نبیه فننظر فیها ؟ فقال اما انک لو اصبت لم توجر  
وان اخطأت کذبت علی الله عزوجل

**وفی الفقیه** قال الصادق علیه السلام الحکم حکمان حکم الله عزوجل و حکم اهل

### فصل ششم

در ازاله شبهه ایست در این مقام که گاهی میگذرد از وهمها و آن اینست که شاید که  
تو بگوئی گیرم که اخبار معتبره جایز است اعتماد بر آنها و عمل بآنها آیا نه آن است که  
مضامین آنها بیرون رفته است از حیز مضمونات و نرسیده است باندازه افاده علم قطعی  
و ظنونی هم که بیرون آورده میشود باجتهاد کمتر نیست از ظنونی که از اخبار حاصل میگردد  
بلکه گاهی باشد که ظنون اجتهادیه اقوی از ظنون حاصله از اخبار باشد پس بنا بر این  
باید عمل باجتهاد جایز باشد چنانکه عمل باخبار جایز است پس اگر چنین سخن بگوئی  
جواب دهیم تو را بچندوجه اول آنکه قیاس ضروری البطلانست در نزد طایفه امامیه و  
آنکه فرق است میان ایندو ظن پس بدرستی که آنها دونوعند که در حقیقه اختلاف دارند با  
یکدیگر یکی از آنها دراو تسلیم و انقیاد و فرمانبرداریست و آن دیگری دراو بکار بردن  
فکر و نظر و تصرف طبیعه است و هر دو از یک قبیل نیستند سوم آنکه اخبار هر چند که  
تسلیم کنیم که طریق آن ظنی است و لکن دلیل جواز بناء عمل بر آن قطعی است و بعد از آن  
دلالت اخبار قطعی است بجهت آنچه که دانستی پیش از این که ما اعتماد نمیکنیم مگر بر  
محکمات اخبار نه بر متشابهات آن و اما اجتهاد پس طریق او ظنی است و دلیل جواز عمل  
بر او ظنی است و اصولیکه بنانهاده میشود بر او احکام آن نیز ظنی است و قطعی نیست  
در چیزی از اجتهاد اصلا

الجاهلية فمن اخطأ حکم الله حکم بحکم اهل الجاهلية و من حکم بدرهمين بغير ما انزل الله فقد كفر بالله .

وفي الكافي عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من حکم بدرهمين بغير ما انزل الله فهو كافر بالله العظيم

وفيه عن معوية ابن وهب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اي قاض قضى بين اثنين فاخطأ سقط ابعده من السماء

وفيه انه عليه السلام قال لابن ابي ليلى انت ابن ابي ليلى قاضى المسلمين قال نعم قال فبأى شىء تقضى قال بما بلغنى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وعن على و عن ابي بكر و عمر قال بلغك عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال على اقضاكم قال نعم قال كيف تقضى بغير قضائه و قد بلغك هذا قال فما تقول اذا جىء بارض من فضة و سماء من فضة ثم اخذ رسول الله بيدك و اوقفك بين يدى ربك فقال يارب ان هذا قضى بغير ما قضيت قال فاصفروجه ابن ابي ليلى حتى عاد مثل الزعفران

مترجم گوید در بحث الفاظ متقرر است که کلام از حيث دلالت و افاده معنی بر سه گونه است صریح و ظاهر و مجمل صریح آن است که روشن باشد دلالت او در مفهوم سامع بطوریکه قابل احتمال معنی دیگر نباشد ظاهر آن است که قابل احتمال مفهوم معنای دیگر باشد و لیکن در مفهوم اول روشن تر و آشکار تر باشد بطوریکه نفساً سکونی و سکوتی بآن باشد که جای توقف و سؤال نباشد چنانکه اغلب کلمات و الفاظ در محاورات بین الناس از این قبیل است و مجمل آن است که دو احتمال یا بیشتر که همه مساوی باشند بایکدیگر در معنی آن برود که در هیچ يك از آنها آشکار تر و روشن تر نباشد و فهم معنی ظاهر باید که از روی قرائن معتاده مقرر در علم بیان باشد و اما اگر از روی اصول و امارات اجتهادیه ظنی حاصل شود بمعنی از برای لفظ داخل در ظاهر نخواهد بود و بر اجمال خود باقی است پس بدانکه مراد از محکمت اخبار در عبارت صراح و ظواهر از آن است اما صراح پس آن معلوم است و محتاج به بیان نیست و اما ظواهر پس بدرستی که از آنها نیز علم عادى که تعبیر از آن باطمینان میشود حاصل میگردد چنانکه غالباً مردم را می بینیم که مبنی عقاید و اعمال ایشان بر ظواهر است و بس و مراد بمتشابهات اخبار مجملات آنهاست و البته ببديه معلوم است که مجمل قابل علم و عمل نیست زیرا که مراد متکلم یکی از معانی محتمله در آن است نه هسگی پس چون نصب قرینه داله بر مراد نکرده باشد پس علم بآن حاصل نشود پس عمل بآن نیز نشاید و اگر نصب قرینه کرده



وباسناده عن عبد الرحمن بن الحجاج قال كان ابو عبدالله قاعداً في حلقة ربيعة الرأي فجاها اعرابي فسأل ربيعة الرأي عن مسألة فاجاب فلما سكت قال له الاعرابي هوفى عنقك فسكت ربيعة فقال ابو عبدالله عليه السلام هوفى عنقه قال اولم يقل وكل مفت ضامن

وعن ابي عبيدة الحذاء قال قال ابو جعفر عليه السلام من افنى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزرمن عمل بفتياه  
وعن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله مادعوهم الى عبادة انفسهم و لودعوهم ما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراما و حرما عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون

باشد پس آن داخل در صريح يا ظاهر خواهد بود و از اين جهت است که در مجملات امر بتوقف و احتياط فرموده اند پس مراد مصنف رحمه الله از عدم اعتماد بمتشابهات اخبارانه آنست که آنها را قول معصوم عليهم السلام نداند بلکه مراد آن است که چون فهم ما از معانی و مرادات معصوم عليهم السلام بآن احاديث قاصر است و علم به ضامين و مقاصد آنها از برای ما حاصل نیست پس ما راه و چاره ای نداریم بر آنها بجز توقف و عمل با احتياط و رد کردن آن احاديث بخود ایشان عليهم السلام فان اهل البيت ادري بما في البيت

فرمود وجه چهارم از وجوه جواب از شبهه آنکه عمل باخبار را اذن در آن داده اند بلکه امر بآن فرموده اند و عمل باجتهاد را اذن در آن نداده اند بلکه نهی از آن فرموده اند و هر يك از اين امر و نهی که ذکر شد بتحقيق ثابت شده است بكتاب و سنت متواتره و اجماع معتبر چنانکه زود است که بيان میکنيم آنرا ان شاء الله تعالی پنجم آنکه اکثر احکام از آنچه که وارد شده است در آن روايات متعدده مستفيضه بالاتر میباشد از افاده ظن یعنی افاده علم میکند و کم است که اتفاق افتد حکمی که وارد نشده باشد بر او مگر يك خبر يا دو خبر باین پنج وجه جواب ميدهيم از شبهه با اینکه ما ذکر کردیم آنچه را که این وجه را قوه ميدهد از امارات علاوه بر اینکه ما قائل نیستیم بوجوب عمل به خبری یا بهر خبر يکه افاده ظن کند بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبر يکه بالاتر از افاده ظن باشد یعنی افاده يقين کند پس اگر يافت نشود چنین خبری پس ما مخيريم در عمل

هترجم گويد مراد آن است که اگر در قضيه اقوال مختلفه باشد و خبر مفيد علمی که تعيين يکی از آن اقوال کند يافت نشود مخيريم ما در عمل بهر يك از آن اقوال که خواهيم

وفي روضة الكافي باسانيد متعددة عن ابي عبدالله عليه السلام في رسالة طويله قال عليه السلام ايها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم بكم ما اتاكم من الخير واعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان ياخذ احد من خلق الله في دينه بهوى ولا برأى ولا مقائيس قد انزل الله فيه القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء، وجعل للقرآن وتعلم القرآن اهلا لا يسع اهل علم القرآن الذين هديهم الله علمه ان ياخذوا فيه بهوى ولا رأى ولا مقائيس اغناهم الله عن ذلك بما آتاهم الله من علمه وخصهم به و وضعه عندهم كرامة من الله اكرمهم بها وهم اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم وهم الذين من سألهم وقد سبق في علم الله ان يصدقهم و يتبع اثرهم ارشوده واعطوه من علم القرآن ما يهتدى به الى الله باذنه و الى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسائلهم وعن علمه الذي اكرمهم الله به وجعله عندهم الا من سبق عليه في علم الله الشقافي اصل

بلکه اگر خبر مفید ظنی هم که تعیین احاد اقوال نماید یافت شود عمل بآن واجب نباشد و گوید مصنف علیه الرحمه در قضیه تخيير مذکوره اقتدا کرده است بسید مرتضی رحمه الله در آنچه که ذکر خواهد کرد از کلام او والا در سوابق شنیدی که کراراً و مراراً توكيداً و تشديداً فرمود که در جائیکه حکم علمی از کتاب و سنة بمانرسیده باشد ماموریم بتوقف و احتیاط پس مقتضای آن اینست که در قضیه که اقوال مختلفه در آن باشد و دلیل علمی بر تعیین یکی از آنها نباشد احوط آن اقوال معین باشد از برای عمل مگر آنکه گوئیم که مراد مصنف رحمه الله آن صورتی است که احتیاط ممکن نباشد و عمل بهیچیک از اقوال در آن قضیه ابراء ذمه ننماید مانند آنکه قول منحصر باشد در وجوب و حرمة و مانند آن پس در این صورت البته تخيير معین است والله الخبير بالسرائر والاسرار

فرمود و بد رستیکه ایراد کرده است سید مرتضی بر خودش سؤالیرا که لفظ آن اینست که پس اگر گفته شود که چون مسدود نمودید طریق عمل باخبار را پس بر چه چیز اعتماد میکنید در همه فقه و خود سید جواب داده است از این ایراد آنچه که حاصل او این است که معظم فقه دانسته میشود بضرورت و دانسته میشود مذاهب ائمه ما علیهم السلام در فقه باخبار متواتره و آنچه که متحقق نباشد در او ضرورت و اخبار متواتره و شاید که آن کمتر باشد اعتماد مینمائیم در آن بر اجماع طایفه امامیه و ذکر کرده است سید بیان طولیلی را در باب آنچه که واقع شود در آن اختلاف در میان طایفه امامیه و حاصل بیان او این است که چون ممکن باشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از طریقیکه ذکر کردیم متعین



الخلق تحت الاظلة فاولئك يرغبون عن سؤال اهل الذكر و الذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم و امرهم بسؤالهم واولئك الذين ياخذون باهوائهم و آرائهم و مقائيسهم حتى دخلهم الشيطان لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين و جعلوا اهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين و جعلوا اما احل الله في كثير من الامر حراما و جعلوا اما حرم الله في كثير من الامر حلالا فذلك اصل ثمرة اهوائهم و قد عهد اليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا نحن بعدما قبض الله عزوجل رسوله يسعنا أن ناخذ بما اجتمع عليه رأى الناس بعد قبض رسوله و بعد عهده الذى عهدنا و امرنا به مخالفة لله و رسوله فما احدا جرى و لا اباين ضلالة ممن قال بذلك و زعم ان ذلك يسعه و الله ان الله على خلقه ان يطيعوه و يتبعوا امره فى حيوته محمد ﷺ و موته الحديث بطوله و فى هذا الحديث و اتبعوا آثار رسول الله ﷺ و سنته فخذوا بها و لا تتبعوا اهوائكم

است بنای عمل بر آن قول و اگر ممکن نباشد تحصیل قطع بسکی از آن اقوال از آن طرق مخیر خواهیم بود در عمل میان اقوال مختلفه بجهة نیافتن دلیل تعیین

**مترجم گوید** که تا اینجا این حاصل بیان سید بود و باز مصنف رضوان الله علیه بر گشت بر سر کلام خود پس فرمود و سزاوار است که اراده کرده شود باجماع معتبر یعنی اجماعی را که ما اعتبار کرده ایم قصد میکنم من بآن حدیثی را که متفق علیه باشد **مترجم گوید** مراد بحديث متفق علیه آن خبریست که اکثر روایات و امناء احادیث اهل البیت یا همه ایشان از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق کرده باشند بر روایت آن حدیث و قول و عمل بمضمون آن چنانکه در حدیث ابن حنظله معروف امر باخذ آن فرموده اند و در فصول سابقه نیز مصنف علیه الرحمه تصریح کرد بعدم اعتبار و اعتماد باجماع بهیچ يك از معانی متداوله بین المتفقین مگر حدیث مجمع علیه بین الاصحاب پس فائده تجدید ذکر این کلام در اینجا گذشته از تاکید و تذکیر اعتراضی است تعریضاً بر سید و اعتراض لطیفی است از قول او زیرا که او اجماعی را که حجة کرده است و معتبر گردانیده تعبیر نموده است مانند سایرین از اصحاب خود بهمان عبارة معروفه در میان ایشان که در فصل سوم مذکور شد و آن مجعلا اتفاق علماء امامیه است بر حکمی از احکام شرعیه و مادر تدبیر آن فصل ضعف و سخاقت قول ایشانرا بحجیت اجماع باین معنی تفصیلاً و تکمیل بیان نمودیم و حاجتی باعاده نیست پس چون سید در کلام خود که مصنف در اینجا ذکر کرد

و آرائكم فضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه ورأيه بغير هدى من الله  
 وفيه ايضا ايها العصاة الحافظ لله لهم امرهم عليكم بآثار رسول الله و آثار  
 الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله ﷺ من بعده و سنتهم فانه من اخذ بذلك  
 فقد اهتدى ومن ترك ذلك و رغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم و ولايتهم  
**وفي المحاسن** باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رسالته و اماما سألت  
 من القرآن فذلك ايضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لان القرآن ليس على ما  
 ذكرت و كلما سمعت فمعناه غير ما ذهب اليه و انما القرآن امثال لقوم يعلمون  
 دون غيرهم و لقوم يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به و يعرفونه و اما غيرهم  
 فما اشد استشكله عليهم و ابعد من مذاهب قلوبهم و كذلك قال رسول الله ﷺ  
 انه ليس شئ ابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن و في ذلك تحيير الخلائق

تقرير نمود که اگر در احکام شرعی ضرورت یا اخبار متواتره متحقق نباشد اعتماد می  
 نمایم بر اجماع امامیه و مرادش از اجماع همین معنی است که ذکر شد پس مصنف علیه  
 الرحمه نخواست که امضاء و تقریر اینکلام کرده و در سکوت مخافة حمل بر اصحاب و  
 امضاء بود پس از اینجهت فرمود که سزاوار است که مراد باجماع آن اجماعی باشد که در  
 نزد ما معتبر است و آن حدیثی است که متفق علیه باشد و در اینموضع از کلام نکته ملحوظ  
 است که مؤید قول حق است و آن این است که از کلام سید ظاهر شد که در زمان او در  
 نزد علماء آن عصر کفایت یا در نزد خود سید هر چند که احتمال اول نیز ظهوری و قوتی  
 دارد اکثر و اغلب احادیث و اخبار و فتاوی متداوله در ایدی شیعه از ضروریات یا از  
 متواترات مذهب امامیه بوده است چنانکه همین معنی از کلام سید که در فصل سابق  
 ذکر شد نیز مستفاد گردید پس بدانکه تهنید و استبصار و سایر کتب شیخ طوسی و  
 کتب معاصرین او از ثقات محدثین همگی داخلند در اخبار متداوله در ایدی شیعه در عصر  
 سید مرتضی زیرا که شیخ و معاصرین او معاصر بودند با سید و دیگر اخباری را که در  
 کتب خود روایت کرده اند از کتب اخبار سابقین بر خود روایت کرده اند که یا معاصر  
 بوده اند یا سید و یا مقدم بودند بر او در عصر و الله العالم المؤید بالنصر

چون کلام مصنف اصلا در عمل باخبار معتمده مفید علم بود باز بر سر سخن خود  
 آمده فرمود پس اگر تو بگوئی که پس آیا از برای خبریکه اعتماد کرده میشود بر او



اجمعون الامن شاء الله وانما اراد الله بتعمية في ذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه و ان يعبدوه وينتهوا في قوله الى طاعة القوام بكتابه والناطقين عن امره وان يستنبطوا ما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لاعن انفسهم ثم قال **ووردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم** فاما عن غيرهم فليس يعلم ذلك ابدأ ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر اذ لا يجدون من يأتمرون عليه ولا من يبلغونه امر الله ونهيه فجعل الله الولاية خواص ليقندي بهم من لم يخصصهم بذلك فافهم ذلك ان شاء الله واياك وتلاوة القرآن برأيك فان الناس غير مشتركين في علمه كاشتراكهم فيما سواه من الامور ولا قادرين عليه وعلى تأويله الا من حده وبابه الذي جعل الله له فافهم ان شاء الله واطلب الامر من مكانه تجده ان شاء الله تعالى .

قاعده كلييه هست كه رجوع كرده شود بآن تا فرق داده شود از خبريكه اعتماد بر آن نشايد يا آيا از براي ظني كه حاصل مي شود از خبر حاسي هست كه بكمتر از آن اكتفا كرده نميشود

جواب گويم من كه نه نيست از براي خبر معتمد قاعده كلييه و نه از براي ظن حاصل از خبر حدي و اين است و جز اين نيست كه ساختن قاعده ها و حدها اختلاف انداخت در مبان اصوليين و اگر چنانچه ايشان نظر مي كردند در هر مسئله هر آينه اختلاف نمي كردند در آنچه كه اختلاف كرده اند در آن و آن قاعده كه حكايه كرديم ما از محقق در باب اخبار معتمد عليها آن قاعده كلييه نيست و سر در آن اختلاف حكم است در مثل آن قاعده بسبب اختلاف خصوصيات محال آن و از اينجهت است كه مي چينند قاعده هاي كلييه را پس وفا نمي كنند باعمال آنها در جميع جزئيات خود بلكه اينست و جز اين نيست كه استعمال مي كنند آنها را در بعضي از جزئيات خود و در بعضي استعمال نمي نمايند و همچنين است كلام در آنچه كه بنا نهاده ميشود بر آنها از احكام فرعيه پس بدرستي كه آن احكام امور جزئيه مختلفه اند كه فرا نمي گيرد همه آنها را يك امر عقلي و امور جزئيه مختلفه حكم كرده نميشود بر آنها باحكام كلييه مضبوطه بلكه راهي نيست بسوي علم بآنها مگر بواسطه نظر كردن بسوي فرد فرد آنها و آن در احكام فرعيه شرعيه موقوف است بر شنيدن يعني از اهل آن زيرا كه عقلا راهي نيست بشرايع و بدرستي كه واقع شده است

اقول تکریره عليه السلام قوله فافهم اشارة الى ان العالم بذلك كله كما ينبغي هم عليهم السلام خاصة

وفي كتاب المحاسن ايضاً في باب المقائيس و الرأي عنه عن ابيه عن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام في رسالته الى اصحاب الرأي والمقائيس اما بعد فان من دعا غيره الى دينه بالارتياء و المقائيس لم ينصف ولم يطب حظه لان المدعو الى ذلك لا يخلو ايضاً من الارتياء و المقائيس و متى لم يكن بالداعى قوة فى دعائه على المدعو لم يؤ من على الداعى ان يحتاج الى المدعو بعد قليل قد رأينا المتعلم الطالب ربما كان فائقاً لمعلم ولو بعد حين و رأينا المعلم الداعى ربما احتاج فى رأيه الى رأى من يدعوه و فى ذلك تحير الجاهلون و شك المرتابون و ظن الظانون و لو كان ذلك عند الله جازياً لم يبعث الرسل بما فيه الفضل و لم ينه عن العزل و لم يعب

تنبيه بر آنچه که ذکر کردیم در بسیاری از اخبار و شاید که تو بزودی بشنوی بعضی از آنها را ان شاء الله تعالی و باید بگردانیم عنان قلم را بسوی ذکر جمله از آیات و اخبار وارده در تحریص و ترغیب بر رجوع باحادیث و بیان منجم بودن طریق در آن پس اثبات تشابه یعنی در آیات و اخبار و بیان حکم آن پس ذکر آنچه که وارد شده است در ذم اجتهاد و متابعت رأیها پس ذکر مفاسد این دو امر که اجتهاد و متابعت رأیهاست و از خداست تأیید

مترجم گوید در جواب مصنف رحمه الله از سوأ الیکه تقدیر کرد در این عبارت چند بحث است : اول آنکه ذکر کرد که از برای اخبار معتمد علیها ضابطه ای نیست که رجوع کرده شود بآن شاید مراد آن باشد که از شرع حد جامع مانع واضحی از برای آن نرسیده است و الا در سوابق کرارا ذکر کرد آنچه را که مؤدی آنست که هر خبریکه مفید علم و اطمینان باشد حجة است و اعتماد بر او میشود مثل اینکه در فصل چهارم گفت آنچه را که معنی آن این است که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهر خبری که روایت میشود بلکه مکلف میدانم شما را بهر خبریکه اطمینان پذیرد بآن نفسهای شما و در فصل پنجم بعد از ذکر کلام بعضی فضلا گفت که این وجوه هر چند که ممکن است خدشه در هر يك از آنها الا آنکه از مجموع آنها ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه روایت کرده اند آنرا ثقات و هر چند که ضعیف باشد سند آن در وسط خصوصاً آنچه که روایت شده است بچند طریق و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است و در فصل ششم گفت



الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وعظموا النعمة واستغنوا بجهلهم وتدبيرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره وقالوا لاشيء الا ما در كته عقولنا و عرفته البابنا فولاهم الله ما تولوا واهملهم الله فخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضى عنهم اجتهادهم وارتياهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجراً عن وصفهم وانما استدللنا ان رضاء الله غير ذلك ببعث الرسل بالامور القيمة الصحيحة والتحذير عن الامور المشككة المفسدة ثم جعلهم ابوابه وصراطه والادلاء عليه بأمور محجوبة عن الرأى والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى لم يزد من الله الاّ بعداً ولم يبعث رسولا قط وان طال عمره قابلا من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعاً مرة وتابعا اخرى ولم يرايضاً فيما جاء به استعمل رأياً ولا مقياساً حتى يكون ذلك واضحاً عنده كالوحي من الله

که ماقائل نیستیم بوجوب عمل بهر چیزی یا بهر خبریکه افاده ظن کند بلکه ماقائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد ودر غیر اینمواضع نیز اشاره باینمعنی کرده است پس ظاهر آن است که مراد او از این عبارات و امثال آنها آن باشد که چون خبری از برای شخصی موجب اطمینان یا علم شود باطمینان و علم شخصی آن خبر از برای آنشخص حجة خواهد بود و از این کلام که در جواب سؤال مفروض گفت که از برای خبر معتمد علیه ضابطه نیست که رجوع شود بآن مستفاد میشود که علم باطمینان نوعی را اعتبار نکرده است و این از مصنف قدس سره بسیار عجب است زیرا که مستفاد از ادله و قول اعظام و اجله آن است که هر حدیثی را که عدل ثقة روایت کرد از اهل بیت علیهم السلام مسندا یا مرسل و حکم بصحة آن کرد یا فتوی بمضمون آن داد قول و عمل بمضمون آن واجب است بلکه عمل بفتوای عدل ثقة از شیعه واجب است هر چند که در ظاهر نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام نداده باشد و از جمله ادله بر این مدعا حدیث ابن حنظله و حدیث **ارجعوا الی روایة حدیثنا** و احادیث عدول ینفون و امثال آنهاست .

فبالجملة حق و صواب در نزد حقیر وفاقاً لجمع کثیر و جم کبیر آنست که روایت عدل ثقة از فرقه محقه که حکم بصحة آن کرده باشند لفظاً یا کتباً یا از حال او معلوم شده باشد که روایت نمیکند مگر آنچه را که صحیح دانسته باشد حجة است و واجب است قول و عمل بآن چه نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام داده باشد یا نداده باشد مثل آنکه بصورة

و في ذلك دليل لكل ذی لب و حجی ان اصحاب الرأى و القياس مخطئون و مدحسون و انما الاختلاف فيما دون الرسل لافى الرسل فاياك ايها المستمع ان تجمع عليك خصلتين احديهما القذف بما جاش به صدرك و اتباعك لنفسك السى غير قصد ولا معرفة حد و الاخرى استغناءك عما فيه حاجتك و تكذيبك لمن اليه مردك و اياك و ترك الحق سامة و ملالة و اتباعك الباطل جهلا و ضلالة لانا لم نجد تابعا لهواه جايرا عما ذكرناه قط رشيدا فانظر في ذلك

و الاخبار في هذا الباب اكثر من ان تحصى و فيما ذكرناه كفاية ان شاء الله ان قيسل قد جاءت روايتان احديهما عن ابى جعفر و ابى عبد الله عليهما السلام

فتوى ذكر کرده باشد يا از اصحاب ائمه (ع) يا غير ايشان روايت کرده باشند و لكن از حال او معلوم و محقق باشد که نقل نمیکنند و ذکر نمی نمایند مگر آنچه را که صادر از اهل بيت عليهم السلام دانند مانند آن هیجده نفر که اجتماع عصابه بر تصحيح ما یصح عنهم شده است و مانند تفة الاسلام و صدوقین و برقى و امثال ايشان نور الله ضرايحهم و ابقى الله فى الدهور آثارهم و مدايعهم و اما ضابطه که از محقق حکايت کرد و آن اين است که گفت توسط نیکوتر است پس هر خبری که قبول کردند آنرا اصحاب با دلالت میکنند قرائن بر صفة آن عمل کرده میشود بآن و هر خبری که اعراض کرده اند از آن اصحاب يا شاذ باشد واجب است اطراح آن تا اينجا محکمی از محققست تفضيل چه در موضع عمل و چه در موضع اطراح بر وجه منع خلا و است فقط باين معنی که کفايت میکنند در موضع عمل هر يك از خبر مقبول و خبر معفوف بقرائن صحت و اجتماع هر دو نیز در يك ماده تو اند شد و همچنين کفايت میکنند در موضع اطراح هر يك از خبر معرض عنه و خبر شاذ و اجتماع هر دو نیز در يك ماده می شاید بلکه نسبت میان خبر مقبول و خبر معفوف بقرائن علمیه عموم من وجه و خصوص من وجه است و نسبت میان خبر معرض عنه و خبر شاذ تساوی است چنانکه ظاهر است و در سخن او سخن میرود از چند وجه اول آنکه مراد با اصحاب اگر مجتهد نیستند خاصة چه دليلی بر اعتبار قول ايشان هست و اگر محدثين اند خاصة یا مجموع ايشان و مجتهدين اين سخن درست و متين است و لكن در موضع قبول عموم اصحاب معتبر نیست در نزد احدی قطعاً و الا بايستی که هر خبر معمول به مقبول جميع اصحاب باشد و حال اینکه بسیار شاذ و نادر است خبر معمول به که مقبول جميع محدثين يا جميع مجتهدين یا مجموع طائفتين باشد و اما در موضع اطراح بعيد نیست اعتبار عموم اصحاب باين معنی که گوئيم هر خبری که اعراض کرده باشند از آن



انهما قالا علينا أن نلقى اليكم الاصول وعليكم أن تفرعوا والثانية عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال علينا القاء الاصول و عليكم التفريع وهذا هو الاذن في الاجتهاد فكيف التوفيق

**قلنا** ليس معنا الحديثين مازهدت اليه كلا بل ليس معناها الا نعمد الي ما القوا اليها من الاحكام الكلية فنستخرج منها احكاماً جزئية بالبراهين اليقينية باحد الاشكال الاربعة وليس هذا من اجتهاد الرأى واستنباط الحكم بالظن في شيء في ذلك مثل قولهم عليهم السلام لا ينقض اليقين ابداً بالشك ولكن ينقضه يقين آخر فاننا نفهم من هذا الحديث يقيناً ان المتيقن للطهارة الشاك في الحدث لا يجب عليه

جميع ثقات محدثين و عدول نافين عمل بآن نشايد و اطراح آن بايد

**سخن دوم** آنکه اينضا بطه چه در موضع قبول و چه در موضع اطراح در مقام اختلاف و تعارض اخبار مستقيم و روشن است و اما در غير اين مقام پس چه دليلی بر اعتبار حدين مذکورين هست بلکه لازم میآيد براو ازاين اعتبار چیزی بکه قائل نيست بآن اوونه غير او و آن اينست که گوئيم مثلاً هر گاه زواره و مانند او حدیثی از امام عليه السلام از برای ما روايت کرد لازم است بر ما که تفحص و تبين نمائيم تا بدانيم که آیا اصحاب ما از محدثين که در آن زمان هستند بآن حديث عمل کرده اند یا نه و بدون تبين و استعلام اين امر عمل بآن حديث جایز نيست حاشا و کلا احدی از اهل علم اين اعتبار و اشتراط را نکرده است و اگر گوئيم که زواره و امثال او اجتماع عصابه بر وجوب عمل باخبار ايشان شده است پس شرط مذکور در اخبار ايشان لا محاله موجود باشد جواب گوئيم که ما ذکر زواره را از باب مثل کرديم و مراد مطلق ثقه است هر چند که از جمله هیجده نفر نباشد و ثانیاً اجتماع عصابه بر قبول روايت و فتوای آن هیجده نفر نيست مگر از جهة کمال عدالت و وثاقت ايشان چنانکه محل انکار نيست پس جادى ميشود اين حکم در هر ثقه که وثاقت و عدالت و امانة او در جمع و ضبط و حديث و فهم آن و نقل آن بعد کمال رسیده باشد پس مبرهن شد که هر حدیثی که چنین ثقه روايت کرده باشد باهر چه که فتوی بآن دهد واجب است عمل کردن بآن بدون تفحص و استعلام از عمل ساير اصحاب نسبت بآن حديث و فتوی مگر در صورت وجود معارض که حکم آن پيش گذشت

**سخن سوم** کسیکه اعتبار میکند در خبر معمول به عمل جمیع اصحاب را و عمل بعض ايشان را کافی و مجزی نمیداند چه جراب میگوید از احاديث متکثره اگر نگوئيم متواتره

الطهارة والتميقن لطهارة ثوبه الشاك في وصول نجاسة اليه لا يجب غسله والتميقن لشعبان الشاك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام الى غير ذلك من الجزئيات

**ومثل قولهم (ع) كل شيء مطلق حتى ورد فيه نهى وقولهم عليهم السلام كل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم عليهم السلام كلما غلب الله عليه من امر فإله اعذر لعبدته وقولهم عليهم السلام اذا جزمتم من شيء ثم شككت فيه فشكك ليس بشيء الى غير ذلك من الاصول الكلية التي يتفرع عليها الجزئيات**

وقد ذكرنا طرفا منها في كتابنا الموسوم بالاصول الاصلية فليطلبها من ارادها هنالك مع تنمة الكلام وبسطة في ذلك والله الحمد

که دلالت میکنند بر جواز عمل بلکه وجوب آن بخبر شخص واحد عدل تقه وفتوای او وهم چنین از سایر ادله عمل بخبر واحد عدل تقه و اگر مراد او باصحاب در این موضع بعض ایشان باشد خلاف ظاهر لفظ است پس اگر مراد بعض کثیری باشد با عددی که اقل جمع بآن متحقق شود چنانکه ظاهر صیغه جمع است پس میگوئیم چه دلیلی و کدام حجة بر این اعتبار ائمه و ناهض گردیده و اگر مراد جنس اصحاب باشد که وجود آن بیک نفر از ایشان متحقق شود پس آن عین مدعی ما و مقتضای ادله است چنانکه ذکر شد مگر در مقام اختلاف و تعارض چنانکه گذشت .

**سخن چهارم** قرائن صحت خبر در نزد محقق بنا بر آنچه که در کتاب معارج ذکر کرده است منحصر در چهار است موافقة دلیل عقل و موافقة کتاب و موافقة سنة مقطوع بها و موافقة اجماع و گفته است که انضمام یکی از این قرائن بخبر دلالت میکند بر صدق مضمون آن خبر هر چند که دلالت نکند بر صدق خود خبر و حاصل این سخن چون نیک تامل کنی آن است که اخبار محفوظه باین قرائن فی حد انفسها فایده و ثمره از دلالت و حجیت و طریقیه ندارند بلکه فی حد ذواتها مهمل و غیر معتبرند و معمول به فی الحقیقه خود این چهار اصلند و مثلی میزنم تا مطلب خوب واضح گردد از جمله چون خبری موافق اجماع باشد لازم سخن او این است که گوید مضمون این خبر مجمع علیه است و دلیل بر آن اجماع است ولی صدور لفظ خبر از معصوم معلوم نیست پس بودن این خبر و نبودن آن یکسانند و هکذا باین اصل دیگر پس لازم افتاد او را که بجز عقل و کتاب و سنة متواتره و اجماع قائل بحجیت چیزی نباشد و در اخباری هم که مقبول اصحاب باشد فی الحقیقه قول اصحاب را حجة دانند این حجة خامسه باشد از برای او پس اکثر اخبار بلکه جمیع آن الی ما شد و ندر در نزد او



## الفصل العاشر

### نقل کلام بعضی القدماء فی ذم الاجتهاد و متابعتة الاراء

قد علمت ان انحصار طريق معرفة العلوم الشرعية اصولية كانت او فروعية فی الرواية عن اهل البيت عليهم السلام وعدم جواز التمسك فی شیء منها الى المقدمات الجدلية و الاستنباطات الظننية كان من شعار متقدمی اصحابنا اصحاب الائمة صلوات الله عليهم .

فاعلم انهم صنفوا فی ذلك كتباً و رسائل فمن الكتب المصنفة فی ذلك كتاب النقض علی عیسی بن ابان فی الاجتهاد و ذكره النجاشی فی ترجمة اسمعيل بن علی بن اسحق و منها كتاب الايضاح لفضل بن شاذان النيسابوری و كان من اجل اصحابنا

مهمل و غیر معتبر باشند و من از فساد این عقیده و این سخن چگویم و چگونه تقریر نمایم که بر شخص ممتدی خبیر بصیر خفی و پوشیده نیست پس میگوئیم که صحه موافقة اجماع و عقل و ظاهر کتاب موقوف است بر حجیت آنها و کلام در آنها بعضی از آن گذشته و بعضی از آن خواهد آمد

و اما مراد ما بقرائن منضمه باخبار هر جا که ذکر کردیم یا ذکر خواهیم کرد قرائن صحه صدور اعیان و ذوات آنها است از معصوم عليهم السلام مانند وثاقت روات و مبالغات و اجتهادات ایشان در تصحیح و تحقیق اخبار و عمل نکردن ایشان بضعاف اخبار و تبری ایشان از عاملین باخبار ضعاف و اخبار صحیحه مقبوله و ارده در وثاقت و جلالت بسیاری از ایشان که متضمن یا مستلزم رخصه در عمل بر روایة ایشان است و امثال ذلك بلی مانیز عمل اصحاب را که اجله روات و محدثینند بمضمون خبر قرینه صحت خبر میگردانیم و لکن قرینه صدور عین خبر از معصوم عليهم السلام نمیدانیم و از اینجهت است که اخبار کتب اربعه و امثال آنها را از احادیث مدونه در کتب معتمده قداماء محدثین باعیانها و ذواتها کلام معصومین کرام عليهم افضل الصلوة والسلام می شماریم و شکی و شبهه در آن نداریم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر

سخن پنجم اینقاعده که در باب عمل بخبر واحد از محقق نقل شد که در کتاب معتبر ذکر کرده است و در آنجا محل بحث و گفتگوی ماست مخالف است با آنچه که در کتاب

الفقهاء و قد روی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام و قیل عن الرضا علیه السلام ایضاً و قد صنف مائة وثمانین کتاباً و ترجم ابو محمد علیه السلام مرتین او ثلثا و لاء قال بعد ان رأى تصنيفه و نظر فيه و ترجم علیه اغبط اهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان قال فی كتابه المذكور فی القوم المتسمین بالجماعة المنسوبین الى السنة انا وجدناهم یقولون ان الله تبارك و تعالی لم یبعث نبیه الى خلقه بجمیع ما یحتاجون الیه من امر دینهم و حلالهم و حرامهم و دمائهم و موارثهم و رقتهم و سایر احكامهم و ان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یكن یعرف ذلك او عرفه ولم یبینه لهم و ان اصحابه من بعده و غیرهم من التابعین استنبطوا ذلك برأیهم و اقاموا احكاما سموها سنة اجروا الناس علوماً و منعوهم ان یجاوزوها الى غیرها و هم فیها مختلفون یحل فیها بعضهم ما یحرمه بعض و یحرمه بعضهم ما یحل بعض و قال فی حق الشیعة انهم یقولون ان الله جل ثنائه تعبد خلقه بالعمل

معارض ذکر کرده است در باب حجیت خبر زیرا که قاعده منقوله از معتبر بضمیمه حصر قرائن در موافقة چهار اصل که از معارج نقل کردیم افاده آن میکند که هر خبری که محل قبول اصحاب یا موافق یکی از این چهار اصل نباشد واجب است اطراح آن و عمل بآن نشاید و در معارج بعد از ذکر قرائن و حصر آن گفته است که چون مجرد باشد از قرائنی که دلالت کنند بر صدق او و یافت نشود چیزی که دلالت کند بر خلاف مضمون او و محتاج است عمل کردن بآن خبر باعتبار چند شرط و بعد از آن آن شروط را با تطویل کلام در چند فصل ذکر کرده است و مجملاً آن اینست که شروط پنج است اول ایمان راوی که امامی اثناعشری باشد **دویم** عدالت او و طریق عدالت را اشتهار در مابین اهل نقل گردانیده است سوم ضبط راوی که سہو و نسیان از او حاصل نشود مگر نادراً **چهارم** آنکه چون راوی روایت کند از کسی اعلام بعدم قطع خود بشنیدن از آن کس یا اخذ از کتاب او مثلاً نکرده باشد **پنجم** موافقة خبر بانص کتاب عموماً یا خصوصاً پس هر خبریکه مستجمع این پنج شرط باشد تجویز کرده است در این کتاب عمل بآن را و این ضابطه فرا میگیرد بسیاری از اخبار را که قاعده منقوله از معتبر شامل نبود آنها را هر چند که در اعتبار این شروط خسه نیز ما را نظری و بحثی هست که از ما تقدم و ما تأخر معلوم میشود و الله المستعان علی ذلك كله

**بحث دوم** بدانکه مقتضای ادله منع عمل بظن از عقلیه و نقلیه آن است که



بطاعته و اجتناب معصيته على لسان نبيه ﷺ فبين لهم جميع ما يحتاجون اليه من امر دينهم صغيراً أو كبيراً فبلغهم اياه خاصاً و عاماً و لا يكلمهم الى رأيهم و لم يتر كهم عمى و لا شبهة علم ذلك من علمه و جهل من جهله فاما ما بلغهم عاماً فهو ما الامة عليه من الوضوء و الصلوة و الخمس و الزكوة و الصيام و النحر و الغسل من الجنابة و اجتناب ما نهى الله عنه في كتابه من ترك الزنا و السرقة و الاعتداء و الظلم و الرياء و اكل مال اليتيم و ما اشبه ذلك مما يطول تفسيره و هو معروف عند الخاصة و العامة و اماما ابلاغه خاصاً فهو ما و كلنا اليه من قول اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم و قوله فاسئلو اهل الذکر ان یتعلمون فهذه خاص و لا يجوز ان يكون من جعل الله له الطاعة على الناس ان يدخل في مثل ما هم فيه من المعاصي و ذلك لقول الله جل ثناؤه و اذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاءك

همچنانکه لازم است در اخبار علم بصدور آنها از معصوم عليهم السلام همچنين لازم است علم بدلالات آنها بر مفهوم هم و ظن بدلالة كافي و مجزى نيست و توضيح بيان آن است که چون انسان خواهد عمل کند بخبري که از برای او حجة و معلوم الصدور باشد باید که از برای او علم بمدلول آن خبر حاصل شود و مفهوم ظني هر چند که از روی اصول مختلفه باشد البته کفایت نمی کند پس لازم است بر او که اجتهاد کند در علوم عربيت و مفردات لغة عرب و در عرفیات و اصطلاحات رسول صلی الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام و اصحاب ایشان و اهل ازمنه و امکانه ایشان و در قرائن داخله و خارجه که متعلق بمتون اخبار بوده اند و معدلك كله استمداد و استعانة بفيض و رحمت پروردگار و توسل و توجه باهل بیت اخيار عليهم صلوات الله الملك العجبار نماید تا اینکه کشف غطا از قلب و قواى او بشود و علم يقين از برای او حاصل گردد و لکن کفایت می کند در اين مقام علم عادی که گاهی تعبير میکنند از آن باطمینان و خاطر جمعی و سکون نفس که مدار تفاهات و اعمال عقلاء قدرباً و حديثاً بر آن بوده و هست حتى چنان است که می بینیم که چون از کسی خطابی بر کسی بشود مخاطب بفتح گاهی هست که مراد مخاطب را می فهمد بطور علم و يقين بخديکه اگر سؤال کنند از او که مراد مخاطب چه بود ميگويد چنین و چنان بود و بساهست که سو گند هم بر آن ميخورد پس اينها علامت علم و يقين اوست و گاهی هم هست که در مراد مخاطب شکی دارد هر چند که

لناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین ایسوا باسمه یهد  
 الیهم فی العدل علی الناس و قدابی الله ان یجعلهم ائمة و علمنا ان قوله تبارک و تعالی  
 ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتکم بین الناس ان  
 تحکموا بالعدل عهد عهده الیهم لم یعهد هذا العهد الا الی ائمة یحسنون ان یحکموا  
 بالعدل و لا یجوز ان یامر ان یحکم بالعدل من لا یرف العدل و لا یحسنه و انما أمر  
 ان یحکم بالعدل من یحسن ان یحکم بالعدل ثم قال بعد کلام طویل ثم رجعنا الی  
 مخاطبة الصف الاول فقلنا لهم مادعاکم الی ان قلتم ان الله لم یبعث الی خلقه بجمیع  
 ما یتحتاجون الیه من الحلال و الحرام و الفرائض و الاحکام و ان رسول الله ﷺ  
 لم یعلم ذلك او علمه ولم یبینه للناس و ما الذی اضطرکم الی ذلك قالوا لم نجد الفقهاء  
 یردون جمیع ما یتحتاج الناس الیه من امر الدین و الحلال و الحرام و الفرض من

بسبب احتمال ضعیفی باشد پس در مراد مخاطب اجتهاد می کنند مثل آنکه از خود او  
 می پرسد تا نفسش ساکن و ساکت شود و همین کاشفست از اینکه مظنه در فهم مرادات  
 از الفاظ و خطابات کافی نیست هر چند که آن لفظ و خطاب از عوام و سفله انام باشد  
 چه رسد بآنکه از رسول و امام علیه و علیهم السلام بوده باشد و بهمین است اشاره مصنف  
 در فصل ششم که گفت بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد  
 و در این مقام سؤال الی است و آن اینست که اگر کسی گوید که شما دعوی بزرگی کردید  
 و بمحظور بزرگی افتادید که رهائی از آن بسیار مشکل و سخت است زیرا که بسیاری  
 از اخبار هست که بسبب اغلاقات و تعقیدات لفظیه و معنویه و اختلافات ائمه لغة و اختلافات  
 و اشتباهات حروف و حرکات در کتب و تشوشات ابنیه و کلمات و اختفاء قرائن معینه  
 بر فهم مراد در ازمنه خطاب و غیر اینها کمال اباء و امتناع را از دلالت علمیه دارند  
 بلکه بسیاری از آنها دلالة ظنیه هم ندارند پس اگر ما در استنباط مراد از آن اخبار  
 اتکاء و اتکال باصول مخترعه و قواعد مبتدعه نکنیم چکنیم و بنای قول و عمل را بر چه  
 گذاریم خصوصاً که چون شما حجیت ظواهر کتاب را معتدل و دلالة عقل را مختل و اجماع را  
 مهمل و معطل گردانیده اید پس چون بسیاری از اخبار هم مجمل باشند پس دیگر چه حجتی  
 از برای ما باقی میماند

جواب میگوئیم هذا صراط علی مستقیم ایها السائل الجاهل الغافل اولاً بگو



الصلوة وغيرها فلا بد من النظر فيما لم يأتنا من الرواية عنه واستعمال الرأى فيه و تجويز ذلك لنا قول رسول الله ﷺ لمعاذ ابن جبل حين وجهه الى اليمن بم تقضى قال بالكتاب قال فما لم يكن فى الكتاب قال فبالسنة قال فما لم يكن فى السنة قال اجتهد رأى قال الحمد لله الذى وفق رسول رسوله فعلمنا انه قد اوجب ان من الحكم ما لم يأت به فى كتاب ولا سنة و انه لا بد من استعمال الرأى

**وقوله ﷺ** ان مثل اصحابى فيكم مثل النجوم بأبها اقتديتم اهديتم واختلف اصحابى لكم رحمة فعلمنا انه لم يكن الى رأيه الا فيما لم يأتنا به ولم يبينه لنا وتقدم فى ذلك الصحابة الاولون فيما قالوا فيه برأيه من الاحكام والمواريث والحلال والحرام فعلمنا انهم لم يفعلوا الا ما هو لهم جاز و انهم لم يخرجوا من الحق ولم يكونوا ليجتمعوا على باطل فلاننا ان نزلهم فيما فعلوا فافتدينا بهم فانهم الجماعة والكثرة ويد الله على الجماعة ولم يكن الله ليجمع الامة على ضلال قيل لهم ان ا كذب الروايات وابطلها

بدانم كه اگر ابوحنيفه و امثال او اختراع ابن اصول سخيغه و تمهيد اين قواعد و اهيه ضعيغه كه او هن از بيوت عنكبوتست نميگردند تو در فهم مجملات اخبار چه ميگردى و بناى علم و عمل را بر چه مينهادى و ثانياً بگويدانم چون شخصى كه رياستى و سلطنتى بتو وارد امر كند تو را بخطا بيهكه لفظ آن يا معنى آنرا درست فهم نكنى و در بوته اجمال بماند و ديگر دست تو بشخص آمر نرسد كه تبين مراد نمائى و اطاعة امر او را بر خود لازم دانى چه خواهى كرد و چه تدبير خواهى نمود و ثالثاً مگر حديث تليث بگوش هوش تو نرسيده و يا آنكه او را فراموش كرده و نميدانى كه رسول خدا (ص) و ائمه هدى (ع) در مقام شبهات و جهالات و اجملات و اشكالات صراط مستقيمى و طريق مستبيني از براى ما قرار داده اند و ما را امر بسلوك در آن فرموده اند و آن احتياط و اخذ يقين است كه سبيل نجات و چراغ روشن دين است پس در مجملات و مشكلات اخبار بعد از اجتهاد و استمداد و توسل كه ذكر شد هر چه را كه دست فهم ما بديل دلالت آن نرسد بناى علم و عمل را در آن بر احتياط و اخذ يقين ميگذاريم و اگر احتياط نيز ممكن نباشد متمسك بعمومات كبيره از كتاب و سنة مانند لا يكلف الله نفساً الا وسعها و الا ما آتتها و كل شىء مطلق حتى يرد فيه امر و نهى و الناس فى سعة مما لا يعلمون و ادله نقى عسر و حرج و ضرر و امثال اينها خواهيم گرديد پس عمل بدون علم نكرده خواهيم بود فلله الحمد على ذلك و هو يهدى الى اقوم المسالك .

بحث سوم در بيان موجزى است از آنچه كه اشاره كرد مصنف بسوى آن از تمهيد

مانسب فيه الى الجور و نسب نبيه ﷺ الى الجهل و في قولكم ان الله لم يعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه تجويز له في حكمه و تكذيب بكتابه لقوله اليوم اكملت لكم دينكم و لا يخلو الاحكام اما ان تكون من الدين او ليست من الدين فان كانت من الدين فقد اكملها و بينها لنبيه ﷺ و ان كانت عندكم ليست من الدين فلا حاجة بالناس اليها و لا يجب في قولكم عليهم بما ليس في الدين و هذه شعبة لودخلت على اليهود و النصارى في دينهم لتركوها ما يدخل عليهم به هذه الشعبة و هي متصلة بمثلها من تجهيل النبي ﷺ و ادعائكم استنباط ما لم يكن يعرفه من فروع الدين و حق الشيعة الهرب مما اقررتم به من هاتين الشعتين اللتين فيهما الكفر بالله و برسوله **وقال** و فيما ادعيتم من قول النبي ﷺ لمعاذ تكذيب بما انزل الله و طعن

قواعد اصوليه و اختلافيكم بسبب آن قواعد حاصل شده است در ميان اصوليين و عدم وفای ایشان در اعمال آن قواعد در همه جزئیات آنها و خروج بسیاری از جزئیات هر قاعده از آن قواعد از تحت آن قاعده بآله و اینکه احکام شرعيه فرعيه امور جزئيه مختلفه اند و اندراج آنها در تحت يك امر کلی عقلی نشاید پس موقوف است دانستن حکم فرد فرد آنها بر سماع از خود شرع لا غير پس بدانکه فن اصول الفقه فنی است جدید که حدوث آن در میان عامه که محدث و مبتدع آن اند از زمان مالک و ابی حنیفه و در میان امامیه از زمان ابن جنید و ابن ابی عقیل شده است چنانکه سابقاً سابقاً ذکر شد و این فن مرکب است از بعض مسائل عربيه و مفردات لغويه و بیانیه و منطقيه و کلاميه و فلسفيه و آیات قرآنيه و احادیث نبويه و صحابيه و اماميه صلوات الله عليهم و بعض اقبسه و ظنون و استحصانات عقليه و غیر اینها چنانکه مخفی نیست و سر این معنی آنست که چون از در خانه وحی و نبوت و رسالت و سرای علم و حکمت و هدایت رو گردانیدند و دور و مهجور گردیدند پس هر چند که باطناً و حقیقه متدین بدین اسلام و متشرع بشریة سید انام صلی الله علیه و آله الکرام و طالب حق و راغب در آخرت نبودند و الا مجاهده میکردند و هدایت می یافتند و لکن بملاحظه شوکت و سطوتی که خدایتعالی در اسلام و اسلامیان گردانیده بود که مبدا اگر بالمره از اسلام خارج شوند دنیای ایشان مختل و معتل گردد و اموال و نفوس ایشان در معرض تلف و هدر باشد پس بر حسب ضرورت در ظاهر مدعی و منتحل اسلام و ملتزم با احکام آن بودند الا آنکه



علی رسولہ ﷺ فأما ما كذبتم به من كتاب الله مما قد بيناه في صدر كتابنا من قوله وان احكم بما انزل الله ولا تتبعهوا هوائهم فاحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك وقوله وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله وقوله ولا يشرك في حكمه احداً وقوله الاله الحكم وهو اسرع الحاسبين وقوله له الحكم واليه ترجعون وقوله فاصبر لحكم ربك و ما اشبهه مما في الكتاب يدل على ان الحكم لله وحده فزعمتم انه ليس في الكتاب ولا فيما انزل الله على نبيه ﷺ ما يحكم به بين الناس فيما اختلفوا فيه وان معاذاً يهتدى الى ما لم يوح الله الي نبيه وانه يهتدى بغير ما اهتدى به النبي ﷺ و اوجبتم لمعاذ ان رأيه فسي الهدي كالذي اوحى الي

از علم و معرفه احكام شرعيه محروم و معزول گردیدند و چون دیدند که مفری و چاره از معرفه احكام اسلام نیست پس خواستند که بر صفت دزدان از دیوار با م خانه داخل خانه گردیدند استراق احكام نمایند بمقتضای عقول قاصره و علوم و افهام ناقصه خاسره خود از فنون مذکوره اصولی و قواعدی ترتیب دادند که مفید ظنی با احكام تواند شد بلکه بعضی از آنها مفید ظنی نیز نیست و این اصول و قواعد از کثرت سخافه و سستی که دارد در میان خود اصحاب این فن از عامه و خاصه محل اختلافات و اشکالات و ردود و نقوض بسیار است و یک قاعده که مسلم و متفق علیه فریقین بلکه فریق واحد باشد از این قواعد یافت نمی شود چنانکه بر اهل علم و خبره پوشیده نیست پس از اینجهت است که در احكام فرعیه نیز اختلافات بسیار کرده اند حتی آنکه گذشته از مسائل ضروریه معلوم نیست که مسئله از مسائل شرعیه باشد که محل اتفاق و اتحاد فریقین بلکه فریق واحد بلکه طائفه واحده از طوائف فریقین باشد حتی می بینیم یک فقیه را در کتب خود بلکه در یک کتاب بلکه در یک باب اختلاف فتوی دارد و اختلاف ایشان در فتاوی ناشی است از اختلافی که در اصول و قواعد دارند و اختلاف در اصول و قواعد ناشی است از اختلاف مآخذ و مدارک آنها پس اگر چنان بود که آن اصول و قواعد را از در خانه نبوت و عصمت اخذ میکردند محل اختلاف و اختلال نمیشد پس در فروع آنها نیز اختلاف نمیکردند و لکن بر اهل علم معلوم و روشن است که چه اختلافها از فقهاء فریقین در هر یک از مسائل اصولیه و فروعیه واقع شده است پس معلوم است که اخذ آنها از اهل عصمت علیهم السلام نشده است و همچنین معلوم و محقق است که این اصول و قواعد مبتنی بر دلیل عقلی قاطع نیز نیست و الا محل اختلاف و اختلال نمی شد زیرا که برهان عقلی مقدماتش منتهی میشوند بضروریات و ضروریات

نبیه ﷺ فر فرغتم مرتبته فوق مرتبة النبوة اذ كانت النبوة بوحي منتظر ومعاذ لا يحتاج الى وحى بل ياتى برأيه من قبل نفسه فمثلكم كما قال الله فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال او حى الى واهم يوح اليه شىء و من قال سأنزل مثل ما انزل الله فصار معاذ عندكم يهتدى برأيه ولا يحتاج فى الهدى الى وحى و النبى يحتاج الى وحى و لوجه الملحدون على ابطال نبوته ﷺ ما يجاوزوا ما وصفتموه به من الجهل ثم اخبرنا الله تعالى ان اصل الاختلاف فى الامم كان بعد انبيائهم فقال كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلفوا فيه

قابل اختلاف نيست پس از مجموع آنچه كه ذكر كرديم معلوم و مبرهن باشد كه اصل و ماخذ اين اصول و قواعد باظنون و هميه است كه آنرا ادله عقليه نام نهاده اند و بامقولات ضعيفه غير ثابتة و هر كس كه اندك بصيرتى در اين مطالب داشته باشد چون دامن جامه نفس از قدارات تأسف و تقليد منزه دارد پس بيمين عدل و انصاف نظر نمايد مى بيند كه بعد از تبديل نعمة عظمى امامت و وضع خلافة و سلطنة در غير موضع خود هيچ تخريبي و افسادى در دين كه بزرگتر و شنيع تر باشد از وضع اين اصول و قواعد شده است **فويل لهم مما كتبتم ايد لهم وويل لهم مما يكسبون** و در اين مقام سوّ الى و جوابيست كه بايد ذكر شود تا چنانكه بايد و شايد رفع شك و شبهه از ناقصين و قاصرين نمايد

**سوأل** شما گفتيد كه اختلاف فقهاء در فروع ناشى است از اختلاف ايشان در اصول و اختلاف ايشان در اصول ناشى است از اختلاف ايشان در مآخذ و مدارك آنها و اگر اصول و فروع را از اهل بيت عليهم السلام اخذ مى كردند هر آينه اختلاف نمى كردند اين سخن شما منقوض است باينكه مامى بينيم كه محدثين و اخباريين كه عمل نمى كنند مگر با حديث معصوميه كه علم بصدور آنها از معصومين عليهم السلام نيز دارند آنها نيز در اكثر مسائل فروعيه اختلاف دارند و در و ايراد بر يكديگر مينمايند پس چگونه است آنچه كه شما گفتيد كه اگر اهل بيت عليهم السلام اخذ کرده بودند اختلاف نمى كردند

**جواب** از اين سوأل آنست كه گوئيم بلى اخباريه نيز اختلاف و تنازع در كثيرى از احكام فروعيه دارند و لكن اين هدامن ذاك اصل كلام در منشا اختلاف است منشا اختلاف اخباريه خود اخبار است كه ائمه عليهم السلام خودشان در ميان شيعيان نشان انداختند كه موجب حفظ و سلامت نفس و عرض مال ايشان باشد و مخالفان و معاندان



الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغياً بينهم فهدى الله الذين آمنوا وما  
اختلفوا فيه من الحق باذنه ويهدى من يشاء الى صراط مستقيم فحمدتم اهل البغي  
وقلتم اختلفوهم رحمة واقتديتم بالخلاف واهل الخلاف وصرفت قلوبكم عن هداة  
الله لما اختلفوا فيه من الحق باذنه ويحقق لنا وعليكم قول الله ولا يزالون مختلفين  
الا من رحم ربك ولذلك خلقهم فاتبعتم اهل الخلاف و اتبعنا من استثناه الله  
بالرحمة فلما ضاق عليكم بالملك ان يقوم لكم بالحجة احلتم على الله بالتجويز  
فى الحكم من تكليفه كما زعمتم اياكم ما لم يبيته لكم وعلى نبينا عليه السلام بالتجويل  
فى قولكم وانه لم يبين لكم الطاعة من المعصية وعلى اهل الحق والمصدقين لله و

ايشانرا بسبب اتفاق و اتحاد ايشان در اعمال واقوال نشانند پس اخبار مختلفه كه داخل  
است در تحت ضابطه كه مذكور شد سابقا همگى قول ائمه عليهم السلام است لكن فقهاء  
اخباريه در اخبار متعارضه هر كس بمقتضاي قاعده كه در تعادل و ترجيح بر حسب علم ونظر  
خود از اخبار علاجيه اخذ کرده است طسرفى را از طرفين يا اطراف تعارض ترجيح و  
اختيار نموده و كسى هم كه ترجيح را در زمان غيبت واجب نميداند مانند تفة الاسلام پس  
لامعاليه بحكم تخيير در مقام تعارض يك طرف را اختيار ميكند و ديگرى هم كه طرف  
ديگر را اختيار كرد اين منشأ اختلاف ايشان در حكم ميگردد پس اختلاف اخباريه فى  
الحقيقه اختلاف نيست يا اگر هم اختلاف است از روى ضلالت و جهالت نيست و در نزد  
خدا همگى معذور و مأجورند زيرا كه همگى عمل ميكند بقول ائمه عليهم السلام نه غير  
ايشان بخلاف اصوليه كه اختلافات ايشان از نزد خودشان است و از ظنون فاسده و آراء كاسده  
خودشان حاصل شده است پس البته منشأ اختلاف ايشان ضلالت و جهالة باشد لا غير بلكه بالاتر  
از اينها ميگوئيم كه اختلاف ايشان موجب اختلاف اصحاب و شيعيان ائمه عليهم السلام  
گرديده است زيرا كه چون ايشان در قبال ائمه عليهم السلام دكاني باز کرده اند و  
از روى اصول مبتدعه خود فنوى دادند خلفاء جور از جهة عداوت و عناديكه با ائمه  
عليهم السلام داشتند آنطائفة ضاله مضله را اعزاز و اكرام كردند و در نزد خود مقرب و مكرم  
داشتند و احكام و فتاوى ايشانرا متلقى بقبول و امضاء فرمودند و حكم كردند بر عامه مردم  
بوجوب و لزوم متابعة ايشان و بترك متابعة ايشان توعيد و تهديد نمودند پس اصحاب  
و شيعيان ائمه عليهم السلام اگر متابعة ايشان نمى نمودند نفس و عرض و مال ايشان  
در معرض هدر بود و لكن ايشان عالم و خبير باحكام و فتاوى آن ملاعين نبودند پس

لرسوله بالعداوة والبغضاء وعلى الحق من احكام الكتاب بالعبث والالحاد الى آخر ما قاله من هذا القبيل مع ما فيه من التطويل سيما فيما طعن به فی خبر معاذو اقتصرنا على ذلك فان القطرة تدل على الغدير والحفنة تهدي الى البيدر الكبير و لغيره رضی الله عنه ايضا كلمات فی ذلك لاتحضرني الان وفيما ذكرنا كفاية لطالب الحق واليقين وبلاغاً لقوم عابدين و لقد تكلمنا مع اقوام من اهل العلم فی هذا الشأن فانصفونا وصدقونا و رجعوا عن مذهب الاصوليين الى طريقة الاخباريين و منهم من سبقنا الى ذلك مع دعاء ونداء الا اني لم اجد بهذه الطريقة عاملا ولا اراه فيه كاملا كانه لم يصربعد من الاحرار ام يظن ان مخالفة الجمهور ورمز كفة المشهور من العار والله المستعان

ايمه عليهم السلام از روی حکمت و رحمت در هر زمانی و هر مکانی بمقتضای حال و مصلحت امر و نهی میفرمودند و فتوی میدادند گاهی که میدانستند که موجب فساد و ضرری نخواهد بود موافق حق و حقیقه حکم مینمودند و گاهی که خلاف اینرا میدانستند حکمرا برونق قول فقهاء آن زمان و آنمکان میفرمودند و نیز امر میفرمودند شیعیان خود را که باین احادیث مختلفه و احکام متخالفه عمل کنند تا اینکه از شر دشمنان در حفظ و امان باشند و فرموده اند که چون قائم ماقیام کند و متکلم ماتکلم نماید خواهد آورد از برای شما شریعت را چنانکه حاق و حقیقه اوست و قرآنرا چنانکه نازل شده است پس معلوم شد که این اختلاف هم از ثمرات آن اختلاف است بلی اختلاف در فروع ممکن است هم که از جهة دیگری باشد غیردو جهة مذکور. که آن جهة در مابین اصولی و اخباری مشترک است و هر دو اختلاف در فروع از آنجهت کرده اند و هر دو در آن معذورند و آنجهت اختلاف در مدالیل و مفاهیم اخبار است که ناشی است از اختلاف و تفاوت افهام و اذهان و از اختلافاتی که در مباحث الفاظ مانند مباحث وضع و اشتقاق و امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و نحو اینها واقع شده است از ائمه ائمة و نحو و بیان و میزان و غیر ایشان پیش از وضع اصول مبتدعه و بعد از آن بلکه مستفاد از بعض اخبار چنان است که اختلاف در فروع از جهة اختلاف در فهم معانی اخبار در ازمنه ائمه اطهار علیهم السلام نیز در میان اصحاب و شیعیان ایشان بوده است و گاهی بود که بعضی از ایشان چون ملتفت اختلاف می شدند دست سعادتشان بدیل خدمت ائمه علیهم السلام می رسید سوال میکردند و رفع اختلاف و اشکال مینمودند و لکن



## الفصل الحادي عشر

نقل كلام صاحب كتاب اخوان الصفا في تزييف الاجتهاد ومتابفة الاراء

**قالوا** في رسالة اللغات من كتابهم اختلفت المذاهب والاراء والاعتقادات فيما بين اهل دين واحد ورسول واحد لا فتراقهم في موضوعاتهم واختلف لغاتهم واهوية بلادهم وتباين مواليدهم و آراء رؤسائهم وعلمائهم الذين يخربونهم ويخالفون بينهم طلبا لرياسة الدنيا وقد قيل في المثل خالف تذكر لانه لو لم يطرح رؤساء علمائهم الاختلاف بينهم لم يكن لهم رياسة و كان يكونون شرعا واحداً الا ان اكثرهم متفقون في الاصول مختلفون في الفروع مثال ذلك انهم مقرون بالتوحيد وصفات الله تعالى مما يليق به مقرون بالنبي المبعوث اليهم متمسكون بالكتاب المرسل اليهم مقرون

بالضروره معلوم است که چون دونفر مثلا در حکمی از احکام از اینجبهه اختلاف کنند یکی از ایشان لامحاله مغالف حکم واقعی الهی است پس او در وقتی معذور است و مأخوذ نیست که کمال بذل جهد واجتهاد رادر مقدمات کرده باشد واستمداد واستغاثه از درگاه احدیت وتوسل وتوجه باهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعین نموده باشد چنانکه در سابق مذکور شد وبالجمله بشرایط ولوازم مجاهده فی الله قیام واقدمام داشته باشد والا معذور نخواهد بود بلکه مقصر و مأخوذ خواهد بود عقلا و شرعاً واجماعاً من اهل الاجماع ومن الله التوفیق والهدایه بالابصار والاسماع

### فصل هفتم

فرمود ذکر بعض آیات و اخبار است که دلالت میکنند بر انحصار ادله شرعیه در شنیدن از معصوم عليهم السلام فرموده است خدایتعالی **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** که ترجمه آن اینست که پس پرسید از اهل ذکر اگر چنان باشید که ندانید پس فرمود و بتحقیق که ثابت شده است باخبار مستفیضه که ذکر قرآن است و اهل قرآن همه معصومون صلوات الله عليهم میباشدند

مترجم گوید که این آیه مبارکه در دو موضع از قرآن مجید نزول یافته در سوره نعل و سوره انبیاء و مراد از ذکر یا قرآن است چنانکه مصنف گفته است و دلایل

بایجاب الشریعة مختلفون فی الروایات التي وسائطها رجال مختلفون، فی المعانی لان النبی ﷺ کان من معجزته وفضيلته انه كان يخاطب كل قوم بما يفهمون عنه بحسب ما هم عليه وبحسب ما يتصوره عقولهم فلذلك اختلف الروایات وكثرت الديانات واختلفوا فی خليفة الرسول ﷺ و كان ذلك من اكبر اسباب الخلاف فی الامة الى حيث انتهينا وايضاً فان اصحاب الجدل والمناظرة ومن يطلب المناقسة والرياسة اخترعوا من انفسهم فی الديانات والشرايع اشياء كثيرة لم يأت بها الرسول ﷺ ولا اقرب بها وابتدعوها وقالوا لعوام الناس هذه سنة الرسول ﷺ وحسنوا ذلك فی انفسهم حتى ظن بهم ان الذي قد استدعوه حقيقة قد امر بها الرسول ﷺ واحد ثوا في الاحكام والقضايا اشياء كثيرة بآرائهم وعقولهم وضلوا بذلك عن كتاب ربهم وسنة نبيهم ﷺ واستكبروا عن اهل الذكر الذين بينهم و قد امروا ان يسألوهم

بر آن گذشته از اخبار مستفيضه خود قرآن است كما في قوله تعالى ص والقران ذى الذكر وقوله تعالى ذلك نزلناه عليك من الايات و الذكر الحكيم وانا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون و انزلنا اليك الذكر لتبينه للناس وغير ذلك واهل قرآن نيستند مگر رسول صلى الله عليه وآله وائمه عليهم السلام بدلالات اخبار متكاتره متضافره مانند حديث شريف ثقابين که در هيين فصل با بيان کافی وافى مذکور خواهد شد وغير آن که بسيارى از آنها در اينفصل و غير آن ذکر خواهد يافت ويا مراد از ذکر رسول صلى الله عليه وآله ميباشد كما في قوله تعالى قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلو عليكم آيات الله وقوله تعالى و يقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر للعالمين وغير ذلك من الآيات پس اهل ذکر اهل بيت رسول صلى الله عليه وآله باشند و اهل بيت آنحضرت نيستند مگر ائمه عليهم السلام پس بر هر تقدير اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند نه غير ايشان و علاوه بر اينها در اخبار متكاتره بلکه متواتره تصريح شده است باينکه اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند که از آنجمله زيارت جامعه کبيره مشهورة است که صحه آن از امام عليه السلام محتاج بذکر و بيان نيست بلکه در بسيارى از آن اخبار تصريح شده است باينکه اهل ذکر در هيين آيه خصوصاً ايشانند نه غير ايشان پس آيه کریمه دلالت کرد بر وجوب سؤال از رسول و ائمه عليه و عليهم السلام نه غير ايشان و در اينمقام چند سؤال و جواب است که رفع ابهام و اشکال از انظار قاصرين



عما اشكل عليهم فظنوا لسخافة عقولهم ان الله سبحانه ترك امر الشريعة وفرايض الديانات ناقصة حتى يحتاجوا الى ان يتموها بأرائهم الفاسدة وقياساتهم الكاذبة واجتهادهم الباطل وما يخرصوه وما يخرعوه من انفسهم وكيف يكون ذلك وهو يقول سبحانه ما فرطنا في الكتاب من شيء قال سبحانه تبياننا لكل شيء وانما فعلوا ذلك طلباً للرياسة كما قلنا آنفاً ووقعوا الخلاف والمنازعة بين الامة فهم يهدمون الشريعة ويوهمون من لا يعلم انهم ينصرونها وبهذه الاسباب يتخرب الامة ويقع العداوة بينهم ويتأدى الى الفتن والحروب ويستحل بعضهم دماء بعض فان امتنع بعض من يعرف الحق من العلماء وخاطب بعض رؤسائهم في ذلك وخوفه بالله وارهبه من عذابه عدل الى العوام وقال لهم هذا القول واغرى العوام به ونسب اليه من القول ما لم يأت به شريعة ولا يقول عاقل ولا يتمكن ذلك العالم ان يبين للعوام كيف جرى الامور

وجاهل خواهد نمود

**سؤال الاول** شما جزء آخر آیه را ذکر کردید و حال اینکه چون بدو آیه را ملاحظه کنیم خلاف قول شما را افاده میکند زیرا که آیه از بدو چنین است **وما ارسلنا قبلك الا رجلا لا نوحى اليهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** ترجمه آن اینست که فرستادیم ما برسالت پیش از تو مگر مردان را که وحی میگردیم بسوی ایشان پس بپرسید شما مردم از اهل ذکر را اگر چنان باشید که ندانید ظاهر است که خطاب بکفار مکه است که در نبوت و رسالت آن حضرت شک وانکار داشتند و می گفتند **ما لهذا الرسول یا کمل الطعام و یهشی فی الاسواق** و می گفتند **ابعث الله بشرا رسولا** و امثال اینها پس خداوند عزوجل با ایشان میفرماید که پیغمبر اینکه پیش فرستادیم آنها نیز بشر بودند که ما وحی میگردیم بسوی ایشان پس شما اگر شک دارید و نمیدانید از اهل ذکر بپرسید تا از برای شما بیان کنند و مراد از اهل ذکر اهل علم است و اهل علم در آن زمان که عارف بودند در حق پیغمبران و ممکن بود سؤال اهل مکه از ایشان علماء اهل کتاب بودند چنانکه از ابن عباس و قتاده و غیر ایشان نیز منقولست که مراد باهل ذکر در این آیه علماء یهود و نصاری هستند و این آیه مانند آن آیه است که میفرماید **اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل** و امثال آن از آیاتی که واقع شده است در آنها استشهاد بر مشرکین از یهود و نصاری

فی الشریعة ویوقظهم عما هم فیہ لآلفهم بما قد نشئوا علیه خلفاً عن سلف واذ رأی رؤسائهم ذلك وان قلوب العلماء مشمأزة من العوام جعلوا ذلك شرفاً لهم عندهم و اوهموهم ان ذلك انقطاع منهم عن القيام بالحجة وانما سکوتهم و تحفهم لباطل یمنعهم وان الحق هو ما اجمعنا علیه نحن فلا یزال ذلك دأبهم والرؤساء لهم تزايدون فی کل یوم و اختلافاتهم تزید واحتجاجاتهم و مناظراتهم وجدلهم تکثروا حتی هجروا احکام الشریعة و غیروا کتاب الله بتفسیرهم له بخلاف ما هو کما قال سبحانه یحرفون الکلم عن مواضعه و فی اصل امرهم قد خربوا الامة من حیث لا یشعرون و تأولوا اخبار الرسول ﷺ بتأویلات اخترعوها من انفسهم ما انزل الله تعالی بهامن سلطان و قلبوا المعانی و حملوها علی ما یریدون مما یقوی ریاستهم و تفسیق اهل

**سؤال دوم** آنکه قبول کردیم ما دله و اخباری را که دلالت میکنند بر بودن رسول و ائمه علیه و علیهم السلام اهل ذکر در این آیه و لکن اثبات شیء نفی ماعداد انمی کند چه مانع است که گوئیم که اهل ذکر اهل علمند یا اهل قرآنند یا اهل دین رسولند صلی الله علیه و آله پس ائمه علیهم السلام بعضی از افراد ایشان یا اکمل افراد ایشانند و سایر علماء و فقهاء نیز از جمله ایشانند چنانکه جمعی گفته اند بلکه استدلال کرده اند باین آیه بر حجیت خبر واحد و بر وجوب تقلید مجتهد .

**سؤال سوم** سلمنا که مراد باهل ذکر در آیه ائمه علیهم السلام باشند نه غیر ایشان و واجب باشد سؤال از ایشان و از غیر ایشان جایز نباشد و مأمور بسؤال همه مردم باشند نه خصوص مشرکین و لکن ما مأموریم در این آیه بسؤال از آنچه که ندانیم حکم آن را یا حقیقه آنرا چنانکه منطوق صریح آیه است و اما چیزی را که بدانیم هر چند که بدلالت عقل یا واسطه دیگر باشد مانند دلالت کتاب و علم نجوم و علم جفر و علم رمل و رؤیای محفوفه بقرائن علمیه و امثال اینها چه دلالتی دارد آیه بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام در آن چیز و عدم اکتفا بعلم حاصل از دلائل مذکوره خصوصاً در وقتی که علم حاصل از این دلائل و مانند آنها قطعی باشد بطوریکه احتمال نقیض را در آن راه نباشد چگونه توان گفت که مادست از قطع خود برداریم و طریق ظنی را سلوک نماییم زیرا که قول ائمه علیهم السلام لفظ است و لفظ محل احتمال خلاف ظاهر خود است از وجوه بسیار چنانکه پوشیده نیست و نیز همچنانکه بمفهوم آیه علم ما معنی است از سؤال همچنین اگر چیزی قائم مقام علم



العلم دأبهم عند العوام يتوارث ابن عن اب وخلف عن سلف الى أن يشاء الله اهلاكمهم  
 وانقراضهم ولم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام اعداء الحق في كل امة وقرن فكم من نبي  
 قتلوه ووصى جحدوه و عالم شردوه فهم بافعالهم هذه يكونون اسباباً في نسخ الشرائع  
 وتجديدها في سالف الدهور الى أن يتم وعد الله ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد وما ذلك  
 على الله بعزيز والعاقبة للمتقين و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض  
 يرثها عبادي الصالحون ان في هذا لبلاغاً لقوم عابدين فهذه العلة هي السبب في  
 اختلاف الآراء والمذاهب واذا كان ذلك كذلك فيجب على طالب الحق و الراغب  
 في الجنة ان يطلب ما يقر به الى ربه ويخلصه من بحر الاختلاف والخروج عن سجون  
 امله وان غفلت النفس من مصالحها ومقاصدها وتركت طريق الجنة والحق واهله

باشد آن نیز مغنی از سؤال خواهد بود زیرا که هر نایبی حاوی و جامع جمیع احکام منوب  
 عنه می باشد بالضروره و ماظن اجتهادیرا قائم مقام علم میدانیم و در محل خود بدلیل ثابت  
 کرده ایم و همچنین اصول عملیه را مانند اصل برائة و استصحاب و نحو آنها قائم مقام  
 علم میدانیم چنانکه در محل خود مقرر است پس کفایت نمی کند شما را آیه در ابطال اجتهاد  
 و عمل بظنون و اصول .

**سؤال چهارم** سلمنا که آیه دلالت کند بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام نه  
 غیر ایشان بطوریکه شما میگوئید و انحصار طریق علم باحکام شرعیه در قول ایشان و  
 عدم کفایت دلایل دیگر چنانکه شما ادعا می کنید و لکن همه اینها در صورت حضور امام  
 علیهم السلام و امکان سؤال از اوست چنانکه مدلول آیه نیز همین است زیرا که خداوند  
 حکیم امر بشیء غیر ممکن نمیکند پس شما از کجا و چگونه تعمیم میدهید آیه را نسبت  
 بزمان غیبت امام (ع) نیز و تمسک میکنید بآن بر وجوب عمل باخبار و حرمة عمل بظنون  
 و اصول اجتهادیه و حال اینکه سؤال از امام (ع) ممکن نیست و اخبار هم افاده علم  
 نمیکند نه سنداً و نه دلالة و مایقین داریم ببقاء تکلیف پس مقری و مقری بجز عمل بظنون  
 و اصول اجتهادیه نیست

**جواب از سؤال اول** بوجه اختصار آن است که اولاً میگوئیم محقق و ثابت نیست  
 که قرآن موجود فی ایدی الناس بر همان وضع و ترتیبی است که بر رسول (ص) نازل شده است  
 بلکه گمان ندارم که احدی از مدعیان علم قائل باین باشد زیرا که ما می بینیم که در اینوضع و

والدين الذى لا اختلاف فيه وانضم الى اهله الخلاف والى رؤساء الاصنام المنصوبة كان ذلك سبب بوارها وهلاكها وبعدها عن جوار الله سبحانه لله وقرنت بعقرت قال الله سبحانه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى اذا جاءنا قال يا ليت بينى وبينك بعد المشرقين فبعس القرين وهكذا يكون حاله مع عالمه الذى اقتدى به وغرره بربه وجماعة العوام حوله وينمق كلامه فيعبده من حيث لا يشعر لانه اذا حلل بقوله وحرّم بقوله ورأيه فقد عبده قال الله تعالى وانكم وما تعبّدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون فعليك ايها الاخ البارّ الرحيم ايدك الله باهل العلم الذين هم اهل الذكر من اهل بيت النبوة المنصوبين لنجاة الخلق وقد قيل استعينوا على كل صناعة باهلها انتهى كلامهم بالفاظهم وهو كلام متين صدر عن بصيرة ويقين

ترتيب سور مدنيه مقدمند برمكيه وآيه ناسخه مقدم است برآيه منسوخه چنانكه در آيتين نازلتين در عده متوفى عنها زوجها واقع شده است و امثال ذلك پس ممكن است كه آيه چنين بوده باشد و ما ارسلنا من قبك الا رجالا نوحى اليهم بالبينات والزرير الى قوله يتفكرون وقول او سبحانه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون جزء آيه ديگرى بوده باشد يا آيه مستقله كامله باشد و درمیان اين آيه مندرج کرده باشند يا شکل ديگر باشد غير اينكه گفتيم وماند انيم والله تعالى هو العالم بكتابه و ما فعل به من كتابه و ثانياً آنچه نقل كرديد از ابن عباس و قتاده و غير ايشان كه گفته اند مراد باهل ذكر در آيه علماء يهود و نصارى است گذشته از اينكه حجيتى و اعتبارى در اين نقل نيست ثقة الاسلام و عياشى و صدوق روايت کرده اند باسانيد خود از حضرت باقر عليه السلام كه بآن حضرت گفتند كه بعضى از مردم ميگويند كه مراد باهل ذكر در آيه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون يهود و نصارى است آن حضرت فرمود كه آن هنگام ايشان ميخوانند شما را بسوى دين خود يعنى اگر چنين باشد كه خدا واجب کرده باشد بر شما سؤال از يهود و نصارى را پس قبول جواب از ايشان نيز لامحاله واجب است پس شايد كه شما در مسئله از ايشان سؤال كنيد و ايشان بدین وعقيده خود جواب گویند و قبول از ايشان بر شما واجب باشد پس لازم گردد شما را كه در دين آنها داخل گرديد و اين باطل است بضرورت دين اسلام پس مراد باهل ذكر كه امر شده است بسؤال از ايشان آنها نخواهند



## الفصل الثانی عشر

اشاره الى بعض ما يترتب على الاجتهاد و متابعة الاراء

من المفاسد

کفی من مفاسدهما بعد کونهما مخالفة لله ولرسوله وللائمة المعصومین صلوات الله علیهم کما سمعت ما بلغک فیہما ماجری من الصحابة من الحروب والفتن و ما ترى من اختلاف الفقهاء فی المسائل الدینیة من الاصول والفروع والفرائض والسنن مع عدم انضباط مدار کہما واختلاف طرقہما باختلاف الازہان والاحوال ومع ما فیہما من المتعارضات و اضطراب الانفس و المخاصمات و رجوع کثیر من فحول العلماء مما به افتی الی غیر ذلك مما لا یحصى ذکر السید بن طاوس رحمہ الله عن

بودر اوی گفت کہ بس آنحضرت اشاره کرد بسینہ مبارکہ خود و فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم کسانیکہ سؤال کرده میشود از ایشان و در روایت عیاشی فرمود کہ ذکر قرآن است پس بعد از اینجوابہا چہ شبہہ میماند در اینکہ مراد باهل ذکر در آیه یہود و نصاری و امثال ایشان نیستند **کذلک یضل الله من یشاء ویہدی من یشاء**

**و جواب از سؤال دویم آن است کہ اولاً ظاہر اخباریکہ صریح بعض آنها حصر در رسول صلی الله علیہ وآلہ و ائمہ علیہم السلام است و ثانیاً ممنوع است غیر معصومین علیہم السلام کہ داخل باشد در مسئولین در این آیه برهان عقل و تقریر آن چنان است کہ میگوئیم چون خداوند علیم خبیر عالم بحقائق جمیع خلق و سرائر جمیع عباد می باشد و احدی بجز او سبحانہ عالم بغیوب و اسرار و سرائر نیست و نیز واجب است کہ خدایتعالی امر کند بندگان خود را در استعلام مجهولات بسؤال از عالم بہمہ مجهولات کہ معصوم از کذب و خیانت و خطا باشد والا چنانچہ امر کند خدا بنده را بسؤال از کسیکہ مأمون از جہل و کذب و خطا نباشد بسا باشد کہ این اغراء آن بنده باشد بجهل و آن قبیح است بر حکیم و تعالی الله عن ذلك پس چون کسی کہ عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیہ العباد و مأمون باشد از کذب و فساد و احدی بجز معصومین علیہم السلام نیست و این موجبہ و سالیہ در علم حضرت احدیث جل ذکرہ معلوم و ثابت است پس نخواهد بود کہ امر کرده باشد بسؤال از هر عالم ناقص غیر مأمونی بلکہ لزماً است کہ امر کرده باشد ایشانرا بسؤال از علماء کاملین معصومین و**

سعيد بن هبة الله المعروف بالقطب الراوندى انه قد صنف كراسا فى الخلاف الذى تجددين الشيخ المفيد والمرضى رحمهما الله و كانا من اعظم اهل زمانهما وخاصة شيخنا المفيد فذكر فى الكراس نحو خمس وتسعين مسألة تدوقع الخلاف بينهما فيها فى علم الاصول و قال فى آخرها لو استوفيت ما اختلفا فيه لطال الكتاب انتهى كلامه ولتقص عليك من اجتهادات المجتهدين فى مسائل الدين ما يتبين لك به انهم كيف يضعون وبم يستندون وانى يؤفكون ونقتصر على ثلث مسائل اثنتان اصوليتان هما نفس مسألة الاجتهاد والاجماع والاخرى فروعية هى مسألة نية العبادات لتكون انموذجاً تعتبر بها طريقتهن فى ساير المسائل وتقيس عليها سنتهم فى بقية المدلولات والدلائل وكفى بالاطلاع على هذه الثلث شاهداً والى الهدى والخير سابقاً وقائداً ونذكر اولاً ماهو التحقيق فى كل منها على الاجمال ثم نذكر

هو المطلوب واگر تو گوئى که پس چگونه است که رسول صلى الله عليه وآله وائمة عليهم السلام امر کرده اند مارا بسؤال کردن از ثقات مؤمنين و تصديق اخبار و شهادات ايشان با اينکه ايشان البته مأمون نيستند از جهل و کذب و خطا و نسيان بلکه بنا بر بهانه ها نيکه شما آورديد مسدود مى شود باب حجة اخبار و لازم مي آيد که تا کسى خود را از معصوم نشنود عمل نکنند پس چگونه ديگر شما توانيد که قائل شد بحجيت اخبار نيکه بواسطه از معصومين عليهم السلام نقل شده است هر چند که در غايت قوة وصحة باشند زيرا که غير رسول صلى الله عليه وآله و بتول عليهم السلام و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از اين امت معصوم نيست بالاتفاق

**جواب گوئيم** که بلى چنين است که گفتمى ولكن در قياس خطا کردى کلام در

امر الهى است که در اين آيه وارد است و امر خدا را بامر رسول و ائمه عليهم السلام و الصلوة نبايد قياس کرد هر يك را حدى و حقى و شأنى است آيا نمى بينى که سلطان مجازى اين است و جز اين نيست که امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع حاکمى که از جانب خود بر ايشان گرداننده است و امر نميکنند ايشان را باطاعة و اتباع خدام و ثقات و گماشتگان آن حاکم هر چند که ايشان را بشناسد و وثوق با ايشان داشته باشد باز استنکار و استنکاف مى کند از ارجاع امرى با ايشان بطور نيکه گويى بجز آن حاکم امين هيچکس را نمى شناسد و احديرا بنظر اعتنا نمى نگردد و لکن آن حاکم امين امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع ثقات و ابواب و نواب خود و ارجاع ميکنند امر با ايشان را



اختلافاتہم واقاویلہم فیہا بطریق السؤل فتریبہم متعتین عن الجواب لتشاہدہ وجوہ  
طرفی الاستدلال

### مسئله

الاجتہاد و ما ادیرک ما الاجتہاد ألیس الاجتہاد الحق ان ینظر احد منا الی  
احادیث ائمتنا علیہم السلام فیتدبر فی معانیہا ویفہم ما اودع فیہا ویہیزین المتشاہد  
منہا والمحکم ویأخذ المحکم ویرد الیہ المبیہم اویترکہ علی الایہام ان لم یکن لہ  
سبیل الی الاحکام ویحتاط فی العمل ویمسک عن الفتوی والزلل ثم اذا اختلفت طائفة  
منہا طائفة بحسب الظاہر یعمد الی ترجیح بعضہا علی بعض بپہرہان باہر من الضوابط  
المنقولۃ عنہم والقواعد المسموعۃ منہم الی ان یقع علی الخیار فیتسع لہ الدار

بآنها و اگر سلطان اتفاقاً ارجاع امر را بیکس از رعایا نماید هر چند که از ثقات و بر  
گزیدگان ایشان باشد البتہ این موجب تشنیع و توهین سلطان خواهد گردید و همچنین  
است امر الہی نسبت بہ بندہ گان **وللہ المثل الاعلی** کہ باید ارجاع کند جمیع  
بندہ گان خود را در جمیع ما یحتاجون الیہ بخلیفہ خود کہ در میان ایشان گردانیدہ است و  
واجب گرداند بر ایشان اطاعت او را نہ غیر او پس آن خلیفہ بملاحظہ تعذر و ممکن  
نبودن رجوع جمیع خلق در جمیع حوائج خود بسوی خود او ارجاع کند مرد مراد را مورد  
دینیہ و دنیویہ ایشان بثقات و ابواب و نواب خود پس بنا بر این لازم نمی آید محظوری  
از انسداد باب حجیت اخبار و غیرہ و ثالثاً اگر چنان باشد کہ شما میگوئید کہ شامل  
باشد اہل ذکر در آیہ ہمہ اہل علم را لازم میآید کہ ہمہ اہل علم از معصوم و غیرہ  
خلفاء و حجج خدا باشند بر مردم در عرض یکدیگر یا در طول یکدیگر و این باطل  
است بالضرورة و اما بیان ملازمہ بس بجهة اینکہ مقصود عمدہ از نصب خلیفہ و حجۃ  
اعلام مجهولات و حل مشکلات و کشف معضلات مردم است و اگر چنان بود کہ ہمہ  
مردم ہمہ چیزی را میدانستند و محتاج بسؤال از کسی نبودند شاید کہ خلیفہ و حجتی از  
برای ایشان لازم نبود و اگر گوئی کہ شاید فائدہ خلیفہ و حجۃ سیاست مردم باشد بر  
گناہان و خطاہای ایشان گوئیم گناہ و خطائیکہ موجب تادیب و سیاست است چہ آن  
گناہ و خطا واقع شدہ باشد یا هنوز واقع نشده باشد و ممکن الوقوع باشد لامحاله

والتقليد هو ان ينظر مستبصر الاجتهاد بعد هذا وكيف يتبعون آرائهم وأنى يصرفون عن الهدى بعد ادجائهم ومامعنى تحصيل الظن بالاجتهاد ثم كم قدر الظن المعترف فيه حتى يصح عليه الاعتماد ثم ما الذى لا بد منه فى المجتهد من العلوم حتى يتأتى له ذلك هل يكفيه تحصيل العلوم العربية ومعرفة القرآن والحديث والاحكامين لذلك ام لا بد من معرفته لاصول الخمسة الدينية وعلى الثانى أيكفيه التقليد أم لا بد من الدلائل اليقينية ثم هل يشترط ان يعرفها بدلائل المتكلمين أم يكفى طريق آخر ولو ادنى اذا افاد اليقين أم لا بد من طريق اعلى ثم ما ذاك الطريق والطرق شتى أم يختلف بحسب اختلاف الافهام لتفاوت الناس فى النقص والتمام ثم هل يكفى فى الاجتهاد ما ذكر أم لا بد من علوم اخر ما تلك العلوم وما المعترف فيها من قدر وهل يشترط المنطق وهل يجب اولا تحصيل معرفة جميع الايات والاحاديث الاحكامية

سبب وعلة آن گناه وخطا جهل باشد و جهل موجب سؤال باشد و سؤال بايد از خليفه و حجة بشود پس در هر صورت مسئول خليفه و حجة است و آن غير معصوم نيسست بضرورة المنهوب پس اهل ذكر در آيه كه مسئولند غير معصومين نيستند و كفايت ميكند آنچه كه گفتيم از جواب از براى اهل صدق و صواب و نعوذ بالله من كل مسرف مرتاب واليه اعود واليه مآب

**جواب از سؤال سوم** ميگوئيم واما آنچه كه گفتيد كه شرط وجوب سؤال عدم علم است پس گفتيد كه منحصر نيست طريق علم بقول معصوم عليهم السلام بلى هر دو قضيه را مسلم و مقبول ميداريم شرط وجوب سؤال عدم علم است و الا لازم ميآيد برخدايتعالى ايجاب تحصيل حاصل و آن ظاهر القبح و از پروردگار حكيم محال است و نيز منحصر نيست علم فى الجملة بكليه اشياء و موجودات از محسوسات و معقولات و مقولات بقول معصوم عليهم السلام بلكه از طرق ديگر نيز مانند حس و نواتر و نقل ثقات و عقل سليم در بعضى از معقولات و غير اينها ميتواند علمى حاصل شد و لكن سخن مادر احكام دينيه است از اصوليه و فروعيه و علم بآن حاصل نميشود مگر از قول كسيكه صاحب دين و شرع علم آنرا در نزد او گذاشته است كه به بنندگان او سبحانه برساند و آن كس البته نمى باشد مگر پيغمبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام پس واجب كرده خواهد بود سؤال را از ايشان سلما كه قليلى از احكام از غير طريق ايشان علم بآن تواند حاصل شد و لكن ما بآدله



أم یکفی ما يتعلق منها المسئلة المطاوعة وهل يجوز التجزی فی الاجتهاد ومع الجواز هل یکفی فی جواز العمل برأیه اولغیره ثم ما معنی التجزی وما معنی الاجتهاد فی الكل وهل یکفی فی الثانی تحصیل الملكة التي بها يتمکن من تحصیل الظن فی كل مسئلة مسئلة أم لا بد من تحصیل قدر صالح ام مسائل جميع ابواب الفقه ثم کم قدر القریحة التي لا بد أن يكون للمخایض فی الاجتهاد حتی يجوز له الخوض فيه وهل له حد فی طرف القلة لا یکفی بأقل منه وهل يشترط فيه القوة القدسية كما زعمته طائفة ثم ماتلك القوة وما حدها وبم تعرف ثم کیف يعرف المجتهد من نفسه انه مجتهد حتی يجوز العمل برأیه بل يجب ولا يجوز له تقلیده غیره أم کیف السبیل للعامی الی معرفة المجتهد حتی يجوز له تقلیده هل یکفی اعترافه بذلك مع عدالته أم لا بد مع ذلك ان ینصب نفسه متصدیا للفتیا ويرجع الناس الیها فیها ام

وبراهین قاطعه ثابت کرده ایم که علم از غیر طریق ایشان مطلوب و مرضی خداوند سبحانه نیست و عمل بچنین علمی باطل و مردود است چنانکه میفرماید لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون آیا نمی بینید که اگر مولائی امر کند بنده خود را که داخل خانه من شود از درخانه نه از دیوار و پشتبام و فلان متاع را بیاورد پس عبد داخل خانه شود از دیوار و پشتبام و متاع را بیاورد امثال امر مولی نکرده خواهد بود و مستحق مذمت و عقاب خواهد بود هم بواسطه عدم امثال و هم بواسطه تصرف در دیوار و پشتبام که مولی نهی از آن کرده بود و جای آن نیست که عبد گوید که مطلوب تو دخول درخانه و آوردن متاع بود و من امثال کرده ام از هر جا که رفته باشم و بسا باشد که مصلحتی در خود باب و طریق باشد که ما ندانیم و دخول خانه و آوردن متاع بهانه باشد و خصوصاً در حق مولی ما که خداوند عالمست که میدانیم بالبداهه که محتاج باعمال و عبادات ما نیست پس بسا باشد که مراد و مطلوب اصلی و مقصود حقیقی او از شرع شرایع و جعل احکام تعظیم و تکریم و تعلیه شأن خواص بنده گان خود از انبیاء و اوصیاء باشد در نزد سایر بنده گان و خلائق خود و بر این معنی شواهد بسیار است که از آن جمله امر بسجود ملائکه است آدم علیه السلام را با اینکه ملائکه در عبادات و اعمال خود که مأمور بآنها بودند محتاج بآدم علیه السلام نبودند و همه از جانب پروردگار جل ذکره بوحی و الهام بایشان میرسید پس خدایتعالی تعلیم کرد بآدم علیه السلام اسمائی

لايكفى ذا ولا ذابل لابد من اذعان اهل العلم ثم هل يكفى الواحد والاثنين ام لابد من جماعة ثم كم ومن؟ أيكفى من حصل طرفاً من العلوم الرسمية أم لابد ان يكون مجتهداً ام لا ولا فمن؟ وعلى تقدير اشتراط الاجتهاد فهل يجوز الدور في مثله ثم هل يجوز تقليد المجتهد الميت ام يموت القول بموت صاحبه و على تقدير الجواز هل يشترط أن يكون الناقل قد سمع منه في حال حيوته أم يكفى رجوعه الى كتابه بعد موته وعلى الثانى هل يشترط فيه أن يكون من أهل العلم ثم ما العلم الذى يشترط فيه ثم هل اتفاق المجتهدين على عدم اعتبار قول الميت يكفى في عدم اعتبار اقوالهم لان هذا من جملة اقوالهم فاعتباره يوجب عدم اعتبارها ام لا

هذا ما حضر لى من الاحتمالات والشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى كل قوم ولعل ما لم يذكر لم يكن اقل مما ذكرنا ويزيد في كل عصر اقوال واختلافات

را که ملائکه نمیدانستند و اقرار بندانستن خود آنها را نمودند پس خدایتعالی امر کرد آدم (ع) را که خبر ده بملائکه آن اسماء را پس چون خبر داد بایشان آنها را حضرت حق عز و علی احتجاج کرد بر ملائکه ب علم آدم (ع) ب آنچه آنها نمیدانستند برفضیت و عظمت و کرامت آدم (ع) برایشان پس ایشانرا امر کرد بسجود از برای او یعنی بتعظیم و اطاعة او چنانکه در اخبار بسیار است و از جمله شواهد آنست که حضرت رب العزة جلّت عظمته واجب و لازم کرد بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان اقرار به نبوت محمد (ص) و ولایت اهل بیت او علیهم السلام و ایمان بایشانرا و براین امر عهد و موثیق مؤکده مشدده از ایشان گرفت بلکه آن حضرت را نبی انبیاء گردانید (ص) و دلیل بر این معنی گذشته از اخبار متکثره بلکه متواتره از طرق فریقین آیه کریمه است **واذا خذ الله ميثاق النبیین الى قوله تعالی فاولئک هم القاسقون** باینکه انبیاء مأمور بودند بعمل کردن بشرایع خود یا بعضی از ایشان مأمور بودند بعمل کردن بشرایع دیگر و هیچ يك از ایشان اوصیاء ایشان مأمور نبود که عمل کنند بشریعه محمد (ص) پس فایده در ایمان ایشان و اقرار ایشان بنبوت آنحضرت و ولایت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و علیهم اجمعین نتواند بود مگر بیان مقام مرتبه ایشان و ایجاب تعظیم و تکریم ایشان بر همه انبیاء و اوصیاء ایشان پس در صورتیکه فضل و رحمت الهی اقتضا کند ایجاب معرفه و تعظیم و تکریم این بزرگوارانرا بر سابقین پس براین امت که امت خود حضرت



الی ماشاء الله والی الله المفزع

### مسئله

الاجماع وما ادريك ما الاجماع اليس الاجماع المعتبران يتفق الطائفة المحقة والفرقة الناجية على مضمون آية محكمة اوراوية معصومية غير متهمه بحيث يعر فه الكل ولا يشذ عنه شاذ كاتفاقهم على وجوب مسح الرجلين في الوضوء دون الغسل للنصوص واليه اشير في الحديث قيل خذ بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه

ثم انظر ماذا يقول اهل الاجتهاد والى ما يقولون في الاستناد واسألهم معنى اتفاق الراء المشتمل على قول المعصوم أليس قول المعصوم بانقراده حجة دون انضمام رأى احد اليه ام ذاك في موضع لا يعرف قوله الا في جملة اقوال

خاتم النبيين (ص) می باشند بطریق اولی اقتضا خواهد داشت و سایر شواهد و دلایل ابنه مطلب در محل خود مذکور است الحمد لله الذي هدینا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و اما اینکه گفتید که اگر چیزی قائم مقام علم باشد معنی است از سؤال پس گفتید که ماظنون اجتهادیه و اصول عمایه را قائم مقام علم میدانیم و بدلیل ثابت کرده ایم پس در قضیه اولی میگوئیم که این سخن بوجه علی الاطلاق خطا است زیرا که قیام نایب در مقام منوب عنه در وقتی است که خود منوب عنه متعذر باشد و دست باو نرسد و اما در وقتی که او ممکن باشد و دست باو برسد نیابت و بدلیت از او معنی ندارد زیرا که نایب و بدل باید در طول منوب عنه و مبدل عنه باشد نه آنکه با او معارض و مقاوم باشد چه اگر چنین باشد معلوم نمیشود که نایب کدام است و منوب عنه کدام و بدل کدام است و اصل کدام بلکه نیابت و بدلیت در اینحال بهیچوجه معنی ندارد

و در قضیه ثانیه میگوئیم که ظنون و اصولی که گفتید در احکام شرعی بهیچوجه و از هیچ جهت قائم مقام و بدل علم نیستند نه عقلا و نه شرعاً بلکه عقل و نقل منع میکنند و اباء مینمایند از نیابت و بدلیت آنها از علم و بی نیاز کردن آنها از آن هر چند که در حال تعذر علم و انسداد باب آن باشد چه رسد بحال امکان علم و انفتاح باب آن که مدعای ماست در هر زمانی تا آخر زمان تکلیف و بادل و براهین قاطعه عقلیه و نقلیه ثابت کرده ایم آنرا چنانکه در تضاعیف فصول سابقه گذشته در لاحق نیز خواهد آمد

الناس كما زعموه ثم ما المقصود من هذا و كيف يعرض وبم يعرف قوله فيها و هل يكتفى اتفاق المجتهدين ام لابد من كل من انتسب الى العلم فى الاسلام ام جماعة من المسلمين يعلم دخول قوله فى اقوالهم و على التقادير الثلث الاول هل يكفى من فى البلد منهم ام لابد من كل من فى الارض حتى لو كان رجل منهم فى بلاد الكفر لابد من معرفة رأيه بل من كان منهم فى قرية او بادية او جبل او كهف او مفازة او سفينة او غير ذلك ثم كيف يعرف وجود مثل هذا المسلم فى مثل ذلك الموضع و على تقديره كيف يحصل العلم بقوله و رأيه ثم كيف يعرف ان ما يقوله هو الذى يعتقد لم يكن فيه ولم يتق احداً و لم ير مصلحة فى كتمان مذهبه ثم كيف يحصل الاطلاع على قول الامام فى جملة اقوال الناس المتفرقين مع غيبة شخصه و خفاء عينه و انقطاع اخباره و اقواله و مكانه فى مدة تقرب من سبعة سنين بحيث لم يعلم انه فى

و همچنين عدم كفايت ظن را از علم و ادله منع عمل بظنون و اقيسه را و وجوه بطلان ادله متمسكين بآنها را در سوابق مذکور داشته ايم و در لواحق مذکور خواهيم داشت بطوريكه از براى عاقل خبير بصير مهتدى سعيد مخلى و مبرا از تعصب و تقليد مجال شكى و محل شبهه باقى نماند و اگر گويى كه ما مى بينيم بسيارى از ظنون و اصول و امارات كه شرعاً قائم مقام علم ميباشند با اتفاق ما و شما مانند ظنى كه حاصل ميشود از براى شك در نماز فريضة و ظن بوقت و قبله از براى صاحب عذر و استصحاب طهارت از حدث و خبث و استصحاب حياة مفقود و بينه و يد و امثال اينها پس شما چگونه گفتيد كه هيچ ظنى و اصلى قائم مقام علم نمى شود جواب ميگوئيم كه بلى مسلم است و محل شبهه نيست كه ظنون و اصولي كه ذكر شد قائم مقام علمند و حكم علم در آنها جارى است و لكن باز شما اشتباه كرديد و موضوع سخن را گم كرديد زيرا كه كلام در احكام و موضوعات شرعيه است و علم بآنها بجز از قول معصوم عليهم السلام كه امين و خازن شرع است حاصل نميشود و اين ظنون و اصولي كه شما ذكر كرديد و امثال اينها كه جارى مجبراي علمند اين است و جز اين نيست كه محل و مجبراي آنها موضوعات خارجيه جزئيه است كه مشتبه ميگردند بر اشخاص مكلفين كه چون هر فردى از افراد مكلفين را ممكن نيست كه در هر زمانى و هر مكاني كه در موضوعى از موضوعات خارجيه اشتباه ميكند و شك مينمايد از معصوم سوال نمايد علاوه بر اينكه شأن رسول صلى الله عليه و آله و ائمه



أى قطر من اقطار الارض مشارقها و مغاربها برّها و بحرهما سهلها و جبلها و انه  
 ممازج للناس وخالط و معامل معهم او منزو عنهم ساكن فى اقاليم الارض و ابا عدها و  
 هو فى كهف جبل منقطع عن الخلق او هو فى بعض الجزاير التى لا يصل اليها احد من  
 الناس الى غير ذلك مما لا سبيل اليه بوجه و على التقدير الرابع كيف يعرف قول  
 المعصوم فى جملة اقوال جماعة معينين بدون معرفة شخصه هل يتصفح آثار القدماء  
 و اصحاب الائمة عليهم السلام بحيث يعلم دخول بعض الائمة الماضين فى جملتهم -  
 و ان لم يصل اليها رواية منقولة على الخصوص او بعد التصفح و الاطلاع على الاتفاق  
 يعرف موافقته معهم و ان لم يكن داخل فى جملتهم لامارة تقتضى ذلك ام بطريق آخر  
 غير ما ذكرتم ما هو أوجود مجهول النسب فى جملتهم كما قالوه و انى يعنى ذلك و لا بد  
 من العلم بدخول المعصوم و لا يكفى الاحتمال و على التقادير يندر وقوعه غاية الندرة

عليهم السلام اجل و اعلى است از اينكه از ايشان پرسیده شود كه قبله بكدام سمت است  
 يا وقت نماز داخل شده يا نه يا كسى بپرسد كه من الآن طاهرم يا محدث يا جامه و بدن  
 من پاك است يا نجس يا فلان در حقيقت و واقع مال زبد است يا مال عمرو و امثال اينها  
 پس از اينجهاى و جهات ديگر كه موافق مصلحت و حكمت است شارع مقدس ظنون و  
 اصولرا در موضوعات خارجيه جزئيه قائم مقام علم گردانيد و حال اينكه اگر ظن شخصى  
 در وقتى دريكى از موضوعات خارجيه بر خطا رود و نقص و ضرر معتدبه بر دين وارد  
 نيامده خواهد بود و در عفو كردن خدا آن را مفسده و خلاف مصلحتسى نخواهد بود  
 بخلاف استعمال ظنون و اصول در احكام و موضوعات شرعيه كه مخرب بينان دين و قانع  
 و قانع اصول شرع متين است اين هدامن ذاك پس اين نقضى كه كرديد باطل و بيوجه و  
 بپوده بود و هيچ راهى بقضيه كلي مبرمه محكمه مانند ارد پس سالم مانند استدلال ما  
 بآيه شريفه **فاسئلوا اهل الذكرو** بر مدعى و مطلوب از اشكال مسئول در سؤال بتوفيق  
 الله الكبير المتعال و هو النهادى الى الرشده و الكمال عن الفنى و الضلال

**و جواب از سؤال چهارم آن است كه ميگوئيم همچنانكه در زمان حضور ائمه**

عليهم السلام علم بقول و فرموده ايشان ممكن و ميسر بود همچنين بواسطه علم جمعى كه از  
 احاديث خود از براى شيعيان خود گذاشته اند و بدست امناء و خزان خود از شيعيان سپرده اند  
 در زمان غيبت قائم ايشان صلوات الله عليه و عليهم و عجل الله فرجه نيز علم بقول و فرموده

وخصوصاً فی المسائل التي لم یرد فیها الروایة اووردت مختلفه او بخلاف ما ادعی الاتفاق علیه ولاسیما فی مثل هذه الازمنة المنقطعة عن المعصومین من کل وجه فكیف یدعی مثل هذا الاتفاق فی اکثر المسائل و فی امثال المسائل المذكورة و فیما بعد الازمنة المتطاولة المنقطعة رأساً ثم هل علی الامام ان یتظهر قوله اذا رأى اختلافهم فی مسئله لئلا یتكون فی حيرة مطلقاً ام اذا لم یتكن الحق فیما بینهم خاصة ام لا یجب علیه ذلك مطلقاً لانا نحن السبب فی استتاره لانعلم ما هو وعلی التقدير الاول فلم لم یرفع الاختلاف من البین فی اکثر المسائل فی هذه المدة المتطاولة وعلی الاخیرین لا یتحقق اجماع لعدم السبیل الی معرفته وعلی تقدير وجوب الاظهار كیف یتظهر بتعریف نفسه و لیس له ذلك علی انه یعدم فایدة الاجماع حیثئذ او بارسال رسول فلا بد له من معجز والا کیف یعرف صدقه فیعدم الفایدة ایضاً اذ یرجع حیثئذ الی الخبر ثم یم یثبت

ایشان در احکام دینی و مسائل شرعیه ممکن و میسر است بلکه در این زمان بمراتب ممکن تر و سهل تر است زیرا که جمیع علومیکه ما محتاج بآنها ایم و از معصومین علیهم السلام رسیده است همه را در کتب معدوده جمع کرده اند و ما آن کتب را همیشه با خود میتوانیم داشت در سفر و حضر و شب و روز در هر زمان و هر مکان بخلاف زمان حضور که بسیار اتفاق می افتاد که شخص محتاج بحکم مسئله شود و دست او بندیل خدمت امام علیهم السلام یا یکی از ثقات شیعیان یا کتب و اصول ایشان که از شدت خوف و تقیه پنهان می داشتند و اظهار نمی نمودند نمیرسید پس در حیرت میماندند و اگر هم از اصول و کتب ایشان یافت می شد هر يك قلیلی و مختصری بود از احادیث متفرقه که بسامیشد که يك مسئله را که محل حاجت بود اگر بصد اصل رجوع میکردند نمی یافتند برخلاف زمان غیبت که علماء حدیث و ائمه اخبار اهل البیت علیهم السلام اصول و کتب اصحاب ایشان علیهم السلام را جمع و تصفییه و تهذیب نموده تبویب و ترتیب دادند و صاف و خالص همه را در مجلدات معدوده مضبوط و میخزون داشته اند که از برای هر کسی تناول آنها و التقاط در و جواهر مطالب در آنها مقدور و میسر باشد خصوصاً در زمان ما که لله الحمد و المنة که ارتفاع تقیه و هم انطباق کتب علمیه کرا را بعد مرار در بسیاری از امصار حاصل و متحقق است بنحویکه نسخ هر کتابی از کتب علمیه از کثرت و جود بیشماره و نامعدود است پس ایها السائل الجاهل و المستشکل الغافل چگونه منع و استبعاد کردی که در زمان غیبت علم بقول و احکام اهل



العلم بهذا الاتفاق بأمثال هذه الاجتهادات فيخص نفعه وحجيمته بمن اجتهد فيه ولا يعدوانه الى غيره ام بالخبر فيخبر من؟ أخبر مثل هذا المجتهد عما؟ أعن ظنه فيكون اثبات ظن بظن وليس له غير ظنه ام بخبر جماعة على سبيل التواتر عن ظن من انفسهم ام آخرين وعلى التقديرين يكون اخباراً عن ظنونهم بالاتفاق لاعن الاتفاق ثم التواتر لا بد من انتهائه الى الحس كما قرره وليس هذا الاتفاق على شيء من هذه التقادير بمحسوس بل هي ظنون واجتهادات

ولهذا تزيهم مختلفين في نقل الاجماع اختلافاً شديداً فترى احدهم ينقل الاجماع في مسألة على قول في كتاب له ثم ينقل الاجماع في تلك المسئلة بعينها على القول الاخر او ينقل الخلاف فيها اما في ذلك الكتاب بعينه او كتاب آخر ومثل هذا يقع منهم كثيراً حتى ان شيخهم ورئيسهم فعل مثل ذلك في قريب من اربعين

بيت عصمت عليهم السلام حاصل گردد واگر گوئی که احادیث مجموعه در این کتب معروفه از کجا علم و یقین دارید که همه قول و فرموده معصومین علیهم السلام است.

**جواب گوئیم** که مادانه و براهین علمیه این احادیث را در فصول سابقه از این کتاب بطور کامل و استقصاء مندرج و مبین داشته ایم پس مراجعه و مطالعه کن و در اعاده و تکریر سآمت و ملالت خواهد بود پس اگر گوئی که سلمنا که همه این احادیث و اخبار مضبوطه در کتب معروفه متداوله در دست شیعه علمی السنه و قطعی الصدور باشند و لکن از کجا و چگونه کفایت میکنند جمیع مردم را در جمیع احکامیکه در وقایع و بدایع مختلفه ایشانرا اتفاق میافتد و محل احتیاج میشود تا ظهور دولت حقّه عجل الله ظهورها

**جواب گوئیم** که ما اینمطلب را نیز مفصلاً و مشروحاً در سابق مذکور داشته ایم و مجمل از مفصل آن است که نیست حکمی از احکام شرعیّه فرعیه که محل حاجت و سؤال امت باشد تا روز قیامت مگر آنکه همین احادیث معروفه که ما حجت کرده ایم کفایت و رفع حاجت از آن می کنند هر چند که باخذ عمومات اصول کلیه باشد و اگر حکمی باشد که در عمومات و خصوصات احادیث یافت نشود باز باکی نداریم زیرا که هر چه که باشد از تحت ادله احتیاط و ادله سعه و رفع درمالا یعلمون و ادله تخیر بعد از تعذر ترجیح و احتیاط بیرون نخواهد بود و عمل بهمه اینها عمل بعلم و یقین است و معذک کله اگر فرض کنیم که حکمی از احکام وقتی اتفاق افتد که احادیث بهیچوجه و فابآن نکنند و هیچ حکمی از برای آن

مسئله على ما وقع الاطلاع عليه لجماعة

هذا ما حضرني من الاحتمالات و الشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى اكثرها اقوام و لعلمالم يذكرك ليس باقل مما ذكر ويزيد في كل عصر و قرن اقوال و اختلافات اخرى الى الله المشتكى و المفرد

### مسئلة

النية و ما أدريك ما النية أليست النية ما يبعثك على العمل و يدعوك اليه كالتعظيم في قيامك لاخيك و دفع العطش في قيامك الى الماء و هي مما حبل عليه الانسان في اعماله بل ساير الحيوانات في أفاعيلها و لا يمكن ان ينفك عمل عنها و لله در صاحب البشرى حيث قال لو كلفنا الله العباد من دون النية لكان تكليفاً بما لا يطاق فماهذه الحيرة و التحير و ما هذا التكليف العسير و ما ذاك القال و القيل و ما ذاك الاطباب و التطويل

اذا حاديت استنباط نشود ميگويم كه آن بسيار شاذ و نادر است پس اگر ما در آن قضيه بسنك جهالة مخالفة حكم و اقمى الهى كنيم نقص و ضرر معتد به بردين و شرع و اردنى آيد و اميد عفرو غفران نيز از خداوند رحمن داريم بر خلاف شما كه در هيچ حكمى از احكام شرعيه قوليه و عمليه خود علم و يقين نداريد مگر در قليلى از قليل از احكام ضروريه و نحو آن بسبب آنكه از جهة شوائب نفسانيه و وساوس شيطانيه و شكوك و شبهات مخالفين و تسويلات و تلبسات عقول ناقصه ضعيفه احاديث ماثوره از اهل عصمت عليهم السلام را تصحيح و تسقيم كرديد و از درجه علم و يقين تنزيل نموديد پس عمل با احتياط را نيز موجب زحمت و حرج ديديد پس بدلائل و اهيه كه بخيالات و استحسانات نفسانيه خود بهم بافته بوديد ظنون و اصول اجتهاديه را حجت پنداشتيد و قواعدى از جانب خودتان از براى آنها وضع نموديد كه هر يك محل هزار گونه اختلاف و اعتلال و ايراد و اشكال است و چنين اصول سخيغه را علم مى پنداريد و نام آن را علم ميگذاريد و احاديث ماثوره از اهل بيت عليهم السلام را كه از خزائن امناء و ثقات بيرون آمده از ايندرجه هم نازل ميكنيد و بقدر ظنون و اصول اجتهاديه هم اعتبار نميكنيد و عاملين بآنها را طعن ميزنيد و سخرى به مى كنيد بلى انصاف ميدهم كه شما هم از روى عمد و قصد نميخواهيد كه ضلالت را بر هدايت اختيار نماييد و حق را باطل بپوشانيد ولى هر عيب و علتى كه هست در اسماع و ابصار قلوب است يا از ما يا از شما **انا و اياكم لعلى هدى او فى ضلال مابين** هر چه باشد شما خود دانيد و ما خود دانيم كارى بايكديگر



واما حدیث انما الاعمال بالنیات وانما لكل امریء ما نوى فما اظهر معناه وما ابن معناه وما اكشف آخره عن اوله حيث قال عقيبه فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه وانما سبب صدور هذا الحديث قول بعض الصحابة للنبي ﷺ ان بعض المهاجرين الى الجهاد ليست نيته من تلك الهجرة الا اخذ الغنائم من الاموال والسبايا او نيل الجاه والصيت عند الاستيلاء فبين ﷺ ان كل احد ينال في عمله ما يبغيه ويصل الى ما ينويه وهذا واضح بحمد الله ولا مدخل لهذا الحديث فيما ذهبوا اليه في امر نية العبادات من المبتدعات

وليت شعري من اين يقولون ما يقولون والى ماذا يستندون وعن الحق انى يؤفكون ولنسألهم عن اختلافاتهم فيها واقاويلهم فى معانيها هل يأتون عليها من سلطان

نداريم هر كس راه خود را گرفته سلوك نمايد تابه بيند بكجا ميرسد نكدم دينكم ولى دين بس از مجموع آنچه كه تحرير و تقرير بر يافت مبين و مبرهن شد كه آيه كريمه **فاسئلو اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون** دليلى است قاطع و برهاني است ساطع و نورست لامع بر اينكه واجب است بر جميع امت در هر زمان الى يوم القيمة در هر حكى اذ احكام شرعيه كه محتاج بآن ميشو ندادرسول صلى الله عليه وآله وائمه عليهم السلام نه غير ايشان مگر كسى كه عدل و ثقة باشد از شيعيان ايشان و هيچ حكى را نگويد مگر از فرموده ايشان (ع) اذن و رخصت داده باشند در عمل كردن بروايت او هر چند كه از شيعيان ايشان نباشد مانند عمار سابطى و بنى فضال و غير ايشان كه سابقاً مفصلاً ذكر يافت و باقى نيممانند از براى خبير بصير مهتدى چيزى از شك و شبهه و ارتياب و الله الهادى الى الحق و الصواب و عنده حسن العآب و حسن الثواب فرمود و نيز خداوند عز و جل مي فرمايد **و لوروده الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم** و بدرستى كه ثابت است كه اولى الامر ائمه عليهم السلام اند

**مترجم گويد** كه اين جمله جزء وسط است از آيه بس ترجمه ظاهره آيه بتمامها چنين است و چون بيايد ايشانرا امرى از امن يا خوف فاش ميكنند او را اگر رد مي كردند و واگذار مينمودند آن امر را برسول صلى الله عليه و آله و بصاحبان امر از ايشان هر آينه مى دانستند او را آن كسانى كه استنباط ميكنند و بيرون ميآورند او را از معادن علم از جمله

من عندهم اليه یاوون کلاً وما ینبغی لهم وما ینستطیعون فلیجیبوا فاما معنی النية التي اخترعوها فی العبادات أهی الفاظ جاریة علی اللسان ام الجنان أم معان خاطرة علی القلب أم قد ینکون الجمیع كما فی افعال الحج وقد ینکون الاخیر كما فی غیرها ثم لو قال بلسانه خلاف ما اخطر بقلبه فهل یصح ام لا یرمع الصحة هل العبرة بالقول ام الاخطار ثم هل ینکفی تعیین الفعل اما مطلقا او اذا لم ینکف معیناً فی نفسه ام لا بد معه من اجراء اجزاء العباداة علی القلب اجمالاً ام لا بد من اخطارها بالبال تفصیلاً وهل ینکفی قصد القرابة ام لا بد معه من قصد الوجوب او الندب ام فی بعض العبادات ذاً وبعضها ذاً وعلی الاخیر فما ذاك وماذا وما الفرق وهل ینجب مع قصد الوجوب و الندب قصد وجه الوجوب والندب اعنی حسن الفعل الداعی الی الترغیب التام او الناقص فی الجمیع او البعض ثم ما ذاك البعض و ما الفرق ثم اذا لم یعلم المکلف

ایشان واگر نه آن بود که فضل خدا ورحمة او بر شما است هر آینه پیروی میگردید شیطانرا مگر کمی از شما این ترجمه آیه است پس در اینجا دو مطلب است :

**اول بدانکه مراد از اولی الامر هم در این آیه وهم در آن آیه که میفرماید**  
**یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم**  
 ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الالمک الاکبرمی باشند بضرورة مذهب شیعه و بدلالة اخبار متکثره بلکه متواتره مأثوره از فریقین در هر دو آیه وهم بقول جمیع مفسرین خاصه و بعضی از مفسرین عامه و هم با دله عقلیه چند که از جمله آنها دلیلی است که تقریر آن این است که میگوئیم پروردگار تعالی اطاعة اولی الامر را و رد هر امری را بسوی ایشان واجب کرده و کسی که اطاعة اوورد امر بسوی او واجب باشد باید معصوم باشد از کذب و خیانت و خطا و نسیان و الالزام میآید بر خدا تعالی که گاهی بندگان خود را بامر فاسد و قبیح و ناپسند اندراندازد و این البته بر او سبحانه روان باشد پس باین برهان اولوا الامر که واجب است طاعة ایشان و رد امر بسوی ایشان معصومند و معصوم بعد از رسول (ص) از مردان امت نیستند مگر این دوازده نفر که ما ایشانرا امام میدانیم صلوات الله علیهم بالاجماع المركب حجة علی اهل الاجماع وللخبار المتواترة المروية من الفریقین

و دلیل دیگری که تقریر آن اینست که میگوئیم مراد باولی الامر در دو آیه ظاهر آن نتواند بود زیرا که ظاهر آن بالعموم شامل میشود فرمان روایان را حتی فساق و فجار



الوجوب او الندب فهل يجب عليه تحصيل العلم به او لا ام يسقط حينئذ ذلك ام يقصد الوجوب او الندب أم يأتي بالامرین مردداً ام بالفعل مرتين ثم هل يمكنه قسداً أحدهما مع عدم العلم او الاعتقاد ثم ما معنى القربة هل هي بمعنى الامتثال او موافقة الارادة والقرب منه تعالى بحسب المنزلة او الهرب من البعد عنه او نيل الثواب عنده او الخلاص من عقابه او كونه اهلاً للعبادة او للحب له او للحياء منه او المهابة عنه او الشكر له او التعظيم او نفسه جل وعزاه هي امر وراء هذه ثم هل يقوم احد هذه مقامه ام لا ام البعض دون بعض ثم ايها اما عند الثواب والخلاص من العقاب كما ظن او غير ذلك ثم هل يبطل العبادة بقصد احدهما وهل يخل بها قصد آخر غير هذه مطلقاً ام منقرداً لامتفقاً ام مع الاستدلال لابدونه أم اذا كان غالباً لامغلوباً او مساوياً او مع المساوات ايضاً مع الاخلال اي امر كان ام اذالم يكن مباحاً كالتبرد

وجاهل و ظلام و اين البته مراد خدا و ندى نيست بدو جهة يكي آنكه اكثر فرمانروايان هر چند كه از مسلمين و مؤمنين باشند اهل گناه و اسرافند بالبداهه و اطاعة اهل گناه و اسراف جايز نباشد بالضروره و لقوله تعالى **ولا تعطى و امر المسرفين** و قوله جل ذكره **وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله** الى غير ذلك من الايات و الادله و جهة دوم آن است كه اطاعة جميع فرمانروايان هر چند كه از اهل اسلام و ايمان باشند محال و ممتنع است زیرا كه اختلافات بسيار و مناقضات و تعارضات بيشمار كه در آراء و اهواء ايشان بلكه در آراء و اهواء هريك از ايشان است و موجب او امر و نواهي و احكام ايشان ميگردد بس اطاعة همه ايشان لازم دارد جمع ميان مختلفات و متناقضات و آن محال است بالضروره و تكليف محال نيز از خداوند عدل حكيم محال است بلاشبهه پس از اين برهان كه منحل ميشود بدو برهان معلوم شد كه مراد از اولي الامر در دو آيه همه صاحبان فرمان نيستند بلكه بعض ايشانند و لكن بعض مبهم يامخير نيز نيستند بلكه بعض معين از ايشانند و آن بعض معين البته نيستند مگر ائمه اثناعشر صلوات الله عليهم اجمعين بالا جماع المركب حجة على اهله للاخبار الكثيرة المأثورة من الطائفتين و همچنين مراد باهل استنباط مذكور در آيه ائمه اثناعشر عليهم السلام ميباشند چنانكه در اخبار بسيار از طرق شيعه وارد شده است و استنباط در لغة بمعنى بيرون آوردن است و اما استنباط ائمه عليهم السلام نه بمعنى اجتهاد برأى و قياس است چنانكه بعضى توهم کرده اند بلكه معنى آن اين است كه خداوند تبارك

فی الوضوء او راجحاً كالحمية فی الصوم او طارياً فی الاثناء کائنا ما كان او الريا فحسب دون غيره او الريا يسقط الطلب من المكلف ولا يستحق به ثوابا وهل يشترط فی الطهارات الثلث قصد رفع الحدث واستباحة العبادة المشروطة بها والراجحة بها او احد الامرین تخييراً ام الاستباحة خاصة فی النیم لانه لم يرفع الحدث وانما يفيد الاستباحة فحسب وهل احد الامرین غیر الآخرام متحدان وهل وجوب الطهارات او استحبابها لنفسها اولغيرها ام استحبابها لنفسها ووجوبها لغيرها ام وجوبها عن الجنابة لنفسها وعن غيرها لغيرها وعلى التقادیر هل يشترط تعيين ذلك فی النية او العلم به ام لا ثم هل يجوز ايقاع شيء منها للعبادة المشروطة بها قبل وقت تلك العبادة بنية الوجوب او بنية الاستحباب مطلقا او اذا بقى الى الوقت مقدار فعلها لا ازيد او الاول فی الثاني والثاني فی الاول او لا مطلقا او يبني على كونها لنفسها او

وتعالی معادنی و خزائنی از علوم نامتناهی درسینه های پر نور ایشان که مشکوة فیها مصباح فرو گذاشته پس هر وقت که علم چیز را اراده کنند بیدولایت با مفتاح مشیت درکنجینه را بکشایند و علم آن چیز را بیرون آورند بدون آنکه حاجه بفکری و نظری و ترددی و تاملی و مدتی و مقدمه بوده باشد چنانکه حق جل و علا میفرماید **وکل شیء احصیناه فی امام مبین مطلب دویم** بدانکه دلالت آیه شریفه **ولوردوه بنفسها بر مقصود و مطلوب ما** که وجوب رجوع است در احکام دینی و مسائل شرعی بر رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و اخبار مأثوره از ایشان نه غیر ایشان یا بتفصیلی که سابقاً ذکر شده است خوب واضح و صافی و وافی نیست و ایراد و اشکال را در آن محل و مجال هست الا آنکه چون ضم کنیم آیه را با حدیثی که مشتملند بر اینکه ائمه علیهم السلام در مقام تاسف و شکایت از مخالفین و مبتدعین عاملین بآراء و اهواء و مقایس و مقیمین فساق و فجار و ظلمه در مقام ایشان علیهم السلام باین آیه استشهاد میفرمودند و آنرا تلاوت مینمودند دلالت آن بر مطلوب تمام میشود **فان اهل البیت ادري بما فی البیت فهم علیهم السلام اعلم و ادري بما فی**

الکتاب لانهم معه وهو معهم الی يوم یقوم الحساب

فرمود و نیز خداوند عزیز جل ذکره میفرماید **و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم و بدرستی که ثابت شده است که راسخان در علم ائمه علیهم السلامند مترجم گوید که اینجمله نیز جزء وسط آیه است و ترجمه ظاهر آیه شریفه چنین**



غیرها فیجوز فی الاول دون الثاني اوبالعکس اولایجوز فی التیمم مطلقا ام یجوز بنیة الوجوب لمن علیه فریضة مطلقا ام اذا اراد فعلها خاصة و لیس لغیره ثم هل یجوز الدخول فی الفریضة بالطهارة المندوبة و علی تقدیر الجواز أمطلقا ام اذ انوی بها استباحة تلك العبادة او مطلق استباحة العبادة او فی صورة دون صورة ثم ماتلك و ماتیک و هل یشرط قصد الاداء و القضاء فی العبادات الموقفة التي تجریان فیها كالصلوة و الصوم ام فی بعضها دون بعض ثم ماذا و ماذا و ما الفرق و هل یکفی فی الصیام قصد ترك المنافیات ام لا بد من قصد الكف عنها بناء علی ان الاول امر عدمی و الثاني وجودی و هل یشرط مقارنة النیة لاول العبادة ام یجوز التقدیم و التأخیر ام فی الصوم خاصة یجوز التقدیم دون غیره ثم ما قدر التقدیم الجایز فیہ أتمام اللیل ام تمام الشهر ام الاول مطلقا و الثاني مع النسیان ام یجوز التأخیر فیہ ایضاً الى الزوال اما مطلقا ! و مع النسیان او العذر او

است اوست آن کسیکه فر و فرستاد بر تو کتابرا که بعضی از آن آیاتی است که محکمند یعنی لفظ و معنی آنها واضح و روشن است و محل شبهه و احتمال نیست و بعضی از آن آیات دیگری است که متشابهند یعنی لفظ یا معنی آنها واضح و روشن نیست بر هر کسی و در نزد اکثر مردم مشتبه و محتمل معانی متعدده است پس اما کسانی که در دلهای ایشان کجی و میل از جانب حق میباشد پس پیروی میکنند و میگیرند آنچه را که متشابه است از قرآن بجهة فتنه جوئی و بجهة طلب کردن آنچه احتمال میدهند از معنی آنکه موافق مراد و مقصود باطل ایشان است و حال آنکه نمیدانند معنی متشابه قرآنرا مگر خدای و ثابتن در علم که میگویند ایمان آوردیم بمتشابه قرآن چنانکه ایمان آورده ایم بمعکم آن همگی از نزد پروردگار ماست و پند نمیگیرند مگر صاحبان عقلهای پاك بی عیب این ترجمه آیه است پس بدانکه دلالت این آیه بر مقصود و مطلوب ما که انحصار علم و احکام دینیہ و مسائل شرعیہ است در رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع بایشان نه غیر ایشان بدینوجه است که معانی مشکلات و متشابهات قرآنرا کسی بجز راستخان در علم بعد از خدایتعالی نمیداند و همچنین اخبار متشابهة مجمله و مشکله بدلالات حدیث صحیح مسلم اللفظ و المعنی که فرمودند همچنانکه در قرآن محکم و متشابه است در اخبار ما نیز محکم و متشابه هست پس رد کنید متشابه آنها را بمعکم آنها مانند قرآن تا اینجا منقول از مضمون حدیث است پس معلوم شد که علم کتاب و مجملات کتاب و سنت

الى قبيل الليل في المستحب دون الواجب وهل يكفى مقارنة العرفية ام لا بد من الحقيقة وهل المقارنة اللازمة للقلبية او اللفظية وعلى تقدير لزوم المقارنة هل يجوز في الوضوء والغسل مقارنتها لغسل اليدين المستحب لانه من الطهارة الكاملة والمضمضة والاستنشاق لا قربيتها الى الواجب وهل يجب استحضار الصلوة المنوية حالة التكبير وهل يجب استدامة حكم النية الى آخر العباداة وعلى تقدير وجوبه مامعناها هل هي امر وجودى هو استمرار النية الاولى او امر عدمى بمعنى ان لا ينوى ما ينافى النية الاولى ثم هل بناء ذلك على ان الباقي يفتقر فى البقاء الى المؤثر او لا يفتقر ومتى اخل بالاستدامة فهل يبطل الفعل الواقع بعد الاخلال قبل استدراك النية ثم ان عاد الى النية الاولى قبل الاتيان بشيىء منها وقبل فوات الموالات حيث كانت شرطاً لصحة العباداة لوقوعها باسرها مع النية وعدم تأثير مثل ذلك فيها لا لتخالل القطع ثم هل

منحصر در راسخين در علم مى باشد يعنى كسانيكه ثابتند در علم بنحويكه بهيچ تشكيكى وتلبسى بشك و تزلزل نمى افتند و مراد بايشان بدلالات احاديث متكاثره رسول (ص) و ائمه عليهم السلام است و كسانيكه خوشه چينى از خرمن ايشان كرده و علم صافى شافى وافى نورانى از خدمت ايشان اخذ و تحصيل نموده مستفاد از بعض احاديث چنان است كه آنها را نيز راسخان در علم مینوان گفت مانند قمر كه كسب ضوء و نور از شمس مینماید و معذلك او را نير مى نامند بلكه گاهى او را و شمس را تعبير بنيرين مى نمايند

فبالجملة اين آيه كريمه بانضمام حديث متشابهات اخبار كه ذكر شد ردودع است بر اجتهاد مجتهدين در آيات و اخبار متشابهه و مجملات و مشكلات آنها و استنباط احكام شرعية از آنها باصول مبتدعه و قواعد مخترعه ظنية كه از طريق هدايت نرسیده و از بيت علم بيرون نيامده و در ميان خودشان محل اختلافات بسيار و اختلافات بي شمار است پس در احكاميكه استنباط ميكند از متشابهات و مجملات آيات و اخبار بدون استدلال و استشهاد بحدیث اهل بيت عليهم السلام بلكه مى كنند بدلايل نظريه كه تحصيل آنها را از اصول و قواعد مخترعه ظنية نموده اند عمل بآن احكام كه بي شبهه و بدون كلام جايز و رواينست بدلات آيه كريمه فاما الذين فى قلوبهم زيغ الخ و همچنين احكاميكه از ادلة عقلية ظنية خود كه دليلى و شاهدی از احاديث اهل بيت عليهم السلام بر آنها نيست استنباط مى كنند و اما احكاميكه از ظواهر آيات محكمه و احاديث مبينه استخراج مينمايند عمل بآنها



يجوز العدول بالنية في شيء من العبادات ام لا ام قد يجوز وقد لا يجوز ثم ماموضع الجواز وما محل المنع وما الفرق ولو ذهل من النية في اثناء الفعل فهل يكفي تجديدها عند الذكرا م لا بد من استيناف الفعل ام قد وقد ثم النية هل هي واجبة ام مستحبة ام قد وقد ثم اين تجب واين تستحب وما الفرق وهل هي في جميع الافعال ام في العبادات خاصة ثم ما العبادات التي تجرى فيها أليست ازالة النجاسة عن الثوب والبدن للصلاة عبادة فلم لا تجب فيها عند موجبها وهل هي شرط ام لا ام في الواجب دون المستحب ام العبادة دون غيرها ام في التيمم دون غيره وهل تصير المباحات بالنية عبادة و على تقديره هل هذه النية التي اخترعوها ام التي اشرنا اليه وهل المراد بالنية في الحديث المشهور نية المؤمن من خير من عمله هذه النية ام امر آخر ثم ما هو وما معنى الحديث ثم لو ذهبا بذكرا او يلهم في معناه لطال الخطب بل لو اقتصنا عليك ساير شقوق النية

نيز جايز نيست؛ زیرا که ایشان بسبب اجتهاد و تاويلات منهي عنها . . . . و در عمل بقول مفتي معتبر است عدالت بالاتفاق و اگر تو گوئی که خدايتعالی فرموده است ﴿والراسخون في العلم از کجا ثابت شد انحصار علم در اهل بيت عليهم السلام و متابعين ایشان و عاملين با حديث ایشان جواب گوئيم که اين مدعی در نزد ما بادل و بر اهلين قاطعه ماضيه و آتیه ثابت و معلوم است و شکي و شبهه نيست که منحصر است علم خاصة علم با حکام الهيه باين خانه فمن شاء فليؤ من ومن شاء فليکفر لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون

فرمود و در آن خبريکه مروی و مستفيض است از پيغمبر صلی الله عليه و آله و صحه آن محل اتفاق خاصه و عامه است چنان است که فرمود «اني تارك فيکم الثقلين ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدي کتاب الله و عترتي اهل بيتي»

مترجم گوید که در اين حديث شريف ادعاي تواتر لفظاً و معنی ممکن است هر چند که در لفظ آن اندک اختلافی و زياده و نقصانی هست که مغل ب معنی نيست و در بعض طرق آن زياده اين جزء هست «انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» و حاصل معنی حديث اين است که فرمود بدرستي که من بخلافه خود ميگذارم درميان شما دو چيز گران را که اگر چنگ زنيد در آنها هر گز گمراه نشويد و آنها کتاب خدا و اهل بيت منند و اين دو بايک ديگرند و هر گز بايک ديگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من در سر حوض کوثر و در

لما فرغنا الى ما يهمنى الابد ملال وسامة وهل مثل هذه الامور الاتية فى تبه و حيرة فى حيرة لامحيص عنها ولا ساحل لها ثم هب انها قد تفقت عنها المجتهدون فى كتبهم ومسغورا تهم ولم يفعلوا بما يقوم على ساق ولن يفعلوا فهب انهم فعلوا فليس فى جميعها بل ولا اكثرها ولا اهمها والمقلد المسكين كيف يصنع وبقول من يأخذ والى من يلوذو كيف يظهر له استجماع شرايط الفتوى فيمن يدعى الاجتهاد و هو موقوف على تصديق بعضهم بعضا ولا اقل من عدم تكذيبه اياه وهو امر يمتنع وقوعه الا من اوحديهم كيف وهم فى اكثر البلاد وفى اكثر الازمنة لا يكادون يصطلحون على خمس مسائل اجتهادية بل ولا على اقل ولا اثنان منهم كما نراه فى زماننا ونسمعه فيمن كان قبلنا والى الله المفزع

اينجا چند مطلب است اول آنکه معلوم و مسلم طرفين است که در زمان رسول صلى الله عليه وآله علم باحكام دين و شريعة آن حضرت منحصر بود در اخذ و تحصيل از خود آنحضرت پس همچنين بعد از آن حضرت منحصر ميشود در اخذ و تحصيل از خليفه و جانشين آنحضرت زيرا که خلافترا هيچ معنى نيست مگر آنکه هر امر يک وظيفه مخلف باشد و زليفه خليفه نيز باشد و از جمله و ظايف رسول صلى الله عليه وآله بيان احکام دين مبين و شرع متين و انحصار علم بآن احکام در اخذ و تحصيل از آن حضرت است پس از و ظايف خليفه آن حضرت نيز همين خواهد بود و خليفه آن حضرت بنص اين حديث و غير اين حديث هيچکس و هيچ چيز نيست مگر کتاب خدا و اهل بيت آن حضرت عليه و عليهم الصلوة زيرا که گذاشتن اين دو درمیان امت بجز خلافة معنى مفيد ديگرى ندارد خصوصا که در بعض طرق حديث بجز لفظ « تارك مخلف » مذکور است و علاوه بر اين قضيه « ان تمسکتم بهما لن تضلوا » براينمدعى دليليست قاطع و شاهدهى است عادل

**مطلب دويم** عترت و اهل بيت آنحضرت نبودند در زمانى که اين حديث را فرمود مگر امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام چنانکه سابقا اشاره بآن و بعض دلائل آن شد و حال اينکه احدى از مسلمين احدى را بجز اين چهار بزرگوار ادعا نکرده است که در زمان آن حضرت از اهل بيت آن حضرت محسوب مى بوده باشد پس نه امام ديگر عليهم السلام را نيز ما از اهل بيت آن حضرت ميشماريم بتصديق و تنصيص اين چهار بزرگوار که بداللت اين حديث شريف و ادلة عصمت و تطهير و ولايت و غير آنها قول ايشان حق و مصدق



## خاتمة

اعلم انى لست انكر طريقة اهل الاجتهاد جهلا منى بها ولا لعدم بصيرتى فيها  
 كلابل ما اقدمت على ذمها الا بعد ما اطاعت على طمهاورمها وبعد ما صرفت فى البحث  
 عن اصولهم المخترعة اياماً وقضيت فى صناعتهم اعواما فانى بما يعملون بصير ولا  
 ينبئك مثل خبير ثم ما ذكرنا كله انما هو فى شأن اهل الاجتهاد والرأى الناسيين انفسهم  
 فى استعلام الاحكام الى الائمة عليهم السلام بالاستنباط من كلامهم بتأويل المتشابهات على  
 الاصول المقررة عندهم

واما مقلدة هؤلاء المجتهدين الناسيون انفسهم اليهم المتمسكون باقاويلهم  
 المفتون من كتبهم بعدموتهم من بعد ما سمعوا منهم أن لا قول للميت وأن قول الميت

است پس عترت واهل بيت آنحضرت منحصر شد در ابن سيزده بزرگوار عليهم صلوات الله  
 العزيز الجبار .

**مطلب سوم** اذن ورخصت در تمسك بثقلين بعد از رسول صلى الله عليه وآله ثابت  
 ومعلوم است باين حديث شريف وغير آن ودر تمسك بغير آنها ثابت و معلوم نيست بلكه  
 منع از تمسك بغير آنها ثابت ومعلوم است و همچنين هدايت يافتن و گمراه نشدن بسبب  
 تمسك بثقلين باين حديث وغير آن معلوم و متحقق است و بغير آنها معلوم و متحقق نيست  
 بلكه ضلال و گمراهى در تمسك بغير آنها متحقق ومعلوم است

**مطلب چهارم** جزء مزيدى كه از بعض طرق حديث نقل كرديم دلالت ميكند بر  
 اينكه كتاب و عترت بايك ديگر متلازمين و دست بگردنند و هر گز از يكديگر جدا نميشوند  
 تا روز قيامت و از براى جدا نشدن ايشان از يكديگر هيچ معنى معقول و متصور نيست  
 مگر آنكه عترت از غير كتاب حكم نميكند و بغير آن عمل نمى نمايند و تفسير و تاويل كتاب  
 را و اطوار و بواطن و اشارات و لطايف آن را بجز عترت كسى نميدانند و بيان نميتواند و  
 محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و فريضه و رخصت و مكى و مدنى و حضرى و  
 سفرى و ساير اصناف و اقسام آن را كسى بجز ايشان نمى شناسد **لا يمسه الا المطهرون**  
 پس چون اين چهار مطلب دانسته شد معلوم و ثابت ميشود كه منحصر است هدايت بحق  
 بعد از رسول صلى الله عليه وآله در تمسك بثقلين و تمسك بايشان معنى ندارد مگر اخذ

کالمیت و بعد اطلاعهم علی اتفاقهم علی ذلك الذين ترى أحدهم ينصب نفسه قاضياً ضاهناً لتلخيص ما التبس علی غیره مع أن مقتداه المیت غیر ملبىء باصدار ما ورد علیه ولا عاض علی العلم بضرر قاطع فكيف بهذا المسكين المقتنى اثره فما أبعدهم عن الحق وما اسحقهم عن الاصابة واعجب من ذلك انهم يشترطون الحیوة فیمن یجوز تقلیده ومع ذلك لا یقلدون الا الاموات و یجحدون اجتهاد الاحیاء وعدالتهم ماداموا احياء منافسة وحسد احتی اذا ماتوا صارت اقاویلهم معتبرة عندهم و كتبهم معتمداً علیها لديهم لزوال العلة أیتغافلون بعد موتهم عما عدوه من عیوبهم ام یقولون بالسنتهم ماليس فی قلوبهم ام لا یمیزون بین الحق والباطل والحالی والعاطل لکلال بصائرهم واعتلال ضمائرهم فیسوی عندهم الصدق والزور والظلمات والنور ولیت شعری ای مدخل فی الموت و الحیوة فی بطلان الفتیا او اصابة الاراء وهل الحق الا واحد

علم باحكام دينيه ومسائل شرعيه ازايشان واخذ از كتاب فقط بدون بيان عترت کافی نيست و موجب هدايت نمیشود بلکه مورد غي وضلالت است زیرا که تقرير و تحقيق شد که کتاب باعترت ملازم است و از او جدا نمیشود و معنی آن نیز بيان شد پس اخذ از کتاب فقط نه از اخذ کتاب خداست بلکه اخذ از آراء و اهواء است و ازين جهة است که در تفاسير مفسرين و تاويلات مأولين اختلافات و اختلالات بسیار بلکه بيشمار است و حال اينکه در مرادات حضرت حق جل و علا اختلافی و اختلالی معقول و متصور نيست پس بنا بر آنچه که تقرير شد استنباط احکام از کتاب عزيز بدون بيان اهل بيت عليهم السلام جایز نيست بلکه اثم و فسوق است

و اما اخذ از اهل بيت عليهم السلام فقط بدون آنکه شاهدهی بر قول ايشان از ظاهر کتاب باشد جایز بلکه واجب و لازم است زیرا که بدلالات اين حديث شريف و ادله عصمت و طهارت و نحو آنها ثابت و متحقق است که ايشان عليهم السلام بغير کتاب خدا قولی و عملی ندارند و بسا باشد که بتأويل باطنی قرآن که از رسول صلی الله عليه وآله بايشان رسیده است حکم فرمایند و مانند انیم و علاوه بر اين مستفاد از احاديث بسیار از طرق خاصه و عامه و قول کثیری از علماء ربانيين و مخلصين ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين چنان است که از قرآن سور و آیات بسیار بلکه بیشتر از آنچه که در دست ما هست نقص و اسقاط شده است و قرآن تمام بی عيب و نقص در نزد ايشان عليهم السلام است پس بسا



## ومخالفه الاّ جاحد

ثم ان اقاويل الاموات كما دريت مختلفة غاية الاختلاف وفتاويهم في كتبهم متناقضة كمال التناقض بل الكتاب الواحد له جهد واحد في مسألة واحدة مختلفة في الفتوى بحسب ابوابه ومباحثه وهذه الاختلافات تزايد يوماً فيوماً الى ماشاء الله انقراضها والمقلدة وان كانوا يقولون في الاكثر على القول الاشهر الا ان هذه الشهرة ليست مما يصح الاعتماد لكونها غير مبتن على اصل بل انما يكون في الاكثر بالبحث والاتفاق او بتقرب صاحب القول من السلطان او ماشابه ذلك من حوادث الدهور والوان ويختلف بحسب الاوضاع والازمان فرب مشهور لاصل له ورب اصيل لم يشتهر ثم انهم لتعصبهم الشديد وغلوانهم في التقليد وتجوالهم في الضلال البعيد لا يرفعون الى ناصح راساً ولا يذوقون من شراب التحقيق كاساً ولا يلجئون الى ركن

هست که حکم ایشان از روی آیه باشد که در قرآن ماموجود نیست هر چند که قضیه نقص قرآن در نزد علماء شیعه محل اختلاف و تناظر و تشاجر است و اینجا محل تحقیق آن نیست و بالجمله حکم از روی کتاب منحصر است بکسی که علم کتاب در نزد او است و آن کسی است که منزل بصاحب کتاب میفرماید **قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب - فرمود و در خبر مستفیض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مترجم گوید ترجمه حدیث چنین است که فرمود صفة اهل بیت من مانند صفة کشتی نوح است که هر کس که داخل شد در آن نجات یافت از طوفان و هر کس که روگرداند از آن و داخل نشد در آن غرق شد پس بدانکه این حدیث نیز در شهرت و صحه در مابین فریقین مانند حدیث شریف ثقلین است و دلالت آن بر مدعی واضح و روشن است بدرستی که تمثیل و تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح علیه السلام اقتضا کند که هر کس که داخل شود در ایشان نجات یابد و هر کس که از ایشان روگرداند و باز ماند غرق شود پس داخل شدن در اهل بیت علیهم السلام معنی ندارد مگر موالات و متابعت و اطاعت ایشان و تطبیق قول و عمل با قول و عمل ایشان در جمیع اقوال و احوال و اعمال و از برای تخلف از ایشان معنی متصور نیست مگر مخالفة ایشان در آنچه که ذکر شد و این اقتضا میکند و جوب اخذ احکام را از احادیث ایشان علیهم السلام لا غیر پس نجانی که جزای دخول در زمره**

وثيق ولا يقتدون بمن هو بالاقتداء حقيق بل انما يتبعون اهوائهم و يقتدون آباءهم  
يقتص بعضهم اثر بعض حثيثا ولا يكادون يفقهون حديثاً

وليت شعري من اذن لهم في اتباع رأى من يجوز عليه الخطأ في الرأى ثم  
اختيار احد اقوالهم بالاتفاق والبحث مع اختلافهم السخت الله اذن لهم ام على الله  
يفترون أم تأمرهم احلامهم لهذا أم هم قوم طاعون ام عندهم خزائن رحمة ربك  
ام هم المسيطرون أم لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسطان مبین أم عندهم  
الغيب فهم يكتبون ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله كلا بل  
ذرهم في غمرتهم يعمهون

وحيث انتهت سفینتنا في بحر الاختلاف الى ساحل النجاة و جرت بنا الى منازل  
الهداة فلنرسلها عن الجريان ونهسك القلم عن الطغيان بسم الله مجريها ومرسيها و

ایشان ودر ولایت ایشان است نجات از درکات هاویه و غرقى که جزای تغلف از ایشان  
است غرق در ورطه عقوبات و هملکات اخر و به خواهد بود اعاذنا الله من ذلك برحمته انه رحيم و دود  
و فرمود و در احتجاج طبرسى از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روایت کرده است  
که در روز غدیر فرمود الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيها و اعرفها و أمر بالحلال  
و انهى عن الحرام فى مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة عليكم و الصفة منكم لقبول ماجئت  
به عن الله فى على امير المؤمنين و الائمة من بعده يا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا  
آياته و انظروا فى محكماته و لا تنظروا فى متشابهاته فوالله لن بين لكم زواجره و لا يوضح لكم  
تفسيره الا الذى آنا آخذ بيده

مترجم گوید اين حديث شريف جزء بسيروست از حديث طويلی که شيخ احمد ابن  
على بن ابيطالب طبرسى در کتاب احتجاج خود از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده است  
که حضرت رسول صلى الله عليه وآله در روز غدیر در ضمن خطبه بليغه طولانى فرمود و  
ترجمه جزء مذکور با توضيح اندكى چنين است که آگاه باشيد بدرستى که حلال و حرام  
بیش تراست از اينکه من بشمارم آنها را و شناسانم بشما آنها را و امر کنم بيه حلالها و  
نهی کنم از همه حرامها دزیک ايستادنگاه پس چون اين ممکن نبود از اينجهت امر کرده  
شده ام من از جانب خداى تعالى که بيه بگيرم بر شما و دست ددست من گذاريد از برای قبول  
کردن آنچه که من آورده ام آنرا از جانب خداى تعالى در باب على که امير مؤمنان است و امامان



الی ربك منتهمها فیا بنی ار کب معنا وأدخل معك من تبعنا لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی وتمیز القول المیت من القول الحی و کشف الغطاء من البین ولاح الصبح لذی عینین فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق ولئن اتبعت اهوائهم بعد ماجائك من العلم فمالک من الله من ولی ولواواق اطفاً السراج فقد طلع الصبح والحمد لله والصلوة علی رسول الله ثم علی اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین ثم علی رواة احکام الله ثم علی من انتفع بمواعظ الله وتمت سفینة النجاة و صار اسمها تاریخها اذا بدلت عشراتها با لاحاد و آحادها بالعشرات بدل الله سیئاتنا حسنات وجعل حسناتنا درجات

بعد از او ایگروه مردمان تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات آنرا و نظر کنید در محکمات آن و نظر کنید در متشابهات آن پس بخدا سو گند که هر گز بیان نکند کسی از برای شما زواج قرآنرا یعنی آیانی را که منع میکنند از محرّمات و مکروهات و روشن نمی نماید احدی از برای شما تفسیر قرآن را مگر این کسی که من دست او را گرفته ام یعنی علی علیه السلام تا اینجا. ترجمه جزء مذکور از حدیث و دلالت آن بر مدعای مادر دو موضع است یکی قضیه حلال و حرام که مفاد سخن آنحضرت صلی الله علیه و آله آن است که چون ممکن نیست از برای من بیان همه حلالها و حرامها بهمه احکام آنها از برای همه مردم که هستند و می باشند تا روز قیامت پس از اینجهت خدا بتمالی امر کرده است مرا که ائمه بعد از خود در میان مردم نصب نمایم که معصوم باشند از جهل و کذب و خطا تا اهل هر عصری احکام حلال و حرام خود را از ایشان توانند تحصیل کرد و اول ایشان علی علیه السلام است و دلالت این سخن بر انحصار علم باحکام در ائمه علیهم السلام و وجوب اخذ از ایشان نه غیر ایشان حتی از احادیث مطلقه از ایشان خصوصاً در زمان غیبت قائم ایشان علیه و علیهم السلام واضح و مستغنی از تقریر و بیان است زیرا که اگر جایز می بود اجتهاد در احکام و عمل بظنون یا اخذ از مجتهدین و ظانین یا از غیر ائمه علیهم السلام حتی صحابه هر آینه آنحضرت در آن مقام بیان می فرمود و تعیین نمی فرمود اخذ از ائمه علیهم السلام را (بقیه در صفحه مقابل است)

(بقیه ترجمه) و دیگر قضیه منع از نظر در مشابهاً قرآن و تعیین امیر المؤمنین علیه السلام از برای بیان زواجر قرآن و ایضاح تفسیر آن است. پس اگر جائز میبود تفسیر بآراء و تأویل بعقول هر آینه بیان میفرمود و تخصیص و حصر در امیر المؤمنین علیه السلام نمیفرمود پس معلوم شد از این حدیث که استنباط احکام نظریه از قرآن و غیر آن بدون آنکه دلیلی و شاهی از قول ائمه علیهم السلام بر آن باشد باطل و محض عصیان است **ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده فان له نار جهنم خالداً فیها وله عذاب مهین** فرمود و نیز در احتجاج طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود «ایها الناس علی بن ابیطالب فیکم بمنزلتی فقلدوه دینکم واطیعوه فی جمیع امور کم فان عنده جمیع ما علمنی الله عزوجل من علمه و حکمه فاسئلوه و تعلموا منه و من اوصیائه»

**مترجم گوید** ترجمه این حدیث شریف آن است که ای گروه مردمان علی بن ابیطالب در میان شما بمنزلت من است پس تقلید کنید او را یعنی قلاده اطاعت او را بگردن خود اندازید در دین خود و فرمان برداری کنید او را در جمیع امور خود پس بدرستی که در نزد او است همه آنچه که تعلیم کرده است خداوند عزوجل بمن از علم خود و حکم خود پس سؤال کنید از او و علم بیاموزید از او و از اوصیاء او بعد از او تا این جاترجمه حدیث شریف است و دلالات آن تفصیلاً بر مدعای ما واضح و روشن است و محتاج بتقریر نیست و اجمال آن این است که آنحضرت صلی الله علیه و آله امر کرده است مردم را در جمیع امور ایشان بتقلید ائمه علیهم السلام و اطاعت ایشان و سؤال از ایشان و تعلم از ایشان پس هر گاه کسی در امری از امور بغیر قول ایشان علیهم السلام اعتقاد و عمل نماید مخالف امر رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و مخالف آن حضرت مخالف خدا و مستحق آتش جهنم است چنانکه میفرماید **ومن یشاقق الرسول** الخ و اگر گوئی که شمول این حدیث زمان حضور ائمه علیهم السلام را مسلم است و اما زمان غیبت امام علیه السلام از کجا و چگونه جواب گوئیم که شما مقبول و مسلم دارید علم رسول صلی الله علیه و آله را بغیبت قائم علیه السلام و طول آن پس اگر در این زمان تکلیف



از برای مردم تکلیف دیگری بود غیر تکلیف زمان حضورائمه علیهم السلام مانند عمل بظنون واجتهادات ونحو آن هر آینه بیان میفرمودیادر این حدیث یادروقت دیگر پس اگر میگوئید که بیان فرموده است فهاتوا برهانکم ان کنتم صادقین واگر میگوئید که بیان فرموده است « فقد ثبت المطلوب » پس دعوی شما از چه رو واز چه راهست فماذا بعد الحق الا الضلال فرمود و از حضرت رسول ﷺ مروی است که فرمود « لاخیر فی العیش الا فی رجلین عالم مطاع ومستمع واع » روایت کرده است اینحدیثرا ثقه الاسلام در کافی

**مترجم گوید** که ترجمه اینحدیث شریف چنان است که هیچ خیری نیست در زندگی مگر در دو کس یکی عالمی که فرمان او را برند و دیگر شنونده که نگاهدارنده باشد آنچه را که شنیده است این ترجمه حدیث است ودلالت آن بر مدعی از اینجبهه است که منحصراست خیر در عالم و در متعلم بسماع از عالم که آنچه را که شنیده و آموخته در گوش هوش خود محفوظ دارد وفراموش نکند پس عمل بظن و اجتهاد برای داخل در هیچ یک از این دو موضوع نیست پس خیری در آن نخواهد بود و هر چه که خیری در آن نباشد لامحاله شری در آن خواهد بود یا لغو خواهد بود و لغو نیز باطل و منتهی عنه است چنانکه میفرماید **والذین عن اللغو معرضون** فرمود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود « الا ان العلم الذی هبط به آدم من السماء الی الارض و جمیع ما فضل به النبیین الی خاتم النبیین عندی وعند عترتی فاین تباه بکم بل! این تذهبون » روایت کرده است اینحدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود .

**مترجم گوید** که ترجمه حدیث چنان است که آگاه باشید بدرستی که آن علمی که آدم علیه السلام از آسمان بزمین فرود آورد و جمیع آنچه که تفصیل داده شدند بسبب آن پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر سایر خلائق همه آنها در نزد من و در نزد فرزندان من است پس در کجا سرگردان می شوید شما و بکجا میروید این ترجمه حدیث است ودلالت آن بر مدعی یکی ازجبهه آن است که محصور فرمود علم را

در خود و در امامان از فرزندان خود علیه السلام و دیگر آنکه تو بیخ و ملامت فرمود بر رفتن بجای دیگر یعنی بر اخذ علم و احکام از غیر خود و امامان از فرزندان خود علیه السلام پس واجب گردانید اخذ علم و احکام را از خود و امامان از فرزندان خود. علیه السلام هر چند که از احادیث مأثوره ثابته از ایشان باشد و مراد از عترت آنحضرت یازده امام بعد از آنحضرت علیه وعلیهم السلام اند زیرا که سایر فرزندان آنحضرت یا ناقص بودند و یا جاهل محض و هیچ یک عالم مفترض الطاعه نبود بضرورت المذهب و دیگر از این حدیث معلوم شد که هر چه که غیر علم است تیه است که عبارت از حیرت و سرگردانی باشد هر چند که ظنون اجتهادیه و استدلال بعقول ناقصه و اهیه باشد که در لسان ائمه علیهم السلام معبر است بقیاس و اول من فعله الوسواس الخناس نعوذ من شره برب الناس فرمود و روایت کرده است صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود من اخذ علمه من کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ دینه من افواه الرجال رده الرجال و روایت کرده است این حدیث را ثقة الاسلام در کافی نیز .

**مترجم گوید** ترجمه حدیث چنان است که هر کس که اخذ کند علم خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر او صلی الله علیه و آله کننده شود کوهها از جای خود پیش از آنکه کننده شود آن کس از دین خود یعنی آن کس محکم تراست بر دین خود از کوهها بر جای خود و هر کس که اخذ کند دین خود را از دهان مردمان بر گردانند او را مردمان از دین او این ترجمه حدیث است بانندک توضیحی و دلالت آن بر وجوب سماع از کتاب و سنة و منع از قول و عمل بتقلید غیر معصوم و بین و روشن است و الله هو الحق المبین

**فرمود** و نیز روایت کرده است در کافی از حضرت باقر علیه السلام که آنحضرت چنین تلاوت نمود **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان خفتهم تنازعاً فی امر فأرجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم** قال کیف یأمر بطاعتهم و یرخص فی منازعتهم انما قال ذلك للمأمورین الذین قیل لهم



## اطيعوا الله واطيعوا الرسول

مترجم گوید در این جزء از آیه شریفه که میفرماید «یا ایها الذین آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم» اختلافی و سخنی نیست و جزء بعد از آن در قرآن متداول در میان ما اینچنین است **فان تنازعتم فی شئیء فردوه الی الله و الرسول** و در روایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام چنین است **فان تنازعتم فی شئیء فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم** و در بعض نسخ حاکیه از تفسیر علی بن ابراهیم بجای لفظ فردوه فارجمعه نوشته شده است و در تفسیر عیاشی بسند خود و در کافی بدو سند روایت کرده از برید عجللی که حضرت باقر علیه السلام چنین تلاوت فرمود **فان خفتتم تنازعاً فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم** الا آنکه در بعض نسخ حاکیه از یکی از دو طریق و در این نسخه که در نزد ما است از این رساله بجای لفظ فردوه فارجمعه مرقوم است و در بعضی از طرق مذکوره که چون امام علیه السلام آیه را باین شکل تلاوت نمود و فرمود که چنین نازل شده است پس مترجم گوید که چون ما این اخبار را صحیح و معتمد میدانیم بنا بر اصولیکه سابقاً ذکر کردیم پس شکی نداریم که این جزء از آیه شریفه باین شکلی که مذکور است در مصحف ما نازل نشده است بلکه بشکلی نازل شده است که حاصل ترجمه ظاهریه آن این است که در هر امریکه محل نزاع میشود رجوع کنید بخدا و بر رسول و صاحبان امر از خودتان و لکن بملاحظه اختلافاتیکه در لفظ آن است چنانکه ذکر شد مادر لفظ آن توقف داریم و واگذار می کنیم آنرا بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و اینکار از برای ما سهل است زیرا که ائمه علیهم السلام ما را امر کرده اند که قرآن را تلاوت کنیم چنانچه از مردم آموخته ایم و معذک این اختلاف مخجل بمعنی نیز هست پس بحث در آن مهمی نمی باشد و بعد از آنکه حضرت باقر علیه السلام آیه شریفه را بنحویکه برید از آن حضرت روایت کرده است تلاوت نمود فرمود که چگونه امر میکند خدا مردم را بطاعة اولی الامر و رخصت میدهد ایشانرا در منازعه کردن با اولی الامر این است و جز این نیست که فرموده است اینرا بکسانیکه

امر کرده است ایشان را و ایشان آن کسانی هستند که گفته شده است بایشان  
**اطيعوا الله واطيعوا الرسول** در آیه شریفه تا اینجا ترجمه حدیث شریف است با  
 توضیح و تحقیق فی الجمله

پس بدانکه مراد آن حضرت از آن سخنی که در آخر حدیث فرمود از  
 آنجائیکه فرمود **کیف به** امر یعنی چگونه امر میکند تا آخر آن است که اگر  
 آنچه که در مصحف مردم است **فان تنازعتم فی شیء فرددوه الی الله و الرسول**  
 درست باشد لازم مآید که حاکم منحصر باشد در خدا و رسول پس همه  
 امت حتی اولی الامر برابر و یکسان باشند با هم پس جایز باشد تنازع در احکام  
 در میان اولی الامر و غیر ایشان و قول اولی الامر بر غیر ایشان حجة و لازم الطاعه  
 نباشد و این چگونه میتواند بود و حال اینکه خدایتعالی در صدر آیه امر کرده  
 است مردم را باطاعة اولی الامر مانند اطاعة خدا و رسول پس آنچه که در  
 مصحف مردم است از این جزء آیه که ذکر شد درست نیست و حق آنست که گفته  
 شد که چنین نازل شده است **«الی الله والی الرسول و الی اولی الامر منکم»** تا اینکه  
 مناقض با صدر آیه نباشد تا اینجا بیان مراد امام **علیه السلام** است

و اما دلالت این حدیث شریف بر مدعای ما از این را هست که واجب کرده  
 است پروردگار جل ذکره بر بنده گان خود در هر امری که محل نزاع باشد فعلا  
 یا قوه رجوع بخود و بر رسول خود **علیه السلام** و باولی الامر را و گذشته از دلالت این بار  
 متکاتره بلکه متواتره از فریقین شکی و شبهه نیست در نزد شیعه از اینکه مراد از  
 اولی الامر ائمه علیهم السلامند نه غیر ایشان پس مراد از رجوع بخدا رجوع  
 بکتاب خداست چنانکه در بعض روایات تصریح بآن شده است و رجوع بر رسول  
**علیه السلام** و ائمه علیهم السلام رجوع بسنت و قول ایشان است پس حاصل آن شد که  
 خدایتعالی امر کرده است بنده گان خود را در احکام شرعیه بلکه غیر شرعیه نیز  
 که صاحب شأنی باشد و محل نزاع باشد فعلا یا قوه مانند احکام طبیعه که رجوع  
 نمایند بکتاب و سنت پس توجه خواهی گفت آیا خواهی گفت که خداوند سبحانه



حصر فرموده است مرجع احکام را در کتاب و سنت یا خواهی گفت که امر مطلق است و افاده حصر نمیکند و اثبات شیء نفی ما عداه نمینماید یا طرق دیگر غیر این دو طریق که فی الحقیقه یک طریقتند نیز داریم مانند طرق عقل و اجماع و اجتهاد برأی وزن و نحو اینها پس اگر قول اول را گوئی اقرار کرده خواهی بود بمدعای ما و مطلوب ما ثابت میشود و اگر قول ثانی را گوئی جواب گوئیم **ها تو ابرها نکم ان کنتم صادقین** سخن بی دلیل را عقلاً قبول نمیکند اگر دلیلی بر طریقت غیر کتاب و سنت از آنچه که گفتید یا نگفتید دارید بیاورید مگر بعض دلائل علیله سخیفه و شبهات و اهیه ضعیفه که در کتب خود ذکر کرده اید و ما عمدۀ آنها را در این رساله و ترجمه آن باطل کرده ایم و ابطال همه آنها از آشامیدن آب سرد گوارا از برای تشنه حریص آسانتر است بلکه دلیلی از ادله شما باقی نمانده است که خود شما آنرا بایرادی یا نقضی باطل نکرده باشید

و اگر گوئی که این حدیث خبر واحد است و موجب علم و عمل نمیتواند بود و خصوصاً قرآن را که بآن نمیتوان ثابت کرد که چنانکه بوده است و خصوصاً که اختلاف چند در الفاظ حدیث هست و خصوصاً که قرآن ما معروف و متواتر است و طرح متواتر بخبر واحد نشاید پس چگونه شما استدلال می کنید باین حدیث بر مطلوب خود

جواب گوئیم که چنین باشد و مضمون این حدیث نسبت بقرآن مجید ثابت و متحقق نباشد بلکه فرضاً این حدیث ضعیف بلکه مجعول باشد و آنچه که در قرآن متداول است از آیه شریفه درست باشد و لکن برای شما ثمری نمی بخشد و فایده ندارد بلکه آیه شریفه بر همین نحویکه در قرآن متداول است مطلوب و مدعی ما را ثابت می کند از دو موضع یکی آنکه میفرماید **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم** پس اگر شما مطاع و متبع دیگر غیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می شناسید بنمائید و ثابت کنید و دیگر آنجا که میفرماید **فروده الی الله و الرسول** پس شکی نیست که رد بر رسول بالملازمه شامل میشود رد بائمه علیهم السلام زیرا که ایشان

علیهم السلام خلیفه آنحضرتند پس هر چه که وظیفه آن حضرت است وظیفه ایشان است پس شما اگر مرجعی غیر از خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام که فی الحقیقه هر سه یک مرجع و یک طریقند می شناسید بیان کنید و ثابت نمائید تا ما نیز متابعت شما کنیم بلکه آخر آیه شریفه که میفرماید **ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** صریح است در اینکه بجز خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مرجعی و مرادی نیست زیرا که حضرت حق جل ذکرة رد بسوی خود و بسوی ایشان علیهم السلام را در تأویل خیر و احسن شمرده است از غیر آن پس غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام لامحاله مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح یا تسویه مرجوح بر راجح هر یک قبیح است عقلاً و خدا راضی نمیشود و نمی پسندد هیچ قبیحی را عقلاً و شرعاً و هر چند را که خدایتعالی راضی نباشد بآن البته ساخت است بآن و نهی فرموده است از آن پس نتیجه مقدمات آنست که غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام یعنی سماع از کتاب و سنت از طرق عقلیه و غیره مستحط خدا و منهی عنه باشد پس سالك آن داخل باشد در این آیه کریمه **ذَٰلِكَ بَانَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اسَخَطَ**

### الله و کرها رضا نه فاحیط اعمالهم

فرمود و نیز در کافی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «کن علم لا ینخرج من هذا البیت فهو باطل و اشار بیده الی بینه» «وقال اذا اردت العلم الصحیح فخذ عن اهل البیت فانار ویناه و اوتینا شرح الحکمة و فصل الخطاب ان الله اصطفینا و آتانا مالاً یؤت احداً من العالمین»

**مترجم گوید** ترجمه حدیث که مشتمل است بر دو حدیث چنان است که آن حضرت فرمود هر علمی که بیرون نیامده باشد از این خانه باطل است و اشاره فرمود بدست خود بسوی خانه خود و فرمود که چون علم صحیح را جوئی پس بگیر آنرا از اهل این خانه پس بدرستی که ما بار کرده شده ایم آنرا مانند شتر آبکش یعنی ما حاملان علم صحیحیم از جانب خدا پس فرمود داده شده ایم شرح حکمت را و فصل خطا برادرستی که خدایتعالی بر گزید ما را بر همه خلائق و عطا فرمود بما آنچه را



که عطا نفرموده است با حدی از عالمیان این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی  
 و مراد از حکمت دلائل عقلیه و از فصل الخطاب دلائل لفظیه است چنانکه از مجموع  
 احادیث و تفاسیر حاصل میشود و این دو مجمع جمیع علوم صحیحه اعمال صالحه  
 است و دلالة این حدیث شریف بر مدعی و مطلوب ما واضح تر و روشن تر است از اینکه  
 بیان کرده شود و بیانی صریحتر و شریحتر از آن نشاید و **مآید کرا الا اولو الالباب**  
**فرمود** و در کافی روایت کرده است از حمزه طیار که او عرض کرد بر  
 حضرت ابی عبد الله بعضی از خطبه های پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام را تا چون  
 رسید بموضعی از آن فرمود آن حضرت بحمزه که بس کن و باز ایست پس فرمود  
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام « لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لاتعلمون الا الکف عنه و  
 الثبوت والردالی ائمة الهدی حتی یحکمو کم فیہ علی القصد و یجلو عنکم فیہ العمی  
 و یعرفو کم فیہ الحق » قال الله عزوجل **فاستعلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون**  
**مترجم گوید** که ترجمه این کلام آن حضرت چنان است که میفرماید جایز  
 نیست شما را در آنچه وارد میشود شما را از آنچه که نمیدانید مگر باز داشتن خود  
 را از آن و توقف در آن و رجوع کردن بآنمه هدی علیهم السلام تا اینکه محکم  
 کنند شما را در آن براه راست و بردارند از شما در آن کوری جهل را و بشناسانند  
 بشما در آن واقعه حق را خدایتعالی میفرماید **فاستعلوا اهل الذکر ان کنتم لا**  
**تعلمون** تا اینجا ترجمه کلام امام علیه السلام است و تفسیر آیه شریفه با بیان کافی  
 وافی شافی در اول فصل گذشت و دلالة این حدیث بر وجوب رجوع در احکام با حدیث  
 ائمه علیهم السلام و وجوب توقف و احتیاط در ما لانص فیہ و منع از اجتهاد و عمل  
 بظنون و اصول مخترعه بین و روشن است و محتاج نیست به بیان و تطویل و الله  
 یقول الحق وهو یهدی السبیل **فرمود** و نیز در کافی در باب ضلال روایت کرده  
 است باسناد خود که حضرت صادق علیه السلام فرمود « اما انه شر علیکم ان تقولوا بشیء  
 ما لم تسمعوه منا

**مترجم گوید** ترجمه آنست که آگاه باشید بدرستی که شر بزرگ است بر شما

که بگوئید چیز را مادامیکه نشنیده باشید از ما این ترجمه حدیث است ودلالات آن نیز بروجوب سماع و حرمة اجتهاد برأی وطن و لزوم احتیاط در ما لائص فیه روشن و مستغنی از بیان است ولکن الله یهدی من یشاء فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «من دان الله بغير سماع عن صادق الزهه الله التیه الى العنا ومن ادعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک و ذلك الباب المکنون علی سر الله المکنون»

**مترجم گوید** ترجمه حدیث آنست که فرمود هر کس که پرستش کند خدا را بچیزیکه نشنیده باشد آنرا از صادق لازم میگرداند خدایتعالی براو حیرت و سرگردانیرا تا اینکه برنج و عذاب افتد و هر کس که ادعا کند شنیدن را از غیر آن دری که خدایتعالی گشوده است پس او مشرک است بخدا و آن دری است که پوشیده شده است بر سر پنهان خدا این ترجمه حدیث است و مراد از صادق معصوم است زیرا که غیر معصوم لامحاله خالی نیست از احتمال گناه و هر گناهی چه قول باشد و چه فعل منافی است با صادق بودن فاعل آن در بندگی خدا پس اطلاق صادق بروجه حقیقت بر او نشاید چنانکه براهل بیان پوشیده نیست و علاوه بر این در تفسیر قول خدای تعالی و کونوامع الصادقین احادیث بسیار بطریق خاصه و عامه از رسول امین صلی الله علیه و آله و ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده است که مراد امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام اند و علاوه بر این چون شخص مکلف باشد بسماع از صادق پس احراز موضوع بطور علم بر او لازم باشد و علم قطعی بصادقیت احدی بجز معصوم که تجرزاو از کذب و خطا ببران قاطع ثابت شده است حاصل نمیشود و اما اگر معصوم امر کرده باشد باخذ از غیر معصوم پس اخذ از او فی الحقیقة عمل بقول معصوم است و اگر بر خلاف حق باشد اعداز آن بر معصوم خواهد بود و اما آن بابی که اشاره بآن فرمودند شکی نیست که مراد از آن رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اند چنانکه در احادیث بسیار فرموده اند و بعضی از آنها در سوابق ذکر شد پس دلالت حدیث بر حصر طریق در سماع از معصوم صریح و بیسن است و چون بادل و براهین ثابت شد که احادیث متداوله



دردست ما مانند کتب اربعه و امثال آنها قول معصومین علیهم السلام است و غیر از آنها از قول معصوم چیزی دردست نداریم و مکلف باحکام شرعیه نیز میباشیم پس ثابت شد وجوب عمل باین احادیث و حرمت عمل بغیر آنها از آنچه که دلیل شمرده اند آنرا یاغیر آنها و اما عمل بکتاب عزیز پس هر چند که آنها دینت است بسماع از صادق و لکن در آن کلامی است که سابقاً مذکور گردیده و لب لباب آن این است که کتابرا علمی است و علم آن در نزد رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام است خاصه چنانکه خود فرموده است **ومن عنده علم الکتاب** فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود « لایسع الناس حتی یسئلوا و یتفقها و یعرفوا امامهم و یسعمهم ان یاخذوا بما نقول و ان کان تقیه »

**مترجم گوید** ترجمه حدیث شریف آن است که جایز نیست مرد مرا قولی و عملی تا اینکه سؤال کنند و تقیه نمایند و امام خود را بشناسند و جایز است مردم را که اخذ کنند و اعتقاد و عمل نمایند بآنچه که ما میگوئیم و هر چند که از روی تقیه باشد این ترجمه حدیث است با آنکه توضیحی و واضح تر از این چنان است که میفرماید شرط است در صحت اعتقادات و اعمال سه چیز یکی از آنها معرفت امام است و دیگر سؤال از امام یا کسی که امام نصب کرده باشد و اخصراً یا عموماً و دیگر تقیه یعنی بکار بردن فهم چنانکه باید و شاید و مراد بآن در اینجا آن است که چون شخص حدیث معصوم علیهم السلام را شنید باید چنانکه او را ممکن است فهم و دانش و بینش خود را در نکت و زوایا و خفایای آن بکار ببرد مثلاً عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان آنرا ملاحظه نماید و همچنین حقیقه و مجاز و اشتراك و اشتقاق آنرا و قرائن جلیه و خفیه داخلی و خارجی را بفهمد تا اینکه مراد را منطوقاً و مفهوماً کما ینبغی تحصیل نماید پس با وجود این سه شرط قول و عمل جایز و صحیح و بی خلل باشد و بعد از آن میفرماید که باید مردم تسلیم و اطاعت کنند گفته ما را و عمل کنند بهر چه که ما گفته ایم هر چند که از روی تقیه گفته باشیم و نباید که تعرض و تعلق نمایند تا اینجا ترجمه حدیث است با توضیحی بیشتر و دلالت آن بر

عدم رخصت در قول و عمل بدون معرفه امام و بدون سؤال از امام و بدون تفقه در کلام امام علیه السلام واضح و روشن است و همچنین دلالت آن بر تسلیم قول امام و عمل بآن هر چند که از روی تقیه باشد بیّن و هوید است و حاصل مدلول آن و جواب سماع و تسلیم مسموع است از حجج ذی الجلال در جمیع اقوال و اعمال و **مادعاء الکافرین الافی ضلال** .

فرمود و روایت کرده است در کافی باسناد خود از زرارة و محمد بن مسلم و برید عجمی که گفتند حضرت صادق علیه السلام فرمود بحمران بن اعین در جواب چیزیکه سؤال کرده بود از آن حضرت «انما یهلك الناس لانهم لایسئلون» .

**مترجم گوید** ترجمه آن چنان است که اینست و جز این نیست هلاک میشوند مردم بعله اینکه ایشان سؤال نمیکنند و دلالت حدیث بر وجوب سؤال در احکام دینی و مسائل شرعی و جایز نبودن عمل بظنون عقلیه صریح و روشن است و اما اختصاص سؤال به معصوم علیهم السلام یا کسیکه معصوم آنرا نصب کرده باشد خصوصاً یا عموماً پس آن بساده دیگر از عقل و نقل معلوم و محقق است و محل شك و ریب نیست **ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون** فرمود روایت کرده است محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی باسناد خود از حریر که گفت داخل شدم بر ابی حنیفه و در نزد او کتابهای بسیار بود که حایل شده بود در میان من و او پس گفت بمن که این کتابها همگی در طلاق است من گفتم که ماهمه اینها را جمع میکنیم یعنی مندرج میدانیم در قول خدای تعالی **یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة ابو حنیفه** گفت که تو نمیدانی چیز را مگر بروایت گفتم آری گفت چه میگوئی در بنده مکاتبی که مکاتبه او بهزار درهم شده است پس نهصد و نود و نه درهم آنرا ادا کرده است پس زنائی از او سرزده است پس چگونه حد میزنی تو او را حد بنده یا حد آزاد من گفتم که معین میکند حد او را حدیثی که خبر داد مرا محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله جعفر علیه السلام که علی علیه السلام چنان بود که حد میزد مکاتب را **بیک تازیانه و بثلث تازیانه و بنصف تازیانه و ببعض تازیانه** بقدر آنچه ادا کرده بود از مال المكاتبه



پس ابوحنیفه گفت که هر آینه بپرسم از تو مسئله را که در آنچه چیزی وارد نشده باشد پس چه میگوئی در شریکه از دریا بیرون آید حلال است یا حرام گفتم اگر هم خواهد شتر نباشد بلکه گاو باشد حیوانیکه از دریا بیرون آید اگر فلس داشته باشد ما آنرا میخوریم والا نمیخوریم .

**مترجم گوید** این حدیث دلالت میکند بالفحوی بر اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام بغیر قول معصوم که از خود ایشان علیهم السلام شنیده باشند یا از راوی ثقه که از ایشان روایت کرده باشد عمل نمیکردند و معروف از ایشان در آن ازمنه چنین بوده است بعدیکه مطعون عامه واقع شدند در این باب و معلوم است که تحرز ایشان از عمل بغیر قول معصوم نبوده است مگر بعلت نهبی ایشان علیهم السلام از آن پس بقضیه اشترک در تکلیف ثابت میشود که این نهبی شامل است اهل زمان غیبت امام علیه السلام را و باب مفتوح از برای اخذ بقول معصوم علیهم السلام اهل زمان غیبت را منحصر است در احادیث مأثوره موروثه از ایشان علیهم السلام که در میان قدهاء شیعه معروف و متداول بوده است و عمده و اکثر آنها کتب اربعه و سایر کتب صدوق علیه الرحمه و نهج البلاغه و محاسن برقی و امثال اینها است از کتبی که الیوم در میان ما هست و دست ما بآنها میرسد بلکه همین مقدار از احادیث ایشان که در دست ما هست و تناول آن مارا ممکن است عموماً و خصوصاً کافی و وافی است مارا در تمام آنچه که محتاجیم ما بآن از احکام بتفصیلی که سابقاً شرح یافت و لله المنه علی ذلك و له الحمد فی الاخرة و الاولى فرموده اخبار از این قبیل از شماره بیرون است

**مترجم گوید** که بلی اخباریکه دلالت میکند بر حصر طریق علم و احکام دینیہ و مسائل شرعیہ در اخذ از قول معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه ثقه باشد و عدم کفایت غیر این طریق از طرق در مقام دیانت و عبودیت بسیار بسیار بلکه بیرون از حد شمار است گذشته از بسیاری از آیات قرآنیہ که صریح و ظاهر در این مطلبند و گذشته از بر همین ودلائل عقلیه که دلالت قاطعه بر آن دارند و آنچه که از اخبار مذکور در دست ما هست توان گفت که از هزار متجاوز است بعضی از آنها در این فصل

از این رساله مذکور شد و برخ دیگری در این فصل و فصل دیگر مذکور خواهد شد و شاید که جمله از آنها راهم فقیر مترجم در بعض تزییلات اضافه نماید و اینمقدار از برای تنبیه ز کی عاقل و هدایت ضال عاقل کافی و کافل است و باقی را در مجال خود تتبع میتوان نمود والله المستعان

**فرمود** و روایت کرده است شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و روایت کرده است این حدیث را احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی ایضاً در کتاب احتجاج و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب رجال خود و شیخ طوسی در اختیار رجال کشی از اسحاق ابن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه که برساند از برای من خدمت حضرت حجة صلوات الله وسلامه علیه مکتوبی را که سؤال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل شده بود بر من پس وارد شد در توقیع مبارك بخط مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام که مرقوم فرموده بودند اما آنچه که سؤال کرده بودی از آن خدا تورا ارشاد کند و توفیق دهد تا اینکه فرمود «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم»

**مترجم گوید** ترجمه کلام معجز نظام آن امام اعلی مقام و آن خلیفه ملک علام و بقیه اهل بیت کرام علیه و علی آباءه الطاهرین افضل الصلوة و اکمل التحیة والسلام چنان است که میفرماید ما را حوادثیکه واقع میشود شمارا پس رجوع کنید در آنها بر او یان حدیث ما پس بدرستی که ایشان حجة منند بر شما و من حجة خدایم بر ایشان و در بعض طرق حدیث بجای «و انا حجة الله عليهم» چنین است «کما انا حجة الله» پس بنا بر این ترجمه چنانست که بدرستی که ایشان حجة منند بر شما چنانکه من حجة خدایم و در این حدیث شریف ذکر چند مطلب لازم است بعون الله تعالی

**مطلب اول** در صحت سند این حدیث در نزد احدی از شیعه شبهه و دغدغه نیست



نه از محدثین و نه از فقهاء بلکه از قطعیات ایشان است که اینکلام کلام امام علیه السلام است و جمع کثیری از عظماء محدثین آنرا روایت کرده اند

**مطلب دوم** مراد از روایت حدیث ایشان علیهم السلام کسانی هستند که معروفتند بروایت حدیث اهل بیت علیهم السلام و اینکار صناعت و شأن و عادت ایشان است بحدیکه معنون باین عنوان گردیده اند نه هر کسی که اتفاقاً حدیثی از احادیث ایشان را در کتاب خود ذکر کرده باشد یا بلکه کتابی هم در حدیث نوشته باشد چه بمجرد تحریر یا تقریر چند حدیث عنوان راوی حدیث متحقق نمیشود و اعتباری بروایت چنین کسی نیست زیرا که تا کسی تمرن و تعود در امری نداشته باشد صحه و سقم افراد و جزئیات آن امر و نکت و قرائن خفیه آنها و خصایص و خصوصیات ظاهریه و باطنیه آنها را ادراک و تمییز نمی نماید و بصیرت و خبیرت تامه در آن بهم نمیرساند تا محل اعتبار و اعتماد باشد و شکی نیست که این مقدار در راوی حدیث مطلوب است تا در مقام اخذ احکام شرعیه از روایات او معتمد و معتبر باشد و البته معلوم است که شیخ طوسی و معاصرین او و متقدمین بر او از محدثین شیعه در این مرتبه از این امر بوده اند و متأخرین از او بودن ایشان در این مرتبه ثابت نیست و اما اعتبار ثقه بودن راوی هر چند که ظاهر این حدیث دلالت بر آن ندارد و لکن از ادله عقلیه و نقلیه مستفاد و ثابت گردیده است

**مطلب سوم** آیا بودن روات حدیث حجة امام علیه السلام بر مردم چه معنی دارد آیا حجة بودن ایشان همان در اخذ احکام دینیه و مسائل شرعیه است یا آنکه در تمام وظائف امامت نیابت و خلافة دارند ظاهر حدیث شریف همان معنی اول است و معنی ثانی ثابت و متحقق نیست

**مطلب چهارم** از آنچه که ذکر شد معلوم میشود که فقهاء اصولیه از شیعه که تعبیر از ایشان بمجتهدین میشود داخل در روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام که امر بر جوع بایشان شده است نیستند هر چند که بعضی از احادیث ایشان علیهم السلام را در کتب خود ذکر کرده باشند بدو علت یکی آنکه مأمون نیست فتوای

ایشان از اینکه بآراء خود در آن حکم کرده باشند و دیگر آنکه خود ایشان اقرار دارند باینکه عنوان ایشان در حکم و فتوای روایت نیست بلکه رأی و اجتهاد بظنون و اصول است و از اینجهت است که میگویند چون مجتهد بمیرد قول او نیز مرده است و باطل شده است پس تقلید او ابتداءً یا مطلقاً جایز نیست پس با وجود این ادعای ایشان نیابت عامه را از امام علیه السلام در جمیع وظائف اما مت چگونگی است و از چه جهت است ان هذا الاختلاق و افتراء علی الله سیجز بهم و صفهم به انه حکیم علیهم

**مطلب پنجم** در حدیث شریف فرقی نیست در میان راوی حی و میت بلکه موت راوی موجب هیچ شکمی و شبهه در اعتبار روایت او نمیشود زیرا که چون راوی بمیرد روایت او که قول معصوم علیهم السلام است نه میمیرد و همیشه زنده و پاینده است و الا بایستی که اعتباری بر روایات قداماء محدثین نباشد و تالی باطل است بالاتفاق بل بالضرورة بلکه میگوئیم که چون عدل ثقه از شیعه که رخصه در عمل کردن بفتوای او حاصل است فتوائی بدهد پس بمیرد آن عدل ثقه رخصت در عمل بفتوای او باقیست مانند فتاوی صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و هدایه و نحو آنها چنانکه قلیلی از مجتهدین مانند صاحب قوانین و غیر او اقرار بآن کرده اند حتی گفته اند که تقلید مجتهد میت ابتداءً جایز است و بالجمله ادعای فرق در میان حی و میت چه راوی باشد و چه رائی واهی و بیوجه و بی اصل است

**مطلب ششم** در روایات معتبره مختلفه متعارضه اگر ممکن باشد ترجیح بمرجحات منصوصه پس معین است آن و الا حکم تخمیر است چنانکه در بعض احادیث وارد است و بیان اینمطلب سابقاً سابقاً مشروحاً شده است و ذلك من فضل الله علینا ولكن اکثر الناس لا یعلمون فرمود و در رجال کشی و در اختیار رجال او روایت کرده است باسناد خود از احمد بن حاتم ابن ماهویه که گفت نوشتم من بخدمت آن حضرت یعنی ابی الحسن ثالث که امام علی نقی علیه السلام است سؤال کرده بودم از آن حضرت که از که اخذ کنم معالم دین خود را و برادر احمد نیز خدمت آن حضرت چنین نوشته بود و سؤال کرده بود پس نوشت آن حضرت بسوی ایشان



در جواب که فهمیدم آنچه را که ذکر کرده بودید پس اعتماد کنید در دین خود بر کسیکه پیر شده باشد در دوستی ماوهر کسی که بسیار پیشی گرفته باشد در امر ولایت ما پس بدرستی که ایشان کفایت میکنند شمارا ان شاءالله وروایت کرده است ثقة الاسلام کلینی از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی هردو از عبدالله بن جعفر حمیری که گفت حاضر شدیم من و شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحاق - مترجم گوید مراد از شیخ ابی عمر و عثمان بن سعید است - تا اینکه گفت خبر داد مرا ابوعلی احمد بن اسحاق از ابی الحسن علیه السلام و مراد حضرت هادی علیه السلام است گفت احمد که سؤال کردم و گفتم بآن حضرت که با کی معامله کنم و از کی اخذ کنم احکام دین خود را و گفتار که را قبول کنم پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید ثقفو معتمد من است پس هر چه را که از جانب من برساند بتواز من رسانیده و هر چه را که بتو بگوید از جانب من پس از خود من بتو گفته خواهد بود یعنی گفته او بعینه گفته من است پس بشنو از او و فرمان برداری کن او را پس بدرستی که او محل اعتماد و محل امانت است و نیز عبدالله گفت که خبر داد مرا ابو علی یعنی احمد بن اسحاق که او سؤال کرد از حضرت ابی محمد امام یازدهم صلوات الله وسلامه علیه مثل همین سؤال را پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید و پسرش یعنی محمد هر دو محل اعتماد منند پس هر چه را برساند تو را از جانب من از من رسانیده اند و هر چه را که بتو بگویند پس از قول من گفته خواهند بود یعنی گفتار ایشان گفتار من است پس بشنو گفتار ایشان را و اطاعة کن ایشان را پس بدرستی که ایشان هردو معتمد و امین میباشند تا آخر حدیث و روایت کرده است احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب، احتجاج بسند خود از حضرت امام حسن زکی عسکری صلوات الله وسلامه علیه و در تفسیر خود آن حضرت وارد است که فرمود آن حضرت که فرمود حضرت امام حسین علیه افضل الصلوة والسلام که هر کس که پرستاری و نگهداری کند یتیمی از یتیمان ما را که بریده باشد او را از ما بلاهای ما که سبب غایب شدن و پنهان شدن ما گردیده باشد یعنی یکی از شیعیان

ما را که بواسطه جور و غلبه دشمنان دست ایشان بناامن مانمیرسد پس باو برساند از علوم ما که بخود اورسیده تا اینکه اورا براه راست و درست ارشاد و هدایت کند در جزای اینکار فرماید خداوند عزوجل ای بنده کریم مواساة کننده من سزاوارترم بکرم کردن از تو پس فرماید که ای ملائکه من بگردانید از برای این بنده در بهشت هابشماره هر حرفی که بآن بنده من آموخته هزارهزار قصر و با آن همراه بگردانید آنچه را که شایسته است بحال او از سایر نعمتها

و نیز روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام گفت پرسیدم از آنحضرت که دومرد از اصحاب ما یعنی از شیعه در میان ایشان نزاعی واقع میشود در باب دینی یا میراثی پس بحکومت میروند بنزد سلطان یا بسوی قاضیان مخالفین آیا رواست این یا نه فرمود آن حضرت هر کسیکه حکومت ببرد بنزد طاغوت یعنی سرکشان از دین خدا پس حکم کند طاغوت از برای او و او بحکم طاغوت مالیرا بگیرد پس این است و جز این نیست که حرام گرفته و خورده هر چند که حق او ثابت باشد یعنی طاغوت بحق حکم کرده باشد از برای او زیرا که او گرفته است آن مالرا بحکم طاغوت و حال آنکه خدایتعالی امر کرده است مرد مرا که کافر شوند بطاغوت عمر گفت که عرض کردم پس چکنند ایندو نفر که نزاع دارند فرمود پس نظر کنید بسوی کسیکه از خود شما باشد یعنی شیعه باشد که راوی احادیث ما باشد و نظر کرده باشد در آنچه که ما حلال کرده ایم یا حرام کرده ایم و احکام ما را دانسته باشد پس باین راضی شوند مردم بچنین کسی که حکم کننده در ما بین ایشان باشد پس بدرستی که من گردانیدم چنین کسی را عموماً بر شما حاکم پس چون حکم کند چنین کسی بحکم ما و قبول کرده نشود از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده شده و برمارد کرده شده و هر کسی که رد کند بر ما یعنی قبول نکند امر و حکم ما را پس چنان است که رد کرده باشد بر خدا و او بمنزلۀ شرك بخدا است و خواهد آمد تمام حدیث در محل دیگر ان شاء الله



و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از محمد بن حکیم که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن امام موسی کاظم سلموات الله علیه فدای تو گردم ما شیعیان فقیه شده ایم در دین و خداما را بواسطه وجود مبارک شما اهل بیت بی نیاز گردانیده از سایر مردم حتی اینکه چنان است که جماعتی از ما هستند که هر آینه چون در مجالس می نشینند نمی پرسد یکی از ایشان مسئله را از آن دیگری مگر آنکه هم آن مسئله وهم جواب آن در نزد او حاضر است و جواب میدهد در جمله آنچه که خداوند منت نهاده بر ما بواسطه شما اهل بیت تا آخر حدیث و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از سماعه از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام که گفت عرض کردم با حضرت اصلحك الله بدرستی که ما شیعیان جمع میشویم و مذاکره میکنیم آنچه را که در نزد ما است از علم دین پس وارد نمیشود بر ما و رو نمیدهد مارا چیزی مگر آنکه در نزد ما در باب آن چیز حکمی هست که نوشته ایم آنرا یعنی حکم هر قضیه در کتابهای ما شیعیان مسطور است و این از جمله انعامهایی است که خدا بر ما فرموده بواسطه شما اهل بیت و باز در کافی باسناد خود روایت کرده از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بنویسد آنچه را که فرامیگیرید از ما پس بدرستی که شما نمیتوانید در خاطر نگاهدارید تا اینکه بنویسد و نیز در کافی روایت کرده باسناد خود از عبید بن زراره که گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام خوب نگاه دارید کتابها تا آنرا پس بدرستی که شما زود است که محتاج خواهید شد با آنها و نیز در کافی روایت کرده از احمدی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دل انسان اعتماد و خاطر جمعی دارد بر کتابت .

**مترجم گوید** مراد آنست که احادیث را بنویسد که چون بدیگران برسد اعتماد و اطمینان تام با آنها داشته باشد زیرا که آنقدریکه انسان بکتابت اعتمادی کند بنقل از شفاه نمیکند البته فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از مفضل بن عمر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام که بنویس و پراکنده کن علم خود را در میان برادران خود از شیعیان و چون خواهی مرد بمیراث بگذار کتابهای خود

را از برای فرزندان خود پس بدرستی که خواهد آمد بر مردم روزگار هر جی که انس نمیگیرند در آن زمان مگر بکتابهای خود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یک-دیگر را دیدن و احوالپرسی کنید پس بدرستی که در دیدار شما یک دیگر رازنده داشتن دلپای شما است و یاد کردن احادیث ما خواهد بود و احادیث امامان بان میکنند بعضی از شما را با بعضی پس چنانچه با احادیث ما چنگ در زیند و بگیرید درست کار و رستگار خواهید بود و اگر آنرا واگذارید و راز آن بتابید گمراه و هلاک خواهید شد پس اخذ و تمسک کنید با احادیث ما و من برستگار شدن شما ضامنم

و نیز روایت کرده در کافی از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت عرض کردم بحضرت ابی جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی جواد صلوات الله وسلامه علیه که فدای تو گردم بدرستی که بزرگان گذشته ما روایتهای بسیار کرده اند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام و چون در آن زمانها تقیه از دشمنان بسیار سخت بود کتابهای خود را پنهان داشتند پس روایت نکردند مردم آن کتابها را از ایشان و چون مردند آن کتابها بمارسید مراد او آن بود که آیا میرسد ما را که روایت کنیم از آن کتابها با اینکه کسی آنها را از برای ما روایت نکرده و اجازه روایت آنها را بمانداده پس به محض بدست آوردن آن کتب با آنکه یقین داریم که این کتب از آن بزرگان است جایز است که عمل کنیم بآنها و روایت کنیم از آنها یا نه فرمود آن حضرت حدیث کنید بآن کتابها یعنی روایت کنید احادیث آنها را پس بدرستی که آن کتابها راست و درست است .

**مصنف علیه الرحمه** میفرماید و در این حدیث دلالة واضحة است بر صحة اعتماد بر کتابها و عمل کردن بآنچه که در آنهاست از احکام در وقتی که آن کتابها صحیح باشد یعنی راوی آنها تقه مأمون باشد تا منتهی شود بمعصوم علیه السلام و فرمود حضرت باقر صلوات الله علیه بآبان بن تغلب بنشین در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و فتوی بده مردم را پس بدرستی که من دوست میدارم که به بینم مانند تو کسی را در میان شیعیان خود و فرمود



حضرت صادق علیه السلام بفیض بن مختار که چون حدیث کردن ما را با خود خواهی پس بر توباد باین شخصی که نشسته است یعنی ملازم او باش و اشاره فرمود بدست خود بسوی مردی از اصحاب خود فیض گفت که پس من سؤال کردم ازرقای خود از اسم آن شخص گفتند که او زرارة بن امین است و فرمود حضرت صادق علیه السلام که خدارحمت کند زرارة بن امین را که اگر زراره و نظراء او نبودند هر آینه کهنه میشد و از میان میرفت احادیث پدرم علیه السلام و نیز فرمود آن حضرت که هیچ کس زنده نکرده و زکرمه اهل بیت را و احادیث پدرم را مگر زرارة و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة عجلای اینها را حفظان دین خدا و امینان پدرم بر احکام حلال و حرام خدا و فرمود آن حضرت که گروهی بودند و هستند که پدر بزرگوارم امین کرده بود ایشان را بر حلال و حرام خدا و بودند ایشان صدوق علم آن حضرت و امروز هم ایشان چنین اند در نزد من ایشان امینان سرمنند یاران پدر منند بر راستی و درستی چون خدایتعالی عذاب و بلائی باهل زمین اراده فرماید یعنی چون اهل زمین مستحق عذاب و بلا گردند بواسطه وجود این گروه خدا آن عذاب و بلا را از ایشان بگرداند ایشان ستارگان شیعیان منند در حال زندگی و بعد از مردن یعنی بعد از مردن ایشان هم شیعیان بنور احادیث ایشان راه میروند و هدایت می یابند زنده میکنند ایشان یاد پدر بزرگوار مرا ببرکت ایشان بر میدارد و زایل میکند خدا هر بدعتی را ایشان بر طرف می کنند و نابود میگرداند از این دین مبین بر خود بستن باطل گویند گانرا یعنی چون کسانی که بیاطل ادعای خلافة و امامت میکنند خواهند که دعوی خود را محکم و مستقر و امر خود را جاری و نافذ گردانند در همه مردم این گروه نمیگذارند که چنین شود بلکه بحجج باهره و دلائل واضحه قاهره دلهای بسیاری از مردم را که قابل هدایتند از ایشان بر میگردانند و امر ایشان را مغتش و مختل میگردانند و دیگر بر طرف و نابود میکنند از این دین تاویل غالبانرا یعنی چون غالبان در دین که در عقاید حقه از حد عدل و وسط گذشتند میل بجانب افراط نموده سخنان غیر مرضی در حق ائمه علیهم السلام یاد دیگران از بزرگان دین یا اعیان مخالفین مانند ائمه اربعه ایشان و مشایخ صوفیه و امثالهم

گویند و آیات قرآنی و احادیث معصومیه را موافق سخن خود تأویل کنند این گروه تاویلات ایشان را رد کنند و بدلائل و براهین قاطعه بطلان سخنهای ایشان را ثابت نمایند و نگذارند که بسیاری از قلوب و اذهان که قابل هدایت و محل تابش نور ایمان است میل بایشان و سخنان ایشان نموده گمراه شوند .

**مترجم گوید** اصل کلام در حدیث چنین است **ينفون عن هذا الذین انتحال المبطلين و تأویل الغالين** این تفسیری که از آن کرده شد از این فقیر حقیر است نه از مصنف علیه الرحمه تا مشتبّه نشود بر گشتیم بر سر حدیث پس بعد از این کلام گریست آنحضرت راوی گفت که عرض کردم که کیستند این گروه فرمود که از جمله ایشان که در روده های پی در پی خدا و رحمت او بر ایشان باد در حال زندگی و مرده گی برید عجللی و زرارة و ابوبصیر و محمد بن مسلم میباشند و فرمود آنحضرت که مرده ده خبثان را یعنی کسانی را که بسیار باز گشت کننده گانند بسوی خدا ایشان برید عجللی و ابوبصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم ثقفی و زرارة بن اعین هستند چهار نجیبان و امینان خدا بر حلال او و حرام او که اگر اینها نبودند هر آینه منقطع و مندرس میشد آثار نبوت یعنی دین پیغمبر از میان مردم بر طرف ضعیف می شد و فرمود آنحضرت **بعبدالله بن ابی یغفور** چونکه عرض کرد که آنحضرت بدرستی که چنین نیست که در هر ساعتی من خدمت شما برسم و ممکن نیست مرا همه وقت آمدن بنزد شما و بساهست که میآید مرا هردی از شیعیان شما می پرسد از من مسئله را و نیست در نزد من هر آنچه که می پرسد فرمود چه مانع است تو را از رجوع کردن بمحمد بن مسلم ثقفی پس بدرستی که او شنیده است احادیث را از پدرم و بود در نزد او صاحب جاه و آبرو و فرمود بشعیب عقر قوفی چونکه عرض کرد بآن حضرت هر گاه که محتاج شویم ما که سؤال کنیم از چیزی پس از که سؤال کنیم فرمود بر تو باد بملازمة اسدی یعنی ابابصیر و مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود میخهای زمین شریعوه کوههای بلند دین مبین چهار نفرند محمد بن مسام و برید بن معویه و لیث البختری المرادی و زرارة بن اعین



و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی باسناد خود از حضرت صادق عليه السلام که فرمود بیاموزید و فرا گیرید علم را از حاملان علم و بیاموزانید آنرا برادران تنان از مؤمنان چنانکه آموزانده اند آنرا بشما علماء و نیز روایت کرده است از آن حضرت که فرمود نظر کنید این علمی را که دارید که از که باز میگیرید آنرا یعنی نباید که علم را از همه کس اخذ کرد و فرا گرفت پس بدرستی که در میان شیعیان ما اهل بیت در زمان هر خلقی یعنی در عصر هر امامی چند نفر عدل درست کار راست گفتار هستند که بر طرف و نابود میگردانند از این دین تحریف غالیان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان را

**مترجم گوید** تفسیر انتحال مبطلان در سابق گذشت و مراد بتحریف غالین آن است که غالیان چون خواهند که کلام حق را موافق اهواء فاسده و آراء کاسده خود نمایند آنرا تحریف کنند یعنی تغییر و تبدیلی در لفظ یا معنای آن بدهند و تأویل جاهلان چنان است که چون شخص جاهل عاری از علم معنی کلام حق را نداند بنظر قاصر خور تأویلی از برای آن بگرداند یعنی برای خود آنرا تفسیر و توجیه نماید و این هر دو موجب ضلال و هلاک مردم گردد پس اینعدول بحجج و براهین قاطعه و علوم و انوار ساطعه خود این سه امر را از قلوب و اذهان مردم زایل و منقعی گردانند و مردم را بطریق حق مستقیم ارشاد و هدایت نمایند

**فرمود** و در کافی روایت کرده است از حضرت صادق عليه السلام که فرمود نخواسته است خداوند عالم که جاری کند و تدبیر نماید اشیا را مگر باسباب پس گردانیده است از برای هر چیزی سببی و گردانیده است از برای هر شرحی علمی و گردانیده است از برای هر علمی بایی سخن گوینده که می شناسد آن باب را هر کسی که شناخته است آن را و نمی شناسد هر کسی که شناخته است آن با بهار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت مائیم و روایت کرده است سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که فرمود امیر المؤمنین عليه السلام که مائیم شعار یعنی علامات خدا و مائیم خزانه داران علم خدا و مائیم درهائی که از آنها باید داخل شد تا بنخدا

رسید والبته داخل نشوید خانه‌ها را مگر از درهای آنها پس هر کسی که داخل شود خانه‌ها را از غیر درهای آن‌ها سارق نامند پس فرمود مصنف علیه الرحمه تا غیر اینها که ذکر شد از احادیث و روایات باین مضامین و آن بیشتر از آن است که توان ضبط کرد و بشماره در آورد و مشهورتر و روشن‌تر است از اینکه پنهان بماند و ظاهر و منجلی نشود و آشکارتر و واضح‌تر است از اینکه روایت کرده شود یعنی مضامین و مفاهیم آنها چنان بر اهل علم و ارباب نظر ثابت و متحقق است که حاجتی بر روایت کردن و ذکر نمودن آنها ندارند و زود است که خواهیم افزود و زیاد کرد تو را از این گونه احادیث در باب ذم اجتهاد ان شاء الله تعالی

## فصل هشتم

در ذکر جمله از آیات و اخبار است که دلالت کننده اند بر اثبات

### متشابه و بیان حکم آن

متشابه آن کلامی است که ظاهر نباشد آن معنائیکه متکلم قصد کرده از آن مترجم گوید توضیح آن این است که لفظ نسبت بمعنی از حیث دلالت آن بر او بر سه قسم است صریح و ظاهر و مجمل صریح آنست که دلالت او بر معنائیکه از او اراده شود چنان واضح و روشن باشد که احتمال اراده معنی دیگر از آن نرود در نزد سامع کقوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر **والله بكل شیء علیم** و مانند اینها و ظاهر آن است که اراده دومعنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و لکن یکی از آن معانی در نظر سامع روشن تر باشد و احتمال اراده آن قوی تر باشد پس آن لفظ را نسبت بآن معنی که روشن تر است ظاهر گویند و نسبت بآن معنی که روشن نیست و احتمال آن ضعیف تر است مأول نامند و مجمل آن است که اراده دومعنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و هیچ یک از آن معانی از دیگری در نظر سامع روشن‌تر و احتمال آن قوی‌تر نباشد و محتاج باشد دانستن مراد از آن بیان خود متکلم و اجمال لفظ گاه باشد که از خود متکلم بجهة حکمتی و مصلحتی صادر شده باشد و گاه باشد که از جهة



خارجیه بهم رسیده باشد و گاه باشد که لفظ در نزد مخاطبین بآن که در زمان و مکان خطاب حاضر باشند متبیین باشد بواسطه قرینه که از برای ایشان موجود باشد و در نزد غیر ایشان بواسطه فقد آن قرینه مجمل گردد و بسا باشد که اجمال از جهة اشتباه در عین لفظ باشد که معلوم نباشد که این لفظ از متکلم بچه حروف یا بچه صیغه صادر شده و یا آنکه صیغه معلوم باشد و لکن مشترك باشد میان اسم فاعل و اسم مفعول یا در میان معلوم و مجهول مثلاً و غیر اینها از اصناف اشترک صیغ و بسا باشد که لفظ مشترك باشد در میان چند معنی با اشترک لفظی بحسب وضع لغة و سامع فاقد قرینه معینه مراد باشد و یا آنکه لفظ معنی حقیقی و مجازی داشته باشد و معنی مجازی آن در شهرت و احتمال اراده مساوی معنی حقیقی باشد و قرینه بر تعیین مراد از برای سامع نباشد و بسا باشد که لفظ مشترك معنوی باشد چون کلمی در میان افراد خود پس عام یا مطلق باشد پس نسبت ببعض افراد ظاهر یا صریح باشد و نسبت ببعض دیگر مجمل باشد باین معنی که سامع بسبب مشککی شك داشته باشد در اراده متکلم آنرا نیز مانند افراد دیگر و غیر اینها از صور اجمال

و بالجمله مجمل آن است که مراد متکلم از آن در نزد سامع واضح یا ظاهر نباشد پس مجمل را بجمیع اقسامه متشابه گویند چنانکه مصنف علیه الرحمه تفسیر کرد و متشابه بدین جهة گویند که معانی آن که در نظر مخاطب محتمل است که مراد متکلم باشد همگی در وضوح و عدم وضوح شبید بیکدیگر ند چنانکه واضح است.

**فرمود و حکم آن یعنی متشابه آن است که رد کرده شود بسوی محکم اگر یافت شود و آن محکم در حمل متشابه بر آن مانند تأویل متشابه است از اهلش یعنی همچنان است که اهل آن بیان مراد از آنرا کرده باشند و اگر محکم یافت نشود که حمل بر آن شود و گذاشته میشود متشابه بر حال خود از تشابه یعنی بتشابه خود گذاشته میشود و تعیین یکی از معانی محتمله آن نسبت باراده متکلم نمیشود پس بدرستی که عمل محکم از برای مکلف که خالی از شبهه باشد در همین است که متشابه را بر تشابه خود بگذارد و تعیین مراد از آن نکند و رد کرده میشود علم آن بخدا و احتیاط**

کرده میشود در عمل وجایز نیست تأویل آن یعنی بیان معنای مراد از آن از برای غیر اهل تأویل بجهة نهی که رسیده است از آن .

**مترجم گوید** محکم در مقابل متشابه چنانکه در قرآن مجید نیز در آیه شریفه که خواهد ذکر شد وارد است عبارت است از کلامیکه صریح باشد در مراد متکلم یا ظاهر باشد بطوریکه نفس را سکون و اطمینان بآن حاصل شود و علم عادی که ادنی مراتب علم است و مانع از احتمال ضعیفی که محل اعتناء نفس نباشد بمتعلق خود نیست عبارت از آن است یا درجه بالاتر از آن از درجات علم بآن حاصل گردد و بالجمله محکم آن لفظی است که چون سامع بشنود مراد متکلم را از آن بفهمد بطوری که نفس او را در آن تزلزلی و ترددی نباشد پس توضیح عبارت مصنف علیه الرحمه این است که چون در آیات و اخبار کلام متشابهی یافت شود که مراد از آن معلوم و ظاهر نباشد پس چنانچه آیه محکمه یا حدیث محکمی بوده باشد که تواند بیان مراد را از آن متشابه کند باید حمل بر آن کرد و مراد را از آن استفاده نمود و این مانند آن است که مراد از این متشابه را از خود صاحب کلام سؤال کرده باشی و بیان نموده باشد و اگر کلام محکمی از آیات و اخبار در کار نباشد که بیان آنرا نماید باید در معنی مراد از آن متشابه توقف و تأمل نمود و علم آنرا بخدایتعالی و حجج و خلقای او که اهل آنند و گذار کرد و نباید که از پیش خود و برای و مظنه خود حمل بر یکی از معانی محتمله آن نمود و در مقام عمل هر گاه از عملیات باشد باید احتیاط کرد که چون چنین کنی چنان است که بآیه محکمه یا حدیث محکمی عمل کرده باشی زیرا که آنچه که محکم و بی شبهه است در متشابه همان توقف و احتیاط است و آیات و اخبار محکمه در این باب وارد شده است چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله

و نیز **مترجم گوید** که عمل با احتیاط در منشاها و موارد شبهات اگر واجب باشد چنانکه محل کلام و نظر است لامحاله مشروط است بامکان بلکه تیسر آن و اما در صورت امتناع آن مثل آنکه مردد باشد امر در میان وجوب و حرمة و یا آنکه مورد حکم مالی باشد از میراث و غیره مردد در مابین دو نفر یا بیشتر و مانند



اینها که احتیاط در آن نتوان کرد و هکذا در صورت لزوم عس و حرج که منفی اند در دین مبین حکم شبهه البته احتیاط نخواهد بود بلکه مرجع و ملجأ یکی از اصول محکمه وارده در شرع متین خواهد بود مانند کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی و لاینقض البقین بالشک و الناس فی سعة مما لایعلمون ولا ضرر فی الاسلام و القرعة لکل امر مشکل و امثال اینها که در غایة کثرت و منجی و مخلص از ضلالت و حیرت می باشند و له الحمد علی ذلك

**فرمود** و بسا باشد که لفظ متشابه را در محکم متعارض استعمال کنند یعنی چون دو حدیث بیّن الدلالة که در حکم مختلف باشند یا آیه یا حدیثی که در حد حجیت باشد چنین باشند حکم آن قضیه را که مورد آن دو دلیل متعارض است متشا به گویند مانند اخبار مختلفه که در قضایای کثیره وارد است و حکم آن بعد از تمام کردن همه مراتب ترجیح که از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده خیار است یعنی مخیر بودن مکلف در عمل کردن بهر يك از متعارضین یا متعارضات

**مترجم گوید** شکی وریبی نیست در ورود احادیث مختلفه متعارضه در قضایای کثیره بلکه اکثر قضایا و وقایع از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در اینکه این اختلافات از ایشان علیهم السلام بجهة حکم و مصالح و فوائد است که عاید و واصل بشیعیان ایشان بوده و می باشد از حفظ دماء و اعراض ایشان و غیر ذلك چنانکه خود ایشان علیهم السلام در احادیث بسیار همین را بیان فرموده اند و بعد از آن هم بسیار است که سؤال شده است از آن بزرگواران و خصوصاً از حضرت صادق صلوات الله علیهم اجمعین که ما با اختلاف احادیث شما چکنیم و چگونه عمل نمائیم در جواب سؤالات متفرقه سائلین که هر يك از ایشان در وقتی سؤال کرده بود مرجحاتی از برای عمل کردن باخبار مختلفه بیان فرموده اند که از آن جمله موافقه حدیث است با قرآن و دیگر موافقت حدیث است با سنت ثابتة از حضرت نبوی ﷺ و دیگر مخالفة حدیث است با فتاوی و آراء عامه عمیازاد هم الله عمی و مخالفت آن است با

میل سلاطین و حکام ایشان و دیگر اشتهار روات حدیث است در میان اصحاب ائمه علیهم السلام که راویان احادیث ایشانند و دیگر موافقت حدیث است با احتیاط و احوط بودن آن از معارض و دیگر احداث بودن آنست از معارض و دیگر اعلم بودن راوی حدیث است از راوی معارض و همچنین عدل بودن و اوریع بودن او از آن و غیر اینها از مرجحات منصوصه که در احادیث مذکور است باین معنی که چون در یکی از دو حدیث متعارض یکی یا بیشتر از این مرجحات یافت شود مقدم است آن حدیث در عمل کردن بر آن دیگری که فاقد مرجح است و چون دو حدیث متعارض یافت شود که از هیچیک از آنها هیچیک از مرجحات یافت نشود و یا آنکه یافت شود ولیکن هر مرجحیکه در یکی از آنها باشد در آن دیگری نیز باشد و یا آنکه در یکی از آنها یکی از این مرجحات باشد و در آن دیگری مرجح دیگر باشد و لکن این دو مرجح در قوه ترجیح متساوی باشند

و بالجمله دو حدیث چنان باشند که هیچیک را بر دیگری بمرجحی از مرجحات منصوصه نتوان ترجیح داد پس در اینصورت مخیر است مکلف در عمل کردن بهر یک از این دو حدیث که خواهد این بیان اجمال عبارت مصنف علیه الرحمه است که ترجمه شد ولیکن در اینجا چند سخن است

**اول** آنکه قول مصنف علیه الرحمه و قد یطلق المتشابه علی المحکم الذی تعارضت ادلته اعم است از اخبار بلکه شامل آیات محکمه قرآنیه نیز میشود و از اینجهت بود که در ترجمه این عبارات تمثیل بآیه و حدیث متعارضین زدیم هر چند که بعد از آن مصنف رحمه الله از این تعمیم عدول کرد و مورد بحث را خصوص اخبار گردانید ولیکن جای عدول و اعراض از این تعمیم نبود زیرا که تعارض کتاب و سنت نیز محل بحث و نظر است و ترجیح و تقدیم هیچیک ضروری نیست پس میگوئیم که چون در حکم قضیه حدیث صحیحی باقر آن معارضه کند و در دلالت نیز هر دو در یک درجه باشند باین معنی که هر دو ظاهر یا هر دو صریح باشند آیا در مقام عمل ترجیح با کدام یک از آنها است اصولیه از فقهاء ما کتابرا مقدم میدانند بمرجح



آنکه سند آن قطعی و سند حدیث ظنی است و شاید که بعضی از اخباریه نیز بایشان موافقت کرده باشد چنانکه از کلام بعضی از ایشان مینماید و اهل حق و تحقیق از اخباریه در فرض مذکور حدیث را ترجیح میدهند و مقدم میدانند بمرجح اینکه قرآن در خانه آباء نبوت و رسالت و امامت و ولایت نازل شده و علم بحقائق تنزیل و تأویل و تفسیر آن و عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن مختص بایشان است و دیگر را البته در آن راهی و روهی نیست پس چون حکمی از آن بزرگواران علیهم السلام صادر شود برخلاف ظاهر قرآن البته معلوم است که در مدلول قرآن یکی از علل مذکوره از نسخ و تخصیص و تقیید و غیرها متطرق است و الا حاشا حاشا که ایشان علیهم السلام مخالف کتاب الله را نموده باشند **تعالوا عن ذلك علواً کبیراً** چنانکه خود ایشان علیهم السلام در اخبار بسیار منع و نهی فرموده اند از عمل کردن بظواهر کتاب بدون تفسیر و بیان از ایشان علیهم السلام و این قول در نزد این فقیر مختار و معتمد است

و اما حجة خصم که ذکر شد جواب آن این است که چون حدیث یا غیر حدیث دلیل قطعی بر حجة وی قائم شده هر چند که خود او ظنی السند باشد در حکم قطعی السند خواهد بود و در قوه از دلیلی که خود او قطعی السند باشد کمتر نخواهد بود چنانکه مقتضای اصول شماست و مفروض ما در محل بحث حدیث صحیحی است که در نزد ما و شما حجة باشد و لا محاله حجیت آن بادلۀ قطعیه از کتاب و عقل و اجماع بلکه ضرورت ثابت گردیده هر چند که فرضاً چنانکه شما میگوئید خود حدیث ظنی السند باشد ولیکن ما بفضل الله تعالی و له الحمد بادلۀ قطعیه یقینیه ثابت و متحقق کرده ایم که احادیث مرویه از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین که از دست عدول و ثقات و امناء شیعه مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوقین و شیخین و امثال ایشان بیرون آمده و حکم بصحت و حجیت آن کرده اند علمی السند و معلوم الصدور از ایشان علیهم السلام میباشد نه مظنون هر چند که علم و یقین ما بصدور آنها در قوه بدرجه علم و یقین بصدور کتاب کریم نرسد بجهة تفاوت درجات علم و یقین

چنانکه در سابق مشروحاً بیان شد

**سخن دوم** در قول مصنف علیه الرحمه که گفت حکم تعارض بعد از استیفاء همه مراتب ترجیح که در نصوص وارد شده خیار است اینکلام صحیح و مسلم است بچند شرط که هیچیک از آنها متحقق نیست پس مضمون اینکلام نیز مسلم و محقق نخواهد بود شرط اول آنکه همه مراتب ترجیح را از آنچه که در این ترجمه ذکر شد و آنچه که ذکر نشده از مرجحات منصوصه در یک مجلس از امام علیه السلام صدور یافته باشد بترتیب معلومی که کاشف باشد از مراتب قوه و ضعف آنها نسبت بیکدیگر و لکن مسلم و معلوم است عدم تحقق این شرط زیرا که اخبار ترجیح مختلف و متعارضند در غایت اختلاف چنانکه در بعضی از آنها بعضی از مرجحات مذکور است که در بعض دیگر مذکور نیست و در بعضی اتفاق یکی از مرجحات شده و در بعضی بدو مرجح یا بیشتر و لکن همه آنها را حاوی و وافی نیست و حدیثی که متضمن همه آنها باشد بما نرسیده و در بعضی از آنها مرجحات مذکوره بترتیبی ذکر شده و در بعض دیگر همان مرجحات بر خلاف آن ترتیب مذکور است

**شرط دوم** بر تقدیر تسلیم تحقق شرط اول آنستکه تحقیق همه این مرجحات در احادیث متعارضه و جوباً و عدماً ممکن و متمسک باشد و لکن مسلم و بی شبهه است که ممتنع و متعذر است زیرا که فتاوی و اقوال فقهاء عامه در هر قضیه در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام و همچنین میل هر حاکمی و سلطانی از ایشان در هر زمانی در نزد ما معلوم و مجتمع نیست تا اینکه مادر دو حدیث متعارض که در قضیه وارد شده بدانیم که کدام یک موافق با تقیه است و کدام یک مخالف تا که آنرا ترجیح بدهیم چه بسا هست که در قضیه دو حدیث متعارض وارد میشود که هر یک موافق فتوی بعضی از فقهاء عامه است و ما نمیدانیم که در زمان صدور این دو حدیث کدام یک از این دو قول غالب و مشهور بوده و بسا باشد که یکی از آنها موافق با فتوی فقهاء ایشان و دیگری موافق با میل حکام و سلاطین ایشان باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود و همچنین است کلام در حدیث مشهور حدیث شاذ بدرستی که بعد از



اندراس و انطماس و افتقاد همه آن کتب و اصول اصحاب، عظام ائمه کرام علیهم الصلوة والسلام و تابعین ایشان تا اوایل غیبت کبری که در کتب و فهارس رجالیه کثیری از آنها مذکور است و اکثر مذکور نیست البته نمی توان علم بلکه مظنه حاصل نمود باینکه احادیثی که از هر امامی مرویست در زمان او علیه السلام کدام یک از آنها در میان رواة مشهور و کدام یک شاذ بوده بلکه شاید که اینعلم مختص باهل همانزمان و زمان تالی آن مثلا بوده و همچنین است کلام در اعلمیت و عدلیت و اورعیت بعضی از رواة نسبت به بعضی و همچنین احد ثبیت یکی از دو حدیث که از يك امام علیه السلام وارد شده باشند در اغلب معلوم نمیشود و هکذا موافقة و مخالفة سنة نیز در بسیاری از قضایا مارا معلوم نیست زیرا که اولاً در بسیاری از آنها نمیدانیم که سنت نبویه صلی الله علیه و آله بر چه جاری بوده و در بعضی از آنها هم که سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله بدست آمده باشد احتمال نسخ در آن می دهیم چنانکه خود ایشان فرموده اند پس از دو حدیث مختلف موافق و مخالف سنة معلوم نخواهد شد

و اما موافقة و مخالفة کتاب زیاده بر آنچه که در سخن اول مذکور داشتیم از احتمال نسخ و تخصیص و غیرهما میگوئیم که اکثر قضایا و وقایع در ظاهر کتاب مبین مذکور و مبین نیست تا اینکه مرجح تواند باشد و شاید که در قلیلی از موارد تعارض مرجح تواند بود و بالجمله در اکثر موارد تعارض بلکه در غیر قلیلی از آنها ترجیح بمرجحات منصوصه از برای مامکن نیست

شرط سوم ورود ترتیب سلیم مستقیم غیر معارض در مرجحات از ایشان علیهم السلام معلوم و مسلم است عدم آن چنانکه گذشت پس بسیار است که در هر يك از دو حدیث متعارض یکی از مرجحات یافت شود غیر يك دیگر و یا از جهة عدم ثبوت ترتیب در میان آنها ندانیم که کدام يك اقوی است از دیگری مثل آنکه یکی از دو حدیث مثلا مخالف عامه و هم مخالف کتاب و سنت باشد و دیگری موافق هر دو باشد پس ترجیح با کدام يك از آنها خواهد بود با اینکه ترتیب میان این دو مرجح مختلف است در احادیث پس از جهة فقد این شرط ترجیح در کثیری از موارد

تعارض از ماساقت خواهد بود

و بالجمله بعد از فقدان این سه شرط معلوم و واضح میشود که وجوب ترجیح به رجحات منصوصه در اکثر احادیث متعارضه بلکه غیر قلیلی از آنها از ما و امثال ما از مردمیکه دور و مهجورند از زمان صدور احکام که منتهی میشود با وایل غیبت کبری ساقط است پس حکم در آنها تخییر خواهد بود البته بلکه شیخ مشایخ شیعه ثقة الاسلام کلینی در اول کافی فرموده است عباراتی را که عنقریب خواهد ذکر شد و در آن فرموده است که ما از احادیثی که موافق با کتاب خدا باشد و احادیثی که مخالف با عامه باشد و احادیثی که مشهور بوده است روایت آنها در زمان ائمه علیهم السلام در مقابل معارضات آنها نمی شناسیم مگر کمتر آنها را و نمی یابیم چیزی را که فراگیرنده تر و بی شبهه تر و محکم تر باشد از اینکه علم همه آنها را رد کنیم بخود امام علیه الصلوة والسلام و گوئیم که حق و باطل و اقوی و اضعف احادیث را خودشان میدانند و بس و ما از پیش خود از روی ظن و تخمین و مرجحات عقلیه ترجیح و تقدیم نکنیم بعضی از آنها را بر بعضی و قبول کنیم آنچه را وسعة و راحة بخشیده اند ما را در آن از اینکه در دو حدیث مختلف متعارض فرموده اند بهر یک از آن دو حدیث که اخذ و عمل کنید از باب تسلیم جایز است شمارا و در وسعت میباید تمام شد حاصل مضمون عبارت پس از این سخن ظاهر و معلوم میشود صحة آنچه که ذکر شد از اینکه باب ترجیح بر ما مسدود است الا فی اقل قلیل زیرا که چون مانند شیخ ثقة الاسلام کسیکه تمام عمر او در زمان غیبة صغری باشد که زمان اعظم و اجلاء ثقات محدثین بلکه زمان نواب اربعه بوده است و در بلد ایشان که بغداد است نیز متوطن بوده مرجحات احادیث بر وی مشتبّه و احادیث راجحه را از مرجوحه کمتر شناسد با آن جلالة قدر و طول باعی که در علم حدیث و ضبط و جمع آن داشته که حتی علماء عامه تصدیق و گواهی بآن داده اند بلکه او را در احیاء مذهب شیعه تالی تلو حضرت مولانا الرضا علیه السلام گردانیده اند دیگر ما که هزار سال تقریباً بعد از او آمده ایم و قطره از بحرا و وزره از مہراو نیستیم در کجا مانده ایم و چه خواهیم



کرد و چه خواهیم گفت بقول شاعر

آنجا که عقاب پر بریزد      از پشه لاغری چه خیزد

سخن سوم از آنچه که وارد است بر کلام مصنف علیه الرحمة آن است که آنچه که فرمود از ترتب تخیر بر استیفاء همه مراتب ترجیح متوقف است بر اینکه ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد و مراد ایشان علیهم السلام از امر باعمال مرجحات و جوب باشد و رخصت در ترك آن و در جواز تخیر مطلقا نباشد و لکن ظاهر بلکه متحقق از ادله خلاف آن و بودن امر بترجیح بر وجه رجحان استجاب است حتی در حق مخاطبین باین احادیث شفاهاً در زمان صدور چه رسد بمردمی که بعد از آنها آمده اند و می آیند

و بالجمله ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مستحبه باشد و دلیل بر آن چندوجه است :

**اول** آنکه اگر اعمال مرجحات واجب و لازم بودی بایستی که همه آنها بدون زیاده و نقصان در احادیث این باب یا اکثر آنها یا بعض آنها و لا اقل در یکی از آنها مجتمع و منضبط باشد و البته معلوم است که چنین نیست

**دوم** آنکه بایستی که این مرجحات بترتیب مضبوطی ذکر شده باشد و بر خلاف آن است چنانکه پوشیده نیست و دلیل بر لزوم ایندو امر آن است که چون اینحکم یعنی ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مهمه و از اصول معظمه دین و مذهب است نه مانند مسائل فرعیة عملیه که جهل آن و خطاء در آن از بعض ناس موجب ضرار و انکسار فاحش در دین و مذهب نباشد بلکه چنین حکمی جهل آن و خطاء در آن از علماء و رؤساء دین و مذهب که تفریع فروع بر اصول و استنباط احکام از آنها و نشر و ترویج احکام بدست ایشان است البته هادم و مخرب بنیان دین و مذهب باشد پس بایستی که این مرجحات چون واجب باشد اعمال آنها بالا اجتماع و بترتیب صحیح در نزد ایشان مضبوط و معلوم باشد و چون چنین نباشد پس وجوب در آن متحقق نباشد و اگر گوئی که شاید اجتماع و ترتیب در آنها متحقق و منضبط بوده و

بعد از زمان ائمه علیهم السلام مخفی و مشتبه شده و از دست گرفته گوئیم که این احتمال بیجا بلکه عین خطا است زیرا که هر کس که اخبار این باب را بکثرتها مطالعه کند خواهد دانست که اجتماع و ترتیب در مرجحات در زمان هیچ يك از ائمه علیهم السلام و در نزد هیچيك از اصحاب ایشان موجود نبوده و الا البته نقل میکردند و نقل آن مشهور و در کتب احادیث مذکور می گردید زیرا که در میکه در نقل و روایت احکام صغیره غیر خطیره شرع مانند مستحبات حمام رفتن و بیت الخلافتن مثلاً سعی و اهتمام تام داشته باشند در نقل و روایت چنین امر مهمی و اصل معظمی که بنای اکثر احکام دین و مذهب بر آن است مسامحه و تقصیر نخواهند ورزید بلی چون در بعضی از احکام تخبیر محل و موضع ندارد و بلکه شاید که در نزد شارع مقدس خلاف عدل باشد مانند دیون و مواریث و نحو آنها از حقوق ناس که محل تباخل و تنازع ایشان میشود بلکه باید که حکم شرع در آن معلوم و معین باشد مرجحات متعارضه در آنها بالاجتماع و الترتیب در بعض احادیث مانند حدیث عمر بن حنظله که عنقریب ذکر میشود و غیر آن مذکور و مضبوط است و از اینجهت است که در آخر حدیث ابن حنظله میفرماید که اگر هیچيك از مرجحات در یکی از دو حدیث متعارض نباشد باید حکم آن را توقیف و تأخیر داشت تا بملاقات امام عليه السلام که حکم قضیه را بیان فرماید و امر بتخبیر در آن نفرمودند از آنجا که موضوع این حدیث حقوق ناس است مانند دین و میراث مثلاً چون مالی مشتبه باشد حکم آن که حق زید است یا عمرو و هر يك از دو حدیث متعارض دلالت بر یکی از آنها کند نه دیگری و حاکم مخیر باشد در دادن آن بهر يك که خواهد پس یکی از آنها بدهد و فی الحقیقه در حکم واقعی شرعی حق آن دیگری باشد البته در این حکم جور بر آن دیگری شده که از حق خود محروم گردیده و اینجور از طرف شرع بر وی شده خواهد بود و البته این روان باشد پس تعمیم این حدیث نسبت بهمه احادیث متعارضه مشکل بلکه بی محل است

وجه سوم اختلاف احادیث ترجیح است چه اختلاف شدیدی نه از يك جهة



بلکه از جهات بسیار چنانکه سابقاً نیز اشاره بآن رفت مثل آنکه در بسیاری از آنها یکی از مرجحات مذکوره است و در بعضی دو مرجح و در بعضی بیشتر و آنچه که در بعضی از آنها مذکور است در بعضی دیگر مذکور نیست و اختلاف در ترتیب آنها و در بسیاری از آنها مرجحی مذکور نیست بلکه فقط امر بتخیر است از باب تسلیم و این اختلافات البته منافی است با وجوب تعیینی از دو جهة یکی آنکه امری را که واجب معین باشد و خصوصاً که از اصول معظمه و مبنای محکمه اکثر احکام شرعیة محترمه باشد بیان آن باختلاف و انگهی چنین اختلافاتی از حکیم علیم رواو شایسته نباشد و دیگر آنکه اگر ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد پس چون خود احادیث ترجیح نیز مختلف و متعارضند پس اعمال مرجحات در آنها نیز واجب باشد پس بسا باشد که لازم آید دور یا تمناع یا استلزام حجیت حدیثی عدم حجیت آنها! چنانکه واضح است بر هر کسیکه مطالعه و تأمل نماید آنها را و اما وجوب تخیری باین معنی که ما مخیر باشیم در اعمال هر یک از مرجحات که خواهیم پس آنها عین تخیر است از اول امر و موافق مطلوب ما و مخالف کلام مصنف علیه الرحمه خواهد بود و معذک وجه چهارم که خواهد آمد منافی آن است و لکن استجاب هم که مادر آنها قائل شویم باز بوجه تخیر خواهد بود در مابین آنها نه تعیین.

**وجه چهارم** امر ایشان علیه السلام در بسیاری از احادیث این باب باخذ و عمل بهر یک از دو حدیث متعارض از باب تسلیم توسیعاً و تخیراً باخلو آنها از ذکر مرجح و امر بترجیح پس چون اخبار ترجیح را حمل بر استجاب کنیم هم عمل بآنها کرده باشیم و هم باخبار توسیع و تخیر و اگر آن احادیث را حمل بر وجوب کنیم هر چند که وجوب تخیری باشد لازم آید بر ما که این احادیث را طرح کنیم پس شق اول البته اولی و اقرب است زیرا که جمع میان احادیث تاممکن باشد اولی است از طرح بالضرورة.

**وجه پنجم** آنکه اغلب اخبار علاجیه اگر همه آنها نباشد مشتمل است بر سؤال و جواب باین معنی که سائل سؤال کرده از علاج تعارض و اختلاف در احادیث و امام علیه السلام

جواب فرموده و چنین نیست که آن بزرگواران علیهم السلام ابتداءً امر بعلاج فرموده باشند و حال آنکه شایسته و سزاوار چنان بود که در چنین امری از امور مهمه دین که فی الحقیقه از اصول دین است یعنی از فروع امامت معدود و محسوب است مانند اکثر مطالب متعلقه با اصول دین تکریراً و تأکیداً امر ابتدائی بآن فرموده باشند و اینوجه اگر دلیل بر مطلب نباشد مؤید البته خواهد بود و زیاده بر این در این ترجمه اطالۀ این مطلب سزاوار نیست و تطویل و تکمیل آنرا بروجه مستقصی و مستوفی محل دیگری بلکه رساله فرده باید و شاید و امید است که خداوند توفیق دهد ان شاء الله

**فرمود و اما اشتباه مکلف در کیفیت عمل کردن بعد از دانستن حکم شرعی**  
 پس جایز است اجتهاد در آن بجهت رخصتی که بآن وارد شده و بجهت لازم آمدن شکی و دشواری اگر اجتهاد نکند در آن و این مانند آن است که تعارض کند باهم امارات و جهت کعبه از برای نماز گذار و امارات ضرر رساندن روزه بمریض و امارات ضرر رساندن آن و مانند اینها و بر این اجتهاد باید حمل کرد حدیثی را که روایت کرده اند عامه از حضرت رسول ﷺ که فرموده است هر کس که اجتهاد کند پس بحق برسد از برای او دواجر است و هر کس که اجتهاد کند و بحق نرسد رأی او و بر خطا رود از برای او یک اجر خواهد بود اگر صحیح باشد این خبر و اگر نه آنکسیکه آنرا روایت کرده سزاوار تر است بآن

**مترجم گوید** این خبر اگرچه در السنۀ اصولیه خاصه نیز مذکور است بلکه در صحت اجتهاد در احکام شرعیه بآن استدلال کرده و میکنند با اینکه تصدیق و اقرار ببودن آن از اخبار عامیه دارند و لکن گویند که آن متلقی بقبول است **لکل امری** عملیه و از بعض علماء حدیث شنیدم که این خبر را معاویه از عمر و او از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است و کیف کان حمل این خبر بر اجتهاد در موضوعات عرفیه و عادیه بعید است جد آنچنانکه پوشیده نیست و اما اجتهاد در امور عرفیه و عادیه که موضوع احکام شرعیه واقع شده باشد مانند جهت کعبه و اضرار صوم بمریض و مانند اینها



چون محل اشتباه باشد از دلائل و علامات و امارات مناسبه با آنها باید بشود مانند  
 کواکب در دلالة بر جهة کعبه و براوقات شب و روز و حکم طبیب و تجربه در صوم و  
 مریض و غیر آنها در غیر اینها و معرفه این امور توقف بر دلالت شرعیه ندارد فلذا استدلال  
 بر آن بلزوم حرج که مصنف علیه الرحمه فرموده نیز بیوجه و بی محل است فرمود  
 و اول کسیکه اثبات فرموده متشابه را در حکم شرعی آن خداوند سبحان و تعالی  
 است که فرموده است هو الذی انزل الیک الکتاب منه آیات محکمات هن  
 ام الکتاب و اخر متشابهات الی قوله تعالی و الراسخون فی العلم  
 مترجم گوید که ترجمه آیه کریمه اجمالا اینکه او آن خدائست که فرو  
 فرستاده است بتویا محمد ﷺ اینکتابرا که بعضی از آنها آیههای محکمه یعنی واضحه  
 الدلاله است آن آیات اصل و عمده این کتابند و بعض دیگر از آن متشابهات است  
 یعنی آیاتی که دلالت آنها روشن نیست بلکه مراد از آنها مشتبه است پس اما آن  
 کسانی که در دلای آنها کجی و برگستگی هست پس ایشان پیروی میکنند آیات  
 متشابهه را بجهة جستن فتنه همچنین آنچه که احتمال میدهند از مراد بآنها و حال  
 آنکه نمیدانند مراد بآنها را احدی مگر خدا و آن کسانی که فرورفته و ثابتند در علم  
 یعنی هرگز در علم ایشان تزلزل و تعلل راه نمی یابد و باینکه هرگز در هیچ امری  
 از علم خارج و زاهد و بجهل منصف و نایل نمیگردند و آنچه که در ترجمه و یقین  
 ما تشابه منه تا آخر کلام ذکر کردیم توضیح و بیان آن این است که جماعه ملحدان  
 و کج خردان چون آیه متشابهه را ببینند که از ظاهر لفظ آن معنائیکه موافق هوای  
 نفس و کفر و الحاد ایشان باشد استفاده میتوان کرد آن آیه را میگیرند و دلیل بر  
 مطلب فاسد خود میگردانند گذشته از اینکه کفر و ضلال و الحاد خود را بآن  
 تقویه می کنند دیگرانرا هم بآن اغواء و اضلال مینمایند مانند آیه شریفه الی ربها  
 ناظرة و نظائر آن که ابوحنیفه و اتباع او لعنهم الله دلیل بر رؤیه حق در آخره  
 گردانیده اند و آنچه که مذکور است در قرآن مجید از وجه الله و یدالله و جنب الله  
 و مانند اینها که مجسمه خذلهم الله استدلال بر عقیده فاسده خود بآنها مینمایند و

هكذا امثال ذلك كثيرا .

فرمود و نیز خداوند سبحانه میفرماید و ما اختلافتم فیہ من شیء فحکمه  
الی الله ترجمه ظاهر آن این است و هر چه را که اختلاف کنید شما مردم در آن از  
هر نوع چیزی که بوده باشد پس حکم آن با خداست .

فرمود و نیز خداوند سبحانه فرموده است و لوردوه الی الرسول والی اولی  
الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و نیز میفرماید فان تنازعتم فی شیء  
فردوه الی الله والرسول ترجمه ظاهریه در آیه اولی از این دو آیه کریمه چنین  
است و اگر چنان بود که رد می کردند مردم آن امر را که روی میدهد ایشانرا بسوی  
رسول ﷺ و بسوی صاحبان فرمان از ایشان یعنی آنها که شایسته و سزاوار فرمان  
دارند هر آینه عالم بودند و میدانستند حکم آن امر را آن کسانی که بیرون می آورند  
حکم را از مأخذ و مخزنیکه خدا بایشان داده از جمله مردم و مراد بایشان رسول ﷺ  
و همان صاحبان فرمان میباشد و در آیه ثانیه چنین است پس اگر نزاع کنید با  
یکدیگر در چیزی پس رد کنید و واگذار نمائید حکم آنرا بخدا و رسول ﷺ .

مترجم گوید محصل و ملخص مراد در این سه آیه کریمه آن است که چون  
در امری از امور نزاع و اختلاف واقع شود که حکم آن مشتبه باشد باید در آن توقف  
کرد و حکم آنرا بخدا و رسول ﷺ و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین  
که مراد باولی الامر در این دو آیه ایشانند و گذار نمود نه اینکه کسی از پیش خود  
از روی اجتهادات عقلیه و ظنیه حکم کند در چنین امری پس چنانچه حکم آن امر از جانب  
خداوند سبحانه و اهل عصمت ﷺ رسیده و ثابت باشد بنص خاص یا عام البته باید  
بنارای بر آن نهاد و حکم کرد و الا باید توقف و احتیاط نمود تا حکم آن برسد و معلوم  
شود باقی ماند سخن در توضیح مراد بقول او سبحانه لعلمه الذین یستنبطونه منهم  
و معنی استنباط رسول و ائمه ﷺ پس بدانکه در حدیثی وارد است که مراد آن است  
که رسول و ائمه ﷺ بیرون می آورند احکام حلال و حرام را از قرآن پس البته  
مراد نه همان ظاهر قرآن است بلکه بطون و تخوم آن است که غیر از خدا و ایشان



عليهم الصلوة والسلام احدى عالم وعارف بآنها نیست و آن خزانه علم الهی است که بأمناء و خلفاء خود سپرده چنانکه خود سبحانه میفرماید **ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان کل شیء** و میفرماید **ولا یارب الا فی کتاب مبین** الی غیر ذلک و در حدیثی فرموده اند که قرآن را ظاهرها و باطنها است و از برای باطنهای آن نیز باطنهاست و باین مضامین احادیث بسیار است و از آنچه که مذکور شد مستفاد و روشن میشود که رسول و امام علیه و علیهم الصلوة والسلام گذشته از علوم خاصه و انوار و دلائل مخصوصه که خدا بایشان عطا فرموده و ایشان را بدان مخصوص و مکرم و مفضل داشته که از هر یک از آنها که میخواستند علم بجمیع ماکان و مایکون فی ازل الازل الی ابد الابد و جمیع فنون و رسوم و احکام و قضایای عقلیه و شرعیه از برای ایشان میسر بلکه محصل بود فقط قرآن مجید و فرقان حمید کافی و وافی است ایشانرا در علم جمیع اشیاء و قضایا که ذکر شد بلکه علم هر چه را که بخواهند یا احدى از خلق خدا بخواهد یا در خاطر احدى خطور کند **فیها ما تشتهیه الانفس وتلد الاعین هم فیها خالدون** چنانکه همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده و از آن جمله حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در ضمن حدیثی که در تفسیر سوره مبارکه توحید فرموده است میفرماید آنچه را که ترجمه آن اینست که اگر مییافتیم از برای علم خود که خداوند عزوجل بمن عطا فرموده کسانیرا که قابل حمل و ضبط آن باشند هر آینه بیرون میآوردیم و پهن و پراکنده میگردم جمیع احکام توحید و اسلام و ایمان و دین و احکام شریعه یا احکام همه شریعتهای پیغمبرانرا از کلمه **الصمد** و چگونگی مرا بیافتن چنین کسانی راه باشد و حال اینکه نیافت جد من امیر المؤمنین کسانیرا که حامل و قابل علم او توانند بود تا اینکه چنان شد که آن حضرت آه سرد از دل پرورد برمی کشید و در بالای منبر میفرمود که ای مردم سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بروم و مرا نیابید پس بدرستی که در میان این دنده های پهلوهای من یعنی در سینه من علم بسیار گرد آمده است هاهاه آگاه باشید که نمی یابم کسی را که این علم را حمل و ضبط تواند کرد آگاه باشید و بدرستی

که من از جانب خدا حاجت بالغه ام بر شما پس دوست مدارید و پیروی نکنید گرو هیرا که غضب کرده است خدا بر ایشان بدرستی که ایشان بتحقیق ناامیدند از آخرت یعنی از بهشت چنانکه ناامیدند از بهشت کافران از مردگان تا آخر حدیث و توضیح اینکلام آن است که کفار تا در حیوة اند ممکن است که باسلام و ایمان فائز و از اهل بهشت گردند و بعد از مرگ بکلی درهای امید برایشان بسته میشوند پس بهمناطور که آنها ناامیدند اینگروه یعنی ائمه جور که خدا بر ایشان غضب کرده نیز ناامیدند یعنی باب توفیق توبه و ایمان برایشان مسدود است پس چون خود ایشان از رحمت خدا و نعمت آخرت ناامیدوبی بهره باشند شما مردم را که پیروی ایشانرا می کنید چگونه توانند که بآنها رسانید طیبید اداوی الناس و هو علیل و ما اصدق علی اولئک القوم قول الشاعر

اذا کان الغراب دلیل قوم سیه دیدیم سبیل السالکین

پس از مجموع ماذکرو سایر ادله نقلیه یقینیه از آیات باهره فرقانیه و احادیث متواتره معصومیه بتواتر لفظی و معنوی و دلائل و براین عقلیه قطعیه و شواهد وجدانیه بلکه عیانیه نورانیه مانند شمس مضمئه بازغه در دائره نصف النوار خالی و صافی از ابر و غبار از برای اولی الابصار روشن و معاین و آشکار است که علوم و احکام دین بزرگواران همه بوحی منزل از خداوند عزوجل است و گفتار ایشان بالتمام گفتار او سبحانه میباشد **لا یسبقونه بالقول وهم بامرهم یعملون** نه از روی اجتهاد از فکر و نظر و حدس و قیاس و مانند اینها چنانکه عامه عمیا لعنهم الله در حق خاتم انبیاء قائل شده اند و بعد ازین به تبع ایشان جمعی از فقهاء متفقهة شیعه از قدماء و متاخرین نسبت بآن حضرت و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین معتقد و قائل شده اند تا اینکه کار بجائی رسید که یکی از ایشان امام علیه السلام را در بیان مقدار کراز آب تخطئه کرد چنانکه اینمطلب مشروحاً در فصل بعد از این بیاید ان شاء الله **فرمود** و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که متواتر است در مابین عامه و خاصه فرموده است که این است و جز این که همه امور بر سه گونه اند که قسم چهارم ندارند یکی



امری است که درستی و راستی آن معلوم و روشن است پس باید که پیروی کرده شود و دیگر امری است که واضح و روشن است ناراستی و نادرستی آن پس باید اجتناب کرده شود از آن و دیگر اموری است که محل شك و شبهه اند در مابین درستی و نادرستی و باز ایستادن و احتیاط کردن در نزد شبهه‌های یعنی در امور مشتبّه بهتر است از افتادن در هلاکتها و هر کس که ترك کند چیزهایی را که محل شبهه است یعنی آنچه را که احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب از اعمال و احوال البته نجات می‌یابد از بسیاری از حرامها که نمیدانسته است و هر کس که اخذ و عمل کند باعمال و احوالی که محل شبهه اند یعنی احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب البته مرتکب خواهد شد حرامهای چندی را ندانسته و هلاک خواهد شد از روی ندانستگی

**مترجم گوید** این حدیث شریف اقوی و اوضح ادله مطلوبیت احتیاط است در محل شبهه تحریم چه از احکام و چه از موضوعات مستنبطه و موضوعات خارجی و لکن دلالت آن بر وجوب احتیاط محل نظر است چنانکه استیفاء و استقصاء کلام در آن در محل خود خواهد شد ان شاء الله .

**فرمود** و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه گفته است که خطبه خواند امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود بدرستی که خدایتعالی قرار داده است حد‌های چندی را پس نگذرد شما از آنها و واجب کرده است فریضه چندی را پس نشکنید شما آنها را و سکوت و ورزیده از چیزهای چندی یعنی بیان احکام آنها را از برای شما نخواسته و چنین نیست که سکوت از آنها از جهت فراموش کردن آنها باشد بلکه از روی حکمت و مصلحتی است که رعایت فرموده پس شما زحمت و کلفت آنها را از برای خود بار مکنید یعنی چیزها را که شمارا بآن امر یا نهی نکرده اند تکلیف آنها را بر خود مبنید بلکه آن رحمتی است از خدایتعالی از برای شما پس قبول کنید آن را پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که اعمال بر سه قسم است حلال روشن و حرام روشن و چیزها میکه محل شبهه است در مابین این دو قسم که نه حلال بودن آنها معلوم و واضح است و نه حرام بودن آنها پس هر کس که ترك کند و واگذار آنچرا که مشتبّه باشد بر او

از گناهان یعنی گناه بودن آن را نداند و لکن احتمال بدهد و حال اینکه آن در واقع گناه و حرام باشد البته اینکس آنچه را که حرام بودن و گناه بودن آن واضح و روشن است ترك كنده تر خواهد بود یعنی جد و جهد و اهتمام در ترك آن بیشتر خواهد داشت و گناهان قرق خدایتعالی هستند پس هر کسیکه چرا کند و بگردد در اطراف نزدیک آنها نزدیک تواند بود که در آنها افتد

**مترجم گوید** مراد آن حضرت ظاهر این است که گناهان روشن و محرمانه است که حرمه آن ها ثابت و بی شبهه است شبیه اند ببوستانیکه مالک آن منع کرده باشد مردم را از دخول و وصول بآن البته چنین بوستانی را مالک راضی نمیشود که کسی در اطراف نزدیک آن بگردد زیرا که بسیار میشود که اینکس از جبهه سهو و نسیان یا تلبیس و وسوسه نفس یا تجری و طغیان بر مالک بسبب غلبه و شهوت نفس اماره پا در آن بوستان گذارد و از ثمر آن تناول کند و همچنین مواضع شبهه بلکه مکروهات و اوضحة الکراهة بمنزل اطراف و جوانب قریبه بوستان معاصی و محرمانه اند پس کسیکه مرتکب آنها شد نفس او قوت میگیرد در تجری بر هتک حرمت شرع پس از ارتکاب محرمانه واضحه پروا و پرهیز نخواهد داشت چنانکه بسیاری از کبائر را در قرآن مجید نهی از قرب بآنها فرموده است فقال جل ذکروه و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن و لا تقربوا الزنی و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و امثال ذلك و الله یعلم و رسوله و حججه

**فرمود** و قول آن حضرت که فرمود و سکت عن اشیاء تا آنجا که فرمود فاقبلوها معنی آن این است که هر آنچه از تکالیف شرعیه که بشما نرسیده و بر شما ثابت نشده مکلف بودن شما بآن پس چیزی از آن بر شما نیست و آنرا از پیش خود بر خود بار مکنید پس بدرستی که نرسیدن آن بشما و معاف بودن و معفو بودن شما از آن رحمتی است از خدا بر شما و در این باب فرموده اند که «اسکتوا عما سکت الله عنه» یعنی سکوت و رزید و دم در کشید از آنچه که خدایتعالی سکوت و رزیده است از آن یعنی مکلف بودن شما را بآن بگوش هوش شما نرسانیده پس تحمل کلفت آنرا از شما نخواسته



واز جمله کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در وصیه آن حضرت بفرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام که فرمود و گذار گفتار بآنچه را که نمی‌شناسی و حکم آنچه را که مکلف بآن نیستی

مترجم گوید توضیح اینکلام این است آنچه را که نمیدانی مگو و آنچه را که تکلیف بحکم کردن آن نداری حکم بآن مکن و این فرمایش از آن حضرت بآن بزرگوار مانند بسیاری از خطابات قرآنی که در ظاهر توجه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و بسیاری از خطابات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین یا بصدیقه کبری سلام الله علیها و بسیار از خطابات هر یک از ائمه علیهم السلام بامام بعد از خود از «باب ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» میباشد چنانکه خود ایشان (ع) در بعض احادیث فرموده اند باین معنی که ظاهر خطاب متوجه باین مخاطب است و باطن و حقیقتش بدیگران است که خطاب مناسب احوال و اعمال ایشان است و در مثل فارسیان بدر میگویند که دیوار بشنود پس این خطاب در اینکلام مبارک در حقیقت و باطن امر متوجه بغیر معصومین از امت میباشد و مناسب اهل علم و عصمت نیست چنانکه واضح است

مصنف رحمه الله فرمود و روایت کرده است ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی باسناد خود از زراره بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام که چیست حق خدا بر بندگانش فرمود حق خدا بر بندگان آنست که بگویند آنچه را که میدانند و بایستند و چیزی نگویند در نزد آنچه که نمیدانند یعنی چون حکم قضیه را ندانند سکوت ورزند و باز ایستند از اینکه از روی گمان یا سلیقه یا هوای نفس سخنی در آن گویند و این تفسیر از مترجم است و مصنف علیه الرحمه فقط عبارت حدیث را ذکر کرده و بعد فرمود

و نیز باسناد خود روایت کرده است مثل این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام و در آخر آن چنین است که فرمود پس اگر چنین کنند یعنی بمضمون این حدیث عمل کنند حق خدا را ادا کرده باشند و باز باسناد خود از آن حضرت روایت کرده است که

فرمود باز ایستادن در نزد شبهه بهتر است از افتادن در هلاک یعنی هلاک شدن و ترک کردن تو حدیثی را که روایت نکنی بهتر است از روایت کردن تو حدیثی را که خوب در یاد نداشته باشی و احتمال خطا بر آن بدهی

**مترجم گوید** ملخص مراد آن است که مقتضای ایمان و تقوی در شبهات احتیاط است پس اگر عملی محل شبهه حرمت باشد باید مکلف باز ایستد از کردن آن عمل تا هلاک نشود بندانستگی و همچنین اگر محل شبهه وجوب باشد باز ایستد از ترک آن و اگر حدیثی را که شنیده در متن آن یاسند آن شبهه داشته باشد و جازم نباشد باینکه آنچه که از آن در حفظ او است همانطور است که شنیده است بدون زیاده و نقصان و بدون تغییر و تبدیل پس احتیاط کند بترک روایت این حدیث تا مبادا کذبی و افترائی در روایت او واقع شود و موجب هلاک او گردد و البته این هلاک بدتر و سخت تر از فقره اولی است

**مصنف علیه الرحمه** فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است باسناد خود از حضرت رضا صلوات الله علیه که فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم آن پس بدرستی که او هدایت یافته است براه راست پس فرمود آنحضرت علیه السلام در جمله اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بسوی محکم آن و چنان نباشد که پیروی کنید متشابه آنها را نه محکم آنها را پس باین سبب گمراه شوید

**مترجم گوید** مراد بر دشمنی متشابه بسوی محکم ظاهر آن باشد که باید متشابه را حمل کرد بر معنائیکه موافق باشد با محکم و مخالف آن نباشد نه آنکه چون متشابه نظر بمعنائیکه انسان از ظاهر او میفهمد موافق رأی و هوای نفس انسان باشد برخلاف محکم انسان همان ظاهر را بگیرد و مورد اعتقاد یا عمل خود قرار دهد و دست از محکم که بی شبهه است بردارد باینکه احتمال میدهد که مراد خدا یا حجج خدا علیهم السلام بکلام خود این ظاهر نباشد پس باین سبب البته انسان گمراه میشود و بیان روشن تر از این در معنی محکم و متشابه گذشت والله العالم و



رسوله وحججه صلوات الله عليه وعليهم اجمعين

**مصنف** رحمه الله فرمود ودر محاسن برقی است یعنی احمد بن محمد بن خالد برقی علیه الرحمه در کتاب محاسن خود روایت کرده است باسناد خود از محمد بن طیار که گفت فرمود بمن حضرت باقر صلوات الله علیه آیا من حاجه و مجادله میکنی با مردم گفتم آری فرمود که آیا چنان است که هیچ چیز از تو نمی پرسند مگر اینکه تو در جواب آن چیزی میگوئی گفتم آری فرمود پس در این هنگام باب رد کجا است.

**مترجم گوید** یعنی دیگر چیزی نمی ماند که تورد کنی بر خدا و رسول و امامو حال آنکه خدا در قرآن امر فرموده است بندگانشرا که چون نزاع کنند بایکدیگر در چیزی رد کنند آنرا یعنی باز گشت کنند در آن بسوی خدا و رسول ﷺ و اولی الامر ﷺ و این فرمایش حضرت با بن طیار کنایه است از اینکه چنین نیست که آنچه را که تو در جواب سائلین میگوئی همه راست و درست باشد پس درست فکرو نظر کن آنچه را که بطور یقین راست و درست و بی شبهه است بگو و آنچه را که شبهه در آن هست که احتمال خطا در آن میدهی باز ایست و مگو و باز گشت کن در آن با امام خود **مصنف** رحمه الله فرمود و مستفاد میشود از این روایات که در این فصل مذکور شد اینکه آنچه که راهی نیست از برای ما بسوی دانستن آن و نمیتوانیم که از راهی علم بآن حاصل کنیم پس آن وا گذاشته شده است از ما یعنی آنرا از ما نخواسته اند و ما مکلف بآن نیستیم و لازم نیست بر ما بلکه جایز نیست از برای ما که خود را مکلف دانیم و بزحمت و مشقت اندازیم بدانستن آن با استنباط تیکه از روی ظن و رأی باشد یعنی چنین نیست که چون در قضیه باب علم بر ما مسدود باشد ما مکلف بتحصیل ظن در آن باشیم و روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که رسول خدا ﷺ فرمود برداشته شده است از امت من یعنی بخشیده شده است خطا و نسیان و آنچه که بجبر و اکراه واداشته شود آنچه که طاقت و توانائی آنرا ندارند و آنچه که نمیدانند و آنچه که بضر و بیچاره باشند

و حسد بردن و فال بدزدن و فکر کردن در حالت و سوسه در کیفیت آفرینش مادامیکه سخن را بزبان خود جاری نکرده اند و نیز در آن کتاب روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود آنچه را که خدایتعالی پوشاند و پنهان داشته علم آن را از بندگان خود پس تکلیف بآن برداشته شده از ایشان و نیز در آن کتاب از آن بزرگوار عليه السلام روایت کرده که فرمود هر که عمل نماید بآنچه میداند کفایت میکند این عمل با علم او را از آنچه که نمیداند

**وثقة الاسلام کلینی** در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از دو نفر مرد از اصحاب خودمان که در میان آنها نماز عه باشد در دینی یا میراثی پس بمحا که میروند بسوی سلطانی یا بسوی قاضیان که بغیر حق منصوب شده اند آیا حلال است این وجایز است حضرت در جواب او فرمودند هر کسیکه بعنوان تحاکم بنزد ایشان برود در خصوص امر حقی یا باطلی پس اینست و جز این نیست که بنزد اهل طاغوت رفته بمحا که و آنچه که از برای او حکم کنند پس این است و جز این نیست گرفتن آن بر او حرام است هر چند که بوده باشد آن از برای او حق ثابتی زیرا که او اخذ کرده است بحکم طاغوت و بتحقیق که خدایتعالی امر کرده است او را که کافر شود بآن چنانکه فرموده است **یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به عمر بن حنظله** گفت که عرض کردم بآن حضرت عليه السلام پس چکنند در جواب فرمود نظر کنند بر هر کسیکه بوده باشد از شما شیعیان که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر کند در حلال و حرام ما و بداند احکام ما را پس باید راضی شوند باو که حاکم میان آنها باشد پس پدرستی که من او را گردانیده ام بر شما حاکم پس چون او حکم کند بحکم ما و قبول نکنند از او پس غیر این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده اند و رد کننده بر ما رد کننده بر خدایتعالی است و آن در حدشرك بخداست راوی گفت عرض کردم پس اگر از آن دو مرد اختیار کردند هر يك يك نفر را از اصحاب ما پس راضی شدند که آن دو نفر در حق آنها نظر کنند و اختلاف



کردند در آنچه حکم کردند از روی حدیث شما فرمود حکمی که قبول میشود آن حکمی است که عدل و افقه و اصدق آنها در حدیث و اوریع آنها حکم کرده است و بحکم آن دیگری التفات و اعتنا کرده نمیشود راوی گفت عرض کردم هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده شده اند بر وجهی که هیچ يك بريك ديگر زيادتی ندارند آن حضرت عليه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که روایت کرده اند از ما و علة حکم خود قرار داده اند هر خبریکه مجمع علیه است از جهة روایت آن در میان اصحاب خودتان پس آنرا منشأ حکم ما قرار داده و آن اخذ کرده میشود و ترك کرده میشود خبر شاذ که رواة آن کم و در نزد اصحاب شما مشهور نیست پس بدرستی که هر روایتی که مورد اجماع اصحاب شما باشد و در میان آنها مشهور باشد شکي و شبهه در آن نخواهد بود و این است و جز این نیست که امور بر سه قسم است امریست که آشکار و روشن است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و امری است که آشکار است نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود و امری است که محل اشکال است نه صدق و راستی آن معلوم است و نه غی و دروغ آن آشکار است رد کرده میشود علم آن بخدایتعالی و رسول او عليه السلام فرموده است رسول خدا صلى الله عليه وآله حلالی است که واضح و آشکار است حلیة آن و حرامی است که آشکار و بی شبهه است حرمة آن و در میان این هر دو امری است که محل شبهه است و معلوم و روشن نیستند پس هر کسیکه ترك کند شبهات را نجات می یابد از محرمات و کسیکه اخذ کند شبهات را مرتکب محرمات گردیده و هلاک میشود بر وجهی که خود نمیداند راوی عرض کرد خدمت آن بزرگوار علیه الصلوة والسلام پس اگر هر دو خبر بواسطه کثرت ثقات در روایت هر دو از شما مشهور باشند چه کنند در جواب فرمود نظر کرده می شود پس هر خبریکه موافق باشد حکم آن با حکم کتاب و سنت و مخالف باشد با عامه پس آن اخذ کرده میشود و واگذار کرده میشود خبری که مخالف با کتاب و سنة و موافق عامه باشد راوی گفت جانم بفدای تو باد خبر بده مرا اگر معلوم شود هر دو خبر موافق کتاب و سنتند لکن یکی از آنها موافق عامه است و دیگری

مخالف بکدام يك از آنها اخذ کرده میشود فرمود عليه السلام هر خبريکه مخالف عامه است پس در آن است حق و رشاد پس راوی عرض کرد فدایت بگردم اگر هر دو خبر موافق باشد با عامه چکنیم آن بزرگوار علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که حکام و قضاة عامه بآن مایل تر و راغب ترند آنرا ترك کنند و آن ديگريرا اخذ نمایند گفت عرض کردم اگر حکام آنها در حکم هر دو خبر موافق و مساوی باشند فرمود چون چنین باشد پس منتظر باش تا اینکه حضور امامت برسی و او را ملاقات نمائی پس بدرستیکه ایستادن در نزد شهبات بهتر است از فرورفتن در هلاکت

**فرمود مصنف** علیه الرحمه موافق این حدیث در معنی اخبار بسیار وارد شده است و شیخ جلیل احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود بعد از نقل این حدیث فرموده است این خبر بر طریق فرض و تقدیر وارد شده است زیرا که کم اتفاق می افتد در اخبار اینکه دو خبری وارد شود که هر دو مختلف باشند در حکمی از احکام شرع و موافق باشند با کتاب و سنة و فرض این مثل حکم شستن روی و دستها است در وضو پس بدرستیکه اخبار در شستن آنها بار و بشستن آنها دوبار هر دو وارد شده است پس ظاهر قرآن خلاف اینرا اقتضا نمی کند بلکه اطلاق آن شامل هر دو روایت میشود و مثل این یافت میشود در احکام شرع

**و اما** قول آن حضرت (ع) در جواب سائل که منتظر باش و توقف نما تا اینکه درك خدمت امام خود نمائی مراد آن بزرگوار از امر بآن در زمان تمکن رسیدن بحضور امام عليه السلام است پس اما در وقتی که غایب باشد و ممکن نشود درك فیض حضور امام عليه السلام و تمام اصحاب ما اجماع بر صحت هر دو خبر داشته باشند و نبوده باشد در آن مقام رجحانی از برای راویان هیچیک از دو خبر بسبب کثرة و عدالت حکم بهر يك از آنها من باب تخییر معین است و دلالت میکند بر آنچه که گفتیم ما آنرا روایتی که از حسن بن جهم روایت شده است و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت نموده که گفت عرض نمودم بآن بزرگوار عليه السلام بما میرسد



احادیث مختلفی از طرف شما در آن‌ها چکنیم در جواب فرمود آنچه که از اخبار ما بتو برسد عرض کن بر کتاب خداوند عز و جل و احادیث بی شبهه که از ما در نزد شما است پس اگر شباهت بآنها دارد پس آن از طرف ما میباشد و اگر شباهت بآنها ندارد پس از ما نیست راوی گفت عرض کردم بآنحضرت ﷺ که دو نفر مرد ثقه دو حدیث مختلف برای ما آورده و نقل کرده اند نمیدانم کدام يك از آنها حق است آن حضرت در جواب فرمود وقتیکه حق بودن هیچیک را ندانی پس توسعه داده شده بر تو که بهر يك از آن دو خبر اخذ کنی

و دیگر دلالت دارد بر آن روایتی که روایت نموده است آن را حارث ابن مغیره از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود چون بشنوی از اصحاب خود حدیث را و همه ایشان ثقه باشند پس جایز است از برای تو اخذ بهر يك تا آنکه بررسی بنزد امامی که از ما قائم است و رد نمائی و عرض کنی بر او و روایت کرده است سماعة بن مهران که گفت سؤ آل نمودم از حضرت صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم بآن حضرت ﷺ که دو حدیث بما میرسد یکی امر میکند ما را که اخذ بآن نمائیم و دیگری نمی میکند ما را از اخذ بآن آن حضرت فرمودند بهیچ يك از آنها عمل نما تا اینکه بنزد صاحب خود بیائی و از آن سؤ ال نمائی راوی گفت عرض نمودم چاره نیست بجز اینکه بیکی از آنها اخذ و عمل شود فرمود اخذ نما آن خبر را که مخالف عامه است تمام شد نقل از کتاب احتجاج مصنف علیه الرحمه فرمود کلینی علیه الرحمه در کافی روایت نموده است از آن حضرت ﷺ که سؤ ال کرده شد از اختلاف حدیث که روایت میکند بعض آنرا ثقه و بعض آنرا غیر ثقه فرمود چون وارد شود بر شما حدیثی پس اگر بیابید از برای آن شاهی از کتاب خدا یا از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا اخذ نمائید و الا پس هر کسیکه برای شما آورده سزاوارتر است بآن و نیز در کافی از آن حضرت ﷺ روایت شده است که هر چیزی رد کرده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد پس آن باطل است

و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است حدیث طویلی را که بیان فرموده در آن بعد از ذکر عرض بر کتاب پس عرض بر سنت را و بعد از آن امر فرموده تبخیر و رد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرموده است آنچه نباید آنرا در چیزی از اینجوه پس رد کنید علم آنرا بسوی ما پس ما اولی هستیم بآن و نگوئید آنرا بر آیهای خود و بر شما باد بیاز داشتن خود از گفتن برای و بثابت ماندن و توقف و ایستادن در حالتیکه شما طلب کننده و کوشش کننده باشید تا اینکه بیان آن از ما بشما برسد

**و فرموده است** ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه در اوایل کتاب کافی خطاب بآن کسیکه تصنیف آن کتاب شریف را از او خواهش نموده ای برادر من خدایتعالی بدارد تو را براه راست و درست بدرستی که نمیرسد کسی را و جایز نیست که تمیز نماید میان اخبار مختلفه که از ائمه علیهم السلام روایت شده برای خود مگر بروجهی که امام علیه السلام فرموده که عرض کنید آنها را بر کتاب خداوند عزوجل پس آنچه که موافق کتاب است آنرا اخذ نمائید و آنچه مخالف کتاب است پس رد نموده و واگذارید و دیگر فرموده و اگذارید از اخبار آنچه را که موافق عامه است پس بدرستی که حق و رشد در خلاف آنها است و دیگر فرموده اخذ نمائید مجمع علیه را پس بدرستی که مجمع علیه شکی در آن نیست و مانمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را و نمی یابیم چیزی را که احوط و اوسع باشد برای ما از اینکه رد نمائیم علم تمام اینها را بخود امام علیه السلام و قبول کردن و فرا گرفتن آنچه که توسعه فرموده است از امر در آن برای ما بفرمایش خود که فرموده بهر يك از دو خبر مختلف که اخذ نمائید برای شما جایز است تمام شد کلام ثقة الاسلام و قول او طاب ثراه که فرمود مانمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را قصد کرده است باینکه مانمی شناسیم از سه قاعده مذکور که برای ما امام علیه السلام بیان فرموده که عرض بر کتاب و مخالفة عامه و مجمع علیه باشد مگر حکم اندکی از آنچه که مختلف است در آن روایات نه اکثر از آن را بجهة اینکه اکثر شناخته نمیشود از



موافقة کتاب و نه از مخالفة عامه و نه از اجماع پس احوط در گفتار رد علم آن است بسوی عالم یعنی امام علیه السلام و اوسع در عمل و کردار تخییر است از باب تسلیم امرایشان نه پیروی رأی و هوای نفس یعنی جایز نیست از برای مافتوی دادن و حکم کردن بیکی ازدو طرف بروجه قطعی و هر چند که جایز است برای ماعمل بیکی از آنها من باب تسلیم بواسطه اذن و اجازه از جانب ائمه علیهم السلام بعض فضلاء در خصوص فرموده ثقة الاسلام بیان نموده که این است و جز این نیست که آن مرحوم قدس سره ذکر نکرده است ترجیح را باعتبار افضلیت و عدلیت و باعتبار کثرت عدد زیرا که اخذ و فرا گرفته احادیث کتاب خود را که کافی است از اصول و کتبی که صدور اخبار آنها از ائمه علیهم السلام قطعی و مورد اجماع تمام اصحاب است تمام شد کلام آن بعض شاید تودر این مقام ایراد کنی بر ما و بگوئی که حکم در هر مسئله در واقع یکی است چنانکه آن مذهب اهل حق است و مراد بشناختن و دانستن احکام شرعیه برای عمل بآنست و احتیاج همه مکلفین بآنها مساوی و یکسان است پس چه وجهی دارد پنهان داشتن بعض مسائل و مبهم گذاشتن آنها

پس در جواب گوئیم اولاً حکمة در اکثر امور شرعیه برای ما معلوم و واضح نیست ثانیاً ممکن است که در این مقام بر سبیل اشاره بیان نمائیم آنچه را که بشکند و بردارد استبعاد تورا در این مورد و باینکه بگوئیم که محتمل است که بوده باشد از جمله حکمتها در امور متشابهه که محل احتیاط است آنکه متمیز و جدا شود کسی که از اهل تقوی و تدین است بواسطه احتیاط در دین وارد نشدن او در متشابهات و دور زدن او در اطراف آن که بمنزله حمی و قرقی است در شریعة مقدسه بجهة ترس از وقوع در آن که مورد خطر است از کسیکه نیست از برای او تقوی و پرهیزکاری که تجری و جسارت میورزد در طواف و دور زدن در اطراف متشابهات و باک ندارد بافتادن در آن پس باین واسطه است که مردم در درجات و مراتب دینیة بربك دیگر فضیلت و زیادتى حاصل مینمایند پس چنانکه ترك کننده شبهات در حلال و حرام و همچنین عمل کننده در آنچه که مردد است در میان فرض و نقل نیست مثل کسیکه هلاک شونده

است از جهة اینکه نمیداند پس همچنین کسیکه هلاک شود از جهة ندانستن نیست مثل کسیکه هلاک شود از جهة دانستن پس مردم بر حسب این تقسیم سه فرقه صاحب سه مرتبه بترتیب مذکور خواهند بود و نیز محتمل است که از جمله حکمتها در صور متشابهه که مورد اختیار است آن باشد که از جانب شارع مقدس توسعه در تکلیف جمهور مردم باشد که برای آنها در بسیاری از احکام حکم بتخیر را اثبات و مقرر فرموده اند و این رحمتی است از جانب خدای عزوجل و بآن مختلف میشود مراتب تکلیف که بواسطه اختلاف مراتب مردم است در عقل و معرفه و شاید فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین اشاره است که در خطبه شریفه خود فرموده و در اوایل این فصل ترجمه آن مذکور شد باینکه فرمود **ولا تکلفوا حرمه من الله لکم فاقبلوها** و حاصل آنست که ما آنچه از حکمتهای احکام شرعیه نمیدانم بیشتر است از آنچه که میدانیم :

پس بعد از این مقدمات میگوئیم و از جمله آنچه که اهل اجتهاد از متشابهات می شمارند و اجتهاد میکنند در تعیین حکم در آن امری است که مردد باشد میان وجوب و ندب و نهی که مردد باشد در میان حرمة و کراهت و در نزد امعان نظر و خوب بکار بردن آن در این مقام تشابهی در هر دو نیست زیرا که آنچه که مطلوب است فعل آن یا ترک آن از چیزهاییست که قابل تشکیک است طلب در آن پس ممکن است اینکه بوده باشد مراتب ثواب و عقاب از برای بندگان بقدر مراتب اراده و کراهت از شارع و تکلیف بندگان بامر و نهی مستلزم آن نیست که بیان مراتب اراده و کراهت از برای ایشان نیز شود زیرا که نیست مدخلیتی از برای علم مکلف بآن و غیر این نیست که آنچه واجب است بر او تمیز و فرق دادن عبادت است از غیر عبادت و اما علم مکلف بمراتب آنچه بآن امر شده است و آنچه از آن نهی شده است و فرق دادن بعضی از آنها از بعضی پس وجوب آن معلوم نیست زیرا که سه دلیلی نیست بر آن از عقل و نقل و این مطلب مثل آن است که ما بنده خود ما را بفعلی یا ترک آن کی تکلیف می نمائیم پس بدرستی که اطاعت و امتثال آن بنده ما را



متوقف نیست بر دانستن او باینکه ما آیا مؤ اخذه میکنیم از او بواسطه مخالفة کردن او یا نه پس در اینمقام چه داعی شده حضرات مجتهدین را که خود را بیجته بزحمت بر بیراهه انداخته و بجهة تعیین این تکلیف غیر واجب اقامه دلائلی نموده اند که او هن است از بیت عنکبوت و کلماتی بیان کرده اند که سکوت بر آن ترجیح دارد و این یکی از طرقتی است ایشانرا در زیاد کردن مسائل بدون ضرورت و احتیاج در آن و بخدایتعالی پناه می بریم از افعال و اعمال ایشان

**مترجم گوید** سهل طرق در دانستن معنی محکم و متشابه ورد ثانی بر اول طریقی است که از خود آمده علیهم السلام برای ما رسیده امثال و تسلیم بر آن کافی است برای نجات از مهالك چنانکه مانع است از اقتحام در شبهات مسالك در روایت کافی حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه میفرماید **المحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد یعنی محکم آن است که دلالت بر یک چیز کننده دو چیز و اختلاف در معنی آن نباشد پس متشابه خلاف آن خواهد بود چنانکه از باقی حدیث شریف معلوم میشود چنانکه فرموده **فمن حکم بمالیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله تعالی و من حکم بامر فیه اختلاف فرأى انه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت الحدیث موافق اینمضمون در معنی متشابه حدیث بحار است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده **اما المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی** و در بعض نسخ باین لفظ است «الحرف منه» الخ و بهر دو لفظ خوب واضح و روشن است معنی متشابه از فرمایش آن حضرت که میفرماید متشابه آن است که لفظ آن متفق یعنی یکی و بی شبهه اما معنی آن مختلف باشد و این نیز معلوم است که محکم و متشابه قرآن بامحکم و متشابه اخبار مساوی است چنانکه در روایت و سائل از حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیهم روایت شده **ان فی اخبارنا متشابهها که متشابه القرآن و محکما که محکم القرآن** .****

و نیز در خبر بحار از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده **و المتشابه**

الذی اشتبه علی جاهله یعنی متشابه آن است که مشتبه باشد بر جاهل آن و همین مقدار بیان از معنی محکم و متشابه برای اهل حق کافی است که از کلام ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و احتیاج بقیل و قال در آن ندارد حاصل آنکه محکم آن است که محل اختلاف نشود و تمام افهام در آن متفق باشد و صریح و واضح باشد که امر باخذ و عمل در آن شده و متشابه آن است که محل شبهه و اختلاف باشد در انظار و البته بدیهی است لفظی که دلالت بر شیء واحد کند اختلافی در آن نخواهد بود و اما اگر دلالت بر شیءین یا بیشتر نماید چاره نیست بجز اینکه در آن اختلاف واقع شود پس باین میزان که ما محکم و متشابه را شناختیم میگوئیم آنچه را که در باب هر دو از ائمه علیهم السلام برای ما وظیفه معین شده پس در خبر وسائل روایت شده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود «فا ما للمحکم فتؤمن به و نعمل به و ندین الله به و اما المتشابه فتؤمن به و لا نعمل به» یعنی فرمود اما محکم پس بآن ایمان میآوریم و عمل بآن میکنیم و خدایتعالی را بآن عبادت می نمائیم و اما متشابه پس ایمان میآوریم بآن و عمل بآن نمیکنیم

و در خبر احتجاج از مولانا الرضا علیه السلام روایت شده «انه قال ان فی اخبارنا متشابهاً کمتشابه القرآن و محکماً کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتصلوا» و در خبر غوالی اللالی قریب باین معنی روایت شده «قال رسول الله من افتی الناس و هو لا یعلم المحکم من المتشابه فقد هلك و اهلك» پس بنا بر آنچه که ذکر کردیم ما مأمور و موظفیم از ائمه علیهم السلام که رد نمائیم متشابه را بمحکم آن و این امر برای عالم بعلم آنها و عامل بآن سهل و آسان است نه بر جاهل البته بر او دشوار و مشکل است پس از جمله موارد آن در احکام شکوک میگوئیم در خبر وسائل از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است «اذا شککت فابن علی الیقین قال قلت هذا اصل قال نعم» و در قول دیگر آن بزرگوار است آنچه که نص فردی این اصل است «قال سئلت ابا الحسن عن الرجل لایدری اثلثا صلی ام ثنین قال یبنی علی التقصان و یاخذ بالجزم و یتشهد بعد انصرافه تشهداً خفیفاً



كذلك في اول الصلوة و آخرها و هر دو خبرچه اصل و چه نص محکمند در بنای باقل و اخذ بیقین پس آنچه در مقابل آنها وارد شده است مثل خبر وسائل عن احدهما عليه السلام قال قلت لهرجل لا يدري واحدة صلى او ثنتين قال يعيد «و آنچه مثل این خبر است که فرمود اند اعاده نماید پس مطلوب بودن اعاده محکم است .

اما وجوب آن محل شبهه و از جمله تشابهات آن اصل است پس حکم آن رد باصل محکم است که ذکر شد و حکم بوجوب نمیتوان کرد که موجب ضلالت خواهد گردید

و بعبارة اخرى منطوق و ملفوظ هر کلمه محکم است و مفهوم آن از جمله متشابه که اخذ بآن منهی است چنانکه دلالت دارد بر این روایة وسائل باینمضمون «دخل الحکم بن عتیبة و سلمة بن كهیل علی ابی جعفر عليه السلام فسئلاه عن شاهد یومین فقال قضی به رسول الله صلى الله عليه وآله و قضی به علی عليه السلام عندکم بالكوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال و این وجدتموه خلاف القرآن قالوا ان الله يقول و اشهدوا ذوی عدل منکم فقال قول الله و اشهدوا ذوی عدل منکم هولاء تقبلوا شهادة واحد و یمینا

و نیز دلالت دارد بر آن روایة بحار از حضرت صادق عليه السلام قال له ابو حنیفة کیف یخرج ای المنی من جمیع الجسد و الله یقول من بین الصلب و الترائب قال ابو عبد الله عليه السلام فهل قال لا یخرج من غیر هذین الموضعین و این دو خبر صریحند در اینکه ملفوظ و منطوق کلام حجة است نه احتمالاتی که از مفهوم آن خارج شود بلکه مفاهیم متشابهاتند که باید رد شوند بمحکمات و از اینجا ظاهر میشود که تعارضی در آیه شریفه نیست **فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه** زیرا که منطوق هر دو شرط محکم است و مفهوم آنها متشابه و الا لازم میآید اختلاف و اعوجاج در قرآن که هر دو منقی است نسبت بقرآن

و نیز از این باب است کلیه امر و نهی در آیات و روایات بر اینوجه که او امر کواشفند از بر و صلاح و نواهی کواشفند از عدم بر و صلاح و ایندو معنی در امر و نهی محکمند اما وجوب در امر و حرمت در نهی محتاج بدلیل دیگر است الا آنکه فرموده اند

نهی در قرآن دلالت دارد بر ترك معاصی کما اینکه در روایت ابن مسعود وارد شده است که فرمود رسول خدا ﷺ یا بن مسعود اذا تلوت کتاب الله تعالی فاتیت علی آیه فیها امر او نهی فردوها نظراً واعتباراً فیها دلالت عن ذلك فان نهیه یدل علی ترك المعصیه و امره یدل علی البر و الصلاح پس گفتن هر امری دلالت دارد بر وجوب یا هر نهیی بر حرمة بدون حجة قائم بر آن تکلم بدون علم است که جایز نیست پس در مورد امر و نهی و موارد دیگر که محل شبهه باشد از متشابهات رد آن به محکومات لازم و واجب است و بحث کردن در آن و ساکت نشدن از آن و خود را بقیل و قال انداختن از اموری است که ائمه علیهم السلام ما را از آن منع و رد فرموده اند چنانکه احادیث مذکوره در این فصل بآن دلالت صریحه دارد و فرمایش مصنف علیه الرحمه در آخر بآن اشاره است

## فصل نهم

در ذکر جمله از آیات و اخباری که وارد شده است در

### ذم اجتهاد و متابعه آراء و منع از آنها

و شاید تو بگوئی از کجا گفتی که شارع منع کرده است از اجتهاد و عمل بر رأی و اینکه منع از آنها میباشد معروف از مذهب امامیه حتی میان مخالفین آنها اگر چنین سؤالی از ما نمائی در جواب گوئیم اول کسیکه منع کرده است از پیروی و اتباع رأی و ظن و ارتکاب اجتهاد خداوند سبحانه میباشد که فرموده است و عزیز است گوینده آن ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً و نیز آن سبحانه فرموده است ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخروون ای یقولون بسالتخمین و نیز فرموده است و ان هم الا یظنون و نیز فرموده است و اتبعوا اهلهم بغير علم و نیز فرموده است خداوند عزوجل و لا تقف ماليس لك به علم و نیز فرموده است و لا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الكذب و نیز فرموده است قل أرأیتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه



حراماً وحلالاً قل آله اذن لكم ام على الله تفترون ونيز فرموده است ولو تقول علينا بعض الاقاويل لا خذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين ونيز فرموده است قل انما حرم ربى الفواحش اللى قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون ونيز فرموده است وقال الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ونيز فرموده است وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك ونيز فرموده است و ما اختلفتم فى شىء فحكمه الى الله وله الحكم واليه ترجعون ونيز فرموده است ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ودر آيه ديگر ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ودر آيه ديگر ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

مترجم گوید چون بيان و تفسير آيات قرآنيه شأن ووظيفه ائمه تعليم عليهم صلوات الله الملك العظيم ميباشد لذا صرف نظر از ترجمه ظاهر آيات كريمه نموده وواگذار بمحال خود گرديد پس هر كه خواهد رجوع نمايد در تفسير آنها باخبار و آثارى كه در مراد بآنها وارد شده فرموده در حديث قدسى آمده است كه خداوند سبحانه فرموده است ايمان بمن نياورده است كسيكه تفسير كند كلام مرا برأى خود و نيست بردين من كسيكه استعمال كند قياس را در دين من و شيخ صدوق عليه الرحمه در كتاب امالى خود همين حديث را روايت كرده و از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت شده است خبرى كه مشهور است كه آن حضرت صلى الله عليه وآله فرمود هر كه تفسير نمايد قرآن را برأى خود و حق گفته باشد پس بتحقيق خطا كرده است

و در كتاب نهج البلاغه از جمله كلام حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه در مذمت اختلاف علماء در فتوى و عمل بقياس بيان فرموده آن است كه مي فرمايد وارد مي گردد ببرىكى از حكام قضيه مشكله در حكمتى از حكمها پس حكم مي كند در آن مسئله برأى خود بعد از آن وارد ميشود ذات همان قضيه بر غير آن حاكم پس حكم مي كند

بر آن حاکم ثانی در آن قضیه بخلاف قول حاکم اول بعد از آن جمع میشوند حکم کنندگان بآن احکام نزد پیشوای خودشان که طلب قضا کرده است از ایشان و ایشان او را پیشوای خود ساخته اند پس نسبت میدهد بصواب همه اندیشه‌های مخالف آن اصحاب را و حال آنکه خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و کتاب ایشان یکیست آیا امر فرموده است حق سبحانه و تعالی ایشانرا باختلاف در مسئله پس فرمان برده اند او را در آن حکم یا نهی کرده ایشانرا از آن اختلاف پس نافرمانی کرده اند ایشان او را یا فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی دینی که ناتمام است پس یاری خواسته بایشان بر تمام گردانیدن آن یا بوده اند ایشان شریکان حق سبحانه در گفتار و جوه تا مرایشانرا باشد که قائل شوند بآن مقالات مختلفه و بر خدا باشد که راضی شود بآن مقال یا فرو فرستاد حق سبحانه دینی را که کامل است و تمام پس تقصیر کرده رسول او صلی الله علیه و آله از رسانیدن آن و ادا نمودن آن برانام و حق سبحانه میفرماید در کتاب خود ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان کل شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ چیز در هیچ باب و در آن کتاب است بیان هر چیزی و باز ذکر فرموده « ان الكتاب یدق بعضه بعضاً و اذ لا اختلاف فیه » یعنی بدرستی که این کتاب تصدیق کننده است بعضی از آن مر بعضی دیگر را یعنی جمیع آیات قرآنی موافق اند و بدرستی که بهیچوجه اختلاف نیست در او و باز فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً یعنی اگر بودی این کتاب بزرگوار از نزد غیر کردگار هر آینه یافتندی در او اختلاف بسیار پس آن بزرگوار فرمود بدرستی که قرآن ظاهر او نیکو و خوش آئینده است بانواع بیان و باطن آن عمیق است و بی پایان فانی نمیشود یعنی بآخر نمیرسد سخنهای عجیبه آن و بنهایت نمی انجامد اشیاء غریبه آن و زایل نمیشود شبهات ظلمانی مگر بانوار ساطعه قرآنی گفته است ابن ابی الحدید در نزد شرح او اینکلام را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید سزاوار نیست اینکه حمل کرده شود جمیع آنچه در کتاب عزیز است بر ظاهر او پس بسا ظاهر است که آن مراد باو امر باطن



دیگر است و مراد آن بزرگوار از این بیانات رد بر اهل اجتهاد است در احکام شرعیه و فاسد و باطل کردن قول کسی است که گفته است هر مجتهدی مصیب است و اینکه قائل با جهاد از پنج وجه و جهة مرتکب اجتهاد خود میشود که هر پنج وجه باطل است **اول** آنکه چون خداوند سبحانه یکتا است و رسول او ﷺ و کتاب او یکی است واجب است اینکه نبوده باشد حکم در هیچ واقعه مگر یکی مانند پادشاهی که میفرستد بسوی رعیت خود رسولی را با فرمان خود که امر میکند در آن فرمان با او امریکه اقتضا میکند پادشاه بودن و امیر بودن او پس بدرستی که جایز نیست که در او امر او اختلاف و تناقض باشد و اگر در آنها تناقض باشد هر آینه آن پادشاه نسبت داده میشود بجهل و سفاهت.

**وجه دوم** آنکه خالی نیست اختلافی را که اهل اجتهاد بسوی آن میروند و مرتکب میشوند یا آن است که مأمور بآن هستند یا منهی از آن میباشد و اول باطل است بجهة اینکه نیست در کتاب و سنت چیزی که ممکن باشد که مجتهد دلیل خود قرار دهد در بودن اختلاف مأمور به و دویمی که از آن نهی شده اند حق است و لازم میآید از آن حرام بودن اختلاف از مجتهدین

**وجه سوم** آنکه یا دین اسلام میباشد ناقص یا تمام پس اگر ناقص باشد می باشد خداوند سبحانه بتحقیق استعانه نموده است بوسیله مکلفین بندگان خود بتمام کردن شریعه ناقصه که رسول خود را برای او فرستاده و استعانه یا برسبیل نیابزاز آن سبحانه باشد یا برسبیل مشاکله و مشار که با او هر دو سبیل کفر است و در صورت دوم که تمامیت آن است باین معنی که خداوند سبحانه دین را تمام نازل کرده است پس در تبلیغ آن رسولش تقصیر نموده یا اینکه رسولش تمام و کمال رسانده و تقصیری در تبلیغ نفرموده پس اگر بوده باشد اول یعنی رسول او تقصیر در رساندنش کرده آن کفر است نیز و اگر دویمی باشد یعنی رسول بتمام رسانده پس بتحقیق باطل است اجتهاد بجهة اینکه اجتهاد این است و جز این نیست در چیزهایی است که بیان نشده باشد و واضح و روشن نباشد و اما آنچه که متبیین و آشکار باشد اجتهاد را در

آن راهی و مجالی نیست

وجه چهارم استدلال بقول خدایتعالی مافرطنا فی الکتاب من شیء و قول آن سبحانه فیه تبیان کل شیء و نیز قول خدایتعالی ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس همه این آیات دلالت کننده اند بر اینکه کتاب عزیز مشتمل است بر جمیع احکام پس هر چه در قرآن نباشد واجب و لازم است که از شرع نبوده باشد

وجه پنجم قول خدایتعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً پس گردانید خداوند علی اعلی اختلاف را دلیل بر اینکه از جانب غیر خدا باشد و لکن قرآن از جانب خداوند سبحانه میباشد و در او اختلافی نیست لکن قرآن بادلۀ قاطعه دلالت کننده است بر صحت نبوة و پیغمبری پس بنا بر این (یعنی چونکه از طرف خدا می باشد و دلالت دارد بر صحت نبوة) واجب است که نبوده باشد در قرآن اختلافی و بعد از این گفته است ابن ابی الحدید عبار تیکه معنی آن این است .

و بدانکه باین وجوه پنجگانه امامیه و نفی کننده گان قیاس و اجتهاد در شرعیات تمسک جسته اند و بتحقیق اصحاب ما در کتب خودشان تکلم بر آن کرده اند تمام شد کلام ابن ابی الحدید

فرمود مصنف علیه الرحمه میگویم من و در این کلام ابن ابی الحدید دلالتی است بر اینکه معروف از مذهب امامیه منفی بودن اجتهاد است حتی در نزد مخالفین از ایشان همچنانکه از مذهب امامیه نفی قیاس معروف است

و در نهج البلاغه نیز از کلام امیر المؤمنین علیه السلام در صفة کسیکه متصدی حکم شود از امة و حال اینکه اهلیت آنرا نداشته باشد بدرستی که دشمن ترین خلائق نزد خدایتعالی دو مرد هستند یکی از آنها کسی است که خدایتعالی را گذار کرده باشد او را بخودش پس آنکس از راه عدالت و میانه روی بر گشته و فرو رفته و شاد است بکلام بدعت و خواندن مرد مرا بگمراهی و ضلالت خود پس آن شخص موجب فتنه مردمان است و باعث گمراهی کسانی که پیش از او بوده اند و کسانی که با او اقتدا



کنند در حال حیوة او بعد از وفاة او و حمال خطاهای مردم و در گرو خطیئه خود میباشد و مرد دوم کسی است که جمع کرده و فراهم آورده جهل و نادانی را و اندازنده است آن را در میان نادانان امت و بطمع خود را در ظلمتهای فتنه و فساد فریب داده و گرفتار نموده کور دل است بآنچه در آن مصلحت مردمان است و جاهلست بنظام امور و مصالح بتحقیق نام نهاده اند او را مردمان جاهل دانا بعلوم شریعة و حال آنکه نیست دانا بامداد کرد پس بسیار خواست از جمع آوردن آنچه بیکه اندکی از او بهتر است از آنچه بسیار است

**مترجم گوید** مراد فکرهای فاسده و اندیشههای بیهوده است در مسائل باطله

و شبهات و آراء مضله و این بدیهی است که قلیل آن بهتر از کثیر است حضرت فرمود تا آنکه چون سیراب شد این نادان شبیه بعالم از آب متعفن گندیده یعنی اعتقادات فاسده و پرشد از مسائل بی فایده ناپسندیده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کننده است میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص گردانیدن آن چیزیکه پوشیده است بر غیر او از مسائل پس اگر فرود آید باویکی از قضایای مسئله مبهمه آماده سازد از برای آن سخنان بی فایده ضعیفه و سست که از رأی و فکر فاسد خود تهیه نموده پس بآن رأی فاسد خود قطع حاصل کند پس او از پوشیدگی شبههها افتاده است در امور و اهیه که مانند تار عنکبوت است یعنی مانند مگس افتاده در بافته عنکبوت که از ضعف ممکن نیست او را که خلاص شود از آن نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاقاً بصواب رسیده در آن حکم می ترسد از آنکه او خطا کرده باشد و اگر بخطا حکم کرده باشد امید میدارد که صواب گفته باشد در آن نادان نیست بسیار خبط کننده در میان نادانان یا بسیار بسر در آینده در نادانیهای خود رونده است در ظلمات جهل و سواره است بر شترهاییکه پیش راه خود نه بینند نگزیده بر علم و دانش بدنشان برنده یعنی از هیچ علم دین منافع نشده و بهره نبرده می افکند روایتها را مانند افکندن باد گیاه خشک شکسته را یعنی همچنانکه باد گیاه را منتشر می سازد و انتفاع از او سلب مینماید او نیز علوم و روایات را از انتفاع بدرمی برد بخداسو گند

که نیست قادر و توانا بیاز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند یا آنکه گمان نمیبرد که علمی که ورای اعتقاد او است فضیلتی داشته باشد پس قول حق را اعتبار نمی کند و نمی بیند آنکه از ورای آنچه رسیده است از آن مذهبی و راهی باشد مرغیر او را یعنی گمان آن نادان آن است که مذهب حق آنست که او دارد و اگر تاریک و پوشیده شود بر او کاری بپوشاند آن کار را بجهت آنکه میدانند از جهل نفس خود بمسائل و نمیخواهد که آشکارا شود حال او فریاد میکند بزبان حال از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد بآواز بلند از دست ستم او میراث باسوی خدا شکایت میکنم از گروهی که زندگانی مینمایند در حالتیکه جاهلانند و میمیرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کالائی که کاسد تر باشد از کتاب خدا وقتی که خوانده شود چنانچه حق خواندن آن است و نیست هیچ متاعی را بحدی تر و نه گران تر از روی بها از کلام خدا هر گاه که تحریف و تغییر داده شود از مواضعش و تاویل کرده شود بر اغراض فاسده و نیست نزد ایشان زشت تر از معروف و نه نیکوتر از منکر زیرا که با اول مخالف و بادویم موافقند گفته است ابن ابی الحدید در شرح اینکلام اگر گفته شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرق گذاشته است میان این دو مرد که یکی از آنها کسی است و گذاشته است خدای تعالی او را بخودش و دیگری کسی است بجهالت و نادانی افتاده پس بدرستی که هر دو در ظاهر یکیست و گرفتار نادانی و جهالت می باشند گفته شده است علة فرق آن است که مرد اول پس او کسیست که در اصول عقاید گمراه شده مثل کسانی که قائل بشریک و مانند میباشند برای خدای تعالی و نیز قائل بجبر در افعال آن سبحانه و امثال آنهاستند آیا نمی بینی که فرموده است در صفة آن شخص اول که فرورفتن است در کلام بدعت و دعوت بضلالت و این اشعار دارد و بآنچه که ما گفتیم آنرا که مراد بمرد اول متکلم در اصول دین است و او از راه حق بضلالت افتاده و از اینجهت فرموده است که موجب فتنه مردمان و باعث ضلالت پیش از خود و بعد از خود از ایشان میباشد و امامرد دویم پس



او کسی است که خود را در فروع شرعیات فقیه داند و حال آنکه از اهل آن نیست مانند فقهاء سوء آیا نمی بینی که فرموده آن شخص دویم را که می نشیند در میان مردم برای حکم کردن .

و نیز فرموده است فریاد میکنند از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد از دست ستم او میراثها و نیز از جمله کلام آنحضرت است صلوات الله علیه در نهج البلاغه در ضمن خطبه پس از ذکر صفات حمیده پسندیده متقیان و خوبان میفرماید در صفات مخالفان و مدعیان حق و شخصی دیگر که بتحقیق نام نهاده است خود را دانا و حال آنکه نیست دانا پس فرا گرفته است نادانیه و جهل مرکب خود را از نادانان تبه روزگار و اخذ نموده گمراهی هارا از گمراهان نابکار و برپای کرده از برای مردم دامهای حیل را از ریسمانهای فریب و از گفتار دروغ بتحقیق که حمل کرده کتاب الهی را بر اندیشه های باطل خود و میل داده حق را بر آرزوهای عاطل خود ایمن میگرداند مردم را از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ را آن لئیم میگوید که باز میایستم نزد شبیهها و از آن احتراز مینمایم و حال آنکه در آنها افتاده و می گوید که گوشه میگیرم از بدعتها و کارهائیکه مخالف شریعة غر است و حال آنکه در میان بدعتها خواب کرده و با آن دست در آغوش آورده پس شکل او همچو شکل آدمی است و دل او دل حیوان است نمی شناسد باب هدایت را تا پیروی کند آنرا و نه باب کور دل و جهالت را تا باز ایستد از آن پس این شخص مرده زندگان است بحسب صفات چه متصف است بجهلی که موت ابدی است در صورت حیات پس کجا میروید ای مردمان گمراه و از کجا باز گردانیده می شوید و حال آنکه نشانه های هدایت قائم اند در دین و علامات روشن اند در میان مسلمین و منار های بلند بر پا شده در زمین بجهة تحصیل شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس بکجا حیران و سرگردان گردانیده میشوید در تباهی بلکه چگونه متحیر و متردد میشوید در گمراهی و حال آنکه در میان شما هستند اهل بیت پیغمبر شما علیهم الصلوة والسلام و ایشان زمامهای حقند که مردمان را بطریق حق می کشند و زبانه های صدقند یعنی ترجمان

وحی الهی پس فرود آورید ایشانرا بر نیکوترین منزلهای قرآن  
 مترجم گوید که آن وجوب موده ایشان است چنانکه فرموده عز اسمہ  
 قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربى وعصمت و طهاره ایشان است ببران  
 و يظهر کم تطهریرا و علوم بی پایان و رسوخ ایشان در آن است بحکم وما یعلم  
 ناویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم و اطاعت ایشان است بفرموده اطیعوا اللہ  
 و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

فرمود وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشنه بآب گوارا ایگروه  
 مردمان فرا گیرید اینروایترا از خاتم پیغمبران صلی اللہ علیہ و آلہ بدرستی که میمیرد کسیکه  
 مرد از ما و حال آنکه نیست مرده بلکه زنده است نزد خدا یتعالی و می پوسد  
 آنکه پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده

مترجم گوید این اشاره است باینکه اولیاء اللہ نمی میرند و نمی پوسند چه  
 بعد از رحلت ایشان آثار پسندیده و نام و نشان ایشان بر صفحه روزگار میماند و در  
 آخره متصف بصفة بل احياء عند ربهم پس ایشان زنده هر دو سرا باشند فرمود  
 پس قائل مشوید بآنچه نمی شناسید زیرا که بیشتر حق در آن چیزی است که انکار  
 میمائید و علم بآن ندارید پس بگفتار بی دانش زبان میالائید و معذور دارید کسی  
 را که حجتی نیست شما را بر او و منم آن شخص آیا عمل نکردم در میان شما بیار  
 گران بزرگتر (که آن قرآن است)؛ و آیا نگذاشتم در میان شما بار کوچک تر را  
 (که عترت سید البشر است) و مر کوز ساختم در میان شما و ثابت گردانیدم علم و  
 ایمان و نشانه اسلام را و واقف گردانیدم شما را بر حدود مسائل حلال و حرام و  
 پوشانیدم بشما لباس عافیت و رستگاری را از عدالت خود و گسترانیدم از برای شما  
 امر بمعروف و مشروع را از گفتار و کردار خود و بنه دم بشما خلقهای شایسته و  
 خویهای پسندیده از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد نهایت  
 آنرا بصر بصیرت و در نمی آید بسوی آن اندیشه های فکرت

مترجم گوید این نهی است از استعمال رأی و نظر در دقایق مسائل الهیه



وامر معاد بدون اخذ از پیغمبر و اوصیاء آن حضرت صلوات الله علیهم که موجب هلاکت و ضلالت خواهد بود

**فرموده مصنف** از جمله کلام آن حضرت است صلوات الله علیه در خطبه نهج البلاغه و نیست هر صاحب دل عاقل و دانا و نه هر صاحب گوش شنوا و نه هر خداوند بینائی بینا پس ای عجب چیست مرا که تعجب نکنم از خطاهای اینترقه‌ها بر اختلاف حجت‌های ایشان در دین و مذاهب که می‌روند در اثر پیغمبر خود واقفاندا نمیکنند بعمل وصی نبی خود و نمی‌گردند بغیب یعنی ایمان بخدا و اعتقاد بسرای عقبی و ثواب و عقاب و عفة نمی‌ورزند از عیب و افتاده‌اند در شک و ریب عمل میکنند در شبه‌ها و می‌روند در پی شهوتها و آرزوها معروف در میان ایشان آن چیزی است که خود شناخته‌اند بمیل طبیعت نه بقانون شریعت و منکر نزد ایشان آن چیزی است که منکر شناخته‌اند نه بفرموده حضرت عزت پناه گرفتن ایشان در مشکلات بسوی نفس‌های ایشان است نه بسنن سید کائنات و اعتماد ایشان در مبهمات بر آیهای خودشان است گوئیا هر مردی از ایشان امام نفس خود است و خود را محتاج بامامی نمیداند بتحقیق که فرا میگیرد از نفس خود در چیزی که می‌بیند به بندهای استوار و سبب‌های محکم یعنی آنچه اخذ مینماید از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میداند و از جمله کلام آن بزرگوار است صلوات الله علیه در نهج البلاغه بدانید ای بندگان خدا بدرستی که مؤمن باید حلال بداند امسال آنچه را که در سال قبل حلال میدانست و حرام بداند آنچه را که حرام میدانسته و آنچه را که مردم از نو پدید می‌آورند حلال نمیکند آنچه بر شما حرام بود و لکن حلال آن چیزی است که خدایتعالی حلال کرده و حرام آن چیزی است که آن سبحانه حرام کرده یعنی تغییری و تبدیلی در حلال و حرام خدا نمیتوان نمود

و در تہذیب بسند خود از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر حکم کنم در قضیه میان دو نفر پس باز برگردند در آن قضیه و نزد من آیند زیاد نمیکنم آنها را بقول دیگری غیر از

آنچه میان آنها حکم کرده‌ام بجهت اینکه حق متغیر نمیشود .

و در این دو خبر دلالة واضحه روشن است بر باطل بودن آنچه مشهور است میان مجتهدین و بر آن است بناء اجتهاد و بر اجتهاد است بناء آن آنکه از برای مجتهد جایز است که برگردد از قول خود چون معلوم شود خرابی دلیل او و مانند آن دو خبر است در دلالة آنچه روایت کرده است او را کلینی در کافی باسناد خود از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از حلال و حرام پس فرمود حلال محمد حلال است تاروز قیامت و حرام محمد حرام است تاروز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید غیر آن و مانند آنها است در دلالت آنچه در نهج البلاغه است از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر قرآن است که فرموده خدایتعالی تمام کرد بقرآن نور خودش را و بعد کمال رسانید بسبب قرآن دین خود را و قبض نمود روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را در حالتی که بتحقیق تمام نمود و فراغت حاصل کرد به بیان احکام هدایت بسوی خلق خدا بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم فرموده ذات خود را بآن یعنی تکریم و تعظیمی که مناسب تعظیم کردن او باشد مرنفس خود را پس بدرستی که او نبوشانید از شما چیزی را از دین خود و نگذاشت چیزی را که باو خوشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه شمارد از افعال سیئه مگر که گردانید برای آن نشانه هویدا و علامت استوار و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواند بسوی مرضی خود پس رضا و خوشنودی او و خشم و غضب او در آنچه باقی مانده است از زمان یکی است یعنی حکم الهی در بودن چیزی مرضی یا مسخوط او یکی است در همه اوقات .

و بدانید که خدایتعالی هر گز خوشنود نمیشود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی نبوده از آن بر کسیکه بود پیش از شما و هر گز خشم نمیکند بر شما بچیزی که خوشنود شده باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جز این نیست که شما سیر میکنید در علامتی نمایان و سخن میکنید بباغ گردانیدن سخن که گفته اند آن را مردانی که پیش از شما بودند یعنی ادله واضحه که متداول بود میان پیشینیان



شما بآن تکلم میکنید اینزمان گفته است ابن ابی الحدید در شرح این خطبه که فرمایش آن حضرت که فرموده رضا و خوشنودی خدا و سخط و غضب او سبحانه در آنچه باقی مانده از زمان یکبست معنی او آن چنان است که هر چه از احکام الهی صریح و واضح نباشد از حیث رضا و سخط و مورد نظر واقع شود جایز نیست علمارا اینکه اجتهاد کنند در آن و بعضی را حکم به نلیت و پاره را حکم بحرمت نمایند بلکه خوشنودی و غضب خداوند سبحانه یکبست پس جایز نیست از برای قومی که فتوی دهند بحلال بودن یا حرام بودن شیئی از اشیاء که رضا و سخط خدا را در آن نمی دانند و همین فرمایش دلیل صریح بر حرمت اجتهاد میباشد و مکرر از امثال این فرمایش از آن حضرت صدور یافته و قول آنحضرت که فرموده و بدانید که خدایتعالی هرگز خوشنود نمیشود از شما بچیزی تا آخر معنای او آنستکه خداوند سبحانه راضی باختلاف فتوی و احکام از شما نمی شود چنانکه راضی نشده است باختلاف امم سابقه پیش از شما پس غضب خدا شامل شد ایشان را نظر باختلاف ایشان و خداوند سبحانه فرموده است **الذین فرقوا دینهم و کانو اشیعاً لست منهم فی شیئی** و همه چنین غضب نمی فرماید بر شما در حال اتفاق که همان را پسندیده و اختیار فرموده از برای پیشینیان از شما تمام شد کلام ابن ابی الحدید .

و در تفسیر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که آن بزرگوار فرمود ای گروه شیعیان ما وای کسانی که دارای ولایت ماهستید بپرهیزید و دوری نمائید از اصحاب رأی پس بدرستی که ایشان دشمنان سنتند از احادیث معصومین علیهم السلام فرار می کنند و دورند از حفظ کردن آن و منجزر و خسته اند از اینکه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه دارند و بآن عمل نمایند پس برای وهوای خودشان بندگان خدا را خدمتکاران خود قراردادند و مال آنها را برای خودشان دولت گرفته اند و گردنهای مردم را ذلیل کرده و در تحت ریاست خود در آورده اند مردم از آنها اطاعت می کنند مانند اطاعت آنها از سگها یعنی ناچارند از ترس اذیت آنها اطاعت کنند آنها را و نمازعه مینمایند با جق و اعل او خودشان را

شبهه‌آئمه صادقین قرار داده‌اند و حال آنکه ایشان از نادانان و کفار و ملامینند پس سؤال کرده میشوند از آنچه نمی‌دانند پس تکبر می‌کنند اینکه اقرار کنند که ایشان نمی‌دانند پس با دین خدای تعالی معارضه مینمایند برآیهای خودشان و خودشان گمراه و دیگرانرا نیز گمراه مینمایند آگاه باشید اگر دین خدایتعالی بقیاس درست می‌شد هر آینه مسح کردن زیر پای سزاوار تر بود از روی پا .

و کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت ابیجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خطبه خواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود ای مردم جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنه‌ها هواهای شیطانی است که پیروی کرده میشود و حکمهایی است نفسانی که از خود پیدا کرده شود مخالفة کرده میشود در آن هوا، احکام کتاب خدا و حاکم میگردداند بر آن رأیهای باطله و حکمهای مبتدعه مردانی را بر غیر دین خدایتعالی پس اگر باطل خالص می‌بود از آمیزش حق پنهان نمی‌بود باطل (برهیچ صاحب عقلی) و اگر حق خالص می‌بود از آمیختگی (واقع نمی‌شد اختلافی) بریده می‌شد از او زبانهای معاندین و لکن فرا گرفته میشود از اینکه حق است قبضه و از اینکه باطل است پاره پس آمیخته میشوند بیکدیگر (و آورده میشوند با هم) پس آنجا یعنی نزد امتزاج حق بباطل مستولی میشود شیطان بر دوستان خود و نجات می‌یا بند از خطرات این شبهه آن کسانی که پیشی گرفته است از برای ایشان از جانب خدایتعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهی است

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود و هر کسی که کور دل باشد فراموش مینماید ذکر را و پیروی می‌کند ظن را و با خالق خود مبارزه کرده خواهد بود گفته شده است مراد بذکر قرآن است یعنی قول خدا یتعالي و ان الظن لا یغنی من

### الحق شیئاً

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از مسعدة بن صدقه که او گفت



خبر داد مرا جعفر بن محمد علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که علی علیه السلام فرمود هر کسی که قرار دهد نفس خود را از برای عمل بقیاس در دین همیشه روزگار او در جهل و اشتباه میباشد و کسیکه عبادت کند خدایتعالی را برای همیشه هست روزگار او در پستی و فرو رفتن و زایل شدن و نیز مسعده گفت و فرمود ابو جعفر علیه السلام هر کسیکه فتوی بدهد مردم را برای خود پس بتحقیق عبادت کرده خدا را بآنچه که نمیداند پس بتحقیق ضدیت و معارضه نموده با خدا یتعالی برو جهی که حلال کرده و حرام کرده، است در آنچه که نمیداند و در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود روایت کرده است از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود اگر تحدیث کنیم مردم را در دین خدا برای خودمان گمراه می‌شویم چنانکه گمراه شدند کسانیکه پیش از ما بودند ولیکن تحدیث می‌کنیم مردم را از جانب پروردگار خود بواسطه پیغمبر او صلی الله علیه و آله که بیان کرده است از برای ما

و در کافی روایت کرده است آنچه را که نزدیک بهمین است پس چون بوده باشد اعتماد بر رأی از اهل عصمت که موجب ضلالت گردد پس چگونه خواهد بود از غیر ایشان علیهم السلام و نیز در کافی روایت نموده باسناد خودش از محمد بن مسلم که گفت گفتم با امام صادق علیه السلام اینکه قومی از اصحاب ما تفقه میکنند و میرسد بعلمی و روایت می‌کنند احادیث را پس وارد می‌شود بر آنها چیزی پس می‌گویند در آن چیز بر رأی خودشان فرمودند امام علیه السلام در جواب او جایز نیست بر رأی خودشان بگویند و هلاک نشده اند گذشتگان مگر برای خاطر همین رأی دادن و از پیش خود گفتن و نیز در کافی باسناد خود از آن حضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود نهی میکنم تورا از دو خصلت پس در آن دو هلاک شدند مردم نهی میکنم تو را از اینکه عبادت کنی خدایتعالی را باطل و فتوی بدهی بآنچه که نمیدانی .

و نیز در کافی از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت گفتم بحضرت ابی الحسن اول علیه السلام چگونه خدایتعالی را بیگانگی بپرستم پس فرمود ای یونس نبوده باش بدعت گذارنده در دین خدا کسیکه نظر کند بر رأی خود هلاک میشود

و هر کسیکه وا گذارد اهل بیت پیغمبر خود را گمراه می‌شود و کسیکه ترك کند کتاب خدا و قول پیغمبرش را کافر می‌شود

و در بصائر الدرجات روایت کرده است از ابی الحسن علیه السلام که فرمود جز این نیست هلاک شدن پیش از شما مردم بواسطه عمل کردن بقیاس و بدرستی که خدای تعالی قبض نفرموده روح پیغمبر خود را تا اینکه کامل گردانید جمیع دین او را در حلال و حرام پس آورد جمیع آنچه محتاج بودید شما مردم بسوی آن در حال حیوة آنحضرت صلی الله علیه و آله و بی نیاز گردیدید بواسطه آن حضرت و اهل بیت او علیه و علیهم الصلوة و السلام بعد از وفاتش از غیر ایشان و تمام احکام مخفی و امانت در نزد اهل بیت او علیه السلام میباشد حتی حکم ارش کف و بدرستی که نیست در چیزی از حلال و حرام و جمیع آنچه مردم بآن محتاجند مگر آنکه آمده است در آن حکمی از کتاب و سنة .

و در کتاب محاسن روایت کرده است از محمد بن حکیم که گفت فرمود ابو الحسن علیه السلام چون بیاید شما را آنچه میدانید پس بگوئید و آنچه را که نمیدانید پس ساکت شوید و گذاشت آنحضرت دست مبارک خود را بر دهانش پس عرض کردند برای چیست پس فرمود بجهة اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد از برای مردم از احکام باندازه کفایت آنها در زمان خود و آنچه را که بآن مورد احتیاج آنها باشد تا روز قیامت و در کافی روایت کرده مثل آنرا از آنحضرت صلی الله علیه و آله

و در محاسن روایت کرده است باسناد خودش از یحیی حلی و ابن مسکان و حبیب که ایشان گفتند فرمود بما ابو عبدالله علیه السلام نیست دوستر نزد من کسی از شماها بدرستی که مردم رفته اند براههای مختلف بعض از ایشان بهوا و میل خود رفتار مینماید بعضی برای خود عمل مینماید و بدرستی که شماها گرفته اید و عمل مینمائید با همی که از برای او اصل و پایه است .

و در حدیث دیگر حبیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود بدرستی که مردم گرفته اند چنین و چنین و طائفه بهواهای نفس و طائفه



برایه‌اشان و طائفه بروایت و بدرستی که خدایتعالی شماها را هدایت کرد بدوستی خودش و دوستی کسی که سود بخشد دوستی او در نزد خدا .

و در تهذیب باسناد خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که چون مادر در گاه خدایتعالی بایستیم عرض میکنیم ای پروردگار ما گرفتیم و عمل کردیم بکتاب تو و مردم گفتند ما عمل بر آئی خودمان می کنیم پروردگار جزا دهد بما و آنها آنچه را که بخواهد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که عرض میکنیم در گاه خدا عمل کردیم ما بکتاب تو و سنت رسول تو .

و نیز در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام وارد میشود بر ما چیزهایی نمی شناسیم آنها را در کتاب خدا و نه در سنت پیغمبر پس نظر میکنیم در آنها پس فرمود حضرت آگاه باش اگر تو بواسطه نظر در آنها بحق برسی اجر داده نمیشوی و اگر خطا کنی افترا و دروغ بسته باشی بر خدای عزوجل .

و در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه السلام حکم کردن بر دو قسم است یکی حکم خدای عزوجل است و یکی حکم اهل جاهلیتست پس کسیکه خطا کند در حکم خدا حکم میکند بحکم اهل جاهلیت و کسیکه حکم کند در دو درم بغیر ما انزل الله پس بتحقیق کافر شده است بخدا و در کافی روایت کرده است از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود کسیکه حکم کند در دو درم بغیر حکم خدا پس او کافر است بخداوند عظیم و نیز روایت کرده است از معویه بن وهب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر حکم کننده که حکم کند میان دو نفر پس بر خطا حکم کند از حق دور میشود بدورتر از آسمان .

و در کافی نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود با بن ابی لیلی توئی بن ابی لیلی قاضی مسلمانان عرض کرد بلی حضرت فرمود بچه چیز حکم میکنی

در جواب عرض کرد با آنچه که رسیده است مرا از رسول خدا ﷺ و علی ﷺ و ابی بکر و عمر حضرت فرمود پس رسیده است بتو که رسول خدا ﷺ فرمود بدرستی که علی ﷺ عالم ترین شماها است در حکم کردن میان مردم عرض کرد بلی فرمود حضرت پس چگونه حکم میکنی بغیر حکم آن بزرگوار و حال اینکه این فرمایش رسول ﷺ بتو رسیده و میدانی پس چه خواهی گفت در وقتی که روز قیامت شود وزمین از نقره و آسمان از نقره دیده شود پس بگیرد رسول خدا ﷺ دست تورا و نگاهدارد تو را در درگاه پروردگارت پس عرض کند خدایا این شخص حکم کرده است بغیر حکم من پس راوی گفت روی ابی ابن لیلی مانند زعفران زرد شد.

و نیز باسناد خود روایت کرده است از عبدالرحمن بن حجاج که او گفت بود حضرت ابی عبدالله ﷺ در نزد ربیعة الرأی پس آمد اعرابی مسئله سؤال کرد از ربیعة الرأی پس جواب داد او را و ساکت شد اعرابی باو گفت اینجوابی که بیان کردی بگردن تو است ربیعه ساکت شد پس حضرت ابی عبدالله ﷺ فرمود آن جواب در گردن ربیعه است آیانه چنان است که هر فتوی دهنده ضامن فتوای خود میباشد

و نیز از ابی عبیده حذاء روایت کرده است که او گفت فرمود ابو جعفر ﷺ کسیکه فتوی بدهد مرد مرا بدون علم و بدون هدایت از جانب خدا لعنة میکند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و بار میشود باو گناه هر کسی که عمل کرده است بفتوی او و نیز روایت کرده است که ابو بصیر گفت عرض کردم بحضرت ابی عبدالله ﷺ از تفسیر آیه شریفه **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** پس در جواب فرمود آگاه باش قسم بخدا که آنها یعنی علماء نصاری و یهود عوام خودشان را دعوت نکردند پیرستش خود آنها و اگر آنها را دعوت مینمودند اجابت نمیکردند آنها را و لکن از برای آنها حلال کردند حرامی را و حلال کردند حلالی را پس پرستیدند و قبول کردند از ایشان از جهة و طریقی که نمی دانستند



و نیز روایت کرده است در روضه کافی با سائید متعدده از حضرت صادق علیه السلام در رساله طولانی که آن حضرت فرمود ای گروه مرحومه رستگار شده بدرستی که خدایتعالی تمام کرده است برایشما آنچه که داده است شما را از خیر و بدانید که نیست از علم خدا و نه از امر او اینکه احدی از کسانیکه خدایتعالی خلق کرده است بگیرد دین خود را بهوی و رأی خود و قیاسها بتحقیق فرستاده است خدایتعالی در دین خود قرآنرا و گردانیده است در آن بیان هر چیز را و قرار داده است از برای قرآن و یاد گرفتن قرآن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآنرا کسانیکه هدایت کرده است ایشانرا بعلم قرآن آنکه در آن بهوی و رأی و قیاسها عمل نمایند بی نیاز کرده است خدایتعالی ایشانرا از این عمل بسبب آنچه که داده است ایشانرا از علم خود و مخصوص کرده است ایشانرا بآن و قرار داده است در نزد ایشان کراهتی از جانب خود که بآن ایشانرا اگر امر فرموده و ایشانند اهل ذکر امر فرموده است خدایتعالی این امت را بسؤال از ایشان و هر کسی که از ایشان سؤال نماید و حال اینکه بتحقیق در علم خدایتعالی گذشته باشد که تصدیق ایشانرا خواهد نمود و پیروی آثار ایشانرا خواهد کرد چنین کسی را ارشاد خواهند فرمود و عطا خواهند کرد او را از علم قرآن آنچه را که بسبب آن هدایت بیابد بآن بسوی خدایتعالی باذن او بسوی جمیع راه حق و این اشخاص کسانیکه هستند که بر نمیگردند از اهل قرآن و از سؤال از آنها و اعراض نمیکنند از علم قرآن که خدایتعالی گرامی داشته اهلش را بآن و قرار داده است در نزد ایشان مگر کسانیکه پیشی گرفته است بر او در علم خدایتعالی شقاوت در اصل خلقتش در تحت اظله پس آن گروه رومیگردانند از سؤال اهل ذکر و کسانیکه خدایتعالی علم قرآن را بآنها عطا فرموده و در نزد آنها قرار داده و مرد مرا امر فرموده که از ایشان سؤال نمایند و این اشخاص که اعراض نموده اند کسانیکه هستند که بهواها و رأیها و قیاسهای خودشان عمل مینمایند تا اینکه شیطان بر آنها مسلط میشود بجهت اینکه ایشان میگردانند و قرار میدهند اهل ایمان و اهل علم قرآنرا در نزد خدایتعالی از کافرین و اهل ضلالت در علم قرآن را از جمله مؤمنین

مترجم گوید همچنانکه متداول در زمان ما این است که آنهایی را که عمل بآثار و اخبار محمد و آل محمد علیهم السلام می کنند می گویند اینها گمراه می باشند و اما آنهایی را که تبعیت از اصول موضوعه مجعوله ابوحنیفه و امثال او می کنند آنها مؤمن و رستگار می پندارند فرمود قرار میدهند و میگردانند آنچه را که خدایتعالی حلال کرده است در اکثر چیزها حرام و آنچه را حرام فرموده است میگردانند آنها را حلال پس این است اصل نتیجه هواهای آنها و حال اینکه بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از فوت خودش از آنها عهد و پیمان گرفت که مخالفة ننمایند و لکن در نزد خودشان گفتند که ما بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خدای عزوجل روح آن حضرت را قبض بسوی خود نماید برای ما جایز خواهد بود اینکه بگرییم بآنچه جمع شود بر آن رأی مردم و این را بجهة مخالفة کردن با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مخالفة با عهد او مرتکب شدند و اظهار نمودند پس نیست احدی جری تر و در ضلالت و گمراهی آشکارتر از کسانی که اینرا گفتند و گمان کردند این برای آنها جایز است قسم بخدایتعالی که آن سبحانه واجب فرموده است که مردم اطاعة نمایند محمد صلی الله علیه و آله را و پیروی نمایند او امر او را در حال حیوة آن حضرت و بعد از موتش تا آخر حدیث که طولانی است

و نیز در این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود و پیروی کنید آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت را پس آنرا بگریید و پیروی نکنید هواها و رأیهای خودتان را پس گمراه شوید پس بدرستی که گمراه ترین مردم در نزد خدایتعالی کسی است که پیروی کند هوا و رأی خود را بدون هدایت از جانب خدا و در آن حدیث است نیز که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه ای گروهی که خدایتعالی نگاهدار امر شماست بر شما باد بآثار رسول خدا و آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت و سنة و طریقه ایشان پس بدرستی که هر که باین اخذ نماید پس بتحقیق هدایت یافته است و کسیکه ترك کند این امر را و رو بگرداند از آن گمراه میشود بجهة اینکه خدایتعالی امر فرموده است بطاعت و ولایت ایشان علیهم السلام



و در محاسن روایت کرده است باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام که آن حضرت فرمود در رساله خودش و اما آنچه سؤال کردی از قرآن پس این نیز از خط-رات متفاوت و مختلفه تو است زیرا که قرآن نیست بروجهیکه تو ذکر کردی و هر چه را که شنیدی پس معنی آن غیر آن چیز است که بسوی آن رفته‌ای و جز این نیست که قرآن مثلهاست از برای قومی که میدانند نه غیر ایشان و قومیکه تلاوت میکنند آنرا حق تلاوت آن و ایشان کسانی هستند که ایمان بقرآن آورده و میدانند آنرا و اما غیر ایشان پس بسیار سخت و مشکل است بر ایشان عمل بقرآن و دور است معانی قرآن از آنچه در دل‌های خودشان جاداده‌اند و چنین فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که شأن چنین است نیست چیزی دورتر در دل‌های مردمان از تفسیر قرآن و در این خلایق حیران مانده ندهم مگر کسانی که خدایتعالی خواسته است که در حیرت نمانند و جز این نیست که خدایتعالی خواسته است و اراده فرموده بتعمیه قرآن اینکه بایستند در باب او و صراط او و پرستش نمایند آن سبحان را و باز ایستند در قول او باینکه اطاعة نمایند پادارندگان کتاب او و ناطقین از امر او را و اینکه استنباط نمایند آنچه را که محتاجند از این از ایشان نه از پیش خودشان پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و اگر رد می کردند بر رسول صلی الله علیه و آله و باولی الامر از ایشان هر آینه می دانستند آنرا کسانی که استنباط می کردند او را از ایشان پس اما از غیر ایشان پس نمیدانند اینرا هرگز ویافت نمیشود و بتحقیق دانستی که درست نمی‌آید و ممکن نمیشود که همه خلق ولایه امر باشند زیرا که نمی‌یابند کسی را که او را امر نمایند و نه اینکه برسانند امر و نهی خدایتعالی را با او پس گردانیده است خدایتعالی خواص خودش را ولایه امر تا اقتدا کند بآنها کسی که از خواص نیست پس بفهم این را ان شاء الله و پرهیز از آنکه قرآن را برای خود تلاوت نمائی پس بدرستی که مردم شریک نیستند در علم قرآن مثل شراکت آنها در ما سوای او از امور و قادر نیستند بر ظاهر و بر باطن آن مگر از راه و در آن که خدایتعالی قرار داده آنرا پس بفهم انشاء الله و طلب کن امر حق را از محل و مکان آن تا آنکه بیا بی آنرا ان شاء الله تعالی .

فرمود مصنف علیه الرحمه مکرر گردانیدن امام علیه السلام فرمایش خود را بسائل که بفهم ان شاء الله اشاره است با اینکه عالم بهمه اینها چنانکه سزاوار است خود ایشان علیهم السلام خاصه می باشند

و روایت کرده است در کتاب محاسن نیز در باب مقائیس و رأی از حضرت صادق علیه السلام در رساله اش بسوی اصحاب رأی و مقائیس اما بعد پس بدرستی که هر کسی که بخواند غیر خود را بسوی دین خود که بنایش بر رأی و قیاس باشد انصاف ننموده و نیکو حظی و بهره نبرده زیرا که خواننده شده باین امر خالی نیست از رأی و قیاس و چون نبوده باشد خواننده را قوتی در خواندن او مدعو را ایمن نیست داعی را که محتاج شود بمدعو بعد از زمان کمی بتحقیق می بینم متعلم طالب را که بسا است برتر از معلم گردد ولو بعد از زمانی و می بینم معلم را که دعوت کننده بود بسا است که محتاج شود در رأی خودش بسوی رأی کسیکه دعوت نموده او را بسوی خودش و در اینحال متحیر میشوند جاهلان و بشک می افتند شك کنندگان و بگمان میافتند گمان کنندگان و اگر اینعمل در نزد خدایتعالی جایز بود بر نمی انگیخت رسل را بآنچه که در آن بر دیگران زیادتی داشته باشند و نهی نمیکرد از کناره کردن از آنها و عیب نمیفرمودند نادانی و جهل را و لکن مردم چون دست از حق برداشتند و چشم از نعمت پروردگار پوشیدند و بجهل و تدبیر خودشان مغرور شده و خود را از علم خدایتعالی بی نیاز دانستند و اکتفا کردند بغير رسولان و قوام امر او و گفتند نیست چیزی مگر آنچه که درك مینماید آن را عقلهای ما و می شناسد عقلهای ما پس خدایتعالی و اگذار نمود آنها را بسوی آنچه دوست داشتند آنرا و مهمل گذاشت آنها را و بحال خودشان و اگذار نمود تا گردیدند عبده خودشان بطوریکه نمیدانند و اگر بود خدا یتعالی راضی باجتهد ایشان و رأی ایشان در آنچه ادعا مینمایند از این بر نمی انگیخت بسوی ایشان کسی را که حکم میان حق و باطل نماید و زجر کننده که آنها را از راه ضلالت باز دارد و جز این نیست که استدلال نمودیم که رضای خدایتعالی غیر این است بواسطه بعث رسل بامور قیمه صحیحه و تحذیر و منع از امور مشکله مفسده پس



گردانید ایشانرا درها و راه خود ودالات کنندگان بر آن سبحانه باموری که از رأی و قیاس خالی باشد پس هر کسی که طلب کند آنچه که در نزد خدایتعالی است بقیاس ورأی زیاد نمیشود از خدا برای او مگردوری از خدا و بر نمی انگیخت خدا رسولی را هر گز هر چند طولانی شود امر او در حالتی که مردم مخالفة نمایند او را و باین جهة گاهی متبوع شود و گاهی تابع باشد و در آنچه بیاورد استعمال ننماید رأی و قیاسی را تا اینکه واضح و آشکار شود امر او مانند وحی از جانب خدایتعالی و در اینعمل دلیل است از برای هر صاحب عقل و وزیر کی بر اینکه اصحاب رأی و قیاس خطا کنندگان و فرو روندگان می باشند در باطل و جزاین نیست که اختلاف در میان مردم میباشد در غیر رسل نه رسولان پس پرهیزای شنونده اینکه جمع شود بر تو دو خصلت یکی از آنها انداختن خود را در چیزیکه بآن سینهات تنگ شود و پیروی کردن نفس خودت را بدون علم و معرفت و خصلت دوم بی نیماز دانستن خودت را از آنچه بآن محتاجی و تکذیب کردن تو کسی را که بسوی او است باز گشت تو و پرهیز از ترك حق از روی مسامحه و تنبلی و ملالت و پیروی کردن باطل را از روی نادانی و ضلالت زیرا که نیافتیم ما کسی را تابع هوای خود باشد و رو گردانیده باشد از آنچه که ذکر کردیم که هر گز بحق برسد پس نظر کن در این و عمل نما بآنچه ذکر کردیم

**فرمود مصنف و اخبار در این باب بیشتر است از اینکه بشماره آید و در آنچه که ذکر کردیم ما آنرا کفایت است ان شاء الله تعالی اگر گفته شود بتحقیق دو روایت آمده است یکی از آنها از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینکه آن بزرگوار فرموده اند بر ما است اینکه بیندازیم بسوی شما اصول را و بر شماست اینکه تفریع نمائید**

و حدیث دویم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود بر ما است انداختن اصول و بر شما است تفریع و این مفاد دو حدیث اذن در اجتهاد است پس چگونه است توفیق بین این دو خبر با اخبار دیگر که منع از اجتهاد فرموده اند گوئیم در

جواب نیست معنی دوحديث بطوریکه تو بآن رفته نه چنان است بلکه نیست معنای آنها مگر اینکه ما قصد نمائیم بسوی آنچه انداخته اند بسوی ما از احکام بروجه کلی پس بیرون بیاوریم از آن احکام جزئی را بپراهن یقینیه و حجة قاطعه که موافق باشد بیکی از اشکال اربعه و این اجتهاد برأی نیست و استنباط حکم بظن و گمان نیست در چیزی و این مثل قول ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است که فرموده اند لا ینقض الیقین ابدأ بالشک و لکن ینقضه بیقین آخر پس بدرستی که ما میفهمیم یقیناً باینکه کسی یقین در طهارت داشته باشد و شاک در حدث باشد واجب نیست بر او تحصیل طهارت و کسیکه یقین بطهارت جامه اش دارد و شک دارد بر رسیدن نجاست بآن واجب نیست بر اوستن جامه و کسیکه یقین بماء شعبان دارد و شک دارد که ماه رمضان داخل شده واجب نیست بر او روزه و مانند اینها از فروعات و جزئیات و نیز مانند فرموده ایشان علیهم السلام کل شیء مطلق حتی ورد فیه نهی و قول ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کل شیء فیه حلال و حرام فهو لك حلال حتی تعرف الحرام بعینه و قول ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كلما غلب الله علیه من امر فالله اعذر لعبد و قول ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اذا جزم من شیء ثم شکت فیه فشکک لیس بشیء و غیر اینها از اصول کلیه که متفرع میشود بر آنها جزئیات و بتحقیق ذکر کردیم مقداری از آنها را در کتاب موسوم باصول اصیلة پس باید طلب کند هر که بخواهد آنها را در آنجا باتمه کلام و بسط آن در آنجا والله الحمد .

## فصل دهم

در نقل کلام بعضی بزرگان از علمای شیعه در ذم اجتهاد و پیروی کردن رأیها بتحقیق دانستی که منحصر است راه شناختن علمهای شرعی خواه در اصول دین و کلیات و خواه در فروع دین و جزئیات و افراد آن در روایت از اهل بیت علیهم السلام و جایز نبودن تمسک در چیزی از آنها بمقدمات جدلیه و استنباطات ظنیه و بوده است اینعمل از شعار قدماء اصحاب ما از اصحاب ائمه علیهم السلام صلوات الله علیهم .



پس بدانکه اصحاب ائمه عليهم السلام تصنیف نموده اند در این مسئله کتابها و رسالهها پس از جمله کتابها که در این باب تصنیف شده کتاب نقض بر عیسی بن ابان است در اجتهاد و ذکر کرده است او را نجاشی در ترجمه اسمعیل بن علی بن اسحق و بعضی از آنها کتاب ایضاح است از برای فضل بن شاذان نيسابوری و میباشد از اجل اصحاب فقهاء ما و بتحقیق روایت کرده است از ابیجعفر ثانی عليه السلام و گفته شده از حضرت رضا عليه السلام نیز روایت کرده است و بتحقیق تصنیف کرده است صد و هشتاد کتاب و طلب رحمت کرده است برای او دو بار یاسه بار عقب یک دیگر حضرت امام حسن ابو محمد عليه السلام و فرموده است آن بزرگوار بعد از آنکه در کتاب او نظر فرموده و رحمت برای او فرستاده آرزو مینمایند اهل خراسان مقام و درجه فضل ابن شاذان را یا اینکه جای دارد آرزو نمایند مقام او را چون مقام و درجه او بزرگ و بلند بوده است گفته است فضل در کتاب مذکور در حق گروهی که متصف بجماعة و منسوب بستند بدرستی که ما یافتیم ایشان را که میگویند بدرستی که خدای تبارک و تعالی بر نینگیخته پیغمبر خود را بسوی جمیع خلق خود با آنچه که محتاجند مردم بسوی آن از امر دینشان و حلالشان و حرامشان و احکام دماء و مواریث و بندهشان و سایر احکامشان و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود که بدانند اینرا یادانسته است و بیان نکرده است از برای مردم و بدرستی که اصحاب آنحضرت بعد از او و غیر ایشان از تابعین استنباط کردند این را برای خودشان و برپاداشتند احکامی را که نامیدند آن راسنة و جاری کردند در میان مردم علوم میرا و منع کردند ایشان را که از آنها تجاوز نمایند بسوی غیر آنها و ایشان در آنها اختلاف نمودند بعضی از ایشان حلال کردند آنچه را که دیگران حرام نمودند و بعضی حرام نمودند آنچه را که دیگران حلال کردند و گفته است در حق شیعه بدرستی که ایشان میگویند بدرستی که خداوند جل شأنه بندگان خود را بپرستش خود امر فرموده در عمل بطاعت و اجتناب از معصية بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بیان کرده است از برای ایشان جمیع آنچه محتاجند بسوی آن از امر دینشان از کوچک و بزرگ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند بایشان آنرا از خاص و عام

و او گذار نکرد آنها را بر آئی خودشان و نگذاشت آنها را کور و شبهه نیست که دانست  
اینرا هر که دانست و جاهل مانده که آن را ندانست پس اما آنچه که رساند بروجه  
عام پس آنچه چیزی است که امت بر آن هستند از وضو و نماز و خمس و زکوة و روزه  
و حج و غسل از جنابت و اجتناب از آنچه که خدا نپسیده کرده است در کتاب خود از ترك زنا و  
سرقه و تعدی کردن و ستم نمودن و ریاء و خوردن مال یتیم و آنچه که شباهت باین  
دارد از آنچه که تفسیر آن طولانی است و آن معروف است در نزد خاصه و عامه و اما  
آنچه که بروجه خاص رساند آن را پس آن چیزی است که به او گذار فرموده و  
بیان کرده از آیه شریفه **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم** و آیه  
**فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** پس اینها در مورد خاص میباشد و جایز  
نیست اینکه بوده باشد کسیکه خدایتعالی طاعت او را واجب کرده باشد بر مردم  
اینکه داخل معصیه شود و مانند اهل معاصی از نافرمانی خدا اجتناب نمایند و  
پروائی از ارتکاب معصیه نداشته باشد و این مانند قول خدایتعالی است **جل شأنه و اذا بتلی**  
**ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی**  
**قال لاینال عهدی الظالمین** نیستند ظالمان امامان که عهد گرفته شده باشد  
از جانب خدا در عداوت کردن بر مردم از آنها و حال اینکه بتحقیق نخواستند است  
آن سبحانه که غیر عادل امام و پیشوای خلق او باشند یعنی عهد خدایتعالی که عدالة  
در میان مخلوق او است در ظالم نیست پس نمیتوان که ظالم امام باشد و نیز دانستیم  
که فرمایش خداوند تبارک و تعالی که فرموده **ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات**  
**الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل** خدایتعالی عهد گرفته  
است از مردم در حکم بعدالت این عهد را نگرفته مگر از امامانی که نیکو بتوانند که  
حکم بعدالت نمایند و جایز نیست که امر فرماید بعدالت حکم کند کسی که عدالت  
را نمیداند و بخوبی از عهده بر نمیآید و جز این نیست که امر فرموده که حکم  
بعدالت کند کسی که نیکو میتواند حکم بعدالت نماید پس فرموده است فضل بن  
شاذان بعد از کلام طویلی پس بر میگردیم بسوی گفتگوی باصنف اول پس میگوئیم



بآنها اما ادعای شما باینکه گفتند بدرستی که خدایتعالی بر نینگیخته پیغمبر خود ﷺ را بسوی خلق خود بجمیع آنچه که محتاجند بسوی آن از حلال و حرام و فرائض و احکام و بدرستی که رسول خدا ﷺ همه اینهارا ندانسته یا دانسته و لکن از برای مردم بیان نکرده و چه چیز شما را مضطر کرده بسوی این کلام در جواب گفته اند که ما نمی یابیم فقہارا که رد کنند جمیع آنچه که مردم بآن محتاجند از امر دین و حلال و حرام و واجب از نماز و غیر آن پس چاره نیست از نظر و استعمال رأی در آن چه نیامده است ما را روایت پیغمبر و مجوز این از برای ما قول رسول خدا ﷺ میباشد که فرمود بمعاذ بن جبل زمانی که او را بیمان فرستاد بچه حکم میکنی در میان مردم عرض کرد بکتاب خدا حضرت باو فرمود اگر در کتاب حکمی نباشد بچه حکم میکنی عرض کرد بسنة حضرت فرمود اگر در سنة نباشد عرض کرد اجتهاد میکنم برای خود فرمود الحمد لله که توفیق داد خدایتعالی رسول خدا ﷺ را باین عمل پس دانستیم ما بدرستی که شأن چنین است که واجب کرده است خدایتعالی از حکم که در کتاب و سنة نیست و بدرستی که چاره نیست بجز استعمال رأی در آن و نیز مانند قول آنحضرت ﷺ که فرمود جز این نیست که مثل اصحاب من در میان شما مانند مثل ستاره ها است بهر يك اقتدا کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برایشما رحمت است پس دانستیم که واگذار نکرده است ما را در عمل برای مگر آنچه برای ما نیاورده و بیان نکرده برای ما و پیشی گرفته است در این کسانیکه پیش از ما بودند در آنچه که گفته اند برای خودشان از احکام و موارد و حلال و حرام پس دانستیم که ایشان نکرده اند مگر آنچه را که برای ایشان جایز بوده و اینکه ایشان از حق بیرون نرفته اند و اجتماع بیاطل ننموده اند پس جایز نیست ما را که آنها را بگمراهی نسبت بدهیم در آنچه کرده اند پس اقتدا کردیم ما بآنها پس بدرستی که ایشان جماعه بسیارند و یدالله علی الجماعه و خدایتعالی جمع نمی کند امت را برضلال و گمراهی در جواب آنها گفته شد بدرستی که دروغ ترین روایات و باطل تر آنها روایتی است که خدایتعالی را بظلم و جور نسبت دهد و پیغمبرش ﷺ را نسبت بجهل و

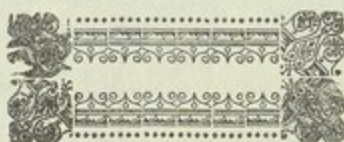
نادانی دهد و در قول شما که میگوئید خدایتعالی پیغمبرش را مبعوث نکرده بسوی خلقش با جمیع آنچه که محتاجند بسوی او تجویز است از برای او سبحانه حکم بجور و تکذیب بکتاب او بجهت قول آن سبحانه که میفرماید **اليوم اكملت لكم دينكم** و خالی نیست اینکه احکام یا میباید از دین یا نه پس اگر از دین است پس بتحقیق خدای تعالی آن را کامل گردانیده است و بیان کرده است آن را برای پیغمبرش ﷺ و اگر میباشد در نزد شما که از دین نیست پس نیست حاجتی از برای مردم بسوی آن و شما واجب نمیدانید که بر مردم است بغیر آنچه از دین است عمل بآن نمایند و این را هر گاه قائل شوید این شنعاً خواهد بود برای شما که اگر داخل شود بر یهود و نصاری در دینشان هر آینه ترك مینمایند آنچه داخل شود بر ایشان بواسطه این شنعاء و آن متصل است بمانند خود از نسبت جهل دادن به پیغمبر ﷺ و ادعاء شما جواز استنباط و اجتهاد در آنچه نمیدانسته است آنرا از فروع دین و سزاوار است که شیعه فرار نماید از آنچه اقرار نمودید بآن از دو شنعاء که در آنها است کفر بخدا و رسول او ﷺ

و فرموده است و در آنچه که ادعا نمودید از قول پیغمبر ﷺ بمعاذت تکذیب است بآنچه نازل کرده است خدا و طعن است بر رسول خدا ﷺ پس اما آنچه که تکذیب کردید باو از کتاب خدا از چیزها نیست که بتحقیق بیان کردیم ما آنرا در اول کتاب خودمان از قول خدایتعالی **ان احکم بما انزل الله و نیزو لا تتبعه اهو آثمهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک و نیز قول آن سبحانه و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله و نیز قول خدایتعالی و لا یشرك فی حکمه احداً و قوله الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین و قوله له الحکم و الیه ترجعون و قوله فاصبر لحکم ربک و آنچه که شباهت بآنها دارد در کتاب خدا که دلالت میکند بر اینکه حکم از برای خدایتعالی است بمنهایی پس شما گمان کردید اینکه نیست در کتاب خدا و نه در آنچه فرو فرستاده است خدا بر پیغمبر خود چیز را که حکم کند باو در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند در**



آن و بدرستی که معاذ هدایت می یافت بچیزیکه خدایتعالی به پیغمبر خود وحی فرموده بود و بدرستیکه معاذ هدایت می یافته بغیر آنچه که پیغمبر ص هدایت می یافت و باینحرف خودتان واجب گردانیدید از برای معاذ اینکه رأی او در راه هدایت مانند وحی خداست برای پیغمبرش پس بنا بر این بالاتر قرار دادید مرتبه او را از مرتبه نبوة زیرا که پیغمبر ص همیشه منتظر وحی بوده و بدون وحی حکم نمیفرمود برای خود و لکن معاذ محتاج بوحی نبوده بلکه از پیش خود و برای خود احکام بیان مینموده پس مثل شما مثل کسانی است که خدایتعالی در آیه شریفه فرموده **فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا** یا قول آن سبحانه که فرموده **اوحی الی و لم یوح الیه شیء** و مثل کسیکه خدایتعالی در حق او فرموده که **میگوید سا نزل مثل ما انزل الله** پس گردیده است معاذ در نزد شما بمرتبه که محتاج نیست در هدایت بوحی بلکه رأی او برایش کافی است اما پیغمبر ص محتاج بوحی است و برای خود عمل نمیفرماید و اگر کوشش کنند کافران بر باطل کردن نبوة حضرت رسول ص بیشتر از آنچه شما بآن حضرت نسبت دادید و آن بزرگوار را متصف بجهل نمودید تجاوز بکلامی نمیکنند یعنی در ابطال نبوت آنحضرت همان صفة جهل کافی خواهد بود پس خبر داده است ما را خدایتعالی اینکه اصل اختلاف در امم سابقه بعد از پیغمبران آنها واقع شده چنانکه در قرآن فرموده **کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلفوا فیه الا الذین اوتوه من بعدما جائتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنہ و یرهدی من یشاء الی صراط مستقیم** پس شما ستایش نمودید اهل بغی و ستم را و گفتید اختلاف ایشان رحمت است و اقتدا کردید بخلاف و اهل خلاف و برگشت دلہای شما از کسیکه خدای تعالی او را برای هدایت و رفع اختلاف شما برانگیخته بود در آنچه اختلاف نمودید در آن از حق و حقیقة پیدا کرد از برای ما و شما قول خدای تعالی در آنچه فرموده **ولا یزالون**

مختلفین الامن رحم ربك وذلک خلقهم پس شما پیروی کردید اهل خلاف را و پیروی کردیم ما کسی را که استثناً فرموده است خدایتعالی او را بر حمة پس چون تنگ شد بر شما باطل شما که بر اقامه آن حجتی از برای شما نیست حلال دانستید و تجویز نمودید در حکم برای و اجتهاد چنانکه گمان کردید آنچه را که بیان نکرده اند آن را از برای شما و تجویز نمودید بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نادانرا از قول خودتان که گفتید آن حضرت بیان نکرده است از برای شما طاعت و معصیه را و روا داشتید بر اهل حق و تصدیق کنندگان خدا و رسول صلی الله علیه و آله را عداوت و دشمنی و بر احکام کتاب خدا عبث نموده و کافر شدید تا آخر آنچه که گفته است آنرا از این قبیل با آنچه که در اوست از تطویل خصوصاً در آنچه که طعن زده است بآن در خبر معاذ و ما بر این اقتصار نمودیم پس بدرستی که قطره آب نشان غدیرو کفی از غله علامت خرمن کبیر میباشد و از برای غیر ارضی الله عنه نیز کلماتی در این باب هست که الآن برای من حاضر نیست ذکر نمایم و در آنچه که ذکر کردیم ما کفایت است از برای طالب حق و یقین و بحق میرساند قوم عابدین را و هر آینه بتحقیق مذاکره نمودیم با جمعی از اهل علم در این طریق و عمل باخبار پس از روی انصاف تصدیق ما را نمودند و برگشتند از طریق اصولیین و اختیار نمودند طریقه اخباریین را و بعضی از ایشان بودند که سبقت گرفتند در طریقه اخباریین در حالیکه می خواندند و نداء می کردند علماء را بمکتب اخبار و اخباری بودن مگر آنکه من کسی را نمی یابم و نیافته ام که از علماء بزرگ عمل باین طریق نماید گویا هنوز خود را در مقام عمل آزاد نموده و ندانسته راه حق را بواسطه مردم اخذ کرده یا گمان نموده مخالفه جمهور و متار که مشهور غیر حق ننگ و عار است و موجب شماتت و باعث بر طرف شدن ابهت و وقار است و الله المستعان .





## فصل یازدهم

در نقل کلام صاحب کتاب اخوان الصفا در تزییف اجتهاد

ومتابعة رأیها (واو از حکماء شیعه است)

گفته است که گفته‌اند در رساله لغات از کتابشان مختلف گردیده مذاهب و رأیها و اعتقادات در میان اهل یسک دین و یسک پیغمبر بجهة افتراق آنها در موضوعات و اختلاف لغاتشان و هواهای بلادشان و تباین موالیدشان و رأیهای رؤساء و علماء ایشان کسانیکه خراب مینمایند آنها را و مخالفة میاندازند در بین آنها بجهة طلب ریاسة دنیا و بتحقیق گفته شده است در مثل **خالف** تذکر یعنی مخالفة کن و احداث بدعة نماتا اینکه تورا مردم بیاد خود در آورند بجهة اینکه شأن چنین است اگر نمی انداختند رؤساء علماء ایشان در میان آنها اختلاف نمی بوداز برای ایشان ریاستی و بودند همه در یک راه مگر اینکه بیشتر ایشان متفقند در اصول مختلفند در فروع مثال این چنان است که ایشان اقرار دارند بتوحید و صفات خدایتعالی از آنچه که سزاوار است بآن و اقرار کنند گانند به پیغمبر مبعوث بایشان و تمسک جویند گانند بکتابی که فرستاده شده بسوی ایشان و اقرار کنند گانند بایجاب شریعة و اختلاف کنند گانند در روایاتی که وسائط آنها مردانی هستند که اختلاف کنند گانند در معانی بجهة اینکه پیغمبر ﷺ بود از جمله معجزه و فضیلتش اینکه آن حضرت بود مخاطب میفرمود هر گروهی را بآنچه که میفهمیدند از او بحسب آنچه در مرتبۀ فهم بر او بودند و بحسب آنچه که تصور میکرد عقولشان را پس بجهة این در میان روایات اختلاف واقع شد و دینها و رویه‌های مردم زیاد شد و اختلاف کردند در خلیفه رسول ﷺ و گردید این بزرگترین اسباب خلاف در امة تا اینکه منتهی شد بما .

و نیز پس بدرستی که اصحاب جدل و مناظره و کسانیکه طلب مینمودند منافسه و ریاسترا اختراع کردند از پیش خودشان دردیانات و شرایع چیزهای بسیار را که

آنها را حضرت رسول ﷺ نیاورده بود و اقرار بآن نکرده بود بلکه از خودشان ساختند و گفتند بعوام مردم این سنة و طریقه رسول ﷺ میباشد و اینرا در پیش خود نیکو شمردند حتی مردم گمان بردند بایشان که پیغمبر ﷺ بایشان امر فرموده و نیز احداث نمودند در احکام و قضایا اشیاء بسیار برا بیا و عقلهای خود و گمراه شدند بسبب این از کتاب پروردگارشان وسنة پیغمبرشان ﷺ و تکبر کردند از اهل ذکر کسانیکه در میان ایشان بودند و بتحقیق امر شده بودند اینکه از ایشان سؤال نمایند در وقتی که مشکل شود امر برایشان پس گمان کردند از روی سخافه عقل خودشان اینکه خداوند سبحان هوا گذاشته است امر شریعه و فریض دیانات را ناقص که محتاج باشد تمام نمایند آنها بر آیههای فاسده و قیاسهای کاذبه و اجتهادهای باطله خود و آنچه که آنها تخمین نموده و از پیش خود اختراع نموده بودند و چگونگی این گمانرا نمودند و حال آنکه خداوند سبحان میفرماید **ما فرطنا فی الكتاب من شیء** و آن سبحان نیز فرموده است **تبیاننا کمل شیء** و جز این نیست که کردند این کار را بجهت طلب ریاسة چنانکه گفتیم آنها مکرر و واقع ساختند بخلاف و منازعه در میان امت پس ایشان خراب کردند شریعه را و بگمان انداختند کسی را که نمیدانست که گمان کند که ایشان باین اسباب یاری مینمایند شریعه را و حال اینکه باین اسباب که فراهم نمودند امت خراب شد و واقع شد عداوت میان ایشان و کشید این امر بقتنهها و جنگها و حلال شمردند بعضیها خونهای بعضی را پس هر گاه امتناع مینمود از اینعمل بعضی از علماء که حق رامی دانستند و ایشان بعض رؤسا را در اینکار مخاطب ساخته و از خدایتعالی و از عذاب آن سبحان آنها را می ترسانیدند آن رؤسا اعتنا بقول آن بعض علماء حق نموده بلکه عوام را بسوی آنها جری و دلیر نموده و نسبت میدادند باو که این شخص حرفی میزند و بقولی قائل است که نه موافق شریعه است و نه قول شخص عاقل و ممکن نبود برای آن شخص عالم حق گوینکه بیان کند از برای عوام که چگونه امور در شریعه جریان دارد که آنها را از غفلت خودشان بیرون کند برای الفت عوام بآنچه که بر آن داخل بوده و بآن



نشو و نما کرده بودند خلفاً عن سلف و چون رؤساء عوام چنین دیدند که دل‌های علماء حقه از عوام مشمازه و عوام نیز از آنها دور و بر کنار و اطاعتی از آنها نمی نمایند اینرا رؤساء آنها برای خودشان شرف و بلندی بر دیگران قرار داده و بعوام می‌فهمانند و حالی می‌کردند که اینها حجتی بر عقاید و مذهب و طریق خود ندارند و سکوت آنها و داخل شدن در باطل آنها را از اقامه حجة و دلیل جلو گیری مینماید و این رؤساء می‌گفتند بعوام که حق آنست که ما بر آن اجتماع نموده‌ایم پس همیشه دأب و عمل آنها بر این بود و آنها هر روز عددشان زیاد تر و اختلافاتشان بیشتر و احتجاجات و مناظرات و جدلشان بی اندازه و افزون تر می‌گردید تا حدیکه از احکام شریعه دور گشتند و تغییر دادند کتاب خدا را بتفسیرشان بخلاف آنچه حقیقه و واقع آن بود چنانکه خداوند سبحانه میفرماید **يَحْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهَا** و در اصل امر خودشان امت را خراب کردند و باطل و داشتند از راهی که نمی‌دانستند و تأویل کردند اخبار رسول صلى الله عليه وآله را بتأویلاتی که اختراع نمودند آن را از پیش خودشان بدون اینکه حجتی از جانب خدایتعالی بر آن داشته باشند و بر گردانند معانی آن را و معنی کردند بطوریکه خودشان اراده مینمودند بر وجهی که تقویة نماید ریاست آنها را و نسبت فسق دادن باهل علم را دأب و خوی خود قرار دادند در نزد عوام و این دأب و عمل را از یکدیگر می‌بردند پسر از پدر و خلف از سلف تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد و اراده نماید هلاک و انقراض آنها را و همیشه اینگروه علماء عوام دشمنان حق بوده‌اند در میان امت و هر قرن پس چه بسیار پیغمبری که کشتند آن را و وصی پیغمبر که انکار نمودند او را و عالمی که او را از دیار خود خارج نمودند پس همیشه ایشان و افعال آنها اسباب نسخ در شریعتها و تجدید آن بوده در زمانهای گذشته تا اینکه خدایتعالی باتمام رساند وعده خودش را و فرموده است **جَلَّ شَأْنُهُ اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنْ لِكُلِّ اُمَّةٍ عِبَادَةٌ الصَّالِحُونَ اِنْ فِي هَذِهِ لَبَلَاغٌ لِقَوْمٍ عَابِدِينَ** پس باین علتها که ذکر کردیم سبب شد در اختلاف آراء و مذاهب

ودروقتی که امرچنین باشد پس واجب است برطالب حق وراغب در بهشت اینکه طلب کند آنچه را که نزدیک کند او را پروردگارش و خلاص کند او را از دریای اختلاف و خروج از زندانهای اهل اختلاف و اگر غفلت ورزد نفس از مصالح و مقاصد خودش و واگذارد راه بهشت و حق و اهل حق و دینی را که نیست اختلافی در آن و همراه شود با اهل-تلاف و بسوی رؤسای بتنهائی که نصب شده اند از برای پرستش میباشد این سبب هلاکت و دوری او از جوار خداوند سبحانه و چگونه چنین عملی از برای خدا خواهد بود و حال آنکه خود را قرین شیطان گردانیده چنانکه در کلام خداوند سبحانه است و **من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فیهولہ قرین وانہم لیصدونہم عن السبیل و یحسبون انہم مهتدون حتی اذا جاءنا قال یمانیت بینی و بینک بعد المشرقین و بئس القرین** و چنین میباشد حال اینگونه اشخاص با عالمیکه اقتدا کرده اند با و بواسطه آن گول خورده و مغرور شده اند با و جماعتی که در اطراف او هستند پس تبدیل کرده اند عبادت و پرستش پروردگار را بعبادت کردن آن عالم از آنجائیکه نمیدانند زیرا که چون آن عالم حلال کرد بقول خودش و حرام کرد بقول و برآی خودش پس کسیکه قبول نماید از او آن فتوی را بتحقیق پرستیده است او را قال الله تعالی **وانکم وما تعبدون من دون اللہ حسب جهنم انتم لہا واردون** پس بر تو بادای برادر مهربان نیکو خدایتعالی توفیق دهد تو را باهل علمی که ایشان اهل ذکرند از اهل بیت نبوت که نصب کرده شده اند از برای نجات خلق و بتحقیق گفته شده است یاری بجوئید در هر صناعتی باهل آن صناعت تمام شد کلام صاحب اخوان الصفا بالفاظ آن واو کلامی است متین که صادر شده است از روی بصیرت و یقین .





## فصل دوازدهم

### اشاره ببعض آنچه مترتب میشود بر اجتهاد و متابعت آراء از مفاسد

بس است در فساد و باطل بودن اجتهاد و رأی بعد از بودن هر دو مخالف با فرموده خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم چنانکه شنیدی آنچه که رسیده است بتو بواسطه اجتهاد و متابعت آراء از وقوع جنگها و فتنه هادر بین صحابه و آنچه را که مشاهده مینمائی از اختلاف بین فقهاء در مسائل دینی از اصول و فروع و فرایض و سنن با منضبط نبودن مدارك آنها و مختلف بودن طرق آنها با اختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه در آنها است فساد از جهة تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات و رجوع و بازگشت بسیاری از بزرگان علماء از آنچه فتوی داده اند بآن بسوی غیر آن که خارج از حد احصا و شمار است .

فرموده است سید بن طاوس رحمه الله از سعید بن هبة الله معروف به قطب راوندی علیه الرحمه که تصنیف کرده است کتابی در اختلافات حادثه بین شیخ مفید و سید مرتضی رحمه الله که آن دو بزرگوار اعظم علماء اهل زمان خودشان بوده اند بخصوص شیخ مفید پس ذکر کرده است در آن کتاب اختلافاتی را که شماره آن میرسد بنود و پنج مسئله از اصول دین که در بین آن دو شخص بزرگ واقع گردیده و فرموده است در آخر آن رساله که اگر خواسته باشم استیفاء تمام اختلافات آنها را نمایم هر آیند بطول میآنجامد کتاب - تمام شد کلام سید رحمه الله و اینک بیان مینمائیم از برای تواز جمله اجتهادات مجتهدین در مسائل و احکام دین آنچه که روشن شود بر تو بسبب آن کارهای ایشان که چه کرده اند و بچه چیز استناد نموده اند و بچه راهی رفته اند و اکتفا میکنم بر سه مسئله که دو مسئله از آن در علم اصول میباشد که آن دویکی خود اجتهاد و آن دیگر مسئله اجماع است و مسئله سیم که راجع بفروع است در نیت عباداتست تا اینکه بوده باشد نمونه از برای تو که ملتفت شوی طریقۀ آنها را در سایر مسائل و مقایسه نمائی بر آن سنۀ ایشان در بقیۀ مدلولات

ودلائل و کافی است از جهة اطلاع بر این سه مسئله در شهادت و کشاننده و رهنمایانده است بسوی خیره‌دایت و ذکر می‌کنیم ما و لا آنچه که او تحقیق است بر هر یک از آنها بروجه اجمال پس ذکر می‌کنیم اختلافات و اقوال ایشانرا در آنها بطریق سؤال پس خواهی دید ایشانرا که دورند از جواب بجهة تشابه وجوه دوطرف استدلال

### مسئله

اجتهاد ، چه آگاه کرده است تورا که چیست اجتهاد آیا نیست اجتهاد حق اینکه نظر کند یکی از ما بسوی احادیث ائمه ما علیهم السلام پس تدبر کند در معانی آنها و بفهمد آنچه که در آنها امانت گذاشته شده و فرق بدهد میان متشابه از آنها و محکم آنها و بگیرد و عمل نماید بمحکم و رد کند بسوی محکم مبهم رایا و گذارد آن را بر ابهام خود اگر نبوده باشد از برای او راهی بسوی احکام و احتیاط کند در عمل و خود را نگاهدارد و حفظ نماید از فتوی دادن بغیر حق و داخل شدن در زلل پس چون دیده شود اختلاف طائفه با طائفه بحسب ظاهر در نقل روایات اعمال مرجحات نماید برهان روشن از قواعدی که نقل شده است از ائمه علیهم السلام و شنیده شده از ایشان تا اینکه واقع شود بر حال اختیار در یکی از دو طائفه اخبار و وسعه برای او حاصل شود در عمل و تنگ نشود بر او واردات اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار و تقاید عبارت است از اینکه نظر کند و عمل کند کسی که بینائی حاصل نموده و میخواهد حق را پیروی نماید بفتوای کسیکه دارای این اجتهاد حق باشد که ذکر نمودیم و با بودن اجتهاد حق چنانکه شنیدی چگونه کسانی که دعوی اجتهاد مینمایند پیروی مینمایند رأیهای خودشان را و چگونه از هدایت منصرف میشوند بعد از اینکه آمده است ایشانرا هدایت و چیست معنی عمل بظن در مقام اجتهاد پس بچه اندازه و مقدار است ظن معتبر در آن تا آنکه صحیح باشد بر آن اعتماد پس علومیکه برای مجتهد لازم است و چاره‌ای نیست که دارای آن باشد چیست آیا کفایت میکند او را تحصیل علوم عربیه



و شناختن قرآن و حدیث و احکام این دو برای مجتهد یا اینکه چاره نیست از برای او از شناختن پنج اصل دینی و بنا بر ثانی آیا کفایت میکند او را تقلید یا چاره نیست از برای او از دلیلهای یقینیه پس آیا شرط است اینکه بشناسند آنها را بدلائل متکلمین یا کفایت میکند راه دیگر ولو کمتر باشد چون افاده یقین کند یا چاره نیست از طریق بالا تر پس چیست این طریق و طرق متعدد است یا مختلف میشود بحسب اختلاف افهام بجهت تفاوت مردم در نقص و تمام پس آیا کفایت میکند در اجتهاد آنچه ذکر کرده شد یا چاره نیست از علوم دیگر و آن علوم چیست و چه معتبر است در آن و بچه اندازه است و آیا علم منطبق در آن شرط است و آیا واجب است اولاً تحصیل معرفه همه آیات و احادیث که احکام در آنها میباشد یا کفایت میکند آنچه که متعلق است از آن در مسئله که طلب کرده شده است و آیا جایز است تجزی در اجتهاد و با جواز آیا کافی است در جواز عمل بر رأی خودش یا رأی غیر خودش پس چه میباشد معنی تجزی و چیست معنی اجتهاد در همه و آیا کفایت میکند در ثانی که اجتهاد در همه باشد تحصیل ملکه که بآن ممکن شود تحصیل ظن در هر يك هر يك مسئله یا چاره نیست از تحصیل اندازه صالح یا تحصیل همه مسائل ابواب فقه پس چیست اندازه آن مقدار یک چاره نیست که در مقام اجتهاد در آن میتوان بآن داخل شد و آیا از برای آن حدیست در طرف قلّه که کمتر از آن کافی نخواهد بود و آیا شرط است در آن قوه قدسیه چنانکه گمان کرده اند آنرا طایفه پس آن قوه چیست و حد آن چه اندازه است و بچه چیز شناخته می شود پس چگونه میفهمد مجتهد از نزد خود که مجتهد شده است تا جایز باشد عمل بر رأی او بلکه واجب باشد و جایز نباشد برای او تقلید غیر یا چگونه خواهد بود راه عوام بمعرفه مجتهد تا اینکه جایز باشد از برای او تقلید آیا کفایت می کند اقرار خود او بآن با عدالتش یا با این حال لازم است که خود را برای فتوی دادن نصب نماید و مردم با رجوع کنند یا کفایت نمیکند هیچیک از اینها بلکه چاره نیست از تصدیق اهل علم او را پس آیا کفایت می کند تصدیق يك نفر و دو نفر یا چاره نیست از جماعتی پس این جماعه

تا چه حد باشند و کی باشد آیا کافی است کسیکه قسمتی از علوم رسمیه را تحصیل کرده باشد یا چاره نیست اینکه در تمام آنها مجتهد باشد یا نباشد و بر تقدیر اشتراط اجتهاد پس آیا جایز است دور (معنای دور آن است که اجتهاد توقف داشته باشد بمجتهد شدن و مجتهد بودن هم توقف داشته باشد باجتهاد) در مثل خودش پس آیا جایز است تقلید بمجتهد میت یا اینکه می میرد قول بمردن صاحب خود و بر تقدیر جواز آیا شرط است اینکه بوده باشد ناقل بتحقیق جمع کرده باشد و فرا گرفته باشد از او در حال حیوة او یا کفایت می کند او راجوع بکتاب او بعد از مردنش و بنا بر ثانی آیا شرط است در آن اینکه بوده باشد از اهل علم یا نه پس چیست علمی که در آن شرط است پس آیا اتفاق مجتهدین بر معتبر نبودن قول میت کفایت میکند در معتبر نبودن اقوال آنها بجهة اینکه همین حکم بمعتبر نبودن از جمله اقوال امواتست پس اعتبار آن موجب عدم اعتبار آن است یا کفایت نمیکند اتفاق آنها در اینمقام این آنچه می است که حاضر بود از برای من از احتمالات و اقسام در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی هر یک قومی و شاید آنچه که ذکر نشده باشد نبوده باشد کمتر از آنچه که ذکر کردیم ما او را زیاد میشود در هر عصری اقوالی و اختلافاتی الی ما شاء الله و بسوی خدایتعالی است پناه گاه در هر چیزی

### مسئله نهم

اجماع ، وجه آگاه کرده است تو را که اجماع چیست آیا نیست اجماع معتبر اینکه متفق شوند طائفه محققه و فرقه ناجیه برهضمون آیه محکمه یا روایت معصومیه که مورد اتهام نباشد بطوریکه همه آنرا بدانند و بشناسند و در مقابل نباشد شاذی و کمی مثل اتفاق ایشان بر وجوب مسح دوپا در وضو نهستن آنها بجهة نصوص که در این باب وارد شده است و بسوی آن اشاره شده است در حدیث که فرموده است امام علیه السلام **خُذْ بِالْمَجْمَعِ عَلَيْهِ** بین اصحابك فان المجمع علیه لاریب فیه پس نظر کن در خصوص اجماع که



چه میگویند اهل اجتهاد و بچه چیز اعتماد نموده اند سؤال کن از ایشان معنی اتفاق آراء که مشتمل بر قول معصوم علیه السلام باشد چه معنی دارد آیا قول معصوم علیه السلام بمنهائی بدون انضمام رأی احدی با آن حجة نیست یا این اتفاق دیه وضعی است که شناخته نشود قول معصوم مگر در جمله اقوال مردم چنانکه همین را گفته و گمان کرده اند پس مقصود از این چه میباشد و چگونه گرفته میشود قول معصوم علیه السلام و حال اینکه دانسته نمیشود که قول او در میان اقوال است و شناخته نمیشود و آیا کفایت میکند اتفاق مجتهدین یا چاره نیست از اینکه هر که منسوب باشد بعلم اسلام یا جماعه مسلمین که دانسته شود قول او داخل در اقوال است و بر هر سه تقدیر آیا کفایت می کند که همه از يك بلد و شهر باشند یا چاره نیست از اینکه هر کسی در زمین باشد حتی اینکه اگر بوده باشد مردی در بلاد کفر چاره نیست از شناختن رأی او بلکه هر کسی که بوده باشد از ایشان در قریه یا بادیه یا جبل یا بیابان یا صحرا یا کشتی یا غیر اینها پس چگونه شناخته میشود وجود مثل این مسلم در مثل این موضع و بر تقدیر شناختن او چگونه علم بقول و رأی او حاصل میشود پس چگونه دانسته میشود اینکه آنچه را که میگوید او بآن اعتقاد دارد و آن را تکذیب نمی نماید و تقیه در آن نکرده و مصلحتی در کنمان مذهب خود ننموده پس چگونه حاصل میشود اطلاع بر قول امام علیه السلام در جمله اقوال مردمی که منفرق اند با غایب بودن آن بزرگوار و پنهان بودن آن حضرت از چشم مردم و بریده شدن اخبار و اقوال آن حضرت و معلوم نبودن مکان و منزل آن بزرگوار در مدتی که نزدیک به هفتصد سال است بطوری که دانسته نمیشود که آن حضرت صلوات الله علیه و ارواحنا له الفداء که در کدام قطری از اقطار زمین است در مشارق آن یا مغارب آن بر آن و بحر آن سهل آن و جبل آن و آیا آن حضرت ممازج و مخالط و معامل با مردم است یا از ایشان منزوی است و ساکن است در دورترین مکانهای زمین یا در غار و کوه جای و منزل دارد و منقطع است از خلق یا در بعض جزایر است که احدی نمی تواند خدمت آن بزرگوار برسد و غیر اینها از آنچه که راهی بآن نیست از هیچ جهتی و بر فرض چهارم چگونه شناخته میشود قول معصوم علیه السلام در جمله

اقوالیکه معین میباشند بدون شناختن شخص خود آن حضرت آیا دیده شده و فهمیده شده در آثار قدماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چیست. بی بطوریکه دانسته شده باشد دخول بعض ائمه علیهم السلام که سابق بر آنها بوده اند که از جمله آنها بودند اگر چه روایتی نقل نشده باشد و بما نرسیده باشد بخصوص از آنها علیهم السلام یا بعد از جستجو و اطلاع بر اتفاق شناخته شده موافقه معصوم علیه السلام را با ایشان هر چند که داخل در ایشان نباشد بجهة اماره و نشانه که اقتضا میکند اینرا یا بطریق دیگر غیر آنچه که ذکر گردید چیست آن آیا بواسطه بودن شخص مجهول النسب در جمله ایشان چنانکه گفته اند آن را و چگونه میتوان اینرا گفت و حال اینکه چاره نیست از علم بدخول معصوم علیه السلام و کفایت نمیکند احتمال و بر هر تقدیر کم است وقوع چنین اجماع در غایه ندرت و کمی و خصوصاً در مسائلی که وارد نشده است در آن روایه یا وارد شده باشد و لکن مختلف باشد یا وارد شده باشد بخلاف آنچه که ادعای اتفاق بر او شده است بخصوص در مثل چنین زمانی انقطاع از معصوم علیه السلام از هر جهة حاصلست پس چگونه ادعا کرده میشود مثل این اتفاق در بیشتر مسائل و در امثال مسائل مذکوره و در آنچه بعد از ازمنه متداوله منقطعه از معصوم رأساً حاصل است پس آیا بر امام واجب است اینکه آشکار کند فرمایش خود را در مسئله که می بیند اختلاف ایشانرا تا اینکه نبوده باشند در حیرت مطلقاً یا در وقتیکه هیچ حقی در بین آنها نباشد بخصوص یا واجب نیست اظهار مطلقاً بجهة اینکه ماعله و سبب استتار آنحضرت را نمیدانیم چیست او و بر تقدیر اول که واجب باشد اظهار بر آن بزرگوار پس چرا رفع نفرموده اختلاف در اکثر مسائل را در اینمدت طولانی و بنا بر دو فرض اخیر متحقق نمیشود اجماع بجهة نبودن راهی بمعرفه او و بر فرض آنکه واجب باشد اظهار چگونه خود را می شناساند و این برای آن حضرت واجب نیست علاوه بر اینکه ناشناسی آن حضرت برای اجماع فایده تصور نمی شود یا آنکه اظهار از طرف آن بزرگوار بواسطه ارسال رسولی باشد پس ناچار است که او دارای معجزه باشد تا صدق قول او معلوم گردد و الا فایده بر آن اظهار نیز مترتب



نخواهد شد زیرا که در اینصورت قول او بمنزله خبری خواهد بود پس بچه چیز ثابت میشود علم باین اتفاق آیا بامثال این اجتهادات پس مخصوص خواهد بود نفع آن و حجة بودن آن بکسیکه در آن اجتهاد نموده و بغیر او نمیگذرد و فایده ندارد یا بخبر، پس بخبر کی؟ آیا بخبر مثل اینمجنهد، از چه؟ آیا از ظن او؟ پس میباشد در اینحال ثابت کردن ظن بظن و حاصل نمیشود از برای او غیر ظن یا ثابت میشود بخبر جماعتی از طریق تواتر از گمان که خبر صادر شده باشد از خودشان، یا ناقل از دیگران باشند و بر هر دو تقدیر خبرهائی هستند از روی گمان باتفاق نه از علم باتفاق پس تواتر چاره نیست از منتهی شدن آن بحس چنانکه تقریر کرده اند آن را و نیست این اتفاق بنا بر این تقادیر بمحسوس و موجب علم بلکه آنها گمانها و اجتهادات میباشد و افاده علم نمی نماید و بجهة این است که می بینی ایشان را در نقل اجماعات اختلاف شدید نموده اند پس می بینی یکی از آنها را که در مسئله نقل اجماع نموده بر قولی در کتاب خودش پس نقل میکند اجماع در آن مسئله بعینها بر قول دیگری نقل میکند خلاف در آن مسئله را در آن کتاب بعینه یا کتاب دیگر و بسیار مانند این واقع شده است از ایشان حتی اینکه شیخ و رئیس ایشان مثل اینعمل را در قریب بچهل مسئله بخلاف یک دیگر ادعا اجماع نموده بنا بر آنچه که اطلاع یافته اند بر او جماعتی این است آنچه من حاضر داشتم از احتمالات و شقوق در ایندسئله و بتحقیق رفته اند بسوی اکثر آنچه گفته شد اقوامی و شاید آنچه را ذکر نکردیم کمتر نباشد از آنچه که ذکر و بیان نمودیم و افزوده میشود در هر عصری و قرنی قولها و اختلافات دیگر و بسوی خداست شکایت و مقرر

### مسئله سوم

نیت، وجه آگاه کرده است تو را که نیت چیست آیا نیست نیت آنچه که برانگیزاند تو را بر عمل و بخواند تو را بسوی آن مثل بزرگ شمردن تو بر ادرت را در بر خواستن تو برای او و دفع عطش در بر خواستنت برای آب و آن از چیزهائیست

که انسان بر آن خلق شده است در اعمال خود بلکه سایر حیوانات در فعالیهای خودشان و ممکن نیست اینکه منقک شود عملی از نیت  
 و صاحب کتاب بشری که خیر و نیکی از جانب خدایتعالی برای او باد از جهت  
 اینکه گفته است هر گاه خدایتعالی ما را تکلیف مینمود بعبادت خود بدون نیت هر  
 آینه بود برای ما تکلیف ما لا یطاق پس بنا بر این چیست این حیره و حیران  
 گردانیدن و چیست این تکلیف سخت و عسرو چیست این قال و قیل و چیست این  
 اطباب و تطویل .

و اما حدیث انما الاعمال بالنیات و انما لکل امریء ما نوی پس چقدر ظاهر و  
 آشکار است معنای آن و چقدر واضح است آنچه نسبت بآن داده شود و بسیار مکشوف  
 است آخر آن از اول آن بطوریکه فرموده است در عقب آن پس هر کسیکه بوده  
 باشد هجرت او بسوی خدا و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس هجرت او بسوی خدا و رسول است  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر کسی که بوده باشد هجرت او بدنیائی که برسد او را یا زنی که تزوج نماید  
 آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که مهاجرت بسوی او نموده است و جز این  
 نیست که سبب صدور این حدیث قول بعض صحابه است از برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عرض  
 نمودند بآن بزرگوار بدرستی که بعض مهاجرین بجهاد نیست نیت او از این هجرت مگر  
 گرفتن غنایم از اموال و اسیران یا رسیدن بجاه و آوازه در نزد رسیدن بغلبه و استیلا پس  
 فرمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بدرستی که هر کسی میرسد در عمل خود بآنچه که میجوید آنرا و میرسد  
 بآنچه که قصد مینماید آنرا و این معنی واضح و روشن است بحمدالله و نیست مدخلی  
 از برای این حدیث در آنچه که رفته اند بسوی آن در امر نیت عبادات از بدعتها و او کاش  
 میدانستم از کجا میگویند آنچه را میگویند و بچه چیز اعتماد مینمایند و از حق  
 چگونگی اعراض مینمایند و هر آینه سؤال مینمائیم از اختلافات ایشان در نیت و گفتارشان  
 در معانی آن آیا برهان و بینه بر گفتار خود دارند نه چنین است بلکه هر گاه بوده  
 باشد برای ایشان برهانی و قادرند بر اقامه آن پس جواب بگویند  
 پس اما معنای نیتی که اختراع کرده اند او را در عبادات آیا او الفاظی است.



که بر زبان جاری میشود یاد در دل واقع میگردد یا معانی است که در قلب خطور میکند یا تحقیق همه اینها مراد است چنانکه در اعمال حج است و گاهی می باشد اخیر چنانکه در غیر اعمال حج است پس اگر بگویند بزبان خود خلاف آنچه که بقلب خود گذرانند پس آیا صحیح است یا نه و با صحت آیا عبرة بقول است یا لازم است اخطار بقلب پس آیا کفایت میکند تعیین فعل یا بوجه اطلاق یا در وقتی که نبوده باشد بخودی خود معین یا چاره نیست با آن از اجراء اجزاء عبادت هر قلب بوجه اجمال یا چاره نیست از اخطار آن بدل تفصیلاً و آیا کفایت میکند قصد قربت یا لا بد است قصد و جوب با آن یا قصد نذب یا در بعض عبادات قصد و جوب و در بعضی قصد نذب و بنا بر اخیر پس برای هر يك چه معنی است و فرق بین آنها چه میباشد و آیا واجب میشود یا قصد و جوب و نذب قصد و جوب و نذب یعنی نیکو بودن فعل که داعی است بترغیب تام یا ناقص در جمیع یاد بعض پس این بعض چیست و فرق بین بعض و جمیع چیست پس در هنگامیکه نداند مکلف و جوب یا نذب فعل را پس آیا واجب است بر او تحصیل علم با ویانه یا ساقط میشود در این هنگام این دانستن و جوب یا قصد کند و جوب یا نذب را بالانفراد یا قصد کند هر دو را مردداً یا آنکه بجا آورد عمل را يك بار بقصد و جوب و يك بار بقصد نذب پس آیا ممکن است او را قصد کردن بیکی از آنها با عدم علم و اعتقاد بآنها پس چیست معنی قربت آیا او بمعنای امثال و فرمان برداری یا موافق اراده و قرب حضرت باری تعالی بحسب منزله رفتار نمودن یا گریختن از دوری آن سبحانه یا رسیدن بثواب در نزد او یا خلاصی از عقاب او یا بودن آن سبحانه سزاوار از برای عبادت یا از برای حیاء یا مهابة یا شکر یا تعظیم خدا یا تعالی یا برای ذات مقدس خدای جل و عزی آنکه امری است وراء اینها پس آیا یکی از اینها در مقام آن دیگری جای میگیرد یا نه یا بعضی جای میگیرد نه بعض دیگر پس آن بعض کدام است آیا قصد ثواب و خلاصی از عقاب می باشد چنانکه گمان برده شده است یا غیر این پس آیا باطل میشود عبادت بقصد یکی از آنها و یا فاسد مینماید آن را قصد دیگر غیر از این مطلقاً یا منفرداً یا منضمماً یا با استقلال نه بدون آن یاد وقتی که بوده باشد غالب نه مغلوب یا مساوی

و یا با مساوات نیز با واقع شدن اخلال هر چه باشد. یاد روقتی که نبوده باشد مباح مثل تبرّد در وضو و یاراجح باشد مانند پر هیز در روزه یا در اثناء عارض شده باشد هر چه باشد یا فقط ریاء باشد نه غیر آن و آیا ریاء ساقط تکلیف است و مکلف در آن مستحق ثوابی نخواهد شد و آیا شرط است در طهارات سه گانه قصد رفع حدث و استباحه عبادت که مشروط است بآن طهارت و بآن رجحان دارد یا یکی از دو امر بر وجه تخییر یا استباحه فقط در تیمم زیرا که آن رفع حدث نمی نماید و جزاین نیست که مفید استباحه فقط است و آیا این دو امر یکیست یا غیر یکدیگرند و آیا وجوب طهارات لنفسها می باشد یا لغیرها یا آنکه استحباب آن لنفسها و وجوب آن لغیرها میباشد یا وجوب در جنابة لنفسها و در غیر جنابة لغیرها خواست بود و بر هر تقدیر آیا شرط است تعیین این در نیت یا علم بآن یا نه پس آیا جایز است واقع گردانیدن چیزی از آنها از برای عبادتیکه مشروط است بطهاره پیش از وقت آن عبادت بنیت وجوب یا به نیت استحباب مطلقا یا در وقتی که باقی مانده باشد تا وقت مقدار فعل آن نه زیاد تر یا اول در دویم و دویم در اول یا نه مطلقا یا بنا میشود بر بودن آن لنفسها یا لغیرها پس -بایز است در اول نه دویم یا بعکس یا جایز نیست در تیمم مطلقا یا جایز است به نیت وجوب از برای کسیکه بر او فریضه باشد مطلقا یا چون بخواهد فعل آنرا بخصوص و نباشد از برای غیر آن پس آیا جایز است داخل شدن در فریضه بطهاره مندوبه و بر تقدیر جواز آیا مطلقا یا در وقتی که نیت کند بآن استباحه آن عبادت را یا مطلق استباحه عبادت را یا در صورتی غیر صورت دیگر پس ایندو صورت هر یک چیست و آیا شرط است قصد اداء و قضاء در عبادات موقته که جاری میشوند در آن مثل نماز و روزه یا در بعض آن دون بعضی پس هر یک از این دو چه میباشد و فرق میان آنها چیست و آیا کافی است در روزه قصد ترك منافیات یا چاره نیست در قصد کف از آن بنا بر اینکه اول امر عدمی است و دویم وجودی و آیا شرط است مقارنه نیت از برای اول عبادت یا جایز است تقدیم و تأخیر یاد روزه بخصوصه جایز است تقدیم نه غیر آن پس چیست اندازه تقدیمی که جایز است در آن آیا تمام



شب است یا تمام ماه است یا اول مطلقا و دویم با فراموشی است یا جایز است تأخیر در آن نیز تازوال یا مطلقا بانسیان یا عذر یا تاپیش از شب در مستحب نه واجب و آیا کافی است مقارنۀ عرفیه یا چاره نیست از حقیقه و آیا این مقارنۀ قلبیه باشد یا لفظیه و بر تقدیر لزوم مقارنۀ آیا جایز است در وضوء و غسل مقارنۀ آن با شستن دستها که مستحب است بجهت آنکه آن از طهارۀ کامله است یا در نزد مضمضه و استنشاق بجهت اقریبیت آنها واجب و آیا واجب است حاضر شمردن نماز قصد کرده شده در حال تکبیر و آیا واجب است استدامۀ حکم نیت تا آخر عبادت و بر فرض وجوب آن چیست معنی آن آیا اوامر وجودی است که آن استمرار نیت اولی باشد یا امر عدمی است بمعنی آنکه قصد نکند آنچه را که منافی نیت است از ابتدا پس آیا بنا بر آن است که باقی محتاج است در بقاء بمؤثر یا محتاج نیست و چون اخلال باستدامه شود پس آیا باطل میشود فعلیکه واقع میشود بعد از اخلال پیش از استدراک نیت پس اگر برگردد بسوی نیت اول پیش از آوردن چیزی از آنها و پیش از فوات موالات چون بوده باشد شرط صحه عبادت بجهت واقع شدن آن باسرها با نیت و تأثیر نکردن مثل این در آن یا نه بجهت تخلل قطع بآن پس آیا جایز است عدول به نیت در چیزی از عبادات یا نه یا گاهی جایز است و گاهی جایز نیست پس چیست موضع جواز و چیست محل منع و فرق بین آنها چه میباشد و اگر غافل شود از نیت در اثناء فعل پس آیا کافی است تجدید آن در نزد ذکر یا چاره نیست از سر گرفتن عمل اصلا یا گاه گاهی پس نیت آیا آن واجب است یا مستحب یا گاهی واجب و گاهی مستحب است پس در کجا واجب و در کجا مستحب و فرق بین آنها چه میباشد و آیا آن در جمیع افعال است یا بخصوص در عبادات است پس کدام عبادات است که نیت در آن جاری است آیا نیست بر طرف کردن نجاست از جامه و بدن از برای نماز عبادت پس چرا واجب نباشد در آن در نزد حاصل شدن موجبات آنها آیا آن شرط است یا نه یا در واجب شرط است نه مستحب یا عبادت نه غیر آن یا در تیمم نه غیر آن و آیا میگردد اعمال مباحه بسبب نیت عبادت و بر فرض آن آیا آن نیتی است که اختراع کرده اند یا آنچه که

ما بآن اشاره کردیم و آیا مراد به نیت در حدیث مشهور که میفرماید نية المؤمن خیر من عمله این نیت مراد است یا امر دیگر است پس آن چیست و معنی حدیث چه میباشد پس اگر برویم بسوی ذکر اقاویل ایشان در معنی حدیث مطلب دور و دراز میگردد بلکه اگر بخواهیم ذکر نمائیم برای تو سایر شقوق نیت را هر آینه فراغت حاصل نمی کنیم از آنچه که برای ما مهم است مگر بعد از ملال و خستگی آینه مثل این امور است که موجب حیرت بر حیرت است چاره و فراری در آن پس فرض کن آنکه مجتهدین از این ورطه ها و حیرت ها خود را در کتابهای خودشان خلاص نمودند و عملی مرتکب نشدند که موجب حیرت آنها واقع شود در جمیع آنها و نه در اکثر و نه در همه آن مقلد بیچاره چکند و بقول کدام يك عمل نماید و یکی پناه ببرد و چگونه ظاهر شود از برای او اجتماع شرایط فتوی در کسی که مدعی اجتهاد است و حال آنکه این ثابت میشود و موقوف است بر تصدیق بعضی از ایشان بعضی را و لا اقل از اینکه یکدیگر را در امر فتوی تکذیب نمایند و این امر وقوعش ممنوع و حاصل نمیشود مگر از اوحدی ایشان و چگونه بر ایشان حاصل گردد و حال اینکه ایشان در اکثر بلاد و در اکثر از مننه نمی توانند که سازش و اتفاق نمایند بر پنج مسئله اجتهادیه و نه بر کمتر بلکه دو نفر از ایشان بر این امر اتفاق ندارند چنانکه می بینیم مادر این زمان و می شنویم از کسانی که پیش از ما بوده اند و بسوی خدایتعالی است مفرع و پناه

### خاتمه

بدانکه من نیستم منکر طریقه اهل اجتهاد بجهة ندانستن و جاهل بودن بطریق آنها و نه بجهة بصیر نبودن من در آن طریقه نه چنان است بلکه اقدام بدم و بدی آن نمودم مگر بعد از آنچه که اطلاع یافتم بر کل مطالب و مقاصد آن و بعد از آنکه ایامی را صرف کردم در بحث اصول مخترعه ایشان و حکم کردم در صناعت ایشان سالهائی پس بدرستی که من بآنچه اهل اجتهاد عمل مینمایند با بصیرت و با



معرفتم و آگاه نمینماید تورا مثل کسیکه خمیر و بصیر است پس آنچه که ذکر کردیم ما همه آنرا این است و جز این نیست آن در شأن اهل اجتهاد و رأی است که نسبت داده اند خودشانرا در دانستن احکام بسوی ائمه علیهم السلام با استنباط احکام از کلام ائمه بتأویل متشابهاً بر اصول مقرر در نزد خودشان .

و اما مقلده این گروه مجتهدین که نسبت میدهند خودشانرا بسوی ایشان که متمسک باقوایل ایشان میشوند که فتوی داده اند در کتب خودشان بعد از مردنشان با اینکه شنیده اند از ایشان قولی برای میت نیست و اینکه قول میت مثل میت است و بعد از اطلاع آنها بر اتفاق ایشان که می بینی یکی از ایشان که خود را نصب کرده و قاضی قرار داده و ضامن شده برای خالص گردانیدن آنچه که مشتبّه است بر غیر او با اینکه مقتدای او میت است غیر ملیبی است باصداً آنچه بر او وارد میشود یعنی با عدم لیاقت بواسطه جهالت خود را ناچار میداند از عهده بر آمدن و جواب دادن از آنچه از او پرسند و بخواهند و حال اینکه بر هیچگونه علمی آشنا نیست و قطع حاصل نموده پس چگونه خواهد بود حال این مسکین بیچاره که اثر و نشانه او را پیروی مینماید پس چقدر از حق بیگانه و دور و برسیدن آن مهجور است و عجیب تر از این آن است ایشان شرط مینمایند حیوة در کسیکه جایز است تقلید او با وجود این تقلید نمی نمایند مگر اموات را و انکار مینمایند اجتهاد احیاء و عدالت ایشانرا مادامیکه احیاء می باشند از راه منافسه و حسد تا زمانیکه بمیرد میگردد آنوقت اقاویل ایشان معتبر در نزد ایشان و کتب آنها مورد اعتماد ایشان بجهت اینکه علت در آن حال زایل میگردد آیا بعد از مردن ایشان فراموش نمودند آنچه را می شمارند از عیوب ایشان یا میگویند بزبانهای خود آنچه را که نیست در دلهای ایشان یا اینکه فرق نمیدهند میان حق و باطل و خالی و عاطل برای عدم بینائی در دیده ها و ناخوش بودن ضمائر و فکرهای ایشان پس مساوی خواهد بود در نزد ایشان صدق و زور و ظلمات و نور .

و کاش میدانستم چه مدخلیتی دارد در بطلان فتوی و عمل کردن و رسیدن بآراء

موت و حیوة و آیانه این است که حق واحد و مخالف آن جاحد است پس بدرستی که اقوال اموات چنانکه دانستی مختلف است منتهی اختلاف و فتاوی ایشان در کتب ایشان متناقض است کمال تناقض بلکه در یک کتاب مجتهد در یک مسئله در فتوی اختلاف بحسب ابواب و مباحث آن واقع شده و این اختلافات روز بروز زیاد میشود تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد بسر آمدن آنرا و اهل اجتهاد هر چند که میگویند در اکثر احکام بر قول مشهورتر الا آنکه این شهرت نیست از آنچه که صحیح باشد برای اعتماد بجهة آنکه مبتنی نیست بر اصلی بلکه جز این نیست میباشد در اکثر به بحث و اتفاق یا بواسطه نزدیکی صاحب قول بسطان یا آنچه که شبیه است باین از حوادث دهور و او ان و مختلف میشود این بحسب اوضاع و ازمان پس چه بسیار مشهوریکه نیست اصلی از برای آن وجه بسیار اصلیکه در آن شهرت نیست پس بدرستی که ایشان بجهة شدت تعصبشان و جوششان در تقلید و دخولشان در ضلال بعید اعتنائی ندارند بحرف ناصحی اصلا و نمیچسند از شراب تحقیق هر گز و پناه نمیبرند بهیچ رشته محکمی و اقتدا نمیکند بکسی که او سزاوار اقتداء است بلکه جز این نیست که پیروی میکنند هواهای خودشانرا و اقتدا میکنند پدران خودشانرا و میروند از عقب یکدیگر به حث و تا کید و نزدیک نیست که حدیثی بفهمند .

و کاش میدانستم که اذن داده است ایشانرا در پیروی رأی کسیکه جایز است بر او خطاء در رأی پس اختیار کردن یکی از قولهای آنها از روی اتفاق بحث با اختلاف سختی که دارند آیا خدا در اینکار بایشان اذن داده است یا بآن سبحانه افترا می بندند یا امر کرده است ایشانرا بزرگان ایشان باینعمل با اینکه ایشان گروهی هستند که در طغیان و گمراهی هستند یا در نزد ایشان است خزینةهای رحمت پروردگار تو یا ایشان از روی غلبه و ظلم مرتکب این عمل شدند یا از برای ایشان وسائلیست که از آسمان خبر میدهند پس بیاورند حجة آشکار خودشانرا یا بایشان از غیب رسیده است آنچه مینویسند یا ایشان شریکانند در دین و آنچه خدا اذن نداده از پیش خود می آورند نه چنان است بلکه ایشان در غفلة و مستی هستند و گذار ایشانرا که بحال خود باقی بمانند



و چون منتهی شد کشتی مادر دریای اختلاف بساحل نجات و جاری شد با ما بمنزلهای هدایت کننده پس آنرا از جریان باز میداریم و قلمه را از طغیان نگاه میداریم **بسم الله مجریها و مرسیها و الی ربك منتهمیها** پس ایفرزند من سوار شو باما در این کشتی نجات و داخل کن باخودت هر کسیکه پیروی میکند ما را نیست اگر اهری در دین بتحقیق راه رشد و راستی روشن و آشکار است از راه غی و گمراهی و فرق دادن گفتار میت از گفتار حی و برداشتن پرده از بین و آشکارا و روشن است صبح از برای صاحبان دو چشم و اشخاص با بصیرت پس اگر ایمان آوردند بمثل آنچه که شما بآن ایمان آوردید پس بتحقیق هدایت یافتند و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند پس جز این نیست که ایشان در حال شقاق و نفاقند و هر آینه اگر پیروی کنی تو هواهای ایشانرا بعد از آنچه که آمده است تو را از علم پس نیست از برای تو از جانب خدا ولایتی و نه نگهدارنده خواموش کن چراغ را پس بتحقیق صبح طلوع کرده است و ستایش از برای خداست و درود بر رسول خدا پس براهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین پس بر روایت کنندگان احکام خدا پس بر کسانی که سودمند میشوند بمواعظه خدا و تمام شد این کتاب سفینه النجاة و گردید اسم او تاریخ آن چون بدل بیابوری عشرات آن را باحاد و آحاد آن را بعشرات خدایتعالی عوض دهد بسیئات ما حسنات و بگردداند از برای ما حسنات را درجات

## ایضاح

وفاة مرحوم مغفور فیض قدس سره در سال هزار و نود و یک هجری وقوع یافته پس عبارتیکه بجهت تاریخ تألیف کتاب مستطاب **سفینه النجاة** مرقوم فرموده اند بعد از تبدیل آحاد بعشرات و عشرات باحاد در سال هزار و پنجاه و هشت اینکتاب تألیف شده تا زمان وفات آن مرحوم قدس سره سی و سه سال باقی بوده و کتاب حقایق را نزدیک وفات خود تألیف فرموده چنانکه در خاتمه آن کتاب خود اشاره فرموده باین عبارت

و لقد وفقنا الله تعالى لجمعها وتأليفها في مدة اشهر قلائل من سنة تسعين و الف  
الهجرية حين كنت اشرفت على الرحيل وكان قد مضى من عمري ثلاث وثمانون  
و نيف قليلا و كان قد اكدت فني اسباب اختلال الاحوال و تشتت البال من  
امراض وعلل جسمانية غير مرجوة الزوال وانما وفقني الله لذلك بسبب ما انعم الله به  
على من العقائد الحققة و بما تفضل الله به على من موالاته اوليائه و معاداة اعدائه  
بعد ان عرفني الله اوليائه و اعدائه بوحي منه سبحانه الى رسوله و تبليغ رسوله الى  
عباده و تسليمي له بمعونته و ارشاده .

وقد تم ترجمة هذا الكتاب و منته بخط الحقير الفقير العاصي القاصر المقصر

القصير الجارى مع كل شين العارى من كل زين السارى مع كل رين

محمد حسين ابن النجف عفى الله عن جرائمهما و جعلهما من تراب

اقدام اوليائه و الحقهما معهم و فرق بينهما و بين اعدائه و لا

يجعلهما معهم فى الدنيا و الآخرة بعونه و منته و فضله

و كرمه و عفوه و بمحمد و آله عليهم السلام فى شهر الله

الاعظم سنة تسع و سبعين و ثلاثمائة بعد الالف من

الهجرة المباركة وله الحمد و المنقو

الصلوة على النبى و العتره و السلام

على اخواننا من اهل الايمان

و الحقيقة سنة ١٣٧٩









